مرشد العوام

٨

١١٢

۱۱۳

حایض شدن زن وحامله شدن او ولیکن این نیز علامت بلوغست جزما بلکه
علما اینها را علامت سبق بلوغ گرفته اند وگفته اند که هرگاه عقدی
یا معامله از و صادر شود متصل بزمان حیض یا انعقاد نطفه آن معامله
صحیح ست واین در نزد حقیر خالی از اشکال نیست پس بالحال شروع میکنیم
در مسائل نماز ومقدم میداریم مقدمات نماز را وبعد از ان می پردازیم
بذکر حقیقت نماز واحکام ان وبیان آنها در ضمن چند قاعده بیان میشود
قاعدهٔ اول در مقدمات نماز است وان در ضمن چند منهج بیان میشود
منهج اول در طهارتست وان بر دو قسم ست طهارت از حدث
وان حالتی است که مانع از دخول نماز است وازالهٔ ان محتاج به نیت است
مثل بیرون آمدن بول وغایط وجنب شدن وحایض شدن وامثال آنها
وطهارت از خبث وان عبارتست از نجاست وازالهٔ ان محتاج نیست
به نیت مانند بول وغایط وخون وامثال آنها ومقدم میداریم مسائل
طهارت از حدث را وان به سه چیز حاصل میشود وضو وغسل وتیمم وبیان
مسائل این هر دو قسم در ضمن چند باب میشود باب اول
در وضوست ودر ان چند فصل است فصل اول در احکام واقسام
وموجبات ان ودر ان چند مطلب ست مطلب اول وضو
منقسم میشود بواجب وسنت ووضو واجب میشود از برای نماز واجب

وطواف واجب وبجهت مس کتابت قران یعنی رسانیدن دست وبدن
بکتابت آن هرگاه واجب شده باشد این مس کتابت بنذر یا شبه آن پس
بدرستی که بر محدث حرام است مس کتابت قران وچنانکه وضو واجب ست
از برای مذکورات شرط صحت آنها نیز هست وگاهی وضو واجب میشود بسبب
نذر وعهد وقسم وبدانکه وضو را وجوبی فی نفسه نمیباشد بلکه
وجوب آن از برای غیر است مثل نماز وطواف وتا وقت واجب داخل نشود
به نیت وجوب نمیتوان ساخت مگر وضوئی که بنذر یا شبه آن واجب شده
باشد اما هرگاه وقت داخل شود ووضو داشته باشد پس اگر ان وضوئی
که دارد از برای نماز واجبی وسنتی ساخته بوده یا از برای هر چیزی
که قصد رفع حدث در ان کرده باشد مثل وضو از برای تلاوت قران
یا دخول مساجد یا از برای اینکه بر طهارت باشد ونخوابد پس همان اکتفا
میتواند بکند ووضوی دیگر در کار نیست بلکه هرگاه در نیت صریحا قصد
رفع حدث نکند بلکه قصد فعلی را بکند که صحت آن یا کمال آن مشروط برفع
حدث باشد مثل قرائت قران وامثال آن نیز کافیست واگر ان وضوئی
که دارد ازین قبیل نباشد بلکه مثل وضوی تجدیدی باشد پس هرگاه معلوم
شود که حدثی ازو صادر شده بوده است وبعد از ان وضوی تجدیدی
ساخته بوده است در اکتفا بان وضو اشکال است واحوط آنست که حدثی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین
اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم بن الحسن الجیلانی
که این چند کلمه ایست در بیان مسائل عبادات حسب الخواهش
جماعتی از برادران دینی مرقوم قلم شکسته رقم میگردد و آنرا
مسمی کردیم بمرشد العوام و مرتب گردانیدیم بچند کتاب
کتاب الصلوة چون نماز افضل اعمال بدنیه است و قبول آن
شرط قبول سایر عبادات است آنرا مقدم داشتیم بر سایر عبادات
و آن بر دو قسم است واجب و سنت و گاهی کراهت بران عارض
میشود بسبب امور خارجیه مثل نماز در حمام و امثال آن و نمازهای
واجبی هشت است نمازهای یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز
آیات و نماز طواف و نمازی که بسبب نذر و شبه آن واجب

شده باشد یا باستیجار لازم شده باشد و نماز میت و افضل افراد
آن نماز پنجگانه است که در هر شبانه روز واجبست بجا آوردن آن و نمازهای
سنتی بسیار است و بعد ازین مذکور خواهد شد و افضل آنها نوافل شبانه
روزیست و شرط وجوب نماز بلکه سایر عبادات بلوغست و عقل
و فهم پس طفل و دیوانه و انسان بیهوش و کسی که در خواب باشد بر او
تکلیفی نیست و اما اینکه قضای نماز و روزه بر آنها هست یا نه بعد ازین
مذکور خواهد شد بلی سنت است که اطفال را بنماز وا دارند و آنها را بعبادت
عادت بدهند و دور نیست که عبادت اطفال هم ثوابی باشد و زمان عبادت
و بلوغ دانسته میشود بیکی از چند چیز اول احتلام است و آن عبارتست
از بیرون آمدن منی از فرج مرد یا زن در بیداری یا در خواب دویم روئیدن
موی درشت است در اطراف فرج مرد یا زن و موی زیر بغل و آنها اعتبار
ندارد و بعضی از علما اعتبار بروئیدن موی ریش هم کرده اند و خالی از قوت
نیست سیم تمام شدن سال پانزدهم از برای مرد و تمام شدن سال نهم است
از برای زن و بعضی تمام شدن چهارده سال را هم در مرد کافی دانسته اند
و بعضی بداخل شدن در سال چهارده اکتفا کرده اند و قول اول قوی است
پس هرگاه احتلام یا روئیدن موی حاصل شود انتظار تمام شدن سال را
نباید کشید و هرگاه یافته معلوم نشود سن را اعتبار میکنند و اما

بعمل بیاورد و بعد ازان وضو بسازد یا آنکه وضوئی بسازد برای نماز بقصد قربت
و نیت واجب و سنت نکند و همچنین وضوئی که برای آمدن مذی ساخته باشد
و بعد ازان معلومش شود که حدثی ازو پیش از وضو واقع شده بوده است
البته مثل وضوی تجدیدی است و اما وضوئی که از برای خوابیدن بر طهارت
ساخته باشد پس اظهر آنست که بآن وضو میتواند نماز کند مطلب دویم
سنت است وضو در مواضع بسیار از جمله آنها وضو از برای نمازهای سنتی
و سایر مناسک حج و قراءت قران و مس کتابت قران و با خود داشتن قران
و دخول مساجد و از برای اینکه با وضو باشد و از برای مهیا بودن بجهت
نماز قبل از دخول وقت آن و ظاهر اینست که همین وضو وضوی نماز است
که جایز است پیش از وقت نیت سنت بکند باید قصد او همین مهیا
بودن برای نماز باشد و اما اگر هوا سرد باشد و بجهت اینکه در تاخیر
وضو تصدیعش میشود و مقدم دارد درین صورت در صحت این وضو
قبل از وقت اشکال است بلکه ظاهر صحیح نیست و ظاهر اینست که هرگاه
داند که در اول وقت نماز میسر نمیشود و اما آن وقتی که میسرش میشود نخواهد
مهیای آن وقت باشد وضو را قبل از وقت نماز بجهت مهیا بودن در
وقتی که میسر شود میتواند بسازد و همچنین سنت است وضو از برای
طلب حوائج و زیارت قبور مؤمنین و نماز جنازه و از برای تجدید

دروقتی

در وقتی که فاصله معتد به حاصل شده باشد از وضوی اول خواه با
وضوی اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنت است وضو از برای
خوابیدن خصوصا در جنب و از برای جماع کردن محتلم و جماع بعد از
جماع و جماع کردن با زن حامله و جماع کردن کنیزی بعد کنیزی دیگر و غسل
دادن جنب میت را و از برای کسی که میخواهد میت را در قبر بگذارد و کسی
که غسل میت را داده باشد و میخواهد میت را کفن کند و از برای ذکر حایض در
اوقات نمازها و از برای کسیکه قبل از استنجا بی آب وضو ساخته
باشد و از برای کسیکه ازو مذی آمده باشد از روی شهوت و
از برای کتابت قران و سنت است وضو دادن میت قبل از غسل
مطلب سیم در بیان احداثی که موجب وضو میشوند و آن بول و
غایط کردن و بیرون آمدن باد است از مخرج معتاد و هرگاه مخرج معتاد
سد شده باشد یا اینکه مخرج او منحصر باشد در موضعی که غیر موضع طبیعی
که خلقت انسانی عادتا بر آنست آن نیز موجب وضو میشود و اما
بادی که از جای دیگر بیرون آید مثل سوراخی که از زخم حاصل شده باشد
و اما موضع طبیعی بر حال خود باشد پس بطلان وضو در اینجا معلوم نیست
و همچنین بادی که از ذکر مرد یا قبل زن بیرون آید موجب وضو نیست
و از جمله موجبات خوابی است که بر عقل و هوش غالب شود و آن

دروقتی است که گوش چیزی نشنود و همچنین بیهوشی و دیوانگی و مستی
ازجمله موجبات است و استحاضه بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد واکثر
علما حیض و نفاس و مسّ میّت را نیز از موجبات وضو دانسته اند و حکم
کرده اند باینکه بغسلی که بجهت این امور کرده باشد بتنهائی نماز نمیتوان کرد
بلکه باید وضو هم بسازد پس هریك ازین امور باعث این میشود که حدث
اکبر و حدث اصغر هردو حاصل شود که غسل دافع حدث اکبراست و وضو
رافع حدث اصغر و تحقیق و در دین مسئله در نزد حقیر اینست که اینها
باعث حدث اصغر نمیشوند پس اگر فرض کنیم که زنی حامله باشد و وضو
داشته باشد و وضع حمل او بشود و قلیل خونی به بیند و پاك شود
و از او یکی از موجبات وضو سرنزده باشد غسل نفاس میکند و نماز میکند
و دیگر وضوئی نمیخواهد و همچنین مسّ میّت و امّا حیض پس ان چون که
از سه روز کمتر نمیشود و نزدیك بمحالست که درین مدت سه روز چیزی
وضوی از ان زن سرنزند پس اینکه حکم بوجوب وضو با غسل حیض میکنیم بجهت
ان احداثاست نه بجهت حیض و همچنین نفاس نظر بغالب احوال بجهت
انکه حق اینست که این غسلها مسقط وضو نیستند چنانکه بعد ازین خواهیم
گفت حاصل اینکه اگر با حیض و نفاس و مسّ میّت حدث دیگر مثل بول و غایط
و خواب و غیر اینها حاصل نشده باشد وضوئی در کار نیست امّا وضو ساختن

احوط

احوط است **مطلب چهارم** هرگاه کسی یقین طهارتی از او بعمل امده باشد
خواه وضو و خواه غیر ان و بعد از ان شك کند در حدث بنا بر طهارت
میگذارد و بهمان طهارت اکتفا میکند بلکه هرگاه اعتقادش این باشد که با ان
طهارت نمیتوان نماز کرد و ثانیا وضو بسازد فعل حرام کرده است و همچنین
هرگاه یقین بحدث داشته باشد و شك کند که ایا بعد از ان طهارت بعمل امده
یا نه در حکم محدث است و واجبست که طهارت بعمل اورد و هرگاه یقین دارد
که از او حدثی و طهارتی حاصل شده مثل انکه جزم دارد که هم بول کرده و هم وضو
ساخته اما نمیداند که کدام پیش و کدام بعد بوده است اقوی انست که در حکم
محدث است و واجبست که وضو بسازد **مطلب پنجم** مشهور انست
که کسی که ازار سلس بول داشته باشد و ممکنش نباشد که بول خود را نگاه دارد
از برای هر نماز وضو بسازد و بجهت محافظت از زیادتی نجاست کیسه
یا کهنه که مجرای بول را محافظت کند از تعدی با خود داشته باشد و بعضی گفته اند
بیك وضو نمازها بسیار میتواند کرد و بعضی گفته اند ظهر و عصر را با هم جمع
کند و یك وضو برای انها کافی است و همچنین مغرب و عشا و احوط بلکه
اقوی قول مشهور است و همچنین ظاهر در کسی که ازار شکم داشته باشد
و نتواند خود را نگاه دارد از غایط یا باد اینست که از برای هر نماز وضوئی بسازد
و اولی انست که صاحب سلس و بطن هرگاه دانند که از برای ایشان زمانی

میسر میشود که توانند نماز را تمام با وضو بکنند انتظار آن زمان را بکشند
و در این صورت که چنین زمانی میسر شود از برای کسی که آزار شکم دارد
یا اینکه اتصال آمدن غایط و ریح بر طرف شود قبل از شروع در نماز و ناگاه
در بین نماز از شکمش چیزی بیرون آید مشهور آنست که وضو بسازد
و از همانجا که گذاشته است تمام کند مگر اینکه بداند که میتواند که دوباره
بمقدار نماز نگاه دارد پس وضو بسازد و از سر گیرد چنانکه علامه فرموده
است و دور نیست که مذهب مشهور هم این باشد و همچنین ناگاه آمدن
بول در از سلس البول جماعتی از علما گفته اند که وضو بسازد و از همانجا
بنا بگذارد و بعضی گفته اند که اگر تواند بمقدار نماز خود را محافظت کند
وضو بسازد و نماز را از سر گیرد و طرف احتیاط را در این مسایل نگاه
دارد که در ادله اکثر اینها سخن راه دارد **فصل دویم** در احکام
و آداب خلا رفتن است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
واجبست پوشانیدن عورتین از کسی که حرامست نظر کند بعورت و آن غیر
زن و کنیز و طفل است بلکه ستر عورتین از غیر همیشه واجبست و عورت
در مرد ذکر است و خصیه ها و مخرج غایط و عورت زن هم قبل و دبر است که
واجبست که بپوشاند از غیر شوهر و آقا هرچند که سایر بدن را از غیر محارم هم
باید بپوشد و اظهر آنست که حرامست در حال بول و غایط کردن بلکه در حال

استنجا م رو بقبله نشستن و پشت بقبله نشستن و معتبر رو کردن و پشت
کردن بجمیع بدنست پس اگر کسی رو بقبله بنشیند و سر عورت را از قبله بگرداند
فایده ندارد و اظهر آنست که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکیست **مطلب دویم**
واجبست شستن مخرج بول با آب و بعضی علما گفته اند هرگاه آب میسر نشود
بسنگ و کهنه و مثل اینها واجبست ازاله بول بکند و دلیلی بر آن ظاهر نیست
ولیکن احوط است و اظهر آنست که مستحب شستن یعنی همین قدر که آب بر آن موضع جاری
سازد هرچند بسیار کم باشد با زوال عین نجاست کافی است و بهتر آنست
که دو مرتبه بشوید و هرگاه ازاله عین بدون دست مالیدن بشود دست
مالیدن در کار نیست و هرگاه ضرور باشد مثل آنکه مخرج بمذی یا چیز لغزنده
آلوده باشد و تا دست نمالد پاک نمیشود دست بمالد و اما مخرج غایط پس
در اینجا مخیر است در میانه شستن با آب و استعمال کردن جسم طاهری مثل
سنگ و کلوخ و کهنه و پنبه و غیر اینها بشرط آنکه ازاله عین نجاست بکند
و اظهر آنست که پاک شدن نجاست کافیست هرچند بیکبار مالیدن باشد
و احوط آنست که سه مرتبه بمالد هرچند به سه طرف یک کهنه یا یک سنگ
باشد و احوط از این آنست که سنگ و مانند آن هم سه عدد باشد و به سه طرف
یک جسم اکتفا نکند و بعضی واجب دانسته اند این را و آن ضعیف است و
زوال اثر واجب نیست یعنی آن نرمی و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد و اما

ونك و بو پس ماندن آن در استنجای باب هم ضرر ندارد و اینکه گفتیم که استعمال
جسم طاهر کافی است در وقتی است که نجاست از موضع معتاد تعدی نکرده
باشد و اگر تعدی کرده باشد بغیر آب بهیچ چیز پاک نمیشود و باید باب ازالهٔ عین و اثر
همه را بکند و شستن اندرون و داخل کردن انگشت و پنبه و غیر آن در کار
نیست و حرامست استنجا کردن باستخوان و سرگین و خوردنیها مثل نان و میوه
و هر چیزی که در نزد خدا احترام داشته باشد مثل ورق قران یا دعا یا تربت
مقدسه بلکه بعضی ازینها منجر بکفر میشود اما اگر عصیانا چنین کاری
ازو سر بزند پس اظهر اینست که موضع پاک میشود و بعضی گفته اند پاک
نمیشود مطلب سیم سنت است که در حال الخلا نشستن شخص او مخفی
باشد باینکه داخل خانه یا خیمه بشود یا در گودی داخل شود یا دور برود
که کسی او را نه بیند و سنت است پوشیدن سر و قناع بر سر انداختن و
مقدم داشتن پای چپ در وقت دخول و پای راست در وقت بیرون
آمدن بعکس مکان شریف مثل مسجد و غیر آن و بسم الله گفتن و خواندن
دعاهائی که وارد شده است در وقت دخول و کشف عورت و در وقت
نشستن و در وقت بول و غایط کردن و در وقت نظر کردن بانچه
ازو بیرون می آید و در نزد فارغ شدن و وقت بیرون آمدن بدست
مالیدن بر شکم در وقت بیرون رفتن و دعائی که وارد شده بخواند و

سنت است که سنگ و مثل آن که برای طهارت میخواهد پیش از وقت
مهیا کند و اول استنجا از غایط بکند و بعد از آن از بول و افضل که در جائی
که بغیر آب میتواند اکتفا کند باب استنجا کند و اکمل ازین آنست که اول
بسنگ و امثال آن استنجا کند و بعد از آن باب و سنت است که آن
سنگها را کسی استعمال نکرده باشد و طاق باشد نه جفت و سنت است
استبرا از بول بجهت آنکه بعد از آن اگر رطوبت مشتبهی ظاهر شود جامه
او نجس نشود و وضوی او باطل نشود و کیفیت آن بعد ازین خواهد آمد
انشاء الله تعالی مطلب چهارم مکروه هست رو کردن بباد وقت
کردن و ظاهر اینست که این حکم مخصوص بول نیست بلکه در غایط هم
چنین است و مکروه هست که روی فرج خود را بقرص آفتاب یا ماه
بکند و مکروه است بول کردن در زمین سخت و در آب خصوصا
در آب ایستاده بلکه کردن غایط هم در آب مکروه است و مکروه هست نشستن
در موارد لعن مثل سر راهها و جائی که مردم آب برمیدارند مثل کنار
نهرها و سر چاهها و در خانها و مسجدها و جائی که قوافل و مترددین
فرود می آیند و در زیر درخت میوه ده خصوصا در وقتی که میوه
در او موجود باشد و در سوراخ حشرات مثل مورچه و موش و غیر
آنها و بر سر قبر و در میان قبرستان و در حال ایستادن و مکروه است

بلند کردن بول را در هوا و طول دادن نشستن در خلا و مسواک کردن
و حرف زدن بغیر ذکر خدا و آیة الکرسی و حکایت اذان و چیز خوردن
و آشامیدن و استنجا بدست راست کردن و بدست چپ هرگاه
در آن انگشتری باشد که بر او اسم خدا باشد بلکه داخل شدن خلا
در حالی که این انگشتری در دست او باشد بلکه اسماء انبیاء و ائمه
و فاطمه ع نیز چنین است و این در وقتی است که علم بهم نرسد که نجاست
باسامی شریفه میرسد و اگر نه حرامست **فصل سیم** در کیفیت
وضو و است در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست در
وضو شستن رو و شستن دستها با مرفق و مسح سر و مسح پاها
اما رو پس حد آن از جهت طول از رستنگاه موست تا باخر زنخ و
از جهت عرض آن قدر یست که فرو گیرد آنرا انگشت بزرگ و انگشت
میانین و هر قدر که از شقیقه داخل این شود واجبست شستن
و اما همه آن واجب نیست و همچنین عذار و آن موئی است که از آخر شقیقه
میروید تا آخر نرمه گوش و همچنین عارض و آن موئی است که از آخر عذار
میروید در طرفین رو و هر قدر اینها داخل حد مذکور باشد باید شست
و هر قدر خارج باشد واجب نیست و اما مواضع تحذیف و آن جائیست
که مو میروید در دو طرف پیشانی پس آن نیز چنین است و غالب اینست

که دو

که دو انگشت مذکور آنها را فرو میگیرد و اما نزعتان یعنی آن دو سفیدی
که در دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی که مو ندارد پس شستن
آنها واجب نیست و معتبر حال مستوی الخلقه است پس کسی که پیش سر او
مو ندارد نباید برابر فرق سر بیرون زد و آن کسی که موی سر او نزدیک ابرویش
رسته آن هم اکتفا بشستن پائین مو نکند بلکه مراعات این معنی را بکند
که آن شکلی که اغلب مردم بآن شکلند از آنجا بشوید و همچنین در انگشتان
و صورت بجهت آنکه بعضی هستند انگشتان بسیار بلند و روی بسیار
باریک دارند و بعضی بعکس این میباشد آنها نیز ملاحظه میانه حال
مردم را بکنند و واجبست ابتدا کردن از بالا بکند در شستن و آب را از
دم مو بریزد و سرازیر بشوید تا بمنتهای زنخ و حدی که از برای رو قرار
دادیم اندکی از اطراف رو بر آن بیفزاید از باب مقدمه واجب تا خاطر
جمع رو را شسته باشد و واجب نیست در وضو که آب را بته مو برساند خواه
ریش و خواه ابرو و خواه غیر آن همان شستن ظاهر کافی است و بعضی گفته اند
که هرگاه مو تنک باشد بنحوی که پوست رو در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجبست
که آب را بته مو برساند و اقوی قول اول است اما این قول احوط است و اما دستها
پس حد آنها از مرفقها است تا سر انگشتان و واجبست که مرفق را داخل
کند و از مرفق سرازیر بشوید تا سر انگشتان و قدری بالاتر از مرفق بشوید

تا خاطر جمع واجب بعمل آمده باشد و اگر دست مو داشته باشد آب را به
مو برساند دست مثل رو نیست و همچنین باید هیچ حایلی در بدن نباشد
و هر گاه انگشتر تنگی یا زهگیری یا امثال آن مثل دست برنجن زنان در
دست باشد و آب در زیر آن روان نشود آنها را حرکت بدهد و آب را
در تحت آن داخل کند و شستن ناخنها واجبست هر چند بلند باشند
و زیر ناخن تا حدی که ظاهر است و بچشم دیده میشود واجبست شستن
آن و زیاده بر آن واجب نیست پس هر گاه چرک یا گل در زیر ناخن باشد
اگر مانع از رسیدن آب بظاهر باشد واجبست ازاله آن و اگر در باطن
باشد مانعی ندارد و سیاهیهای قلیلی که نازک است و در ریشه ناخنها
پیدا میشود از چرک یا دود و مانع رسیدن آب نیست واجب نیست شستن
آنها و اگر در بدن خود مانعی به بیند و احتمال داشته باشد که بعد از
وضو بهم رسیده باشد اظهر آنست که وضو صحیح است و اگر دست کسی را
بریده باشند پس اگر قدری هم از استخوان بازو هم بریده شده است که مرفق
بالمره در میان نیست پس شستن آن دست از او ساقط است باتفاق علما
و همچنین هر گاه از پائین تر مرفق بریده باشند که قلیلی از استخوان ساق باقی
مانده باشد او هم باید آن دست را بشوید باتفاق علما و اما اگر استخوان
ساق را تمام بریده باشند و استخوان بازو تمام برجا باشد احوط آنست

که

که آنرا استخوان را بشوید چنانکه در حدیث صحیحی دلالت بران دارد هر چند
وجوبش معلوم نیست نظر باینکه بعضی علما دعوای اجماع کرده اند بر عدم وجوب
آن و اما مسح سر پس آن واجبست در پیش سر و مسمی کافیست مثل اینکه
بسر انگشت بقدر ناخنی بمالد و بعضی واجب دانسته اند بقدر موضع سه
انگشت را هر چند بیک انگشت مسح کند و از بعضی ظاهر میشود که کمتر از
مقدار یک انگشت را جایز نمیدانند و اقوی قول اولست و افضل و احوط
اعتبار سه انگشت است و محتمل است که موضع سه انگشت از جانب طول
سر مراد باشد و محتمل است که از جانب عرض و هر یک از این دو احتمال از
کلام بعضی علما ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود یا ملاحظه
بکار بردن خود سه انگشت و حاصل میشود باین نهج که سه انگشت را بطول
بگذارد بعرض سر و بقدر عرض یک انگشت انگشتها را پائین کشد و مسح
سر را از زیر و سر بالا هر دو میتوان کشید هر چند ابتدا از بالا کردن بهتر
است و اما مسح پاها پس آن در پشت پاها واجبست و حد آن از سر
انگشتانست تا کعبها و مسمی مسح در آن کافیست و در ینکه واجب نیست
که عرض پا تمام مسح شود ظاهرا خلافی نیست اما طول آن پس دعوی اجماع
شده که واجبست که باید منقطع نشود و خط متصل از سر انگشتان تا کعب
برود و افضل و احوط آنست که تمام پشت پا را بتمام کف دست مسح کند

اما وجوبش معلوم نیست و ظاهر اینست که جایز است مسح از کعبین تا سر
انگشتان نیز اما احوط آنست که ابتدا از سر انگشتان بکند و مراد از کعبین برآمدگی
است که در پشت پاهاست بنا بر مشهور علما و بعضی گفته اند آن گود نیست
بالاتر از آن برآمدگی که مفصل پاست یعنی آنجا که استخوان ساق تمام میشود
و متصل با اصل قدم میشود و اقوی قول اول است و احوط آنست که خود کعب را
هم داخل مسح کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا آن گودی بلکه خود گودی را
هم داخل مسح کند و ظاهر آنست که مسح بمطلق دست صحیح است اما بهتر
آنست که انگشتان را در مسح سر بکار برد و اولی آنست که بتمام کف مسح کند
و اگر متعذر باشد بر پشت دست مسح کند و اگر متعذر باشد بذراع مسح کند
و در مسح بر پشت دست و ذراع اگر تیمم میکند احوط است و ظاهر اینست که
واجب باشد که مسح پای راست را بدست راست کند و مسح پای چپ را
بدست چپ و بدون عذری غیر این نکند و واجبست اینکه مسح بتری آب
وضو باشد و اگر آب تازه بردارد و مسح کند وضو باطل است اگر در دست
تری باقی نمانده باشد در هر عضوی از اعضای سابقه که رطوبت باشد
از آنجا تری بگیرد و مسح کند هر چند آبی باشد که بر قدری از ریش باشد که زیاده
از قدری که واجبست شستن آن در وضو که در وقت شستن رو آب بآن
میرسد در عادت و اما آبی که باطراف عمامه و کلاه و نحو آن میرسد پس آنرا

آب وضوء نیکو نیند و بآن مسح نمیتوان کرد و این حکم تفاوت نمیکند
و در جائی که فراموش کرده باشد مسح را و بعد از آن بخاطرش آید یا بدون فراموشی
بلکه هر چند دست تر باشد باز از عضو دیگر آب بردارد هم باکی نیست و اما
هرگاه همهٔ عضوها خشک شده باشد پس واجبست اعادهٔ وضو و اما
اگر هوا بسیار گرم باشد یا باد شدیدی باشد که اعاده هم ممکن نباشد و اگر ممکن
شود که قدری از دست چپ را بگذارد که در آخر در کمال سرعت آب بآن قدر
بریزد و بشوید بآن تری مسح کند و اگر این هم ممکن نباشد درین صورت
مشهور آنست که جایز است بآب تازه مسح کردن و احوط آنست که تاخیر
وضو بکند تا زمانی که امید رفع عذر باشد یا اینکه جمع کند ما بین این وضو
و تیمم هر دو را بقصد قربت بکند و هرگاه در سر یا پا تری باشد پس اگر تری
وضو که در دست است زیاده بر آن تری باشد باکی نیست مسح کردن بلکه
دور نیست که هرگاه زیاده بر آن هم نباشد صحیح است اما احوط آنست که
آن تری را بخشکاند یا کم کند و در مسح نیز شرط است که حایلی در سر و پا
نباشد مثل عمامه و مقنعه و حنا مگر اینکه حنائی باشد که بسبب
رقت و نازکی مانع از مسح نباشد و موی پیش سر مانع نیست مادامی
که بسیار دراز نشده باشد که از حد خود در رفته باشد اگر چنین
باشد بر بیخ موها مسح کند و هرگاه موی غیر پیش سر بلند شده باشد

و به پیش سر آمده باشد بر او مسح جایز نیست و همچنین هر حایلی که بر پا باشد
از کفش و چکمه و غیر آن مگر از برای تقیه یا خوف سرما یا دزد یا قطاع
الطریق و باز ماندن از رفقا که درین صورتها جایز است مسح کردن بر چکمه
و هر گاه عذر زایل شود در اکتفا باین وضو اشکالست و احوط اعاده وضوست
بلکه احوط آنست که این وضو را بشکند و وضوی تازه بسازد مطلب دویم
واجبست در وضو ترتیب باین نحو که اوّل رو را بشوید و بعد از آن دست
راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن مسح سر و بعد از آن
مسح پاها و اقوی در نزد حقیر اینست که واجبست مقدّم داشتن
پای راست بر پای چپ و مشهور علما این را سنّت میدانند حدیثی در
احتجاج از صاحب الامر روایت شده است که مضمون آن اینست که هر
دو را با هم میتواند مسح کند و امّا اگر از هم جدا کند واجبست که پای
راست را مقدّم دارد فتوی صریحی از احدی از علما بر این مضمون در
نظر نیست و اگر ترتیب را فراموش کند پس باید که بر گردد و ترتیب را
بعمل آورد پس اگر اوّل دست را بشوید و رو را فراموش کند باید برگردد
و رو را بشوید و بعد از آن دست را بشوید و همچنین اگر دست راست را
فراموش کرده باشد و دست چپ را بشوید و بعد از آن بخاطرش آید بر
میگردد دست راست را میشوید و بعد از آن دست چپ را میشوید

وهمچنین

و همچنین بلی در یکصورت اشکالست و آن اینست که رو را بشوید و بعد از آن دست
چپ را بشوید و بعد از آن دست راست را از بعضی از روایات معتبر ظاهر
میشود که بر گردد دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و بعضی
دیگر دلالت میکند بر اینکه دو مرتبه شستن دست راست در کار نیست
و ظاهر اینست که فتوی علما بر این باشد چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و احوط
آنست که چنین کند و وضو را اعاده کند مطلب سیم واجبست در وضو
موالات یعنی اجزاء وضو را از هم متفرّق نکند و حدّی که اکثر علما از برای
این قرار داده اند اینست که باید در هر عضوی شروع کند پیش از اینکه
خشک شود اعضای سابق بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیر کردن بخشکد
خواه بسبب تمام شدن آب در میان یا بسبب نسیان یا غیر آن باشد
پس اتفاقیست که مبطل وضو است و اگر از جهت تفریق و دیر کردن نباشد
بلکه بسبب باد یا گرما یا غیر اینها باشد پس در اینجا جمعی قایل شده اند که مبطل
نیست و این قول دور نیست امّا احوط اعاده است و این سخن در غیر
مسح است امّا در مسح پس حکم در آن بطلانست بجهت اینکه محتاج میشود
باب تازه و مسح باب تازه جایز نیست و اینکه مذکور شد در غیر حال ضرورتست
مثل گرمای بسیار شدید یا باد شدید و امّا در صورت ضرورت پس مسح
و غیر مسح همه مساویست در اینکه خشکیدن ضرر ندارد و پیش ازین

حکم مسح را ذکر کردیم وجمعی دیگر از علما موالات را باینمعنی که کفتیم تفسیر
کرده اند وعلاوه برین اعتبار تتابع را هم کرده اند یعنی تفریق میان اعضا
نکند ودر پی همدیکر بکند ودلیل این محل کفتکوست بلی اکر تفریق
بحدی حاصل شود که اهل عرف دینداران بکویند که این شخص
وضو نمیسازد واز دست وضو برداشته است وبکویند چنین وضوئی
وضو نیست پس درینجا ظاهرا حکم به بطلانست هرچند تری باقی
بماند مکر در انجاهائی که احادیث شامل ان باشد مثل صورتی که
مسح را فراموش کند ومشغول امر دیکر شود هرچند داخل نماز شده
باشد وظاهر اینست که در موارد آن اخبار هم سلب اسم وضو نمیتوان
کرد ودر موارد ان اخبار هم اکتفا بهمین صورت میکنیم وبدانکه اکثر
علما اعتبار خشک شدن همه اعضای سابقه کرده اند باینمعنی که
اکر تری در هریک از اعضای سابقه باقی باشد کافیست هرچند تمام عضو
هم ترنباشد وبعضی کفته اند باید ان عضو سابق متصل بان تر باشد
وبعضی کفته اند باید همه اعضای سابقه تر باشد واقوی قول
اولست مطلب چهارم شرط است در وضو نیت ومراد از نیت قصد
فعل مامور به معین است که ممتاز باشد از غیر تقربا الی الله وکافیست
از برای او اینکه داعی وباعث بر فعل همان معنی باشد یعنی کردن ان فعل
معین

معین از برای خدا او را براین امر واداشته باشد هرچند در وقت کردن
فعل این معنی بخاطر نکذراند پس هرکاه پیش از وقت فعل را معین
کند باینمعنی که منظورش اینست که مثلا وضو بسازد بعد ازانکه
از او حدثی سر زده از برای نماز ظهر از برای خدا وبعد از مدتی می
اید که وضو بسازد وهمان معنی که در نظر داشته باعث اینست
که اورا براین فعل میدارد پس همان کافیست وضرور نیست که وقت
اب ریختن برو بخاطر بکذراند که وضو میسازم از برای رفع حدث
از برای مباح شدن نماز بلی هرکاه غافل باشد بالمره از انچه منظور
داشت درانصورت البته باید خود را متذکر کند ولکن همان مجملا
که بخاطرش اید کافیست ودیکر تفصیل یکی یکی در خاطر ومتصل کردن
این اخطار بفعل در کار نیست وهمین معنی استدامت حکمیه است
که فقها کفته اند یعنی باید در حین فعل نیت خلاف منظور خود را نکند
وهمانچه منظور داشته همان اورا باعث بر اتمام ان فعل باشد وضرور
نیست که در هر جزء نماز بخاطر بکذراند که نماز میکنم یا وضو میسازم
از برای خدا بلکه این نزدیک بمحالست ومنافی حضور قلب مطلوب
در عبادات است وقصد وجوب وسنت ورفع حدث واباحت نماز
واداء وقضا وغیرها هریک ازینها اکر مدخلیتی در تعیین عبادت دارند

باید قصد بکند باینمعنی که آن فعل بان صفت معینه او را و امید دارد بران
عبادت مثل اینکه شخصی است نماز قضا گذار و نافله گذار و اول طلوع صبح
از نماز شب فارغ شده و نماز قضا هم میکند و میخواهد نماز صبح را هم
بکند پس همچنین شخصی باید قصد بکند که نماز صبح میکنم یا نافله صبح میکنم
یا نماز قضای صبح میکنم هرگاه در نزد او یکی از اینها معین است و بر می خیزد
بهمان قصد دیگر احتیاج بخاطر گذرانیدن نیت تکبیر را بگوید و اما اگر معین (درحال تکبیر)
نکند تا وقتی که برخواست بنماز پس باید در آن حال معین بکند و بعد از آن تکبیر
بگوید و همچنین در وضوی واجب و سنت و غیر آن پس معلوم شد که معنی
نیت که علما گفته اند که باید نیت متصل بعبادت باشد اگر مراد ایشان
اینست که در همه حال باید نیت را بخاطر بگذرانند در وقت شروع بنماز یا
وضو پس آن دلیلی ندارد و اگر مراد اینست که غافل از آنچه منظور او بود
نشود و نیت خلاف آن نکند پس صحیح است و اما اگر این عبادت معین است
و اشتباه و ترددی نیست میانه دو عبادت که باید تعیین کند پس
در اینجا احتیاج بتعیین هم نیست مثل اینکه کسی هرگز نافله نمیکند
و نماز قضا هم نمیکند و همیشه صبح که از خواب که بر میخیزد نماز صبح را
میکند این شخص همینکه میداند که نماز صبح امروز را میخواهد بکند از برای
خدا کافیست که تکبیر بگوید و دیگر نیت ادا و قضا و واجب و سنت نمیخواهد

بلکه

بلکه هرگاه تردد داشته باشد که آفتاب طلوع کرده است یا نه کافیست که قصد
نماز صبح امروز را بکند دیگر نیت ادا و قضا در کار نیست و همچنین کسی که
هرگز وضوی تجدیدی نمیسازد و وضو از برای آمدن مذی نمیسازد و هم
چنین هرگاه بر کسی مشتبه باشد که آیا غسل جمعه واجب است یا سنت
بگوید غسل جمعه میکنم از برای خدا و نیت وجوب و استحباب در کار
نیست خلاصه اینکه قاعده اینست که هرگاه افعال مختلفه باشد در نظر
و تو خواهی یکی از آنها را بکنی باید در نزد تو معین باشد که این کدام یک از آن
افعالست و هرگاه فعل منظور تو منحصر است در یک فعل دیگر احتیاج
بقصد چیزی دیگر نیست و مراد از قصد قربت و کردن فعل از برای خدا آنست
که منظور این باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است میکنم یا از برای
اینکه خدا مرا عذاب نکند یا از برای اینکه خدا ثواب بمن دهد و آنچه غالبا
از عوام الناس بلکه از اکثر خواص حاصل میشود همین است و بهتر از این
آنست که از برای اینکه این عمل شکر الهی است و موجب تعظیم اوست
میکنم و از این بهتر اینست که از عظمت الهی حیا میکنم و هراسان میشوم
و بسبب حیا و مهابت میکنم و بهتر از این همه آنست که چون خدا اهل عبادت
و ستایش است این عمل را میکنم و این مختص مقربین است و باید که
داعی بر فعل همان تقرب الهی باشد و بس پس اگر با او ریا را هم ضم کند

یعنی قصد خودنمائی هم داشته باشد نماز او باطل است و اگر فعل راجحی
که مطلوب شارع باشد با آن ضم کند مثل قصد امساک را با روزه ضم کند
یا قصد ارشاد و راه نمائی را با وضو ضم کند که مردم به بینند چه نوع وضو
میسازد و متابعت کنند باکی نیست و آنچه را شارع رخصت داده بخصوص
کرد اخل محل گفتن کو نیست مثل نماز شب زیرای وسعت روزی سبحان
الله در نماز گفتن بجهت باخبر کردن غیر و امثال اینها و اما ضم کردن مباحات
در نیت مثل خنک شدن در وضو بآب سرد یا گرم شدن در غسل
بآب گرم یا گرم شدن بنماز کردن در آفتاب و امثال اینها در آن خلافست
و اظهر آنست که هرگاه داعی تقرب بخدا و اطاعت او چنان قوة دارد
که اگر اینها در نظر نباشد تفاوتی از برای او حاصل نمیشود والبته خواهد
کرد آن عمل را باکی نیست و احتیاط اجتنابست بقدر امکان و اما مثل
لذت بردن بخنکی آب در بین وضو یا خوشحال شود باینکه کسی ترا در
عبادت به بیند پس ظاهر اینست که ضرر ندارد هرگاه آن داعی تو بر فعل
نباشد اما اگر در بین عبادت قصد ریا و خودنمائی بکنی بعمل یا ضم
کنی به نیت قربت اینمعنی را پس نماز باطل است و هرگاه در میان وضو
قصد کند قطع وضو را پس اگر عود نکند به نیت وضوی او باطل است
هرچند تمام کند و اگر عود کند به نیت پیش از اینکه موالات فوت شود

پس ظاهر اینست که وضو صحیح است **تنبیه** هرگاه کسی عمداً قصد سنت
کند در وضوی واجب یا بعکس اظهر آنست که وضوی او باطلست
بلکه در صورت جهل بمسئله با امکان آموختن همچنین است و اظهر
آنست که وضوی سنت را در حال اشتغال ذمه بواجب میتوان ساخت
هرچند ظاهر مشهور آنست که نمیتوان ساخت **مطلب پنجم** جایز
نیست وضو بآب غصبی مثل اینکه کسی ظرفی را آب کرده باشد
از برای خود کسی بدون اذن او از او وضو بسازد یا از حوضی که در خانهٔ
غیر است آب بردارد بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه ملک
او باشد یا از آبهای باران و رودخانهای مباح الاصل باشد که آنها را کسی
در تحت ملک خود در نیاورده باشد یا آنکه مال غیر باشد اما اذن
داده باشد در وضو ساختن بعنوان صریح یا بنحوی مثل اینکه کسی
او را مهمان کرده باشد که میکوز مثلاً در خانهٔ او باشد پس جایز است
که از حوض خانهٔ او و آبهائی که مهیاست از برای استعمال وضو بسازد
یا اینکه از شاهد حال و قراین احوال معلوم باشد که صاحب آب راضیست
و از کلام اکثر علما معلوم میشود که باید علم حاصل شود برضای صاحب
و از بعضی ظاهر میشود که گمان هم کافیست و اول احوط است اما
نهرهائی که مال غیر است و قناتها پس جایز است وضو ساختن

از آنها بدون اذن و همچنین غسل کردن و آب خوردن و رخت شستن در
آنها مگر اینکه صاحب آنها منع کند یا علم بهم رسد که راضی نیست یا گمان حاصل
شود بعدم رضا خواه بدانی که یتیم و مجنون و غیره دران دخل دارد یا نه
وخواه صاحب آن معلوم باشد وخواه نباشد اما آوردن آب بحمام وجمع
کردن آن در حوضها ومثل اینها پس اگر حوالی از برای او از قدیم بوده و طریقه
مستمره سابق بوده است پس ظاهر آنست که باکی نیست و اما اگر معلوم
نباشد پس در آن اشکال هست و اگر کسی آن نهرهای مملوکه را غصب کند
پس ظاهر اینست که حکم سابق باقی است و جایز است وضو ساختن و غسل
کردن و نحو آن بلی ظاهر اینست که خود غاصب نمیتواند این تصرف را هم
بکند بجهت اینکه غالب اینست که مالک بتصرف او راضی نیست و هرگاه
آب مغصوب مشتبه شود باب مباح که نداند کدام ظرف آب مباحست
و کدام مغصوب پس مشهور اینست که استعمال هیچکدام جایز نیست و در
حکم اشکالی هست و همچنین هرگاه بیکی از اینها وضو بسازد حکم ببطلان
وضو هم مشکلست و احوط آنست که بهیچیک وضو نسازد خصوصا
در وقتی که آب مباح یقینی ممکن باشد و اگر بیکی وضو ساخته باشد
و آب دیگر بهم نرسد احوط آنست که تیمم هم بکند و شرطست در آب
وضو اینکه پاک باشد و وضو باب نجس باطلست و اما هرگاه مشتبه شود

آب نجس باب پاک مثل اینکه موشی در یکی زد و ظرف آب افتاده و مرده باشد
و الحال نمیداند که کدام یک نجس شده پس واجبست اجتناب از هر دو و آن آبها را
بریزد و تیمم کند و باید که آب وضو مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و عرق
نعناع و سایر آبهای مضاف نباشد بلکه آب حقیقی باشد و اگر آب مطلق
باب مضاف مشتبه شود و آب دیگر هم نباشد بهر یک جدا وضو بسازد
و اگر یکی از آنها بریزد و دیگری بماند بان یکی که باقی مانده وضو بسازد و بعد از آن
تیمم هم بکند **مطلب ششم** واجبست که مکلف خود مباشر وضو شود
در حال اختیار اما اگر عذری داشته باشد مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند
وضو بسازد دیگری او را وضو میتواند داد و احوط آنست که هر دو نیت کنند
مطلب هفتم در احکام جبایر است هرگاه در اعضای کسی شکسته
بسته باشد که آنرا جبیره گویند هرگاه تواند که آن جبیره را بردارد و زیر آنرا بشوید
یا اگر عضو آنکه بسته است میتواند آب بزیر آن جاری کند که ضرری بان نرسد
چنان کند و اگر نتواند هیچیک از آنها را بکند پس هر جای عضو که صحیح است
بشوید و بانجا که میرسد که تخته جبیره بسته است دست تر بر روی آن
بمالد و در حکم جبیره است کهنه هائی که بر زخم و جراحت و دمل بسته است
و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه همان دست مالیدن
کافیست اما باید دست را بر همه روی آن بمالد و ظاهر آنست که رسانیدن

تری یا اجزای جبایر ضرور نباشد واما موضع مسح مثل سر و پا اگر مستی مسح را
میتواند بعمل آورد چنانکه بیان کردیم در باب مسح بهمان اکتفا کند واگر
میسر نشود پس در اینجا نیز دست بر جبیره بمالد و باید که آن جبیره یعنی آن
تخته یا کهنه پاک باشد واگر نجس باشد چیز پاکی بر روی آن بگذارد و بر روی
او مسح کند واما اگر زخمی و جراحتی که باشد بر روی آن جبیره نباشد و ممکن
باشد شستن آن پس اطراف زخم را بشوید و آن زخم را بگذارد واگر در دست
مالیدن بر روی آن ضرر نمیرسد دست بمالد هرچند مسمی شستن
بعمل نیاید واگر آنهم میسر نشود ضرور نیست دست مالیدن واگر تواند چیزی
بر روی او بگذارد و دست تر بر او بمالد احوط است و ظاهر اینست که دمل و شکستگی
که بر روی آن چیزی نباشد هم حکم زخم دارد واگر در اینجا تیمم هم بکند احوط است
وهرگاه بعضی اعضای را نتوان شست و نتوان بر جبیره آن دست تر مالید
یا آنکه جبیره هیچ ندارد مثل اینکه آن عضو مریض باشد پس درین صورت
باید تیمم کرد دیگر شستن اعضای صحیح در کار نیست و همچنین هرگاه
عضوی که باید مسح کرد اینحال داشته باشد و جمیع آنچه ذکر کردیم در
احکام جبیره در غسل جاریست و فرقی مابین وضو و غسل نیست بلکه
در تیمم هم جاریست و هرگاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه دست
او شکسته باشد و تختها که بر او بسته اند از مرفق تا سر انگشتان گرفته است

بجی

پس او نیز وضو میسازد و عمل بمقتضای حکم جبیره میکند بلکه از بعضی علما ظاهر
میشود که هرگاه جمیع اعضا یا اکثر او جبیره داشته باشد باز بمقتضای
آن عمل کند واحوط آنست که درین صورت جمع کند ما بین آن و تیمم
تنبیه هرگاه کسی وضو با جبیره ساخته و بعد از آن عذر زایل شود و
آن وضو باقی اقرب آنست که وضو باطل میشود واحوط آنست که ناقضی
بعمل بیاورد و وضو را اعاده کند **مطلب هشتم** هرگاه کسی شک کند
در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول وضوست باید که آن فعل را بعمل
بیاورد و بعد از آن آنچه بعد از اوست بعمل بیاورد واگر از وضو فارغ
شده است و در عمل دیگر داخل شده است پس بر او چیزی نیست واما
اگر فارغ شده و بجای خود باقیست و مشغول عمل دیگر نشده پس اظهر
آنست که در اینجا هم چیزی بر او نیست وهرگاه یقین کند که بعضی افعال
وضو را نکرده است پس باید برگردد تدارک آنچه بعد از آنست بعمل بیاورد بشرط
آنکه اخلال بموالات نشود و کثیر الشک در وضو اعتبار بشک نمیکند
مثل نماز **فصل چهارم** در آداب وضو سنت است قبل از وضو
مسواک کردن و در آن تاکید بسیار وارد است واگر قبل از وضو فراموش
کند بعد از وضو بکند وهرگاه مسواک نباشد بانگشتان سبابه و مهین
مسواک کند و سنت است که ظرفی که از آن وضو میسازد اگر در گشاده است

در طرف راست بگذارد و دست در آن فرو برد و رو را بشوید و بعد
راست آب را بگرداند بدست چپ و بآن دست راست را بشوید و امّا
مثل آفتابه و لولئین پس آنها را بطرف چپ بگذارد و از برای شستن
دست راست آب را بدست راست بریزد و از آنجا بگرداند بدست چپ
و بآن دست راست را بشوید و سنّت است بسم الله گفتن در اوّل
وضو و شستن دستها تا بند پیش از آنکه داخل ظرف کند از برای
بول و خواب یکمرتبه و از برای غایط دو مرتبه و دور نیست که مطلقا
سنّت باشد یعنی خواه از ظرف خواهد وضو بسازد که دست در آن
فرو میبرد یا نه و سنّت است مضمضه کردن و استنشاق کردن
بعد از آن هر یک سه مرتبه و بهتر آنست که آب را بکشد باندرون بینی
و بر گرداند و مبالغه در رسانیدن آب بجمیع دهان و بینی بکند و سنّت
است گشادن چشم در حال وضو بدون اینکه آب را داخل چشم بکند
و دعائی که وارد شده است در نزد هر یک از افعال بخواند و سنّت است
که مرد آب را بر پشت ذراع بریزد و زن بر شکم ذراع بریزد و سنّت
است که وضو را شاداب کند و آب را وافر بریزد هر چند مجرّد جریان
آب از هر جزوی از بدن بجزوی دیگر کافی نیست در تحقق شستن
و سنّت است که آب وضو یکمد باشد و آن یک چهار یک من تبریزی

کار ز برای هر دفعه یک کف آب بردارد و مضمضه و استنشاق کند و آب را
در دهان کند و در تمام دهان بگرداند و بریزد و ... استنشاق است

سی شاهی است و سه مثقال و نصف مثقال و نصف هشت یک مثقال
و بسنگ تبریزی هشت عبّاسی از چهار یک شش مثقال و چهار
یک مثقال کم است و بعضی آب استنجا را داخل این مد دانسته و
این بی وجه است و مشهور آنست که مستحبّ است که هر یک از رو
و دستها را دو بار بشوید و بعضی گفته اند سنّت نیست و بعضی گفته اند
حرامست و قول اوّل اقوی است و امّا دو بار آب ریختن بر هر عضوی
هرگاه شاداب کردن وضو موقوف باشد بر آن آن نیز مستحبّ است
و این معنی دو بار شستن نیست بلکه دو بار شستن آنست که هر دفعه
تمام عضو را بشوید و آب برساند و در دو بار آب ریختن این معنی منظور
نیست و امّا اگر آب و فا نکند و بسبب خشکی دست یا بسبب ریختن
اکثر آبی که میریزد بدست از اطراف آن پس لازم است که غرفه دیگر
بریزد بلکه هرگاه حاجت افتد سه بار هم ضرری ندارد بلکه بیشتر هم
و امّا سه بار شستن هر یک از اعضا پس آن حرام است و مبطل وضو است
خصوصا هرگاه مسح باب شستن شیم باشد و امّا مسح پس در آن تکرار
مستحب نیست امّا هرگاه بکند و معتقد رجحان شرعیه آن نباشد معلوم
نیست که وضو باطل شود و مکروه هست استعانت در وضو باین
معنی که کسی دیگر آب بدست او بریزد و او خود وضو را بعمل آورد و امّا

و چهار یک سیر چهار یک مثقال

د مثل اب از چاه کشیدن یا از نهر اوردن مثل اینها کراهت اینها معلوم
نیست چنانکه در روایتی هست که جناب امیر المؤمنین محمد حنفیه را
امر فرمود که اب بیاور از برای وضو ساختن و مکروه هست وضو
ساختن بابی که در افتاب گرم شده باشد دور نیست که اینهم چنین
باشد و این در غیر مثل حوض و برکه و امثال اینهاست و در اینها
کراهتی نیست و همچنین مکروه است وضو ساختن بابی که متغیر یا متعفن
شده باشد بغیر نجاست و ابی که موش و کرپاسه و مار با اینها برخورده
باشد یعنی در حال الحیوة و هم چنین ابی که عقرب براو برخورده باشد
و همچنین سؤر حایض که احتیاط از نجاست ندارد بلکه هر کسی که بی پروا
از نجاست باشد و اب غساله جنابت پس اظهر انست که میتوان باو
غسل و وضو ساختن بلکه حیض هم چنین است بلکه نفاس هم و از
اطلاق کلام علما بر میاید که هر چه در رفع حدث اکبر استعمال شده چنین است
پس استحاضه و مس میت هم باید داخل باشد و بعضی مکروه میدانند
و اول احوط و اظهر است و مراد از غساله ان ابیست که جدا شود از بدن
از اب غسل و ان قطرها که از بدن میپاشد در اب ضرر ندارد و هم
چنین داخل کردن دست جنب در اب بجهت اب برداشتن
یا غیر ان ضرر ندارد و اما حوض و خزانه حمام و مثل اینها که بقدر کر و

دلیل

کرم کرده باشند بلکه اگر کسی مباشران دشمن باشد ... در افتاب ...

زاید بران هستند هر اینه که در ان غسل کند ضرر ندارد و مکروه هست
خشکانیدن اب وضو بدستمال و بهتر انست که بدامن و غیر ان هم
نخشکاند **باب دویم** در غسل است و در ان چند فصل است
فصل اول در غسلهای واجب و در ان دو مطلب است
مطلب اول در غسلهای واجب است و ان شش است غسل
جنابت و غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل
مس میت و غسل میت و گاه هست که واجب میشود غسل بنذر و
شبه ان و ان غیر ان که گفتیم که غسل از برای ان واجب میشود
چند چیز است اما غسل جنابت پس ان واجبست از برای نماز واجب
و شرطست از برای صحیح بودن هر نمازی و هم چنین واجبست
از برای طواف واجب و از برای مس کتابت قران اگر واجب شده
باشد بنذر یا شبه ان و همچنین از برای درنگ کردن در مسجدها و از
برای داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و هم چنین از برای
قراءت سورهائی که سجده واجب دارند اگر واجب شده باشد
ان قراءت و شرطست از برای اینها اگر واجب نشده باشد
و اما غیر سورهای سجده واجب پس اظهر انست که جایز است
خواندن ان از برای جنب و حایض و مشهور انست که زیاده از

اکر واجب شده باشد

هفت آیه یا هشتاد آیه مکروه است وحکم بکراهت خالی از اشکال نیست و
غسل حیض نیز مثل غسل جنابتست در همه مذکورات و هم چنین
غسل نفاس و همچنین غسل جنابت از برای داخل شدن در روزهٔ واجب
هرچند بعضی علما تردد کرده اند در وجوب از برای غیر روزه رمضان
واقوی در نزد حقیر وجوبست از برای رمضان و قضای آن و امثال
روزه نذری و غیر آن هرچند روایت صریحی ندیده ام اما کلام اکثر
علما شامل وجوب از برای اینهم هست اما روزهٔ سنتی پس اقوی
آنست که مشروط نیست بغسل بلکه اگر عمداً بجنابت باقی بماند
تا صبح میتواند آن روز را روزه بگیرد و اقوی در نزد حقیر اینست که
غسل حیض هم واجب باشد از برای روزهٔ واجب و همچنین غسل
نفاس و اما غسل استحاضه پس آن واجبست از برای نماز و طواف
و روزه و در مس کتابت قرآن دو قولست اظهر وجوبست و خواندن
مطلق و اما در دخول در مسجدین و مکث در سایر مساجد پس اظهر
عدم وجوبست و خواندن مطلق قرآن از برای او منعی ندارد هرچند
سورهٔ سجده واجب باشد هرگاه غسل کردن از برای روزه در شب
میسر نشود تیمم بکند بدل از غسل تا تیمم داخل صبح شود و از کلام
علما ظاهر میشود که غسل واجب پیش از صبح باید کرد بمقدار بجا

اوردن

آوردن غسل مگر اینکه واجبی دیگر در ذمهٔ او باشد که به نیت او غسل را
بکند و بآن غسل صبح کند و اظهر در نزد حقیر اینست که غسلی که از
برای روزه ضرور است در تمام شب میتواند نیت واجب بکند از برای
روزهٔ فردا بقصد قربة اکتفا میتواند کرد **مطلب دویم** واجبست
غسل بر کسی که بدن او ببدن میت آدمی برسد بعد از سرد شدن میت
وقبل از غسل دادن و ظاهر اینست که هرگاه بدن بمو و ناخن او برسد
موجب غسل نباشد و همچنین هرگاه مو و ناخن اینکس برسد ببدن او و
مشهور آنست که پاره از بدن میت یا از بدن انسان زنده جدا شود آن
نیز حکم میت دارد درین معنی و اما هرگاه بعضی اعضای میت را
غسل داده باشند و بعضی را نداده باشند پس بدن اینکس برسد بآن
عضو غسل داده پس اظهر آنست که غسل واجب میشود و اظهر اینست
که غسل مس میت هم واجب لغیرست **فصل دویم** در بیان
حقیقت موجبات غسلهاست و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه
جنابت حاصل میشود به بیرون آمدن منی از موضع معتاد از مرد یا زن در بیداری
یا در خواب بی شک در خروج منی مثل اینکه خواب ببیند که جماع میکند
و در وقتی که بیدار شود تری در موضع معتاد ببیند اما یقین نکند که
منی است بر او غسل واجب میشود و منی شناخته میشود به چند چیز بقوت

پاره که
هرگاه در دو سنخوان باشد

دفع وبست شدن بدن بعد از آمدن آن ومقارن بودن آن با شهوت و
در مریض همان شهوت کافیست هر چند قوت دفع نباشد حاصل میشود بداخل
کردن ذکر تا ختنه گاه در فرج زن واظهر واشهر آنست که داخل کردن
در دبر زن تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد ودر هر دو صورت بر مرد
وزن غسل واجب میشود وهرگاه العیاذ بالله در پسری یا مردی داخل کند
تا ختنه گاه اقوی آنست که آن نیز موجب غسل است واقوی آنست که
بر مفعول هم غسل واجب باشد وسید مرتضی فرموده است که وطی حیوان
هم موجب غسل است واحتیاط در اینها هم در وقتی است که منی نیاید اما
اگر منی بیاید در هیچ حال غسل ساقط نیست واکثر علما در مفعول فرق ما بین (وخلافی نیست م)
زنده ومرده نگذاشته اند واما احکام جنب پس حرام است بر او نماز وروزه
وطواف چنانکه گذشت وقراءت سورهائی که سجده واجب دارند مثل
الم وحم وقراءت بعضی از آنها حتی بسم الله بقصد آنها وهمچنین الفاظ
مشترکه مثل الم وحم هرگاه به نیت سوره سجده بخواند وسجده واجب در
چهار سوره است الم سجده وحم سجده ووالنجم واقرأ باسم ربک وحرامست
بر او مس کتابت قران حتی تشدید ومد واسم خدا ومعنی ملحق کرده اند بآن
اسمهای انبیاء وائمه را وحرام است بر او نشستن در مسجدها وگذاشتن
چیزی در آنها وگذار کردن در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر ومکروه است

از برای

از برای او خوردن وآشامیدن مگر اینکه مضمضه واستنشاق کند وبهتر آنست
که اول دستهارا بشوید وبعد از آن مضمضه واستنشاق کند وبعد از آن چیزی بخورد
وهرگاه طول بکشد مابین این کارها وچیز خوردن اینهارا اعاده کند ووضو هم
سنت است از برای جنب برای چیز خوردن ومکروه است از برای او دست گذاشتن
بمصحف یعنی بغیر کتابت او ودر کراهت خضاب کردن خلافست وبهتر ترک
آنست **مطلب دویم** در حیض است ودران چند مبحث است **مبحث اول**
بدانکه خون حیض از خلقتهای ربانی است که حق تعالی از برای مصلحتهای چند
خلق کرده مثل اینکه غذای طفل باشد در شکم ودر اطراف آن طفل جمع شود
از برای محافظت او ومبدل بشیر میشود از برای غذای او وبعد از تولد او ولغالب
اوقات سیاه وگرم وغلیظ وسوزنده میباشد واز طرف چپ می آید وهر چه
ممکن است که خون حیض باشد وشرایط آن در او موجود باشد چنانکه بعد
میگوئیم پس باید آنرا خون حیض داند واحکام آنرا بعمل آورد پس هرگاه سه روز
خون بیند وبعد از آن قطع شود وپیش از تمام شدن ده روز باز خونی
ببیند مجموع آنهارا حیض حساب میکند وهمچنین هرگاه ده روز از حیض
بگذرد باز خونی ببیند بشرایط حیض آن نیز حکم میشود باینکه حیض است
وشرایط خون حیض آنست که قبل از تمام شدن نه سال نباشد وبعد از یاس
هم نباشد وحد یاس پنجاه سالست در غیر قرشی وتمام شدن شصت سالست

ازبرای قرشی واظهر آنست که زن حامله حیض می بیند و حکم بحیض بودن
میشود خصوصًا آن خونی را که در ایام عادت خود می بیند و قولی هست که هرگاه
بعد از بیست روز از عادت مستمره می بیند آن خون حیض نیست و این
قول قوت دارد و خون حیض از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نمیباشد
و همچنین طهر و پاکی از ده روز کمتر نمیباشد پس هرگاه ده روز از حیض گذشته
خونی بیند حیض نیست هرچند بصفات حیض باشد و شرطست در آن سه
روز اینکه متوالی باشد و کافیست در تحقیق این همین قدر که در هر یک
از سه روز یک لحظه خون به بیند و هرگاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت
پنبه بخود بردارد پس اگر آن خون بر پنبه طوق بگیرد و میان پنبه پاک باشد
آن خون بکارتست و اگر خون پنبه را آلوده کند خون حیض است و بهتر آنست فرو کرده همه دام
که در این حال بپشت بخوابد و پاها را بالا بگیرد و لحظه صبر کند و بعد از آن
پنبه را بیرون آورد و ملاحظه بکند **مبحث دویم** زنان که خون
می بینند بر سه قسم اند ذات عادت و مبتدئه و مضطربه ذات عادت
آنست که از برای او عادتی حاصل شده باشد بخون دیدن و این بر سه قسم است
قسم اول آنست که عادت کرده است که هر ماهی مثلا در اول ماه هفت روز
خون می بیند یا در میان ماه یا آخر ماه و عدد روزها و وقت آنها در همه
ماهها مساویست او را ذات عادت وقتی و عددی میگویند قسم دویم

آنست که عادت بوقت کرده اما در عدد او اختلاف بهم میرسد مثل اینکه
همیشه در اول ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز می بیند و در بعضی
شش روز و در بعضی هفت روز این را ذات عادت وقتی میگویند و قسم
سیم آنست که عادت بعدد کرده اما وقت او مختلف است مثل اینکه در
هر ماهی هفت روز حیض می بیند اما در بعضی ماهها در اول ماه می بیند
و گاهی در میان و گاهی در آخر و عادت عددی حاصل میشود پس هرگاه در دو
ماه بیک طریق بیند در ماه سیم بمجرد دیدن خون باید خود را حایض بداند
اما در دو قسم اول پس اشکالی نیست و اما در قسم سیم پس خلافی هست
که آیا در مرتبه سیم بمجرد دیدن خون خود را حایض بداند یا صبر کند تا سه روز
بشود و اظهر در نظر هرچند اینست که خود را حایض میداند و احکام حیض را
بعمل می آورد از ترک نماز و روزه و غیر اینها اما احوط آنست که احتیاطا
جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه تا سه روز تمام شود بعد از آن خود را
حایض داند و خون عادت گاه هست پیش می افتد و گاه هست که پس می
افتد پس هرگاه یکروز یا دو روز یا بیشتر پیش افتد ظاهر آنست که بمجرد دیدن
خون خود را باید حایض بداند و ظاهر آنست که ذات عادت وقتی تنها
در آخر حیض مثل مضطربه باشد و حکم آن می آید و اما مبتدئه و آن زنیست
که تا بحال حیض ندیده است و اظهر آنست که آن زن بمجرد دیدن خون خود را

حایض نمیداند بلکه احتیاط بکند تا سه روز بعد از ان خودرا حایض
داند و روزه که در ان چند روز کرفته است قضا میکند وهم چنین
مضطربه یعنی زنی که عادت خودرا فراموش کرده باشد که ان نیز
مثل مبتدءه است **مبحث ستیم** بدانکه مادام که حیض از اندرون
قطع نشده باشد پاك نشده است پس اکر خون از بیرون قطع شود پس
واجبست براو استبرا یعنی پنبه بخود بردارد اکر پنبه پاك بیرون اید
غسل میکند واکر الوده باشد هرچند بقدر سر مکسی باشد صبر کند
تا پاك شود بهتر انست که در وقت پنبه برداشتن برخیزد بپا و شکم خودرا
بدیوار بچسباند و پای چپ خودرا بردارد چنانکه سك در حال بول کردن
برمیدارد وبعد از انکه معلوم شد که خون باقیست پس اکر مبتدءه یا
مضطربه باشد صبر کند تا پاك شود یا ده روز بکذرد واکر ده روز تمام
شد و پاك شد معلوم میشود که همه خون حیض بوده واکر از ده روز بکذرد
پس حکم انرا بعد ازین بیان میکنیم واکر ذات عادت باشد پس اکر خون
که زیاده بر عادت باقی میماند سنت است که باز انرا در حکم حیض داند
تا ده روز پس اکر از ده نکذشت همه انها حیض بوده است وقضای روزهارا
همه را میکیرد واکر کذشت معلوم است که زاید بر ایام عادت استحاضه
بوده است وقضای نماز و روزه ان روزهارا باید بکند والحال بیان میکنیم

حکم

حکم خونی را که از ده بکذرد پس میکوئیم اما ذات عادت هرکاه بعد از عادت
خون ببیند تا از ده روز کذرد پس اکر تمیزی ندارد یعنی خونها همه یکرنك
ویکصفت باشند یا اینکه تمیز داشته باشد اما تمیزا وموافق عادت
باشد باینمعنی که در ایام عادت خونی که ببیند بصفت حیض باشد ودر غیر
او بصفت حیض نباشد پس این زن ایام عادت خودرا حیض میداند ودر باقی
عمل استحاضه میکند واکر تمیز داشته باشد اما مخالف ایام عادت باشد
باینمعنی که در ایام عادت بصفت حیض نباشد ودر غیر ان بصفت حیض
باشد پس اکر در میان ایام عادت وایام تمیز اقل طهر که ده روز است
کذشته باشد پس دور نیست که انها را دو حیض حساب کند اما
در ایام تمیز صبر کند واحتیاط کند تا سه روز بکذرد هم چنانکه در مبتدءه
ومضطربه کفتم وچنین کند تا انکه از راه تمیز هم عادتی از برای او
حاصل شود واکر بعد از ایام عادت ده روز نکذشته باشد وایام
تمیز داخل شود پس اکر مجموع ایام عادت وایام تمیز وفاصله
میانه این دو تا از ده روز تجاوز نمیکند اظهر انست که مجموع را حیض
میداند واحوط انست که در ما بعد ایام عادت با نقضای ده روز جمع
کند ما بین عمل حیض واستحاضه واکر از ده روز تجاوز کند پس درین
صورت ممکن نیست که مجموع حیض باشد اشهر واظهر در اینجا اعتبار

عادتست وزاید برانرا استحاضه دانند وظاهر اینست که ذات عادت
عددی نیز عدد ایام عادت را اعتبار میکند نه تمیز را واما مبتدأه
پس ان نیز اگر تمیزی دارد باینمعنی که بعضی ازان خونها بصفت حیض
باشد وبعضی نباشد رجوع بتمیز میکند بشرط انکه انچه بصفت خون
حیض است یعنی سیاه وگرم وغلیظ وسوزنده است کمتر از سه روز نباشد
واگر در هر یک از سه روز خون بصفت خون حیض بیند هرچند مجموع انچه
در سه روز می بیند چنین نباشد کافیست وبیشتر از ده روز نباشد
وخون ضعیف وپاکی که می بیند کمتر از ده روز نباشد وظاهر انست که در تمیز
مشابهت بخون حیض هم کافیست پس هرچه شبیه تر است بخون حیض انرا
حساب کند مثلا هرگاه بعضی خونها سرخ باشد وبعضی زرد سرخ را
حیض حساب کند یا بعضی اشقر باشد وبعضی زرد اشقر را حیض حساب
کند واشقر رنگی است مابین زردی وسرخی بلکه تفاوت بود اهم
اعتبار کرده اند واگر بجهت مبتدأه تمیزی حاصل نشود اگرچه بفقدان
یکی از شرایط مذکوره باشد پس این رجوع میکند بعادت خویشان خود از
جانب پدر یا مادر یا هردو هرگاه ایشان متفق باشند در عادت
ومعتبر عادت متعارف ایشانست والا که اغلب است کفایت لسی عادت
بیشتر است ودر اخر سن که میشود واگر خویشان ندارد یا عادت ایشان

سم

معلوم نباشد یا مختلف باشند پس درینصورت باید که عمل بانچه در روایات
وارد شده بکند واظهر روایات در نزد حقیر اینست که عمل بیکی از دو کار
بکند یا در هر ماهی هفت روز را حیض حساب کند از هرجا که خواهد یا
انکه در یکماه سه روز بگیرد ودر ماه دیگر ده روز وهمچنین وعمل باول در
نظر حقیر بهتر است وبعضی گفته اند در صورت نبودن خویشان یا اختلاف
انها رجوع بعادت زنانی که هم سن او باشند میکند واگر انها هم نباشند
عمل بامور مذکوره میکند ودلیل ان واضح نیست واما مضطربه وان کسی است
که وقت وعدد هردو را فراموش کرده است وانرا متحیره نیز میگویند پس اگر
ان نیز تمیزی دارد رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم وبهتر ان کار اولست
یعنی در ماهی هفت روز را حیض داند از هرجا که خواهد بگیرد وظاهر اینست
که زنی که چند بار خون دیده است اما هنوز عادتی از برای او معین نشده است
بهیچ وجه ان نیز در حکم مضطربه است واما ذات عادتی که وقت حیض را
در خاطر دارد اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را بخاطر دارد
مثل اینکه میداند که اول حیض او اول ماه بود اما نمیداند چند روز بود پس
اول ماه را اول حیض گیرد تا سه روز بیقین خود را حایض داند واختیار دارد
در اینکه یکی از ین دو کار سابق را در مابعد سه روز بجا اورد باینمعنی که
در یکماه بهمان سه روز اکتفا کند ودر ماه دیگر هفت روز هم بر سه

[illegible]

یا آخر و یا وسط را خاطر دارد

روز بیفزاید یا اینکه در هر ماهی چهار روز دیگر هم بر سه روز بیفزاید که ماهی
هفت روز را حیض شمرده باشد کما اول آن هفت روز اول وقتی باشد
که در خاطر دارد اما اول وقت را نمیداند مثل اینکه میداند که همیشه در
روز یازدهم ماه پاک میشد از حیض اما نمیداند که چند روز حیض میدید
پس آن نیز عمل کند بیکی ازین دو کار و در اینجا باید که ایام را پیش از روز
یازدهم قرار بدهد و اگر وسط عادت را بخاطر دارد آنرا وسط یکی ازین
دو کار که گفتیم قرار دهد و این در جائی میشود که ممکن شود وسط
شدن پس اگر خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بود پس این نمیتواند
که ششم را وسط ده قرار دهد اما میتواند که وسط سه و هفت قرار
بدهد و همچنین هرگاه داند که ششم و هفتم وسط حیض او بود این میتواند
که اینها را وسط ده قرار بدهد اما وسط سه و هفت نمیتواند قرار داد
و هرگاه داند که عدد او از ده کمتر بوده اما نداند که چند روز بوده پس در
اینجا عمل بهیچ یک از دو کار که گفتیم نمیتواند کرد بلکه در صورتی که نداند
که کمتر بوده باز هم عمل بهیچیک از دو نشده است بجهة آنکه اینمعنی را
در آن ماهی که سه روز باید خود را حایض داند درست نمی آید و احوط در چنین
جاها عمل بمقتضای قول شیخ است که ده روز را از باب احتیاط عمل
حیض و استحاضه بکند و در هر وقت که احتمال انقطاع حیض میرود

غسل

غسل حیض هم بکند و دور نیست که بنا را بر اقل ما یمکن بگذاریم مثلا
هرگاه در صورت مفروضه که در خاطر دارد که وسط حیض او ششم و
هفتم بود پس قدر متیقن آنست که عادت او چهار روز بوده است پس
خود را از روز پنجم حایض داند و در روز هشتم غسل حیض کند و بر این قیاس
فروض دیگر و اگر وقتی غیر معینی را در خاطر دارد مثل اینکه میداند در
روز دهم ماه همیشه حایض بوده است اما نمیداند که اول حیض او
بوده است یا وسط یا آخر پس اقوی آنست که یکی از آن دو کار که گفتیم بمقتضای
او عمل کند خواهد او را از جمله سه روز و ده روز قرار بدهد خواهد
از جمله هفت و باقی عدد را که باید با و ملحق کند مختار است که پیش
بیندازد یا پس بیندازد یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس بیندازد
و اما ذات عادتی که وقت را بالمرة فراموش کرده است اما عدد را میداند
پس آن نیز رجوع بتمیز میکند با وجود شرایط و هرگاه تمیز او از عدد تفاوت
داشته باشد پس اظهر آنست که اتمام عدد را اعتبار کند و اگر تمیزی
نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد را حیض خود قرار میدهد
در هر جای از آن وقت که عادت را در او گم کرده است که خواسته باشد
و دور نیست که اول وقت بهتر باشد و اینکه گفتیم در وقتی است که
عددی که گم کرده است وقت او را در ما بین زمانی که گم کرده باشد

که آن عدد مساوی نصف آن زمان باشد یا کمتر از نصف مثل آنکه میداند
که در هر ماه در ده روز اول چهار روز حیض میدید یا پنج روز حیض میدید
ونمیداند در اول دهه بود یا اخر آن یا آنکه میداند که در نصف اول ماه
هفت یا هشت روز حیض میدید اما نمیداند که در کجای آن نصف بود یا میداند
که در هر ماهی ده روز یا هفت روز حیض میدید اما نمیداند در کجای ماه
بود اما اگر از نصف آن زمان بیشتر باشد مثل اینکه میداند در ده روز اول
شش روز عادت او بود اما وقت را معین نمیداند پس چنین زنی بیقین
پنجم و ششم را باید حیض داند چهار روز دیگر را خواهد پیش بیندازد و خواهد
پس بیندازد و خواهد قدری پیش بیندازد و خواهد قدری پس بیندازد
وهمچنین هرگاه داند که عادت او در ماهی شش روز بود واین را هم میداند
که از هر دو نصف ماه چیزی داخل حیض او بود پس چنین زنی یقین دارد
که پانزدهم وشانزدهم ایام حیض او است پس تتمه عدد را بهمان نهج که گفتیم
تمام میکند **مبحث چهارم** در احکام حایض است حرام است بر او نماز وروزه
وطواف ومس کتابت قران ومکث در مساجد وگذاشتن چیزی در آنها وگذار
کردن در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر و قراءت سورهائی که سجده واجب دارد
چنانکه گذشت در جنب اما اگر بخواند یا گوش بدهد بکسی که میخواند اظهر اینست که
سجده کردن بر او لازم است در آنحال بلکه اگر بشنود که کسی میخواند هرچند
کوش

کوش نداده باشد احوط گوش سجده کردن است وجنب هم همین حکم دارد
وحرامست مجامعت کردن زن حایض تا پاک شود واظهر اینست که
همین که پاک شود جماع جایز است هرچند غسل نکرده باشد اما
مکروه است وبعضی واجب دانسته اند کفاره را بر کسی که عالما وعامدا
جماع کند با حایض در اول حیض یک دینار ودر وسط آن بنصف دینار
ودر اخر آن ربع دینار ودینار یک مثقال طلای سکه دار است بمثقال
شرعی وانچه حرامست جماع کردن در قبل زن حایض است وباقی
استمتاعات جایز است وواجبست بر او قضای روزه بدون
نماز وسنتست که در اوقات نمازها وضو بسازد ورو بقبله
بنشیند وبمقدار نماز ذکر خدا بکند ومکروه است از برای او خضاب
کردن **مطلب سیم** در نفاس است وآن خونیست که در وقت
زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل آید وخواه بعد از آن وانکه
پیشتر از زائیدن می آید نفاس نیست وفرق نیست مابین انکه طفل
تمام متولد شود یا تمام نشده باشد وسقط شود هرچند مضغه
باشد هرگاه علم بهم رسد که آن مضغه ماده انسانست ومضغه
شبیه است بپارچه گوشت جاییده وعلقه را هم ملحق کرده اند هرگاه
علم بهم رسد که آن نیز ماده ومبداء انسانست هرچند بگفتن

چهار زن قابله باشد و علقه پارچه خون بسته است و اقل نفاس را حدّی
در شرع نیست کاهست که یک لحظه هم میشود و در اکثر آن خلافیست و
بخصوص آن از مشکلات مسائل فقه است و آنچه در نظر حقیر راجح است
اینست که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است امّا باین معنی که اگر زن ذات
عادت باشد ایّام عادت خود را که در حیض است بهمان قدر را می
نشیند و خود را صاحب نفاس میداند و اگر تمام شد ایّام و پاک شد
غسل میکند و اگر پاک نشد می نشیند تا ده روز هرگاه خون ده روز
یا کمتر قطع شد معلوم میشود که همه نفاس بوده و اگر همه قطع
نشد و از ده گذشته معلوم میشود که زاید بر ایّام عادت استحاضه
بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم و امّا مبتدأه و مضطربه
پس اگر ایشان خون بینند تا ده تمام شود همه را نفاس میشمرند
خواه قطع شود بر سر ده یا از ده تجاوز کند و مثل حیض نیست که
رجوع بتمیز یا عادت خویشان یا غیران بکند و هرگاه زنی در دو روز
اول زائیدن لحظه خون بیند و در روز دهم هم خون بیند مجموع
ده روز را نفاس بداند بلکه هرگاه در زائیدن و بعد از آن هیچ
خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم خون به بیند و قطع شود
همان یکروز را نفاس میداند و خونی که زنان بعد از ده روز

می‌بینند آن خون خون استحاضه است و باید در او عمل استحاضه بکند چنانچه
بعد ازین مذکور خواهد شد مگر اینکه بعد از قطع شدن خون نفاس
ده روز گذشته باشد که اقل طهر است پس ذات عادت باید بعادت
خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند مگر اینکه ممکن باشد که حیض
تازه از برای او حاصل شود پس درین صورت هرچند در ایّام عادت هم
نباشد که آنرا حیض میداند و چنین زنی که در غیر عادت خود خون بیند
بمجرّد دیدن خون ترک نماز نمیکند بلکه تا سه روز احتیاطاً عبادت
بکند و بعد از آن خود را حایض داند و هرگاه بعد از ایّام نفاس مستمرّ
الدّم باشد یعنی خون مستمرّی می بیند پس احکام آن چنانست که در مسائل
حیض گفتیم و امّا احکام نفسا مثل احکام حایض است در واجبات و محرّمات
افل مل و مکروهات و فرقی که ذکر کرده اند همانست که قلیل نفاس حدّی
ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلافیست و در اکثر حیض خلاف
نیست و در اینکه در حیض گاهی رجوع بعادت خویشان و غیران میشود
بخلاف نفاس و دیگر اقل طهر در ما بین دو حیض باید فاصله بشود
امّا ما بین دو نفاس شرط نیست پس هرگاه طفلی متولد شود و خونی
به بیند و پاک شود و بعد از چند روز دیگر طفلی متولد شود و خونی
به بیند هر یک از آنها نفاس علیحده است مطلب چهارم

در استحاضه است و خون استحاضه غالبا سرد و زرد و سرخ و نازک
است و هر خونی که معلوم نشود که از دمل یا از زخمی بهم رسیده
و ممکن نباشد که خون حیض باشد یا نفاس بسبب انتفاء شرایط آنها آن
استحاضه است استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه
و معلوم میشود این اقسام باینکه زن پنبه بخود برمیدارد اگر خون
بر پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ کرده از او بیرون آید و بکهنه
ولته برسد آن کثیره است و اگر پنبه را فرو گیرد و سوراخ کند اما از پشت
پنبه روان نشود آن متوسطه است و اگر پنبه را سوراخ نکند هر چند
قدری در او فرو رفته باشد آن قلیله است و اما قلیله پس حکم آن
اینست که از برای هر نمازی وضو میسازد و بر او غسلی نیست و اما
متوسطه پس آن نیز از برای هر نماز وضو میسازد و یک غسل هم
بر او واجبست که پیش از نماز صبح بکند و اما کثیره پس آنچه
بر آنها واجبست بر او هم واجبست بعلاوه دو غسل دیگر یکی از برای
ظهر و عصر و آنها را با هم بکند و یکی از برای مغرب و عشا و آنها را
نیز با هم بکند و بدانکه زن مستحاضه باستحاضه کثیره هرگاه بعد
غسل صبح استحاضه اش قلیله شود دیگر بر او غسل نیست از برای
ظهرین و عشائین و هرگاه بعد از ظهرین استحاضه اش قلیله شود

دیگر غسلی نیست از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام مثلا هرگاه
زن مستحاضه باستحاضه قلیله بعد از نماز صبح کثیره باو رو
دهد هر چند یک لحظه باشد باید از برای ظهرین غسل کند و همچنین
هرگاه بعد از ظهرین رو دهد هر چند باید غسل بکند از برای عشائین
و همچنین در سایر اقسام و ضرور نیست که این صفت قلت و کثرت
و توسط متصل باوقات نمازها باشد بلکه همان مجرد میسمی که
حاصل شود کافیست در ثبوت حکم و همچنین در وضو از برای
قلیله مثلا اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله
بیند بقدر لکه و دیگر پاک باشد تا ظهر و حدث دیگر از او هم
سر نزند باید وضو از برای ظهر بسازد و اگر بعد از آن دیگر خونی
نیاید از برای عصر وضوئی در کار نیست و اینکه گفتیم در کثیره
سه غسل بکند در صورتی بود که جمع کند ما بین ظهرین و
عشائین و این از برای آسان کردن کار است و اگر نه جایز است
که از برای هر نماز غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکند بلکه
بعضی دعوای اجماع بر استحباب این کرده اند و واجبست بر زن مستحاضه
که در وقت هر نماز پنبه را تغییر بدهد و همچنین کهنه را و جمعی
واجب دانسته اند که ظاهر فرج را هم بشوید اگر آلوده شده باشد

وتمام این مطلب در لباس مصلی مذکور خواهد انشاء الله تعالی **فصل**
سیم در غسلهای سنتی است و در ان دو مطلب است
مطلب اول در اقسام ان بدانکه غسلهای واجبی که مذکور شد
سنت است کردن انها بمجرد حصول سبب هر چند وقت عبادت مربوط
بان داخل نشده باشد و سنت است کردن انها از برای هر امر سنتی
که مشروط باشد صحت ان بطهارت مثل نماز سنت و یا طواف سنت
و یا مس کتابت قران یا سنتی مشروط باشد کمال ان بطهارت و غیر انها از انچه
کذشت در وضو بلکه مطلق غسل کردن در هر وقت سنت است هر چند
سببی از اسباب متقدمه بعمل نیامده باشد و همچنین سنت است
غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت ان از طلوع صبح است
تا ظهر و اکر تا ظهر نکرده باشد اما هنوز نماز جمعه یا ظهر را نکرده است
در غسل نیت قضا و ادا هیچکدام نکند و اکر نماز را کرده است و هنوز
غسل نکرده است پس جزما نیت قضا بکند و هر چه غسل را نزدیک
بظهر بکند افضل است و هر کاه غسل در روز جمعه فوت شد در روز
شنبه قضای انرا بکند و ظاهر انست که در قضا مخیر است ما بین بعد از
ظهر و روز شنبه و دور نیست که بعد از ظهر افضل باشد بجهت
سرعت بخیر و جمعی کثیر مستحب دانسته اند قضا را در شب شنبه

نیز با وجود مظنه امکان در روز شنبه این حکم خالی از اشکال نیست
و کسی که در روز پنجشنبه بترسد که در روز جمعه اب نایاب شود
از برای غسل جایز است تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه اختصاص
بخوف کمی اب ندارد و همینکه ترسد که فوت شود از او در روز جمعه
و در روز پنجشنبه میتواند کرد و بعضی شب جمعه را هم ملحق بروز
پنجشنبه کرده اند و عمل بان باکی نیست و هر کاه اتفاق افتد در چنین صورتها
در روز جمعه غسل مقدور شود سنت است که غسل را اعاده کند
و از جمله غسلهای سنتی غسل عید فطر و عید قربانست و وقت
ان بعد از طلوع صبح است تا وقتی که نماز عید را میکنند و دور
نیست که تا اخر روز هم توان کردن و غسل شب عید فطر بهتر انست
که مقارن غروب افتاب بکند و غسل روز عرفه که نهم ذی حجه
است و روز ترویه که هشتم انست و روز غدیر که هجدهم انست
و روز مباهله که بیست و چهارم انست و غسل روز مولود نبی ع که هفدهم
ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض که بیست و پنج ذی قعده
و روز مبعث که بیست و هفتم رجب است و شب نیمه ان و روز نوروز
که تحویل افتاب ببرج حمل میشود و شب نیمه شعبان و شبهای
طاق از ماه مبارک رمضان خصوصا در شب اول و شب نیمه

مثل تلاوت قران و دخول [?]

ان وشب هفدهم و نوزدهم وبیست و یکم وبیست وسیم و دران
دو غسل وارداست در اول شب واخر شب وغسل قضای نماز
کسوف وخسوف هرکاه نمازرا عمدا ترک کرده باشد و قرص تمام
کرفته باشد وغسل از برای احرام طواف واز برای بعضی از افعال
حج که در مقام خود مذکور خواهد شد وغسل توبه از کفر وفسق
یعنی کناه کبیره وغسل زیارت پیغمبر وائمه صلوات الله علیهم اجمعین
وغسل دخول مکه وکعبه وحرم ومسجد الحرام ومدینه ومسجد
پیغمبر وغسل از برای کسی که عمدا برود بدیدن شخصی که اورا بدار
کشیده بعد از سه روز واز برای کشتن وزغه یعنی کرپاسه
وسنت است غسل مولود یعنی غسل دادن طفلی که تازه متولد شده
باشد وغسل نماز حاجت واستخاره وطلب باران وبدانکه هر
غسلی که سنت است از برای وقتی باید که در ان وقت کرد وانچه از برای
دخول مکانی است باید پیش از داخل شدن دران مکان کرد وانچه از برای
فعلی است مثل زیارت ونماز وامثال ان قبل از ان باید کرد بغیر
توبه وتماشای دار کشیده وکشتن کرپاسه که بعد باید کرد وانچه را
که از برای فعلی میکند اکر قبل از کردن فعل حدثی حاصل شود اعاده
بکند غسل را وانچه از برای زمانست مثل غسل جمعه وعید و مثل

آن همان غسل کافیست و بسبب حدث اعاده در کار نیست مطلب سیم
هرکاه بر مکلف چند غسل جمع شود پس یا اینست که همه اینها واجبست
یا سنت است یا بعضی انها واجب وبعضی سنت پس اکر همه انها واجب
باشد اکر در میان انها غسل جنابت باشد پس اکر یک غسل بکند ونیت
همه انها بکند ان نیز مجزیست از همه وظاهر او وضوهم ساقط است
واکر نیت غسل جنابت تنها را بکند ان نیز مجزیست از همه مکر اینکه
در نیت قصد کند که این غسل از برای جنابت تنهاست ومیخواهم
غسلهای دیکر را بعد بکنم که در اینصورت در مجزی بودن ان از همه
اشکال هست واحوط انست که بجهت انها غسل علیحده کند ووضو
نیز در اینجا ساقط است واکر غیر غسل جنابت را نیت کند مثل غسل
حیض یا مس میت پس احوط بلکه اظهر انست که ان غسل مجزی از غسل
جنابت نیست بلکه مجزی از همان چیز است که قصد کرده واکر در جمله
غسلهائی که بر او هست غسل جنابت نباشد پس احوط بلکه اظهر در
در نظر حقیر انست که اکر یک غسل قصد همه را بکند کافیست اما
اکر قصد بعضی را بکند از غیر مجزی نیست واکر این غسلها همه سنت (انچه قصد نکرده‌ام)
باشد پس اظهر انست که اکر همه را قصد کند ویک غسل بکند کافیست
واکر بعضی را قصد کند غسل مخصوص همانست که قصد کرده وقصد

اجمالی کافیست یعنی همین قدر که قصد کند که هرچه امروز مستحب
باشد بر من غسل میکنم از برای او کافیست هرچند بتفصیل متذکر
آن نباشد مثل اینکه روز جمعه است و میخواهد زیارت هم بکند اما
متذکر این نیست که روز مباهله هم هست یا امروز داخل مکان
شریف هم خواهد شد و مثل اینها اما حال او نیست که اگر بداند
و متذکر باشد آنها را نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها واجب
و بعضی سنت باشد اقوی در نظر حقیر در اینجا نیز آنست که اگر همه را
قصد کند یک غسل کافیست و اگر بعضی را بکند مخصوص همان
بعض است مگر آنکه آن بعض غسل جنابت باشد که ظاهر آن مجزیست
از غیر

فصل چهارم

در کیفیت غسل است و در آن چند
مطلب است

مطلب اول

بدانکه واجب است در غسل مباشرت
آن بنفس خود در حال اختیار اما اگر مضطر باشد و عاجز باشد دیگری
او را میتواند غسل بدهد و واجبست در او نیت مقارن اول آن و معنی
نیت و کیفیت آن از آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجبست
که ابتدا کند بشستن سر بعد از آن نصف بدن طرف راست را بشوید
و بعد از آن نصف طرف چپ را و گردن هرچند اظهر آنست که با سر
شسته میشود و اما احوط آنست که او را با سر بشوید و بعد از آن نصف

آنرا

آنرا که در طرف راستست با طرف راست بشوید نصف دیگر را
با طرف چپ و ناف و عورتین را با هر طرف که بشوید مختار است
و احوط آنست که با هر یک از دو طرف بشوید یا نصف هر یک را
با آن طرفی که در سمت اوست بشوید و ترتیبی در میان اجزای عضا
نیست اما بهتر آنست که آب از بالا بریزد و بشوید تا پائین و اگر
نه پاها را مثلا پیش از دستها بشوید صحیح است و باید شستن
شستن بعمل بیاید یعنی آب را از هر جزوی بجزو دیگر داخل بدن
کند هرگاه مثل روغن مالی بکند کافی نیست و واجبست که هر
جای که آب باو نرسد آب را باو برساند مثل بیخ موها و بیخ گوش
و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چین هائی که در بدن
آدمهای چاقست و آنچه نمایانست از زیر ناخن ها و شستن
خود مو واجب نیست و هرگاه جسمی که حایل آب باشد در بدن
او باشد مثل موم یا گل یا چرک بسیار غلیظی که مانع آب باشد
ازاله کند اما چرکهای متعارف ضرر ندارد و واجب نیست
بواطن شستن مثل توی بینی و دهن و چشم و سوراخ گوش
مگر آن قدر از او که نمایانست و سوراخهائی که در گوش و بینی
بجهت حلقه و گوشواره میکنند اگر چیزی در آنها هست حرکت

بدهد تا اب بسوراخ برسد و اکر در انجا چیزی نیست پس اکر سوراخ
چنان شك و بهم امده است که اندرون ان پیدا نیست شستن
اندرون ان واجب نیست و اکر اندرون نمایان است انرا بشوید
و هرکاه در میان اب ایستاده و غسل میکند پاها را بیرون
بیاورد و اب بر انها بریزد یعنی هر یك از پاها را با ان طرف که
در سمت اوست بشوید و ظاهر انست که هرکاه نصف بدن را شست
تا انجای پا که در میان ابست و ان باقی مانده پا را بیرون بیاورد
و به نیت غسل در اب فرو برد کافیست بلکه هرکاه سر را بشوید
و بعد از ان طرف راست بدن را باب فرو برد و بعد از ان طرف
چپ بدن را باب فرو برد هم کافیست اما اب ریختن و شستن
بهتر است **مطلب دویم** جایز است که در عوض این غسل
ترتیبی نیت غسل بکند و یکدفعه در اب فرو رود و این غسل را
ارتماسی میکویند و اکر داند که اب بته مو یا امثال ان نمیرسد
در زیر اب دست بمالد تا اب برسد و هرکاه به نیت غسل
داخل اب شد هر عضو که اب باو رسید دیکر احتیاج باب
رسیدن دیکر ندارد مثل انکه کسی در نهری یا حوضی که کل داخل
باشد غسل کند و پیش از انکه تمام بدن او را اب فرو کیرد پای

بکل فرو رود باکی نیست و تمام شدن غسل بفرو رفتن اب تمام بدن را
حاصل میشود دیکر بیرون اوردن از اب داخل غسل نیست و ظاهر
روایات انست که از بیرون اب بداخل اب فرو رود پس اکر کسی در
زیر اب باشد و نیت غسل بکند و خود را حرکت بدهد اکتفا کردن
باین مشکلست هرچند حکم ببطلان انهم مشکلست در صورتی که فرو
رفتن در اب باو صادق بیاید و اما مثل بله کان حوض یا خزانه حمام
که تا ساق یا کمتر یا بیشتر اب دارد از اینجا بقصد غسل در حوض یا
خزانه فرو رود ظاهر اشکالی ندارد و اما هرکاه در میان حوض و خزانه
ایستاده باشد تا کمتر یا بیشتر اب داشته باشد و فرو رود در اب
و پا را از زمین جدا کند که اب بکف پای او برسد این هم خالی از
اشکال نیست بجهت اینکه اینصورت از احادیث ظاهر نمیشود بلکه
در چنین صورتی ان نحو غسلی که سابق کفتیم که بعد از شستن سر
هر یك از طرفین را از اب در اورد و فرو برد به نیت غسل بهتر است
و هرکاه بعد از غسل ارتماسی معلوم شود که جزوی از بدن او را آب
نکرفته است غسل را اعاده کند و در زیر باران تند و ناودان و اب
شار غسل ارتماسی بیصورتست اما غسل ترتیبی مانعی ندارد مثل
اینکه در زیر باران نیت غسل کند و باران که بر سر او می بارد دست

بمالد سر و گردن را آب برساند بعد از آن طرف راست را و بعد از آن
طرف چپ را و ظاهر اینست که غسل ارتماسی در همه غسلهای واجب
و سنتی جایز باشد هرچند که در بسیاری از آنها حدیثی نیست
مطلب سیم باید که آب غسل مباح باشد و پاک باشد و آب
مضاف نباشد مثل گلاب و عرق و غیر آن بلکه آب حقیقی باشد و اظهر
آنست که بدن باید پاک باشد پس هرگاه بدن نجس باشد غسل صحیح
نیست بلکه اگر غسل ارتماسی در آب جاری یا کر بکند و نجاست بمجرد
دخول در آب زایل شود هم حکم بصحت مشکلست و ظاهر اینست
که ازاله نجاست از هر عضوی قبل از شستن آن عضو کافی باشد
و واجب نیست که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر کند **فصل** پنجم
اول در آداب و سنتهای غسلست و در آن دو مطلب است
مطلب اول سنت است از برای مردی که منی از او آمده است
استبرا کردن یعنی سعی کند که مجرای منی را پاک کند از منی تا اینکه بول کند
اولا و بعد از آن بدست مالیدن بمجری بقیه بول را هم بیرون بیاورد
و بهترین صورتها اینست که اولا سه مرتبه تنحنح بکند و بعد از آن دست
بمالد از دم سوراخ مقعد بقوت تا بیخ ذکر سه مرتبه و بعد از آن
از بیخ ذکر دست بمالد تا سر آن سه مرتبه بعد از آن سر ذکر را سه مرتبه

بیفشارد

بیفشارد و بهترین صورتها آنست که انگشت بزرگ را در پشت زهار
بگذارد و انگشت میانین را در دم مقعد بکشد و بیاورد تا آنچه تری که در بیخ
ذکر است که در میان تخمهاست هم داخل اصل ذکر بشود و همچنین اصل
ذکر را همچنین بکشد تا سر ذکر و تاکید بسیار در استبرا هست و فایده آن اینست
که دیگر بعد از آن اگر تری از او ظاهر شود که معلوم نباشد چه چیز است غسل
و وضوی او شکسته نشود پس اگر بول و استبرا هر دو بکند و بعد از آن از او
تری ظاهر شود که معلوم نباشد که منی است یا بول یا مذی یا غیر آن پس بر او
نه غسل واجبست نه وضو و نه هم شستن آن تری و اما اگر هیچ کدام را
نکرده باشد و بعد از آن چنین تری ظاهر شود این شخص باید غسل را اعاده
کند و آن تری را هم بشوید و هر چیز با و رسیده است نجس است و اگر بول
کرده است و استبرا نکرده است غسل اعاده نمیخواهد لکن آن تری نجس است
و وضو باید بسازد و اگر استبرا کرده و بول نکرده پس اگر میتوانست بول کند
و نکرد آن نیز باید غسل را اعاده کند و تری را بشوید و اگر بول [illegible] ممکن
نبود که بول کند در مسئله خلافست و اظهر در نظر حقیر اینست که این
هم مثل سابقست و در صورتی که غسل شکسته میشود آن نمازی که
قبل از آمدن این تری کرده است صحیح است و اعاده ندارد و اینها که گفتیم
همه در صورتیست که آن تری مشتبه الحال باشد اما اگر دانیم که آن تری

منی است یا بول است یا مذی است پس باید بحکم ان عمل کنیم هرچند بول
واستبرا شده باشد واشکال در صورتیست که بول واستبرا نکرده
غسل کند وبعد از ان ملاعبه ودست بازی بکند واز او مذی بیاید
یا وذی بیاید یا بول کند واحتمال این هم باشد که الوده کی از منی در
مجرای باشد که با ان مخلوط شده باشد وحکم این از کلام فقها صریحا
بر نمی اید وبملاحظه احادیث احتیاط از اینها هم بکند بهتر خواهد
وبعضی از برای زنان هم بول واستبرا را سنت دانسته اند واما ان
احکامی که در استبرای مرد کفتیم در اینجا جاری نیست. وهر تری
که از زن ظاهر شود ومشتبه باشد پس هیچ ضرری ندارد در هیچ
حال وطریق استبرای زن انست که بانکشتان خود از جانب عرض
فرج از هر دو طرف بقوت مخرج را بیفشارد وهرکاه منی مرد که در
رحم زن بوده بعد از غسل از رحم بیرون اید بر او غسلی نیست واکر
منی خود زن بیرون اید باید غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد
بمنی مرد یا خالص باشد ودر صورت اشتباه نیز بر او غسلی نیست
مطلب دویم سنت است که در اول غسل بسم الله بکوید ودستها را
تا بند دست سه مرتبه بشوید وبعضی تا مرفق سنت دانسته اند و
این بهتر است ومضمضه واستنشاق بکند وظاهر اینست که در اینها

تفاوتی در غسل ارتماسی وترتیبی نباشد وسنت است که در غسل
ترتیبی دست ببدن بمالد واب را بدست بهمه جا برساند وانجاهای
که اب بانها میرسد باز مبالغه در دست مالیدن انها بکند
مثل موی شکم وچین بدن وسنت است شستن مو ودعا خواندن
بانچه وارد شده است در اثنای غسل وبعد فراغ واینکه غسل
بیک صاع باشد وصاع بچهار مد وبیان ان کذشت وموالات
بعمل اورد وموالات بهیچ یک از دو معنی که کذشت در اینجا واجب
نیست بلکه سنت است وهر یک از اعضا را سه مرتبه بشوید ومکروه است
که کسی کمک او بکند باین معنی که اب بدست او بدهد واو ببدن برید
وغسل کردن بابی که در افتاب کرم کرده باشند **فایده** هرکاه
کسی در اثنای غسل از او حدث اصغری سر زند پس در ان خلاف
عظیم است واشکال بسیار است واحوط انست که غسل را تمام کند واعاده کند
ووضو هم بسازد ودور نیست که اکر تمام نکند هم ضرر نداشته
باشد بلکه قصد بکند بطلان انرا واز سر کیرد ووضو هم بسازد
وظاهر اینست که این کفتکو در غسل ارتماسی هم جاری میشود بجهت
انچه پیش کفتیم که هر جزوی از بدن را که اب کرفت غسل
ان بعمل امده است وچنان نیست که بعضی کفته اند که تا تمام

بدن باب فرو نرود و هیچ جزو از غسل بعمل نیامده است **باب**

تیمم در تیمم است و دران چند فصل است **فصل اول**

در اقسام تیمم است بدانکه چون تیمم بدلی ست اضطراری که جناب

اقدس الهی از برای رفع مشقت و حرج قرار داده که در جائی که

اب نباشد یا در استعمال ان مشقتی باشد اکتفا بان جایز است پس از

برای هر چیزیکه وضو واجب باشد یا غسل واجب باشد مثل

نماز و طواف و مس کتابت قران و دخول مسجد و قراءت عزایم

بغیر انها از انچه گذشت و میسر نشود وضو یا غسل پس تیمم واجب

خواهد بود و ان سبب مباح شدن انها میشود و هم چنین

گاهی واجب میشود بنذر و شبه نذر و علاوه بر انچه گذشت

واجب میشود بر کسی که در مسجد الحرام یا مسجد رسول خوابیده

باشد و محتلم شود پس تیمم میکند از برای بیرون امدن مگر در

صورتی که ممکن شود غسل بدون اینکه نجاست بمسجد برسد

و ان فرض نادری است و هم چنین هر چیزی که سنت باشد

از برای ان وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر کردیم سنت

است تیمم از برای انها و علاوه بر انها سنت است تیمم از برای

خوابیدن با وجود اب حتی بغبار درخت خواب هرچند ممکن

باشد از برای او خاک نیز و تیمم از برای نماز میت و هرچند اب میسر باشد

و همچنین تجدید کردن تیمم از برای هر نماز **فصل دویم** در اسبابی

که باعث عدم تمکن از وضو و غسل میشود و دران چند مطلب است

مطلب اول از جمله اسباب تیمم نیافتن اب است بقدر وضو

یا غسل و اگر قلیلی اب داشته باشد که وفا نکند و ممکن باشد که

قلیلی گلاب بی رنگ و بو یا عرق یا مثل ان داخل ان کند که کفایت

کند و ان اب از اطلاق در نرود یا زد در عرف انرا اب گویند باید که داخل

کند بان وضو یا غسل بعمل اورد و اگر اب بقدر وضو داشته باشد

یا بقدر غسل و هر دو بر او واجب باشد مثل انکه در غیر غسل جنابت

باشد احوط انست که غسل کند و در عوض وضو تیمم کند و اگر

نجاستی در بدن او باشد که لازم باشد ازاله ان یا ان نجاست

در جامه اش باشد و نتواند جامه را از خود دور کند بجهت سرما

یا غیر ان ازاله نجاست را مقدم دارد و در عوض وضو یا غسل تیمم

کند مگر انکه چیزی که باو تیمم توان کرد بهم نرسد در ینصورت بان

اب وضو یا غسل بعمل اورد و با نجاست نماز کند و کسی که اب ندارد

یا اینست که یقین دارد که تا وقت نماز باقی است اب بجهت او میسر

نمیشود و یا اینست که یقین دارد که اب در وقت میسر میشود و نماز را

دروقت میتواند کرد پس در صورت اول بر او طلب آب و تفحص آن لازم
نیست و در صورت ثانی صبر و انتظار ضرور است و هم چنین هرگاه
ظن حصول آب دارد هم باید طلب کند تا گمان او باقیست و اما در صورتی که گمان
او اینست که در وقت آب میسر نمیشود یا آنکه طرفین مساویند و احتمال حصول
و عدم حصول آب در وقت در نظر او مساوی است پس این شخص باید در زمین
هموار که کوه و درخت و سنگلاخ نباشد و بقدر دو تیر پرتاب از چهار
جانب تفحص کند و اگر زمین ناهموار است بقدر یک تیر پرتاب و اگر از دزد
یا درنده ترسد و بیم ضرر باشد طلب از و ساقط است و این وجوب طلب در وقتی
است که وقت وسعت داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد مثل اینکه پیش
از طلوع آفتاب از خواب برخیزد و وقت وفا نکند تیمم کند و نماز کند و هم چنین
هرچند آب موجود باشد اما وقت آنقدر نیست که وضو یا غسل بعمل آورد باید
تیمم کند و اگر کاهلی کند و بطلب آب نرود تا وقت تنگ شود مشهور آنست
که گناهکار است اما تیمم کند و نماز کند و اعاده بر او نیست و احوط آنست که نماز را
اعاده کند و هرگاه آب موجود باشد و اهمال کند تا وقت وفا نکند بوضو یا غسل
و ادراک نماز در وقت هرچند بقدر یک رکعت آن باشد آن نیز تیمم کند و نماز را
در وقت بکند و احوط آنست که اعاده هم بکند و اعاده را درین دو صورت
هرگز ترک نکند که در مسئله اشکال قوی هست مطلب دویم از جمله

اسباب

اسباب تیمم اینست که خود را بآب نمیتواند رساند باعتبار زمین گیر بودن
یا بسبب آنکه آب در چاه هست و بند و دلوی ندارد که آب بیرون بیاورد و یا
آب را میفروشند و قیمت ندارد که بگیرد یا از دزد یا درنده میترسد خواه از جان
خود ترسد یا از مال یا از عرض خود و خوف زیاده هم از جمله عذرها است هرچند
که از امور مذکوره نباشد مثل کسانی که از رفتن بقبرستان میترسند یا از
خانه تاریک میترسند و هم چنین هرگاه از سرما بترسد و شاق باشد بر او
تحمل آن هرچند ایمن باشد از آزار رسیدن و هرگاه ممکن باشد او را کندن
چاه یا آب از چاه بیرون آوردن بهر چاره که باشد حتی مثل اینکه جامه
خود را بچاه بیاویزد بعد از آن که تر شد بیرون آورد و بیفشارد باید که تحصیل
آب بکند و هم چنین واجبست گرم کردن آب هرگاه از سرما بترسد و واجبست
خریدن آن از برای کسی که ممکن باشد قیمت و ضرری بحال او نرسد در دادن
قیمت هرچند باضعاف قیمت آن باشد اما اگر ضرر بحال او میرسد باین معنی که
بجهت قوت خود و عیال خود و لباس ضروریه معطل میماند پس بر او واجب
نیست خریدن خواه ضرر در حال باشد یا از برای بعد ازین هرگاه امید بهم
رسیدن چیزی دیگری از برای او نباشد که کفایت او کند و همچنین واجبست
خریدن بند و دلو و امثال آن هرگاه موقوف باشد تحصیل آب بر آن و همچنین
خریدن هیزم برای آب گرم کردن و امثال اینها اگر کسی آب را باو ببخشد وا

قبول کند بلکه اگر قیمت آب را ببخشد و میسر شود خریدن هم واجبست قبول آن

مطلب سیم از جمله عذرها آزار و مرض است که بترسد با وجود

آن مرض از استعمال آب خواه از مردن بترسد یا از سخت شدن مرض و طول

کشیدن آن و همچنین هرگاه آزار ندارد اما میترسد که آزار بهم رساند و همچنین

دمل و جراحت در جائی که جبیره میسر نیست و معیار آن حصول مشقت و عسر

و تعبی است که در عادت تحمل آن بسیار شاق است نه مجرد اسم مرض و آزار

بجهت آنکه بسیار آزار هست که استعمال آب بآن ضرری ندارد و مظنه

ضرر کافیست بلکه احتمال هم کافیست و جنبی که بترسد از استعمال آب باید

تیمم کند خواه خود را عمداً جنب کرده باشد یا بی اختیار جنب شده باشد و بعضی

علما قایل شده اند بوجوب غسل بر کسی که عمداً جنب شده باشد هر چند

بترسد از تلف و این قول ضعیف است و کسی که داند که آب بدست او نمی آید

جایز است از برای او جماع کردن بلکه هر چند بقدر وضو هم آب داشته باشد

جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دست و خون آمدن هم از جمله عذرها

بلکه شین را هم از اسباب تیمم شمرده اند و آن اینست که پوست بدن زبر

میشود و بدهیت میشود و گاهی پوست پوسته میشود و گاه هست که منتهی میشود

بترکیدن پوست و دعوی اجماع نیز بر این کرده اند و بعضی مردم از راه جهالت

و دعوای صلاح در چنین اوقات وضو یا غسل بعمل می آورند نماز ایشان

محقق

صورتی ندارد پس اگر کسی در بعضی این احوال مثل خوف شین یا ترکیدن دست و

امثال آن وضو بسازد یا غسل کند بآن اکتفا نکند و تیمم هم بکند و از جمله عذرها

تشنگی است و خوف تشنه شدن که تحمل آن شاق باشد پس در این صورت

آب را نگاه دارد و تیمم کند و خوف تشنگی برادر مؤمن هم عذر است بلکه

چاروائی که همراه دارد مگر آنکه حیوانی باشد که از ذبح آن ضرری لازم

نیاید و تضییع مال نشود که در این صورت جمعی تجویز ذبح کرده اند **مطلب**

چهارم هرگاه کسی که از برای او آب میسر نشود و برف باشد اگر تواند شد که

باب کردن برف یا بمالیدن بر بدن بحدی که آب از آن روان شود و مسمی

شستن بعمل آید بآن وضو یا غسل بعمل آورد اگر این مقدور نشود

بخاک یا غبار از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب و نه خاک و

نه غبار و نه گل و نه سنگ هیچیک نباشد ظاهر آنست که طهارت از او

ساقط است و احوط آنست که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم

برف را بر اعضای وضو یا غسل هم بمالد کمال احتیاط کرده خواهد بود

و بعد از میسر شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را اعاده کند

فصل سیم در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است

مطلب اول واجبست که در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم

بدل از وضو یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا هر چه از برای او تیمم

میکند واجب قربةً الی الله وحقیقت نیّت وتفصیل ان واحکام ان
همانست که در وضو گذشت ونیّت رفع حدث درکار نیست بجهت انکه
تیمم رفع حدث بالمرّه نمیکند بلی اگر منظورش رفع حدث باشد تا وقتی که
استعمال اب میسّر شود یا ناقضی بهم رسد مانعی ندارد ونیّت باید
مقارن دست زدن برخاک باشد وبعد از نیّت کف دستها را باهم برخاک
میزند ومجرد گذاشتن دست برخاک کافی نیست هرچند بقوّت بگذارد
وتمام کف هر دو دستها را بر پیشانی تا بطرف بالای بینی وجبینین
که دو طرف پیشانی است که منتهی میشود بگوشها بمالد وبعضی مسح
ابروها را واجب دانسته اند ودلیلی بران ندیده ام وداخل کردن را
الّا احوط است بعد از ان بکف دست چپ تمام پشت دست راست
از بند دست تا سر انگشتان بمالد وبعد از ان بکف دست راست تمام
پشت دست چپ را واحوط انست که تمام کف هر دو دست بتمام
پیشانی وجبینین برسد وهمچنین تمام کف دست چپ بتمام پشت دست
راست وتمام کف دست راست بتمام پشت دست چپ اما اینکه
هر جزو از اجزاء کف بهر جزوی از اجزاء رو وپشت دستها برسد ضرور
نیست باید قدری از موی سر او را داخل کند از باب مقدمه که خاطر جمع مسح
پیشانی بعمل امده باشد وهمچنین قلیلی از بالای بند دست را داخل

کند

کند وباید بکف مسح دست بعمل اید وبپشت دست مسح نمیتواند کرد مگر
در حال اضطرار واگر دستهای او هر دو بریده باشد پس مسح دستها ساقط
است وبا ذراع خود رو را مسح کند واگر انهم میسّر نباشد نایب بگیرد
چنانکه خواهیم گفت واگر یک دست او قطع شده باشد بان دست رو را
مسح کند وپشت این دست را بذراع ان دست بمالد یا نایب بگیرد و
اگر میسّر نشود بخاک بمالد واگر بعضی دست را بریده باشند باقی را مسح
کند واظهر انست که واجبست که چیزی از خاک بدست بچسبد که بان
مسح کند وهرگاه هیچ بدست او نچسبد دفعهٔ دیگر دست برخاک بزند
مطلب دویم مشهور انست که در تیمم بدل غسل یکمرتبه دیگر دستها را
برخاک بزند از برای پشت دستها ودر بدل وضو همان دفعهٔ اوّل اکتفا
کند واظهر در نزد حقیر انست که فرق میان وضو وغسل نیست ویکی
دفعه در هر دو کافیست امّا دو مرتبه زدن سنّت است خصوصًا از برای
غسل ونهایت احتیاط انست که بدل وضو یا غسل هر کدام باشد دو
تیمم بکند یکی یکضربی ودیگری دو ضربی وهر دو را بقصد قربت یا انکه
یکضربی را به نیّت وجوب کند ودو ضربی را به نیّت سنّت ودر تیمم
بدل غسلها فرقی نیست مگر انکه در تیمم بدل غسل جنابت وضوئی درکار
نیست امّا سایر اغسال هرگاه موجب وضوئی بهم رسید وضو هم بازد

واکر وضو میسر نشد تیمم دیکر هم بدل وضو بکند **مطلب سیم**
واجبست ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالات یعنی عقب هم دیکر
کردن افعال خواه بدل وضو باشد و خواه بدل غسل و ابتدا از بالا بکند
در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب کفته اند که باید مواضع مسح پاک
باشد و این احوط است واکر ازالهٔ نجاست ممکن نباشد با نجاست تیمم
کند هر چند متعدی باشد و خاک را و بر ان نجس کند و همچنین است
هر چند نجاست حایل باشد مثل خون غلیظ خشکیده و واجبست که
تیمم را خود مباشر شود مکر در صورت عجز پس در انوقت نایب بکیرد و ان
نایب دستهای او را بر خاک بزند و اعضای او را مسح کند و با وجود امکان
اینکه غیر دست او را بخاک بزند یا دست خود را بخاک بزند اکتفا بخاک
مالیدن صورت و پشت دستها اشکالست بجهت انکه دست بر خاک
زدن هم از افعال تیمم است پس باید در ان نایب بکیرد و اکر انهم میسر نشود
اعضای تیمم خود را بخاک بمالد **مطلب چهارم** سنتست بسم الله کفتن
و کشادن انکشتان در حال زدن بخاک و تخلیل انکشتان در مسح یعنی
دست مالیدن در میان انکشتها ضرور نیست بلکه مستحب هم نیست
و سنتست که دست را از عضو بر ندارد تا مسح تمام شود **فصل**
چهارم در بیان چیزی که تیمم بان جایز است بدانکه خلافی نیست

در میان

واکر ان ممکن نشود نایب دستهای خود را بر خاک بزند و اعضای او را مسح کند

در میان علما در اینکه تیمم بخاک جایز است و اقوی در نزد حقیر اینست که تا خاک
میسر شود بچیزی دیکر نمیتوان تیمم کرد و اکثر متاخرین و بعضی از قدما
کفته اند هر چه بر او زمین صادق اید خوبست مثل سنک و ریک و غیر ان
و دلیل ان تمام نیست و اما رمل یعنی شن خورده که شبیه بخاکست
پس ظاهر اینست که جایز است تیمم بان و خلافی در ان نقل نشده است و اما
کچ و اهک پیش از پختن انها پس اکر خاک بر انها صادق بیاید مثل بعضی
بلاد که کچ انها خاکست خوبست و اکر صادق نیاید اظهر اینست که تیمم نمیتوان
کرد و همچنین بعد از پختن جایز نیست تیمم با نها و بعضی جایز دانسته اند
و ان ضعیف است و هم چنین اظهر اینست که بسفال مثل اجر و کوزه برشته
و مثل انها تیمم جایز نیست و هر کاه خاک نباشد بغبار جامه یا نمد زین
یا یال اسب و امثال انها تیمم کند و اظهر اینست که غبار مقدم است
بر سنک و احوط جمع میان تیمم بغبار و سنک است و اظهر اینست که در تیمم
بغبار تکانیدن انجامه یا امثال ان معتبر است که ان غبار محسوس شود
بعد از ان تیمم کند و اکر فرض شود که در انها هیچ غبار نباشد پس تیمم بان
ساقط است و باید که غبار خاک باشد و غبار خاکستر و ارد و مثل انها
کافی نیست و اکر غبار هم میسر نشود بکل تیمم کند و طریق ان اینست
که دستها را بکل میکذارد و بعد از ان میتکاند و بعد از ان بر اعضا میمالد

وکل همه باید که از اب وخاک باشد یعنی مثل کل خاکستر واهک وامثال
ان نباشد واظهر انست که کل بر سنک هم مقدم است واحوط انست که
جمع میان هر دو کند واکر هر دو موجود باشد واکر هیچیک از اینها
بهم نرسد وبرف بهم رسد پس حکم ان پیش کذشت وباید که خاک تیمم پاک
باشد وبر خاک نجس تیمم جایز نیست وهمچنین باید که مباح باشد واکر
محبوس باشد در مکان غصبی وکراهتی از صاحب معلوم نباشد و ضرری
با و نرسد از تیمم کردن در انجا تیمم بکند واکر غیر این باشد محل اشکالست
ومکروه است تیمم بر زمین شوره زار و ورمل وسنت است که از بلندیهای
زمین باشد ودر میان جادها نباشد **فصل پنجم** در احکام
تیمم ولواحق انست ودران چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه
جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن وقت تا بعد از دخول وقت
پس بعضی کفته اند که در اول وقت میتواند تیمم بکند وبعضی کفته اند که صبر
کند تا اخر وقت واقوی در نزد حقیر انست که اکر امید زوال عذر باشد
وممکن باشد که اب پیدا شود یا ازار او دفع شود صبر کند تا اخر وقت بقدری
که ملتفت ان باشد که وقت بقدر تیمم ونماز باقی مانده است وان وقت تیمم کند
ونماز کند واکر امید زوال عذر نباشد در اول وقت میتواند تیمم کند
وهرکاه کسی تیمم از برای نمازی کرده باشد ووقت نماز دیکر داخل شود با ان تیمم

نماز دیکررا در اول وقت میتواند کرد وانتظار رفع عذر نمیکشد وبیک
تیمم چندین نماز میتواند کرد واز برای نماز قضا هر وقت که اراده کند میتواند
که تیمم بکند وهمچنین اظهر انست که از برای نوافل یومیه در اول وقت میتواند
تیمم بکند واز برای نمازهای سنتی هم هر وقت که خواهد میتواند تیمم بکند
وهمچنین نماز ایات **مطلب دویم** هرکاه نماز را با تیمم کرد دیکر بر او قضای
ان نماز نیست وهمچنین هرکاه بعد از نماز اب پیدا شود وعذر زایل شود
ووقت باقی باشد بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر باشد وخواه در
حضر ولیکن مستحب است اعاده واکر تیمم کند وهنوز نماز نکرده است اب
پیدا شود وعذر زایل شود وبقدر اینکه اب را استعمال کند در وضو یا
غسل از برای او استعمال میسر باشد تیمم او باطل میشود هرچند که قبل
از استعمال ان اب تلف شود یا ثانیا ان عذر حاصل شود اما اکر بقدر
استعمال کردن اب نکذشته ان اب تلف شود یا عذر حاصل شود پس
در این دو قولست واحوط بلکه اظهر بطلانست پس ثانیا تیمم کند ونماز کند
واما اکر اب پیدا شود بعد از انکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر احرام را کفته
باشد یا شروع دران کرده باشد پس اقوی انست که نماز را تمام میکند
ولیکن سنت است که تا برکوع نرفته است برکردد ووضو بسازد یا
غسل کند ونماز را از سر کیرد وظاهر اینست که بهمان تیمم نماز دیکررا

هم میتواند کرد و هرگاه بعد از فراغ اب تلف شده باشد و چنانکه تیمم
نسبت بان نماز باطل نشده نسبت بنماز دیگر هم باطل نشده است و ظاهر
اینست که فرقی مابین نماز سنتی و واجبی هم نیست مطلب
سیم هرگاه جنبی تیمم کرده باشد و بعد از ان از او حدث اصغری سر
زند اظهر و اشهر اینست که باز تیمم بدل از غسل میکند هرچند قادر باشد
بر وضو ساختن و سید مرتضی قائل شده است باینکه باید وضو بسازد
و اگر نتواند تیمم بدل از وضو کند تا وقتی که غسل او را میسر شود و احوط انست
که وضو بسازد و تیمم هم بدل از غسل بکند و اگر وضو میسر نشود دو تیمم
بکند یکی بدل از وضو و دیگر بدل از غسل جنابت و ظاهر اینست که کلام
در حیض و نفاس و امثال انها نیز همین باشد و تفاوتی نباشد مطلب
چهارم کسی که نه اب بیابد و نه خاک و نه چیزی دیگر که بر او تیمم توان
کرد نماز از او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند و اعاده هم بکند و
بعضی گفته اند که در اوقات نماز ذکر خدا کند بمقدار نماز و اول اقوی است
و اما قضای نماز پس اظهر اینست که واجبست باب چهارم
در نجاسات و طریقهٔ ازالهٔ انهاست و انواع مطهرات و در ان چند
فصل است فصل اول در نجاسات و در ان چند مطلب است مطلب اول
از جمله نجاسات بول و غایط حیوانیست که حرام گوشت باشد بشرط انکه ان
حیوان

حیوان خون رونده داشته باشد باین معنی که هرگاه یک رگی از ان حیوان را
بدبری خون از او بقوت روان شود و در مقابل ان خونیست که بعنوان
ترشح و سستی بیرون اید مثل خون ماهی پس بول و غایط انسان و گرگ و شغال ماهی ر
و شیر و روباه و موش و گربه و امثال انها نجس است و بول و غایط ماهی حرام
گوشت و غوک و عقرب و سوسک و جعل و زنبور و مگس و پشه و امثال
انها پاکست و بعضی بول پسر شیرخواره را قبل از انکه چیز خور شود پاک
دانسته اند و ان ضعیف است و جماعتی قائل شده اند که بول و غایط
هر پرنده پاکست هرچند حرام گوشت باشد و بعضی از ین جماعت بول
خفاش را استثنا کرده اند و حکم بنجاست کرده اند و اقوی اینست
که فرقی مابین پرنده و غیر پرنده نیست بول و غایط حرام گوشت انها
نجس است خصوصا خفاش که دلیل نجاست بول ان اقوی است از پرنده
های دیگر و اما حیوانات حلال گوشت پس بول و غایط انها همه پاکست
و در بول اسب و استر و الاغ خلاف کرده اند و اقوی اینست که همه پاکست
و اما کراهت دارد و کراهت بول بیش از سرگین است و کراهت بول
و سرگین الاغ بیشتر است و بعضی علما بنجاست انها قائل شده اند
و ان ضعیف و متروک و مهجور است و حیوانات جلال گوشت که
بسبب نجاست خوارگی گوشت انها حرام میشود و همچنین گوسفندی

که بشیر سگ یا خوک پرورش یافته باشد و حیوانی که انسان با و
جماع کرده باشد همه اینها بول و غایط انها نجس است و گوشت
انها حرامست مطلب دویم از جملهٔ نجاسات منی و خون حیوانیست
که خون رونده داشته باشد و منی حیوانی که خون رونده ندارد نجس نیست
و خون حیوانی که خون رونده دارد نجس است خواه از سر و بدن
بیاید یا از رگ بیاید یا از خراشیدن بیاید و خار فرو رفته
و خواه کم و خواه بسیار بغیر خونی که در میان گوشت می ماند خواه
در اصل گوشت جمع شود و خواه در میان رگها بماند و از ین جملهٔ ست
خونی که در میان دل حیوان هست اما خونی که در میان شکم
حیوان جمع میشود در وقت ذبح و معلوم باشد که بکشیدن
نفس فرو برده است یا بسبب انکه سر او در وقت ذبح در بلندی
بوده است پس ان نجس است و حرامست واما اگر معلوم نباشد
که بسبب اینها بکشته باشد و بسیار هم باشد پس باز مظنه
اینمعنی باقیست و حکم بطهارت ان مشکل است هرچند حکم بنجاست
چیزی که ملاقی ان شود هم مشکلست پس شاید توان گفت که
هرگاه ان خون در جامه و بدن بیش از درهم بغلی باشد نماز
نتوان کرد و اما اگر ازالهٔ ان بشود بغیر طریق تطهیر شرعی مثل
اکر

انکه خشک شود و بپرد یا باب مضاف ازاله شود دیگر واجب نباشد
تطهیر بدن و جامه اما احوط انست که مطلقا از او اجتناب کنند
و اما خون حیوانی که خون رونده ندارد مثل ماهی و کیک و پشه و
امثال انها پس ان پاکست و خونی که در میان تخم مرغ بهم رسد نجس است
و همچنین خونی که در میان شیر حیوان پیدا میشود و خونی که معلوم
نباشد که خون پاکست یا خون نجس اصل طهارت انست مطلب
سیم از جملهٔ نجاسات مردار است از هر حیوانی که خون
رونده داشته باشد خواه ادمی باشد و خواه غیر ادمی و خواه ابی
باشد و خواه صحرائی و در میتهٔ انسان پیش از سرد شدن خلافست
و احوط اجتنابست و نجاست مردار هم مثل سایر نجاستهاست اگر
بتری ملاقات کند نجس میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند و قطعه
که جدا شود از بدن حیوان نجس است خواه از زنده جدا شود یا از مرده
و اما اگر از بدن زنده قطعه بریده شده باشد و از او جدا شود و
بعد از ان روح از ان قطعه مفارقت کند پس ان نجس است جزما
و اگر روح از ان قطعه مفارقت کند و هنوز جدا نشده باشد
پس ان پاکست و اگر جدا شود و بعد از مفارقت روح پس در ان
اشکالست و احوط اجتنابست و اما مثل ریشهای ضعیف و پوستهائی

که از دست و لب جدا شود بخودی خود یا بمجرد دست مالیدن بدون
قوت والمی پس نجاست آنها معلوم نیست خصوصا آنچه از کف دستها
در وقت شستن جامه و فشردن آن جدا میشود و پوست مرده بدن تا
کردن پاک نمیشود و از مردار چند چیز استثنا شده است و آن پشم و مو
و کرک و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم و پنیر مایه و در تخم شرط است
اینکه پوست بالا دویده باشد هرچند سخت نشده باشد و مراد از پنیر
مایه همان اغذیست که بچه حیوان در اوایل تولد میخورد و در شیردان
او بسته میشود و بعضی گفته اند خود شیردان هم پاکست اما از احادیث
معنی اول است و ظاهر احتیاج بشستن نداشته باشد هرگاه بجای دیگر
مردار با رطوبت ملاقات نکند و احوط آنست که آنرا بشویند و در شیری
که از پستان مردار بدوشند خلافست و احوط اجتنابست و مو و پشم
و امثال آنها را هرگاه از مردار بکارد یا مقراض ببرد دغدغه ندارد و هرگاه
از آنها بکنند ته مو و پشم را بشویند و ظاهر آنست که حکم شاخ و سم
همچنین باشد و فرقی نیست در استثناء امور مذکوره مابین حیوان
ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نافه مشک که از آهوی زنده جدا شده باشد
یا از آهوئی که او را تذکیه کرده باشند بی اشکالست و اگر از مردار جدا
شود در آن اشکالست و احوط اجتنابست هرچند نجاست آن معلوم

نیست خصوصا هرگاه از مسلمی گرفته باشند و اما اصل مشک پس آن بی
اشکال پاکست و ظاهر اینست که در صورت علم باینکه از مردار گرفته شده
باشد هم پاکست و بدانکه خلافی نیست در اینکه آدمی و خوک و سگ [illegible]
کردن پاک نمیشود همچنانکه خلافی نیست در اینکه هر حیوان حلال گوشت
بتذکیه پاک میشود و خلاف کرده اند در حیوانات درنده مثل شیر و گرگ
و روباه و امثال آنها و در مسوخ و حشرات و اقوی و اشهر در حیوانات درنده
اینست که پاک میشود و اظهر در نظر حقیر چنانست [اینست] که مسوخ و حشرات هم چنین
باشد و اظهر آنست که دباغی کردن آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در
حدیث صحیح وارد شده است فیل است و گرگ و خفاش و میمون و خوک و [illegible]
که نوعیست از ماهی و سوسمار و موش و عقرب و خرس و کرپاسه و زنبور
و در بعضی روایات طاوس و در بعضی سگ وارد شده است و مراد از حشرات
حیواناتیست که در زمین جا میگیرند مثل موش و سوسمار و غیر آنها است
مطلب چهارم از جمله نجاسات سگ و خوک و کافر است اما سگ
و خوک پس درشتی آنها نجس است و اما سگ و خوک آبی پس نجاست آنها معلوم
نیست و فرقی مابین سگ شکاری و غیر آن نیست و بعضی علما گفته اند جای
دهن سگ شکاری که از آن گرفته واجب نیست شستن آن و این ضعیف است
و مو و استخوان و ناخن و هرچه از اینها نجس است و بچه آنها نیز نجس است

اما اگر بچه متولد شود از اینها که از اسب و خوک نگویند پس در نجاست آن
اشکال است و قول بطهارت قوی است و اگر یکی از اینها با حیوان پاکی
جفت شود و بچه از آنها بهم رسد آن نیز تابع اسم خواهد بود و اما
کافر پس آنچه غیر یهود و نصاری و مجوس است پس اشکال در نجاست آنها نیست
خواه بت پرست و خواه آفتاب پرست و خواه غیر آنها و بالجمله هر که انکار
یگانگی خدا و پیغمبری محمد بن عبد الله و انکار معاد بکند همه کافر
و نجسند و اما یهود و نصاری و مجوس پس اشهر و اقوی در آنها
نجاستست و کسانی که اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خارجیها
و ناصبیها هم کافرند و نجسند و هم چنین هر کس که انکار یکی از بدیهیات
دین را بکند و در حق او احتمال شبهه نرود که ممکن باشد برای او که علم
بهم نرسانده باشد مثل انکار نمازهای پنجگانه و روزه ماه مبارک
رمضان و زکوة مال و امثال اینها و هم چنین غالیها یعنی آنهائی که بخدا
بودن پیغمبر یا امیر المؤمنین یا احدی از ائمه یا غیر ایشان قائل باشند
و اما جبری مذهبان پس دلیلی بر نجاست آنها نیست و اما مجسمه
یعنی آنهائی که خدا را جسم میدانند پس دلیلی بر نجاست آنها نیز ظاهر
نیست و اظهر طهارتست و احوط اجتنابست و اما سنیان پس اشکال
در پاکی آنها نیست و هم چنین اظهر در ولد الزنا طهارتست و تا از او

کفری ظاهر نشود پاکست و مشهور آنست که اولاد کفار نجسند
هر چند بالغ نشده باشند و هرگاه مسلمانی آنها را اسیر کند تابع مسلمانند
در پاکی **مطلب پنجم** از جمله نجاسات شرابست و هر مست کننده
که از اصل روان باشد مثل نبیذ که شرابیست که از خرما میسازند و غیر آن و
فقاع هم نجس است هر چند مست نکند اما مثل بنگ و چرس و غیر آنها که مایع
نیستند بالاصل پس همه آنها پاکست هر چند آب داخل آنها کنند و هم چنین
آب انگور هرگاه بجوش آید نجس میشود خواه باتش بجوش آید یا بغیر آن یا
بخودی خود و اما آب مویز و خرما پس بعضی نقل قولی بنجاست آن کرده اند
هرگاه بجوش بیاید و احوط اجتنابست و در عرق جنبی که از حرام جنب
شده باشد و عرق شتری که نجاست خوار باشد خلافست و احوط بلکه
اظهر نجاستست و بعضی از علما قائل بنجاست بعضی چیزهای دیگر شده اند
و همه آنها ضعیف است **فصل دویم** در ازاله نجاساتست و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه واجبست ازاله نجاست
از جامه و بدن از برای نماز و طواف واجب و از خوردنیها و ظروفی
که استعمال میشود در خوردن و آشامیدن بتفصیلی که بعد مذکور
میشود مگر در حال اضطرار یا بسبب عفو در بعضی آنها چنانکه بیان
خواهیم کرد و واجبست ازاله نجاست از مسجد بر هر کسی که مطلع شود

واینکه نجاست را داخل مسجد نکند وانچه یقینی است که واجبست
دور کردن نجاستی است که بمسجد سرایت کند پس اگر کسی بعضی جامهای
او نجس باشد یا دستمال نجسی همراه داشته باشد یا امثال ان معلوم نیست
که ضرر داشته باشد بلکه ظاهر اینست که هرگاه نجسی را بر زمین مسجد
برساند حرام باشد هرچند رطوبتی نداشته باشد که سرایت کند
امّا مطلق داخل کردن حرمت ان معلوم نیست و در عرف هرچند
بوریا و فرش مسجد را مسجد نمیگویند امّا احوط انست که نجاست را از
اینها نیز دور کند و همچنین در دیوار وجمعی از علما گفته اند که حکم
ضرایح مقدسه ومصاحف مشرفه والات مختصه بانها مثل قالیوق جلد
قران وفروش مثل مسجد است مطلب دویم زوال الحکم نجاست موقوفست
بزوال العین ان پس اگر عین نجاست زایل شود بچیزی که مطهّر باشد و امّا
رنگ یا بو یا هر دو باقی بماند باکی نیست و واجبست دوبار شستن بجا
وبدن از بول و در بدن دست مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن اب
بران کافیست بشرط زوال عین وباید که زوال عین در دفعه اول بشود
وهرگاه در بدن نجسی لغزنده و غلیظی باشد که با بول مخلوط شده باشد
مثل مذی و امثال ان که در مخرج بول الوده باشد غالبا محتاج بدست
مالیدن هست وامّا در غیر جامه و بدن مثل چوب تخته و سنگ

دوبنی

وفروش پس احوط در همه انیست که دوبار بشوید وظاهر انست که فاصل کردن
حقیقی در میان دو شستن ضرورست پس اگر اب را جاری کند باعانت
ابریق یا سبو وامثال ان والقدر زمان بریزد که اگر فاصل میکرد دو مرتبه
شستن بعمل می امد کافی نیست بلکه باید که بعد از حصول مسمّی شستن
دست بردارد از اب ریختن وبعد از ان مرتبه دیگر بریزد واینکه گفتیم
در لزوم دو مرتبه در صورتیست که باب قلیل بشوید وامّا در اب جاری
پس یکدفعه کافیست ومشهور انست که اگر در اب کثیر باشد هم یکدفعه
کافیست هرچند ایستاده باشد واین دور نیست واحوط در هر دو
دو مرتبه است خصوصًا در اب ایستاده واین حکم مذکور در غیر بول
رضیع است و در بول رضیع اب ریختن یکدفعه کافیست وفشردن ضرور
نیست امّا باید اب تمام ان بول را فرو گیرد وظاهر انست که جدا شدن اب
هم ضرور نباشد همینکه اب بهمه اجزاء بول میرسد کافیست واین در وقتیست
که ان شیرخواره هنوز چیزی نخورده باشد یعنی غذا برغبت واشتها
واراده نخورده باشد امّا دوا که باو بخورانند یا غذای نادری که اتفاق
افتد ضرر ندارد واگر اتفاق بیفتد که ان طفل هیچ غذا نخورده باشد
تا دو سال او تمام شده باشد داخل سال سیم که شد ظاهر انست که
دیگر این حکم را نداشته باشد هرچند هنوز غذا نخورده باشد

ومشهور انست که اصل این حکم مخصوص بپراست وبعضی دختر را
هم ملحق کرده اند وان ضعیف است واما غیر بول از نجاسات پس
وجوب دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط در همه دو مرتبه است

مطلب سیم در طریق شستن ظرفهاست پس اگر در ظرفی سگ
ولوغ کرده باشد یعنی بیاشامد از ان ظرف بطرف زبان خود پس
واجبست که سه بار انرا بشویند که اول ان سه بار بخاک باشد و مراد
بشستن بخاک چنانکه که از اکثر علما معلوم میشود مجرد خاک مالیدنست
هر چند خاک خشک باشد وبعضی گفته اند که باید ممزوج باب باشد
که شبیه شستن بعمل بیاید واین اظهر است واحوط انست که یک
دفعه بخاک بمالد ودفعه دیگر بگل روان بمالند وبعد از ان دو
بار بشویند وظاهر انست که همان خاک وگل در انها ریختن و
حرکت دادن وریختن کافی باشد دیگر دست مالیدن در کار
نباشد خصوصا در ظروفی که در انها تنگ باشد هر چند احوط دست
مالیدنست بقدر مقدور وارد وخاکستر واشنان واهک وامثال
انها کافی نیست نه در حال اختیار ونه در حال اضطرار وجمعی از علما
گفته اند حکم لطع یعنی لیسیدن سگ ظرف را بزبان مثل ولوغ است
واین احوط است واما اگر سگ در ظرفی بیفتد یا اب دهان او بروفد

ودرغ

ودر غیر حال ولوغ یا ابی که سگ دران ولوغ کرده بظرف دیگر بریزد وامثال
اینها هیچیک اینها حکم سابق را ندارد بلکه مثل سایر نجاسات است که
بعد خواهیم گفت واظهر انست که هرگاه سگ چندین دفعه در ظرفی ولوغ
کند باز یکمرتبه شستن بطریق مذکور کافیست وهرگاه خوک در
ظرفی ولوغ کند مشهور انست که واجبست که هفت مرتبه بشویند وظاهر
انست که در اینجا خاک در کار نیست وظرفی که بشراب نجس شده باشد
ظاهر انست که به سه مرتبه شستن پاک میشود واحوط هفت مرتبه است
وظاهر انست که سایر مسکرات مایعه مثل نبیذ وغیر ان نیز چنین باشد
وفرقی نیست در تطهیر ظروف از نجاسات مابین ظروفی که از گل باشد
یا از چوب یا از غیر ان وبعضی از علما گفته اند که ظرف شراب هرگاه
از کدو باشد یا چوب باشد پاک نمیشود وان بیوجه است بلی اگر
مدتی شراب در کدو ویا چوب مانده باشد که دران نفوذ کرده باشد
تطهیر اعماق ان موقوفست باینکه انقدر اب بگذارند که اب در اعماق
ان نفوذ کند وپاک کند واما ظاهر ان پس بمجرد شستن پاک میشود
وهرگاه موش در ظرفی بمیرد وبرطوبت ملاقی انشود اظهر انست که هفت
بار بشوید واما سایر نجاسات غیر انچه ذکر کردیم پس اظهر انست که ظرفها را
از همه انها سه مرتبه بشوید واما طریق شستن ظروف پس کافیست در ان

اینکه اب را بریزد در ظرف وحرکت بدهد که اب همه جای ظرف را که نجس است فرو کیرد وبعد از ان اب را بریزد وهر کاه ظرف بزرکی باشد که نتوان حرکت داد یا در جائی نصب کرده باشند مثل خمره رنک ریزی وامثال ان پس طریقه ان است که اب را در اطراف ان جاری کند وابی که در ته او جمع میشود انرا با ظرفی بیرون اورند وبنا بر قول بنجاست غساله چنانکه اشهر است باید که هر مرتبه که ظرف را بیرون می اورد ظرف ودست را بشوید ودیکر مرتبه فرو برد تا تمام اب را بیرون بیاورد واکر در ته ان قدری بماند که نتوان بیرون نیاید کهنه ولته دران بیندازد که اب او را بچیند وبیرون بیاورد ومشهور انست که عدد اعتبار در اب کر ساقط میشود ویکدفعه شستن کافیست بشرط انکه اکر شستن یا کل در نجاست شرط باشد انرا بعمل اورده باشد واین دور نیست واحوط انست که عدد را بعمل بیاورد مطلب
چهارم هر چیزی که با رطوبت ملاقات کند با متنجس ان نیز حکم ملاقات با نجس دارد وخلاف بعض متاخرین در نهایت ضعف وسستی است پس هر چیزی که عین نجاست باو برسد واز او ازاله شود بغیر مطهر شرعی مثل انکه خون را بتراشند یا باب دهن پاک کنند بان هر وقت که چیزی تری بان محل خون برسد نجس میشود وباید شست مطلب پنجم شرط است در ابی که تطهیر بان میشود اینکه در اول پاک باشد ومصفا

بشد

نباشد یعنی مثل کلاب واب غوره یا اب سیلی که ان را اب نکویند وجمعی از علما شرط کرده اند در ازاله نجاست اینکه اب وارد بر نجاست شود وشسته شود پس هر کاه جامه نجسی را در ظرفی که اب در ان باشد بشویند پاک نمی شود هر چند دلیل این قول تمام نیست واظهر خلاف اینست وچنانچه حدیث صحیح دلالت میکند بر اینکه میتوان جامه را شست در میان ظرفی که اب در ان باشد اما احوط قول اولست واحوط انست که از غساله یعنی ابی که از جامه وبدن وغیر انها در وقت شستن وفشردن جدا میشود اجتناب کند خواه ان شستن اول باشد یا غیر ان خصوصا در وقتی که نجاست بر اب وارد شود وخصوصا در شستن اول هر چند دلیل تمام تا بحال بر نجاست انها بنظر حقیر نرسیده خصوصا در وقتی که اب بر نجاست وارد شود واین کفتکو در غیر غساله استنجا است واما غساله استنجا پس ان پاکست خواه از بول باشد یا از غایط مادامی که علم به تغییر ان بنجاست حاصل نشده باشد وتجسس ضرور نیست واکر به بیند که اجزاء نجاست در میان ان اب هست دیکر حکم بطهارت مشکل است خصوصا هر کاه ان اب در جائی جمع شود وان نجاست در میان ان باشد که در اینجا البته اجتناب بکند وظاهر اینست که فرقی نیست در اینکه دست پیشتر بنجاست برسد یا اب برسد در هر دو صورت پاکست

مگر اینکه پیشتر از استنجا دست آدمی بدون قصد استنجا بمخرج برخورد و نجس
شود و بعد از آن خواهد استنجا کند درین صورت ظاهر آنست که این
بحکم نجاست خارجی باشد و آن معفو نیست و هرگاه بول و غایط مخلوط
بنجاست دیگر از مخرج بیاید مثل منی یا خون اظهر عدم عفو است و هرگاه
مخرج آلوده بمنی یا خون بوده است و بعد از آن بول و غایط کند پس در
اینجا البته اجتناب کند و اظهر آنست که بغساله استنجا توان ازاله
خبث کرد و بعضی منع کرده اند و اما رفع حدث بآن پس ظاهر اخلافی
نیست که جایز نیست و اجماع بآن نقل کرده اند و کلام در غساله حمام
بعد ازین مذکور خواهد شد **مطلب ششم** هرگاه آن چیزی که نجس
شده است از بابت جامه و فرش است که جاری ساختن آب بر آن و جدا
کردن آب از آن محتاجست بفشردن پس آنرا باید فشرد و احوط بلکه
اظهر آنست که بعد هر شستنی فشردن ضروری است و باید که در
شستن اول عین نجاست زایل شود و اگر عینی موجود باشد و بهر
تقدیر فشردن را ترک نکند و اشهر بلکه اظهر آنست که هرگاه عین نجاست
زایل شود در آب جاری یا کر دیگر فشردن در کار نیست و احوط آنست
که بعمل بیاورد و فشردن بهر نحو که ممکن شود باید کرد بعضی جاهست
که به پیچانیدن جامه و تاب دادن حاصل میشود و بعضی بکوفتن

و در بعضی بلگد زدن مثل لحاف و دوشک هرگاه نجاست بباطن آنها رفته
باشد و اگر ظاهر آنها نجس شده باشد همان ظاهر را بشوید و بقوت
دست بمالد تا ازاله نجاست بشود و غساله از آن بیرون رود بلکه
اگر باطن هم نجس باشد بشستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود و
اتصال بباطن نجس ضرر ندارد و همچنین جامه که همه آن نجس باشد هر قدر
از آن را بشوید پاک میشود و اتصال اجزاء نجس دیگر بآن ضرر ندارد و بالجمله
سرایت باطل است و دلیل بر آن قائم نیست و همچنانست که گفته اند
که هرگاه سرایت ثابت باشد باید هرگاه سگی در بیابان وسیعی راه رود
در وقتی که همه آن بیابان گل باشد و رطوبت داشته باشد همه آن
بیابان نجس شود هر چند هزار فرسخ طول و عرض آن باشد اما مثل خاک و
آرد و امثال آن پس تطهیر آنها باب قلیل صورتی ندارد و اما باب جاری
و کر پس هرگاه علم بهم رسد برسیدن آب بهمه اجزاء آن و ازاله شدن
نجاست از آن پس ظاهر آنست که پاک میشود و بعضی علما تجویز کرده اند
تطهیر زمین را باب ریختن بحدی که بر او غالب و قاهر شود و آن مشکل است
و بعضی گفته اند هرگاه زمین نجس را آب بریزند بنحوی که آب از و جدا شود
و برود بکناری جمع شود آن موضع که شسته شد پاکست و آنجا که جمع شد
نجس است و این هم مشکل است مگر اینکه زمین فرش باشد باجر یا سنگ

یا تخته یا بسیار صلب باشد پس درین صورت اظهر آنست که پاک میشود
و مثل سیب و امرود و خربزه و امثال آن هرگاه بعد از بریدن نجس شد
اظهر آنست که باب قلیل هم پاک میشود مگر اینکه بسیار رسیده و از هم
رفته باشد مثل دانه شکسته انگور باشد پس در اینوقت دور نیست
که باب کثیر توان تطهیر کرد و اگر برسد بحدّی که آب مضاف باشد پس تطهیر
آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و گندم و جو و برنج و امثال اینها را هرگاه
باطن اینها نجس شده باشد هرگاه تواند شد باب قلیل تطهیر کند که غسالهٔ
جدا شود مانعی ندارد و اگر اندرون اینها نجس باشد تطهیر آن بغیر آب جاری
و کر مشکل است و امّا گوشت و دنبه هرگاه نجس شود باب قلیل هم
میتوان تطهیر کرد و اگر در آب نجس جوشیده باشد و آب نجس باعماق
اینها رفته باشد پس تطهیر آن باب قلیل مشکلست مگر اینکه علم بهم رسد
که آب باعماق آن میرسد و حدیثی که وارد شده است در باب آب گوشتی
که در آن موش مرده یافت شد و فرمودند که آب را بریزند و گوشت را بشویند
و بخورند دور نیست که محمول باشد بر صورتی که علم بمکث طویل
بهم نرسیده باشد و احتمال باشد که تازه افتاده باشد یا مبتنی
بر آنست که مکث طویل در میان آب قلیل بجهت تطهیر ضرر ندارد
و این بعید است و بهر تقدیر که در آب جاری و کثیر بی اشکال تطهیر

میتوان

میتوان کرد و فشردن هم در کار نیست و امّا آب گوشت که نجس
شده است پس قابل تطهیر نیست و همچنین هر آب مضافی مثل گلاب
و آب غوره و همچنین هر مایعی مثل روغن و عسل و شیره هیچ یک
اینها قابل تطهیر نیست مگر بفرض نادری که کسی عسل و شیره نجس
در آب بسیاری بریزد که کمتر از کر نباشد و ممزوج شود باب و مستهلک
شود و بعد از آن آب را بجوشانند تا آنکه شیره و یا عسل بجا بماند پس آن
پاکست و بعضی علما تجویز دانسته اند که روغن را در آب کثیر بریزد و
برهم زنند تا مخلوط شود و بعد از آن که جمع شود پاکست و این در
صورتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکلست و امّا آب مطلق
پس آن قابل تطهیر هست چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد و هرگاه
خمره رنگریزی نجس شود جایز است که جامه بآن رنگ کنند و
بعد از آن بشویند تا حدّی که دیگر آب رنگین از و نیاید و اگر بگذارند
که خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا کر بگذارند تا آب باعماق او
برسد کافیست و لیقه مرکّب و شنجرف مادامی که تر است قابل تطهیر
نیست مگر بحدّیکه دیگر از او آب سیاه و سرخ بیرون نیاید امّا اگر بگذارند
خشک شود بعد از آن در آب کر بگذارند که آب باعماق آن برسد
ظاهرا پاک میشود مطلب هفتم هرگاه موضع نجاست معلوم باشد

که بشوید همین که بگویی شستم بتطهیر کردن ظاهرا کافیست
از اخبار بسیار ظاهر میشود که در مواضعی که شک در نجس شدن
اینها حاصل شود یا آنکه توهّم نجاستی در آن برود یا چیز مکروهی
بآن ملاقات کند مثل اینکه شک کنی در رسیدن بول بجامه یا سگ
و خوک بخشکی ملاقات کند یا عرق جنبی برو برسد و امثال اینها مستحبّ
است که آبی بر آن موضع بپاشد و همچنین هرگاه خواهد که در مسجد
یهود و نصاری نماز کند آبی بر آن مکان بپاشد و بعضی علما گفته اند
که هرگاه بدن بچیز نجس خشک ملاقات کند بخاک بمالد مطلب
هشتم از جملهٔ مطهّرات زوال عین نجاست است از بواطن مثل
اندرون دهن و چشم و بینی و گوش و فرج و بعد از زوال عین نجاست
دیگر احتیاج بشستن نیست و هرگاه در میان دندانها نان و گوشت
و یا امثال آن مانده باشد و همان نجس شود مثل خون آمدن یا غیر آن
اشکالی بهم میرسد دور نیست که بمضمضه کردن دو مرتبه پاک
شود و همچنین اعضای حیوانات هرگاه نجس شود بمجرد زوال عین
نجاست پاک میشود هرچند که از نظر غایب نشود و احتیاج بشستن
نیست و همچنین آدمی هرگاه عضوی از او نجس شود و غایب
شود بقدری که ممکن شود که در آنوقت تطهیر کرده باشد و بعضی

شرط

شرط کرده اند که باید که آن شخص که نجس شده است علم بنجاست داشته
باشد و اهل این هم باشد که ازاله بکند مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی
شرط کرده اند که مشروط بطهارت هم عمل ورده باشد مثل نمازی
یا طوافی کرده باشد و حق اینست که اگر خواهی حکم بطهارت واقعی بکنی
باید این شرطها بعمل بیاید و امّا از برای اینکه با او برطوبت ملاقات کنی
نجس نشوی همان غیبت در زمانی که ممکن باشد در او ازاله نجاست
و تطهیر آن کافیست دیگر ملاقی آن محتاج بتطهیر نیست مطلب
نهم از جملهٔ مطهّرات خاکست و آن پاک میکند زیر چکمه
و نعل و زیر پا را و بعضی ته عصا را و نیزه را هم ملحق کرده اند و آن
بی وجه است و ظاهر اینست که فرقی نیست در مابین افراد چکمه و
نعل مثل کفش چرمی و گیوه و نعل چوبی و غیر اینها امّا مثل جوراب
و اشباه آن پس معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در نجاست
مابین آنچه جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا بی جرم باشد مثل
بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست مابین اینکه نجاست خشک
شده باشد یا تری آن باقی باشد و حدّ تطهیر آنست که عین نجاست
زایل شود و تری آن برطرف شود و فرقی نیست در اینکه بزمین بمالد
و یا باید که تا پاک شود یا آنقدر راه رود که پاک شود و حدّ معیّنی از برای

انجا را بشویند و اگر مشتبه باشد مواضع مشتبه را بشوید و اگر اشتباه
در همهٔ انچیز باشد مثل اینکه یکموضعی از جامه نجس شده هیچ
نمیداند که بجای او بوده باید همهٔ انرا بشوید و همچنین است حکم بدن
و اگر یکی از دو جامه یا سه جامه یا بیشتر نجس شده باشد و نداند
که کدامست پس اگر محصور باشد مشهور و احوط انست که باید
همه را بشوید در هیچیک نماز نمیتواند بکند و امّا مشتبه غیر
محصور مثل اینکه جامه بسیار یا فروش بسیار باشد و داند که یکی
از انها نجس است ولیکن بجهت بسیاری انها شستن موجب
مشقّت عظیم و عسر شدید میشود پس شستن همه واجب نیست
و همچنین هر مشتبه که چنین باشد اجتناب از ان واجب نیست
مثل اینکه داند درین شهر یک گاو یا دو گاو حرام هست که شیر
میدهد از همهٔ شیر انشهر واجب نیست اجتناب یا داند درین
شهر دو سه خانه غصبی هست واجب نیست اجتناب از تصرّف
همهٔ خانها و اظهر و اقوی انست که ملاقی مشتبه محصوره که
نجاست ان مشتبه باشد نجس نمیشود مگر بهمهٔ ان ملاقات کند
هرگاه دو شاهد تعارض کنند یکی بگوید بنجاست ملاقات کرد باین
چیز و دیگر بگوید نکرد اقوی طهارتست و همچنین هرگاه بنجاست

متعدی

متعدی در خارج بهم رسد یکی از شاهدها بگوید باین جامه رسید
و دیگری بگوید بجامهٔ دیگر رسید اقوی طهارت هر دو است و هرگاه
علم برسیدن نجاست بچیزی بهم نرسد بر طهارت خود باقیست
هر چند ظنّ نجاست حاصل شود مثل اینکه بول بسیار ترشح کند
یا با دانه ابر گرداند و مظنّه باشد که برخیها پاشیده است خصوصًا در وقتیکه
که چند جای بدن او احساس رطوبت بکند براو شستن انچه راندیده
و علم بهم نرسانده واجب نیست و همچنین تفحّص هم ضرور نیست
بلکه قول یکنفر عادل هم اعتبار ندارد مگر اینکه از قول او علم بهم رسد
امّا هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست
پس در انجا اشکالست و احوط اجتنابست و امّا قبول سخن صاحب ید
یعنی اینکه مال در دست اوست پس ان نیز معلوم نیست بلی سخن او نسبت
بخودش مسموع است یعنی از برای او نجس است و امّا از برای غیر پس
نجاست ان دلیلی ندارد و احوط انست که غیر در او نماز نکند و مشروط
بطهارت عمل نیاورد و امّا اگر برطوبت باو ملاقات کند پس دلیلی
بنجس شدن ملاقی ان نیست هر چند که ان صاحب ید عادل هم باشد
و امّا قول صاحب ید در طهارت مسموعست هر چند پیشتر علم بنجاست
ان داشته باشد و همچنین هرگاه جامهٔ نجس تر را بمسلمانی بدهی

ان نیست و احوط بلکه اقوی انست که زمین پاک باشد و ظاهر اینست
که نمناک بودن زمین ضرر ندارد و امّا اگر گل باشد در ان اشکال عظیم
هست و اگر قایل بتطهیر نشویم حرج عظیم لازم می اید خصوصًا
در فصل زمستان و مهما امکن احتیاط را ترک نکند و همچنین
در سنگ و اجر و چوب و گیاه و غیر اینها اشکالست و احوط انست
که بهیچیک اکتفا نشود بلکه اقوی در غیر سنگ و اجر هم اینست
مطلب دهم از جملهٔ مطهرات افتابست و ان پاک میکند انچیزرا
که براو بتابد و بخشکاند از بول و اب نجس و نجاستی که جرم
نداشته باشد و از انجمله است تری غایط که بعد ازالهٔ عین
باقی بماند هرگاه یکی از انها بزمین یا بوریا یا حصیر یا دیوار خانها
و پشت بامها و گیاهها و اشجار رسیده باشد و بعضی مخصوص
بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا
قرار داده اند و اظهر عموم است در انچه گفتیم اظهر و اشهر انست
که حقیقت پاک میشود و بعضی گفته اند که هرگاه افتاب بخشکاند
زمین و بوریا و حصیر را سجده بر انها میتوان کرد امّا هرگاه بتری او
ملاقات شود نجس میکند و این ضعیف است و هرگاه جائی نجس
بغیر افتاب خشک شد و بعد از ان اب بران بریزد و افتاب اورا

بخشکاند

بخشکاند پاک میشود و هرگاه مجموع دیوار کل تر باشد و نجس باشد
افتاب که بر روی ان تابید اندرون ان هم پاک میشود امّا اگر
اندرون نجس شود و بیرون خشک باشد تابیدن افتاب به
بیرون فایده نمی بخشد و ظاهر انست که کمک باد و هوا در خشکانیدن
ضرر ندارد و امّا اخر خشکانیدن باید با فتاب باشد مطلب یازدهم
از جملهٔ مطهرات اتش است و ان پاک میکند عین نجاست را مثل
غایط نجس العین و استخوان نجس العین و امثال انها را هرگاه
خاکستر شود بی اشکال و همچنین دود انها پاکست و بعضی گفته اند
دود روغن نجس نجس است و ان ضعیف است و امّا چیز متنجس یعنی
مثل چوبی که نجس شده باشد یا سرگین حیوان حلال گوشت که نجس
شده باشد پس در پاک شدن ان چوب بسوختن اشکالست و بهر تقدیر
هرگاه چیزی برطوبت با خاکستر انها ملاقات کند تطهیر ان واجب نیست
و امّا خاکستر نشود بلکه زغال شود پس در ان اشکالست و تطهیر ملاقی
ان نیز واجب نیست و در خزف مثل کوزه و اجر هرگاه از گل نجس
ساخته باشند نیز اشکالست و اظهر اینست که پاک نمیشود و تطهیر
ان باب ممکن است که کوزه و اجر را در اب جاری یا کر بگذارند تا اب
باعماق ان نفوذ کند و خمیر نجس بپختن پاک نمیشود و هرگاه غایط

مستحیل بخاک شود یا بکرم پاک میشود و همچنین سک که در نمک زار
افتد و مستحیل بنمک شود و از این باب است آب و علف نجس که حیوان
حلال کوشت بخورد و مستحیل ببول و غایط شود و امّا انتقال خون
نجس بشکم پشه و کیک و کنه و امثال آنها پس آن از این باب نیست
نهایت چون در بینوقت آنرا در عرف خون آدمی و خون کاو و خون
کوسفند نمیکویند و خون پشه و خون کنه میکویند پس آن پاکست
و خون زالو که ببدن انسان می اندازند و خون بسیار میمکد و بعد
از آن خالی میشود اشکالست و احوط بلکه اقوی اجتنابست و امّا
منقلب شدن شراب بسرکه پس آن معلوم نیست از راه استحاله باشد
ولیکن در طهارت آن اشکال نیست پس بسبب اجماع و اخبار
و فرقی نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود یا اینکه چیزی
در آن بریزند که سرکه شود و همچنین فرقی نیست که آن چیز مایع و
روان باشد مثل سرکه یا جامد و خشک باشد مثل نمک و اینکه
آن چیز در میان آن باقی بماند یا مستهلک شود و اکر شراب قلیل
در خمره سرکه بریزد همهٔ آن نجس میشود و سرکه پاک نمیشود که هر چند
شراب در آن مستهلک شود و هر چند بماند آنقدر که اکر شراب بی آن
هم میبود مستحیل بسرکه میشد و امّا پاک شدن آب انکور بعد از جوش

آمدن

آمدن بسبب کم شدن پس آن نیز نه از جهت استحاله است بلکه از راه
اجماع و اخبارست و طهارت آن حاصل میشود باینکه دو حصّه
آن برود و یک حصّه باقی بماند و احوط مراعات کیل و وزن هر
دو با هم است و فرقی نیست که آن دو ثلث بجوشیدن بآتش برود
یا بآفتاب برود یا بباد بر طرف شود و جسم پاکی که در آب انکور
افتاد پیش از ذهاب ثلثین نجس میشود و ظاهر اینست که بعد از ذهاب
ثلثین پاک میشود مثل مغز بادام و کردو و نشاسته و امثال آنها و ظرف
و اسباب شیره پزی و دخت و لباس آنکه مباشر او است نیز همکی
بتبعیت پاک میشود و دور نیست که آب انکور که جوش بیاید قبل
ذهاب ثلثین هر کاه بجائی بچکد بمجرّد خشک شدن پاک میشود هر چند
در غیر مباشر آن امر باشد **مطلب دوازدهم** از جملهٔ مطهّرات
اسلام است و آن موجب طهارت بدنست از نجاست کفر و امّا اکر
بدن کافر بنجاست دیکر نجس شده باشد باسلام پاک نمیشود و همچنین
جامهای او باسلام پاک نمیشود خواه نجس شده از نجاست کفر باشد
یا غیر آن و مرتد فطری یعنی مسلمان زادهٔ که کافر شود بعد از توبه کردن
و اسلام آوردن در طهارت اشکال است **فصل سیم** در اقسام
و احکام ابهات و در آن دو مقدّمه است و چند مطلب **امّا مقدّمه**

پس بدانکه آب گفته میشود بر دو چیز یکی آب حقیقی که آنرا آب مطلق
میگویند و یکی آب مضاف مثل آنچیزهائی که از جسم فشرده شود
مثل آب انگور و آب علف و نحو آن یا از بخار چیزی بعنوان عرق حاصل شود
مثل گلاب و عرق نعناع و امثال آن یا اینکه ممزوج شود با آب مطلق
چیز دیگر بحدیکه آنرا میتوان گفت که آب نیست مثل آب گوشت و آب
دوغ و شربت و امثال آنها و هرگاه شک بهمرسد در اطلاق مثل اغلب
آبهای سیلاب و بعضی افراد شربت پس در اینجا حکم هیچیک از دو قسم را
علی الاطلاق نمیتوان جاری کرد و در بعضی اوقات میشود که بعضی از احکام
هر یک در او جاری میشود مثلا گلاب هرگاه در آب سیل شک بکنیم
که آبست یا نه و در جواز سلب اسم از آن هم شک کنیم یعنی نمیدانیم که
میتوان گفت که آب نیست یا نه در چنین صورت هرگاه جاری باشد
یا بقدر کر باشد حکم بنجس شدن آن بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم
کرد ولیکن وضو هم با آن نمیتوانیم ساخت بجهت آنکه شرط است در آب
وضو که آب مطلق باشد و هرگاه منحصر شود امر در استعمال این آب
احوط جمع مابین وضو و تیمم است و همچنین بجهت تطهیر بدن احتیاط را دست
بر ندارد و آب مطلق پاک کننده است از حدث و خبث بخلاف آب مضاف
که آن هرگاه در اصل طاهر باشد با او ازاله نجاست نمیتوان کرد و ازاله حدث

هم نمیتوان کرد و کم و زیادش بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود
بخلاف آب مطلق که در اقسام او فرقی هست چنانکه بتفصیل مذکور
میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب ایستاده و آب
چاه و آب حمام و آب باران و آب ایستاده هم بر دو قسم است آب کر
و کمتر از کر و احکام آنها در ضمن چند مطلب خواهد آمد **مطلب اول**
در آب ایستاده کمتر از کر است و آن بملاقات نجاست نجس میشود و بعضی
علما قائل شده اند که نجس نمیشود و آن بسیار ضعیف است و فرقی نیست
در نجاست میان بسیار و کم و خون و غیر خون و فرقی نیست در اینکه
نجاست وارد شود بر آب یا آب وارد شود بر نجاست و یخ و برف حکم آب
قلیل دارند هرچند بقدر هزار کر باشند همان موضع ملاقات بنجاست
نجس میشود در تطهیر آنها هم ممکن است و مقدار کر بنابر اقوی هزار و
دویست رطل عراقی است و هر رطلی صد و سی درهم است که موافق من
تبریزی که مساوی سی شاهی پول سیاه باشد تخمینا یکصد و سی و هفت
من میشود و اما بحسب مساحت پس اقوی و اشهر آنست که هرگاه سه وجب
و نیم طول باشد و سه وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن باشد
آن بمقدار کر است و هرگاه اختلاف در عرض و طول و عمق باشد حاصل ضرب
آنچه گفتیم در نظر داشته باشد و بهمان قیاس در جاهای دیگر مثلا

کنند پس میگوئیم که حاصل ضرب آنچه مذکور شد چهل و دو وجب و هفت ثمن
وجب باشد پس هرگاه طول آب چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد و عرض آن
یک وجب و عمق آن یک وجب باشد آن کر است و همچنین هرگاه طول او بیست
یک وجب و نیم باشد تخمینا و عرض آن دو وجب و عمق او یک وجب باز کر است و
همچنین اقوال در تحدید کر مختلف است و اقوی این بود که مذکور شد پس
هرگاه آب از این مقدار کمتر باشد هرچند یکمثقال باشد بمجرد ملاقات نجاست
نجس میشود **مطلب دویم** در آب ایستاده که بمقدار کر باشد و آن بملاقات
نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ او یا بوی او یا مزه او از نجاست تغیر یافته
باشد و همینکه بوی آن متغیر شد هرگاه باقی کمتر از کر است همه نجس میشود
و ضرور نیست که همه متغیر شود و هرگاه مردار در کنار آب باشد و داخل
آب نباشد اما بسبب بوی او آب بدبو شود آب از این جهت نجس نمیشود
و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی حقیقة متغیر شود بچشم
و دهان و دماغ ادراک شود پس اگر قدری بول بی بو در آب کر بریزد
که اگر بو میداشت آب را متغیر میکرد و الحال تغیری نداشته باشد پس آن
باکی ندارد و متغیر شدن آب بچیز پاک ضرر ندارد مثل گل و رنگ نیل و امثال
آن و مادامی که آب میگویند و اسم آب از او برنخواسته است بملاقات
نجاست نجس نمیشود و هرگاه آب کر متغیر بچیز پاک را نجاستی عارض شود

بسبب تغیر که داشت معلوم نشود که تغیر بنجاست در او حاصل شده یا نه
حکم بنجاست آن نمیتوان کرد و شرط است در نجس نشدن کر بملاقات
نجاست اینکه آن آب متساوی السطوح باشد همه را در عرف یک آب
گویند و از این بابت در گودال آب که بهم نزدیک باشد و جدولی
در میان آن دو تا باشد که بهم متصل باشند و اما اگر قدری از کر در
گودالی باشد و قدری در بلندی و از آنجا آب فرو ریزد بپائین و جمع
شود مجموع آب بالا و پائین بقدر کر باشد فایده ندارد در نجاست
هر یک از آنها که ملاقات کند آن آب نجس میشود بملاقات با آب بالا
پائین هم نجس میشود اما بملاقات با آب پائین بالا نجس نمیشود **مطلب
سیم** در آب جاریست و آن آبیست که از زمین برآید و چاه نباشد
خواه روان شود بروی زمین یا نه تا شامل شود چشمهای کوچکی را که
در گودالهای کوچک جمع میشود و از آنجا روان نمیشود و فرقی نیست
مابین اینکه در بعضی از فصلها بخشکد یا نه و آب برفی که از کوهسار
بزیر آید و از زیر ریگ و رمل روان شود و بیرون آید آن داخل آب
روان نیست و آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه
رنگ یا بو یا مزه آن بنجاست متغیر شود اقوی و اشهر آنست که کریت
در آن شرط نیست بلکه هرچند بسیار کم باشد بمجرد ملاقات نجاست

نجس نمیشود واب جاری همینکه از ماده خود منقطع شد مثل اینکه
درمیان نهر حایلی قرار بدهند که اب بجای دیکر برود این تتمه اب
که در نهر روانست این را اب جاری نکویند ودر او باید کریت را
اعتبار کرد وهم چنین هرکاه در میان نهر نجاستی بریزد و همان
جائی که ریخته است متغیر شود که مطلقا رشته اب صاف بی
تغییر در میان نماند پس انموضع جز ما نجس است وحکم بالای ان
در حکم اب جاری باقیست وپائین انرا باید در او کریت را اختیار کنیم
واب جاری که از ماده قطع شد هرکاه فی الجمله سراشیب میرود هرکاه
نجاست بپائینهای ان ملاقات کند ظاهر اینست که بالای نجاست
نجس نمیشود وانچه پائین تر از نجاست است هرکاه بمقدار کر نباشد
نجس میشود وهم چنین هر ابی که در روی زمین روان شود هر
چند از زمین تابع نشده باشد وهرکاه اب قلیلی در کنار اب
جاری باشد وبان متصل شده باشد ان نیز در حکم اب جاریست
هرکاه مساوی باشد یا جاری در بالا باشد واما اکر جاری در پائین
باشد پس ان بملاقات نجس نمیشود مطلب چهارم در اب
حمام یعنی ان حوضهای کوچک که در جنب خزانه میسازند و بسطح
تنورشه از خزانه در ان میسازند واین در بلاد حجاز وعراق عرب
متعارفست

متعارفست پس ان نیز در حکم اب جاریست مادامی که متصلست
بخزانه بشرط اینکه خزانه از کر بیشتر باشد که در حین ملاقات
نجاست معلوم باشد که انچه در خزانه است بقدر کر یا بیشتر
هست وهمینکه اتصال قطع شد حکم اب قلیل دارد ودر حکم
اب حمام است غیر ان مثل منبعها وحوضها در هرجا که باشد
با وجود شرایط مذکوره واما غساله حمام یعنی ابی که از شست وشو
جمع میشود در منجلاب پس اکر علم بنجاست ان باشد یا علم بطهارت
ان باشد پس در ان اشکال نیست واکر علم بهیچیک نباشد پس مشهور
نجاست انست واین در نظر حقیر دور نیست بلکه اظهر است بملاحظه
نقل اجماع ودلالت بعضی اخبار واما اصل زمین حمام وابهائی
که در ان جمع بهم میرسد از شست وشو پس اظهر طهارت انست بلکه
ظاهرا خلافی در ان نیست ولکن احوط اجتنابست واشکال در نجاست
که علم بنجاست زمین حمام بهم رسد مثل اینکه دیدیم خون ریخت یا منی بان
رسید یا انجائی که بول بود پا را برداشتن ودیار بران حالیدن
وبعد از ان علم بتطهیر ان بهم نرسد واما احتمال اینکه تطهیر کرده باشند
حاصل باشد پس ظاهر اطلاق اخبار وفتاوی علما طهارتست ومقتضای
استصحاب نجاست است وانچه بعد از تامل در اخبار وسایر

ادله در نظر حقیر رجحان دارد اینست که ملاقی انرا با رطوبت پاک
میدانیم ولکن بران زمین سجده نمیکنیم هرکاه سنک باشد واکر
کسی مطلقا احتیاط بکند بسیار خوب کرده است مطلب پنجم
در اب بارانست وان در حکم جاریست در اینکه بملاقات نجاست
نجس نمیشود مکر اینکه احد اوصاف ومتغیر شود بنجاست وفرقی نیست میان
جاری بودن ان از ناودان وامثال ان یا در روی زمین جاری بودن
با اینکه مطلقا جاری نشود مثل اینکه در کودالی جمع شده باشد
هرچند بسیار کم باشد واینها همه در وقتیست که باران از اسمان
فرو می اید وهرکاه باران قطع شد دیکر این حکم جاری نیست وهرکاه
کمتر از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود وهرکاه قلیل اب
باران در کودالی بوده باشد وبعد از ان باران بباراد بمجرد ورود
باران باز همان حکم دارد که کفتیم بلکه ظاهر اینست که اکر اب قلیلی
از غیر باران هم در جائی باشد در وقت نزول باران ان نیز همین
حکم دارد وباران هر چیز نجسی که فرود اید همینکه تمام انرا فرو کرفت
پاک میشود بشرط زوال عین نجاست وجریان شرط نیست وهرکاه اب
نجس در جائی باشد بمجرد ورود باران پاک نمیشود مکر اینکه اب
باران در حین باریدن جاری شود وداخل شود بان وممزوج شود
یا انقدر

وتیمم نمیکنیم

یا انقدر بران بببارد که بامتزاج بعمل اید وبسیار شود وتا قایلین
باشتراط کریت در اب جاری ودر اب باران قایل بان نشده اند
مطلب ششم در اب چاه است ومراد از ان چاههای متعارفست
که اب از زمین ان بر می اید ودر ان جمع میشود وغالبا در انجا هست وبیرون
نمی اید پس مثل چاههای قنوة که اب انها در زیر زمین جاریست تا اینکه
بروی زمین جاری شود وامثال ان داخل در این نیست وانها در حکم اب
جاریست وهم چنین هرکاه کسی چاهی بکند واب از ان بیرون نیاید ولکن
اب از بیرون بر و بریزد واب در انجا جمع شود ان نیز در حکم اب ایستاده
است واکر بمقدار کر است در حکم کر است واکرنه در حکم اب قلیل است
ودر اب چاه متعارف خلاف عظیم است در میان علما ومشهور قدما
انست که بملاقات نجاست نجس میشود ومشهور میان متاخرین انست
که نجس نمیشود واین در نظر حقیر اقوی است واقوال دیکر در مسئله هست
که ضعیف است وعلی ای تقدیر هرکاه متغیر شود بنجاست اشکال در
نجاست ان نیست وبنا بر مختار ومنزوحاتی که وارد شده است
از برای نجاست ان چنانکه خواهد امد محمولست بر استحباب مطلب
هفتم اب قلیل هرکاه بملاقات نجاست نجس شود پس تطهیر ان بچند چیز
حاصل میشود اول اینکه یک کر یا بیشتر اب بر کسی دهان بیندازند وبان

ممزوج ومخلوط شود ومجرد اتصال بهم کافی نیست وهرگاه متغیر بنجاست
باشد باید بعد از زوال تغییر بقدر کری باقی بماند تا انرا پاک کند وهرگاه
قدری از کر را متغیر کند ان باقی فایده نخواهد بخشید دویم انکه اب قلیل را
در کر بریزند وممزوج ومخلوط شود پس هرگاه کوزهٔ اب نجس را که پر باشد کسی در
کر فرو برد بمجرد این پاک نمیشود بلی هرگاه اب کری در ان باشد واب کر
در او داخل شود وممزوج شود پاک میشود سیم باب جاری میتوان
تطهیر کرد بشرط انکه ممزوج شود ومجرد اتصال کافی نیست وهم چنین است
هرگاه اب از مخزنی کماز کر بیشتر باشد بیاید وممازج اب قلیل شود
وهرگاه بعد از ملاقات واتصال بیکدیگر در ان مخزن بقدر کر نباشد
یا بعد از زوال تغییر اب قلیل هرگاه متغیر شده باشد بقدر کر باقی
نمانده باشد کافی نیست واین در وقتیست که ان خزانه در بالای اب
قلیل باشد واما هرگاه مساوی باشند مثل دو گودال که یکی کمتر از کر
باشد ودیگری بقدر کر باشد پس در اینجا مجرد ممازجت ومخلوط شدن
کافیست مگر انکه اب قلیل متغیر باشد وقدری از کر را متغیر کند
پس در اینجا بعد از زوال تغییر باید از کر کمتر نباشد تا ان قلیل را پاک کند
ومجرد اتصال در اینها هیچکدام کافی نیست وهرگاه کر در زیر اب قلیل
باشد واز اینجا اب بجوشد وداخل قلیل نجس شود پس هرگاه بجوشیدن

کرد او

که بر او وارد اید که یک بند عرفا پس ان نیز با مخالطه وممازجت پاک
میشود وشرط نیست که مطهر زیاده از کر باشد مگر در صورتی که قلیل
متغیر بنجاست باشد وبعد از زوال تغییر از کر ناقص شود چنانکه
گفتیم چهارم باب باران تطهیر میتوان کرد چنانکه گذشت وهرگاه ان
اب نجس کر باشد مثل انکه که کو اب نجس جمع شده باشد تا بقدر
کر یا کر متغیر بنجاست شده باشد پس ان نیز در احکام تطهیر مثل اب
قلیل است وهرگاه تغییر کر خود بخود زایل شود یا بسبب وزیدن
بادها یا مثل اینها پس ان فایده ندارد وتطهیر ان بغیر اب نمیشود واما
اب جاری هرگاه نجس شود بسبب تغیر پس طریق تطهیر ان همانست
کماز سرچشمه اب بیاید وممزوج ومخلوط شود تا بحدی که تغیر را زایل
کند وهم چنین اب حمام وانچه شبیه بانست ولیکن در اینجا شرط است
که ان ماده از کر بیشتر باشد از اصل یا بعد از زوال تغیر هرگاه ان حوض
کوچک متغیر شده باشد **مطلب هشتم** در تطهیر اب چاه بنا
بر قول بنجاست واظهر انست که تطهیر اب چاه بکر وجاری واب باران
وغیر ان بتفصیلی که گذشت ممکن است ودیگر کشیدن اب چاه در کار
نیست واز بعضی علما ظاهر میشود که طریق تطهیر چاه منحصر است در
کشیدن اب چاه بتفصیلی که می اید وان ضعیف است واگر کسی اب

این چاه را جاری بکند پس اظهر انست که هرگاه بقدر مقداری که فرموده اند
که باید کشید از او وقت باقی پاک است واگر اب چاه فرو رود و باز بر گردد
پس اظهر انست که دیگر احتیاج بکشیدن اب نیست خصوصا هرگاه تهٔ
چاه بمثل اب یا باران پاک شود وهرگاه اب چاه بنجاست متغیر شود
پس اقوی بنا بر مختار انست که باید کشید تا تغییر زایل شود وبنا بر
قول بنجاست اب چاه بملاقات نجاست اقوال بسیار در ان هست ومناسب
ترین ان اقوال باین مذهب انست که هرگاه ان نجاست مقداری در شرع
دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغییر انرا بعمل اورند
والا بکشند تا تغییر زایل شود وهرگاه تغییر خود بخود زایل شود پس
ان زایل نمیشود بلکه باید اب را کشید ودر مقدار ان اشکال هست
واظهر انست که هرگاه توان دانست که اگر تغییر باقی بود بچه قدر
کشیدن زایل میشد همان قدر را بکشند والا تمام اب چاه را بکشند
واما در صورت عدم تغیر اب چاه بنجاست پس در بعضی نجاسات
بخصوص تقدیری وارد شده است ودر بعضی نشده است ودر
ما لا نص فیه یعنی انچه در او بخصوص تقدیری از شرع وارد نشده
مشهور انست که تمام اب چاه را باید کشید وبعضی گفته اند چهل
دلو وبعضی سی دلو واول اظهر است وبنا بر مختار استحباب بهر یک

بجی

بعمل می اید هر چند عمل باکثر افضل است واما انچه در او تقدیری از شرع رسیده
پس ما بیان انها در ضمن چند مسئله بیان میکنیم **مسئله اول** در انچه تمام
اب چاه را از برای ان باید کشید وان شرابست ومشهور انست که فرقی میان
کم وبیش ان نیست وبعضی گفته اند از برای یکقطرهٔ ان بیست دلو بکشند ودور
نیست که قطرهٔ ان در حکم ما لا نص فیه باشد ومشهور انست که سایر مسکرات
مایعه نیز مثل شرابست وجمعی از علما فقاع را هم بان ملحق کرده اند واین دور
نیست وبعضی اب انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که جوش بیاید وثلثان
او نرفته باشد ودیگر شتر است اشهر واظهر انست که گاو نیز هم همین حکم را
دارد ودیگری منی است وخون حیض واستحاضه ونفاس است وبعضی عرق
شتر نجاست خوار وعرق جنب از حرام را هم ملحق کرده اند ودلیلی بر ان
نیافته ام وهرگاه کشیدن تمام اب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی
وفور اب پس باید چهار مرد یک یک یکدیگر روز اب از ان بکشند دو نفر
دو نفر بکشند تا شب واظهر انست که از طلوع افتاب تا غروب افتاب
کافیست واحوط اعتبار روز است وکشیدن در شب کافی نیست وکمی
از شب وروز هم کافی نیست وجماعت زنان وطفلان هم کافی نیست و
احوط انست که در وقت چیز خوردن ونماز کردن هم مجتمع نشوند بلکه
هر یک در وقت راحت رفع حاجت خود بکنند **مسئله دویم** مشهور

وجوب کشیدن یک دلو است از برای مردن اسب و استر و الاغ و جمعی از اصحاب
ماده گاو را هم با اینها ملحق کرده اند و این خوبست **مسئله سیم** واجبست
کشیدن هفتاد دلو اب از برای مردن انسان و ظاهرا فرقی نیست ما بین
اینکه انسان در چاه بمیرد یا مردهٔ ان در چاه بیفتد و هرگاه بدن انسان
الوده بنجاست دیگر باشد مثل منی یا خون یا غیر ان پس اکتفا بهفتاد دلو
معلوم نیست و از اینجا معلوم میشود که حکم کافر باید غیر مؤمن باشد
و ابن ادریس از علمای ما گفته است باید از برای کافر تمام اب چاه را کشید
و دعوای اجماع کرده است و این بعید است و اظهر انست که از ازجملهٔ
ما لا نص فیه میدانیم و همچنین کافر زنده هرگاه بدن او مباشر اب چاه
شود **مسئله چهارم** اظهر انست که از برای غایط انسان ده دلو باید کشید
هرگاه از هم نپاشیده باشد و هرگاه پاشیده باشد و اب شده باشد چهل دلو
بکشند و پنجاه دلو افضل است و دور نیست که مجرد از هم پاشیدن هم
همین حکم داشته باشد خواه اب شده باشد یا نه و خواه تمام ان غذره چنین
شده باشد یا بعض ان و بعضی از علما از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند
و اقرب انست که سی دلو یا چهل دلو بکشند از برای خون بسیار مثل خون
سر بریدن گوسفند که در اثنا بچاه بیفتد و خون از ان جاری است و چند
دلو سبک که اقل ان سه دلو است بکشند از برای خون کم مثل اینکه کبوتر را

سربرند

سر ببرند بچاه بیفتد یا مثل قطرات خون رعاف که از دماغ بچکد بچاه
مسئله پنجم مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است از برای سگ
و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و مشهور نیز وجوب چهل
دلو است از برای بول مرد و ابن ادریس فرقی ما بین بول مرد و زن نکرده است
و احوط انست که از برای بول زن تمام اب چاه را بکشند و ظاهرا فرقی
ما بین بول مسلم و کافر نباشد و همچنین است سخن در غایط و خون
مسئله ششم مشهور انست که واجبست کشیدن سی دلو
از برای اب بارانی که مخلوط شده باشد ببول و عذره و نجاست سگ
چنانکه در روایت کردویه وارد شده است و از اینجا تعدی بغیر اینها
نمیتوان کرد و دور نیست که هرگاه عین در بعضی از مذکورات هم
داخل باشد باز حکم او همین باشد زیرا که گاه است که مخلوط شدن
باب باران را اثری نباشد **مسئله هفتم** واجبست کشیدن هفت
دلو از برای مردن طیر و ان عبارتست از مثل کبوتر و بزرگتر از ان تا
بحد شترمرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه
مشهور با ان رفته اند اما اظهر انست که مجرد مباشرت جنب با اب
چاه این حال دارد هرچند غسل نکند و ظاهر اینست که این حکم در صورتیست
که بدن او خالی از نجاست باشد و الا از برای هر نجاستی حکم او ثابتست

و اظهر انست که غسل ارتماسی جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته
اند باطل است و همچنین از برای سگ که در چاه بیفتد و زنده بیرون اید
هفت دلو باید کشید و همچنین بول صبی و مراد از ان طفلی است که از
دو سال بیشتر داشته باشد و هنوز بالغ نشده باشد و همچنین از
برای مردن موش هفت دلو بکشند و مشهور انست که این در صورتیست
که از هم پاشیده باشد و الا سه دلو کافیست و بعضی گفته اند که هرگاه
ورم کرده باشد هفت دلو بکشند و بعضی مطلقا هفت دلو را ضرور
میدانند و اظهر قول مشهور است **مسئله هشتم** اظهر انست که
از برای ذرق مرغ خانگی که نجاست خوار باشد اگر پنج دلو بکشند کافیست
و زیاده ضرور نیست **مسئله نهم** مشهور وجوب سه دلو است
بجهت مردن مار و بعضی هفت دلو را واجب دانسته اند و بعضی
سه دلو را واجب دانسته اند از برای وزغ که ان کرباسه است و
بعضی یک دلو را کافی دانسته اند و از برای عقرب هم سنت است که
سه دلو بکشند **مسئله دهم** واجبست کشیدن یک دلو از برای گنجشک
و انچه شبیه ان باشد در جثه و مقدار تا بحد کبوتر برسد و ظاهر انست
که بزرگ و کوچک اینها تفاوت نمیکند پس جوجه مرغ خانگی و گنجشک
حکم ایشان تفاوت دارد هرچند در جثه مثل هم باشند و اکثر علما

دبر

واجب میدانند کشیدن یک دلو را از برای بول طفل شیرخواره بلکه طفل فطیم هم این
حکم دارد یعنی طفلی که تازه از شیر گرفته باشند و هفت دلوی که در صبی
مذکور شد بعد از انست که او را فطیم گویند **مسئله یازدهم** هرگاه نجاسات
متعدده در چاه بیفتد اقوی انست که مقتضای هریک را باید بعمل اورد خواه
مساوی باشند در جثه و مقدار و خواه مختلف و خواه مقدری که شارع
فرموده است از برای اینها مساوی باشد یا مختلف و بعضی استثنا کرده اند مثل انکه خون
کمی بچاه ریخته باشد و بعد از ان خون کمی دیگر بریزد که بسبب او خون زیاده شود
که گفته اند که در اینجا حکم خون بسیار را باید جاری کرد و ان دلیلی ندارد بلکه
اظهر انست که حکم خون کم دارد و از برای هریک سه دلو بکشند و مجموع را یک
خون بسیار حساب نکند و هرگاه اب چاه وفا نکند بکشیدن مقدار هریک از
نجاسات متعدده پس کشیدن تمام اب چاه کافیست و هرگاه متعذر باشد
پس تراوح کنند چنانکه گذشت و دور نیست که بتراوح یک روز اکتفا توان کرد و
ان خالی از اشکال نیست **مسئله دوازدهم** هرگاه پارهٔ از حیوانی که از برای او
مقدار معینی در شرع وارد شده در چاه افتد مثل سر یا دست ان پس در ان
خلافست بعضی انرا ملحق بحکم کل ان حیوان کرده اند و بعضی ملحق بما لا نص فیه
کرده اند و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از حکم ما لا نص فیه کمتر است بهمان
اکتفا کنند و اگر کمتر نیست مقدار ما لا نص فیه را بکشند و این دور نیست

واکر پارهای متعدده از یک حیوان بریزد یا یک پاره از یک حیوان و پارهٔ دیکر از حیوان دیکر
هم بریزد که از همان جنس باشد مثل دست یک انسان و دست انسان دیکر یا پای
انسان دیکر پس اظهر انست که هر یک حکم جدا دارند و تداخل نمیشود و همچنین
پاره های حیوان ما لا نعرفه و امّا حیوان حامله هر کاه معلوم شود که اب چاه بحمل
او رسیده است یا حیوانی که فضله او نجس باشد معلوم شود که اب بنجاست
الفم رسیده است پس درین اشکالست و اظهر در ثانی آنست که حکم تفاوت نمی
کند و اشکال در اوّل بیشتر است و امّا بنا بر مختار که عدم انفعال چاه است پس
در هیچ صورت اشکال نیست **مسئله سیزدهم** آب کشیدن از برای تطهیر
باید بعد از بیرون اوردن نجاست باشد یا مستهلک شدن در چاه مکر در جائی
که تمام اب چاه را باید کشید و اکر قدری پیش از بیرون اوردن نجاست کشیده
شود پاک نیست و هر کاه اجزاء نجاست پراکنده شده است باید همه بیرون
بیاید و بعد از ان اب بکشند و همچنین موی حیوان نجس العین و اکر موقوف
باشد بیرون امدن همه بکشیدن همهٔ اب چاه که باید کشیدن و تا تمام نشود
و تمام اجزاء بیرون نیاید پاک نمیشود و ظنّ غالب بتمام شدن اجزاء ظاهرا کافیست
مسئله چهاردهم معتبر در دلو همانست که متعارف مثل ان چاه باشد یعنی
در عرف و عادت ان بلد ان مثل ان چاه بمثل ان دلو اب میکشند و اظهر انست
که عدد را ملاحظه باید کرد پس هر کاه از چاه ده دلو باید کشید کسی ظرفی بزرک

بچاه

بچاه کند که بیکباره ده دلو را بیرون بیاورد کافی نیست بلی در چاهی که بجهت زوال
تغییر میکشند یا جائی که تمام اب چاه را باید کشید یا بمقدار کری باید کشید در
اینجا تعدّد در کار نیست **مسئله پانزدهم** قطراتی که متعارفست که از دلو میچکد
در بین کشیدن معفواست دیکر از برای انها جدا نباید کشیدن و همچنین دیوار چاه
و کنارهای ان و نجاستی که در ان هست همه معفواست و بعد از خلاص شدن
همهٔ انها پاک کند و قبل از خلاص شدن اشکال هست و همچنین دلو و بند و غیره
و انکسانی که اب میکشند و بنا بر مختار اشکالی در هیچیک نیست **فائده**
بدانکه هر کاه چاه اب نزدیک بالوعه باشد یعنی چاهی که در او اب نجس یا بول و
سایر نجاسات باشد مادامی که معلوم نشود که نجاست ان و تری ان بچاه اب
رسیده است پاکست و بعد از ان که علم بهم رسید که رطوبت ان باب چاه رسیده است
بنا بر مختار نجس نمیشود مکر اینکه احد اوصاف تغییر کند بان نجاست و سنت است   وبنا بر قول بنجاست نجس میشود
که چاه و بالوعه از هم دور باشند بقدر پنج ذراع هر کاه زمین ته چاه از زمین بالوعه
بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد و هفت ذراع هر کاه چنین نباشد
و بعضی کفته اند در جانب شمال بودن هم مثل بلندتر بودن زمین است
منهج دویم در دانستن اوقات نمازهاست و در ان چند بابست **باب اوّل**
در اوقات نمازهای یومیه پنجکانه است و در چند مطلب است **مطلب اوّل**
هر یک از نمازهای پنجکانه را دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که در ثواب

ان بیشتر است و یکی وقت اخر یعنی نماز در ان وقت اداست و قضا نشده است امّا فضیلت
ندارد هر چند معصیت هم نداشته باشد و بعضی کفته اند که وقت اوّل از ان دو وقت
از برای مختار است دویم از برای معذور و مضطر باین معنی که اکر کسی باختیار
نماز را بکذارد تا وقت دویم معصیت کرده است بلکه بعضی کفته اند قضا هم
میشود و کردن در اخر وقت موجب عفو از انست و کفته اند که مراد از عذر
سفر است و باران و ازار و شغلی که ترک ان ضرر بدین یا دنیای او داشته باشد
و مراد بضرورت پنج چیز است اوّل انکه کافری مسلمان شود اخر وقت دویم
طفلی بالغ شود سیم حایضی طاهر شود چهارم مجنونی عاقل شود پنجم بیهوش
بهوش اید و اشهر و اظهر قول اوّلست تا انکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی   اما وقت اول نماز ظهر پس آن اول زوال است
بهم میرسد بلند شود بمقدار ان چیز و بعضی کفته اند تا انکه سایه که بعد از
ظهر بهم میرسد مثل ان سایه بشود که در اوّل ظهر باقی مانده بود و این ضعیف است
و معنی زوال را بعد بیان خواهم کرد و وقت دویم نماز ظهر باقیست تا اینکه
باقی بماند بغروب افتاب انقدر وقت که نماز عصر را بتنهائی توان کرد پس ان
دیکر مخصوص عصر است و ظهر را نمیتوان کرد و امّا وقت اوّل نماز عصر پس ان بنا
بر اقوی و اشهر از حال فارغ شدن از نماز ظهر است تا انکه انسایه که بعد از ظهر
از برای هر چیز بهم میرسد دو مثل قامت ان چیز شود و وقت دویم ان منتهی
میشود بغروب افتاب و اقوال دیکر در مسئله هست همه ضعیفند و امّا وقت

اوّل

اوّل مغرب که افضل است پس ان از غروب افتابست تا انکه شفق فرو نشیند
و مراد شفق سرخیست که در مغرب میماند بعد از غروب افتاب و وقت دویم
ان باقیست تا اینکه بماند بنصف شب بمقدار چهار رکعت که ان مخصوص نماز عشا است
بنا بر مشهور و در نزد حقیر هر کاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب بماند میتواند
مغرب و عشا را هر دو را بکند بجهت اینکه هر کس یک رکعت نماز را در وقت خود تواند
دریافت همهٔ ان نماز را دریافته است چنانکه بعد خواهیم کفت و بعضی کفته اند
وقت مغرب و عشا باقی اند تا صبح و این ضعیف است بلی هر کاه کسی در خواب
مانده باشد یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند تا انکه بماند بصبح
بمقدار نماز عشا و دور نیست که مطلق مضطر این حکم داشته باشد و بهتر
انست که قصد ادا و قضا نکند و امّا وقت اوّل نماز عشا پس بنا بر اشهر و
اقوی بعد فراغ از نماز مغربست تا ثلث شب برود و بعضی کفته اند که اوّل
وقت ان بعد از سقوط شفق است و اوّل اقوای است هر چند این افضل است و اخر وقت
ان نصف شب است بنا بر مشهور اقوی و چنانکه پیش کفتیم مضطر میتواند تا صبح
هم بکند و بهتر انست که قصد ادا و قضا نکند و امّا وقت اوّل نماز صبح پس از طلوع
صبح دویم است تا صبح خوب روشن شود و وقت دویم ان باقیست تا طلوع
افتاب **مطلب دویم** مشهور انست که اوّل وقت نماز ظهر مخصوص نماز
اوست بقدر اینکه ان نماز کرده شود و بعد از ان شریکند با عصر در وقت تا انکه

بمقدار عصر بماند بغروب آفتاب و هم چنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته اند آن
دو نماز در همه وقت با هم شریکند از اول تا باخر و براین متفرع کرده اند اینکه
هرگاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ شود بخاطرش
بیاید که ظهر را نکرده است پس اگر در اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نمازش
عصر صحیح نیست و باید بعد از ادای ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت
مشترک بوده است یعنی بعد از آنکه بمقدار نماز ظهر گذشته باشد عصر را
کرده است پس در اینجا عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجا بیاورد و همچنین
در مغرب و عشا بخلاف این قول دیگر که میگوید در هر وقت که نماز دویم را
کرده است و بعد از فراغ بخاطرش آمده است صحیح است و اعاده نمیخواهد
همین نماز اولی را بعد از آن بکند و قول مشهور اظهر است هرچند در تفریع
مسئله اشکال هست اما دخلی بترجیح مختار در مسئله ندارد اینکه گفتیم
در وقتیست که بعد از فراغ بخاطرش آید اما هرگاه در بین نماز بخاطرش آید
پس در هر حال که ممکن است عدول کند بر نیت نماز اول یعنی همچنین قرار
بدهد که آنچه کرده ام نماز اول باشد عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد
عدول مثل آنکه لازم آید زیادتی رکن پس آن نماز باطل است مثلا نماز عشا را
مقدم داشته و بعد از رکوع رفتن برکعت چهارم بخاطرش آید که مغرب را
نکرده ام دیگر نمیتواند عدول بمغرب کند و اما اگر برکوع نرفته است میتواند

عدول

عدول بکند و در نماز عصر میتواند عدول بکند مادامی که سلام نماز را
نداده است بلکه دور نیست که در نماز عصر بعد از خلاص شدن
هم عدول نیت تواند کرد چنانکه حدیث صحیحی باین وارد
شده است مطلب سیم شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد
شدن سایه بعد از کم شدن یا پیدا شدن آن بعد از تمام شدن
و بیان آن اینست که در وقت طلوع آفتاب هر چیزی که در روی زمین است
سایه طولانی دارد تا بطرف مغرب و هرچه آفتاب بالا می آید آن سایه کوتاه
میشود تا اینکه آفتاب برسد بخط نصف النهار و چنان بلند شود که دیگر
سایه از آن کوتاه تر نمیشود و در بعضی بلاد بالمره سایه برطرف میشود پس
همینکه شروع کرد سایه بزیاد شدن یا آنکه تازه سایه بهم رسید
بعد از تمام شدن و رو کرد بجانب مشرق پس آن اول ظهر است و از برای
دانستن دایره نصف النهار و میل کردن آفتاب از آن چند طریق
گفته اند و باکی نیست که ما یکی از آنها را درین رساله بیان کنیم
و آن طریق دایره هندیه است و طریقش آنست که زمین را خوب
هموار کند که مطلقا پستی و بلندی نداشته باشد بعد از آن به پرگار
دایره بر آن بکشد بهر بزرگی که خواسته باشد و نصب کند بر مرکز
دایره یعنی وسط حقیقی آن شاخصی خراطی کرده که سر آن تیز کرده باشد

که طول آن تقریبا بقدر ربع قطر دایره باشد نصب کنند باستقامت
که مطلقا کجی نداشته باشد و دانسته میشود استقامت آن باینکه ریسمان
اندازه کنند و از سر شاخص تا محیط دایره یعنی آن خط پرگاری از سه
طرف اندازه بگیرند که همه بیک اندازه باشند و بعد از آن انتظار بکشد
و ملاحظه کند که آن سایه که طرف مغرب افتاده است و بیرون از دایره
است چه وقت داخل دایره میشود همین که سر سایه داخل شد بآن
خط پرگاری همانجا را نشان کند پس بعد از ظهر هم انتظار بکشد تا آنکه آن
سایه وقتی که میخواهد از خط پرگاری بیرون رود جانب مشرق همان
جای خط پرگاری را هم نشان بکند بعد از آن مابین آن دو نشانه را بخط
مستقیمی وصل کند پس در اینوقت از آن دایره شبیه دو کمان حاصل
میشود یکی در جانب جنوب و یکی در جانب شمال آنکه در جانب شمال است
آنرا نیز هم تنصیف کنند بخط مستقیمی که یک سر آن بمرکز دایره باشد
یعنی میان حقیقی او و یک سر آن بخط پرگاری باشد پس همین خط خط نصف
النهار است و هر وقت که سایه شاخص بر آن خط افتاد هنوز ظهر نشده
است و همینکه شروع کرد که سر سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق
پس اول ظهر است و بعضی گفته اند که ظهر شناخته میشود نیز باینکه آفتاب
بگردد بجانب ابروی راست از برای کسی که رو بقبله باشد و این در همه جا

صحیح

صحیح نیست بلکه آن مخصوص در جائی است که قبله آن در نقطه جنوب باشد
مثل اطراف عراق و اما در مثل عراق عجم گاهست که وقتی که آفتاب بابروی راست
برسد دو ساعت از ظهر گذشته باشد یا بیشتر بلی این علامت از برای یقین
بظهر خوبست نه از برای تحدید اول وقت ظهر و اما غروب آفتاب پس بنا بر مشهور
و احوط دانسته میشود بزوال الحمره مشرقیه یعنی آن سرخیها که از جانب مشرق
بالا می آید و محاذی بالای سر که میرسد و برطرف میشود آن اول مغربست
و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود اینست که همینکه قرص آفتاب
پنهان شود و شعاع و روشنی آن از دیوارها و کوهها زایل شود اول مغربست
و این قول قویست و لیکن احوط قول اولست و اما صبح دویم که آنرا صبح صادق
میگویند پس آن سفیدیست که پهن میشود در افق و بر زمین متصل میشود
و اول آن مثل نصف دایره است و صبح اول که آنرا صبح کاذب میگویند آن سفیدیست
طولانی که کشیده است بجانب بالای آسمان و بزمین متصل نیست و مابین
او و زمین سیاهی شب حایلست و مدتی مدید طول میکشد تا صبح صادق
شود آنرا ذنب السرحان میگویند یعنی دم گرگ مطلب چهارم اول وقت
افضلست و تاکید و اهتمام تمام در حدیث وارد شده است در ادا کردن
نماز در اول وقت و چند جا را استثنا کرده اند که تاخیر در آنها بهتر است
اول شخصی که نافله گذار باشد که تاخیر فریضه میکند تا نافله را بکند دویم زن

مستحاضه که ظهر را تاخیر میکند تا اخر وقت فضیلت آن باقی است تا عصر یک غسل
میکند و همچنین مغرب را سیم تاخیر عشا تا سرخی مغربی برود چهارم تاخیر
نماز مغرب برای کسی که رفقای او انتظار او را می کشند بجهت افطار یا خودش از راه
گرسنگی و تشنگی پیش از افطار حضور قلب نمیتواند بهم رساند پنجم کسی که بول
و غایط دارد تا تاخیر کند نماز را تا دفع اینها را بکند و نماز کند ششم کسی که قضای
نمازهای واجبی میکند نماز حاضر را پس اندازد و قضا را مقدم دارد تا وقت شک
شود هفتم کسی که یقین بوقت نداشته باشد هرچند مظنه بدخول وقت
دارد تا خیر کند تا یقین حاصل شود هشتم کسی که عذری دارد که امید زوال
آن باشد مثل آنکه عاجز است از قیام در نماز بجهت مرض و امید دارد که حال او
بهتر شود نهم هرگاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت
یا انتظار وقتی که آرام و حضور قلب بهتر حاصل شود و از جمله آنست دفع گرما
که نماز ظهر را تاخیر کند که هوا خنک تر بشود هرگاه حضور قلب و کمال نماز موقوف
باشد بآن **باب اول** در اوقات سایر نمازهای واجبی است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** وقت نماز جمعه اول زوال است
بنابر اشهر و اقوی و همچنین اشهر و اقوی آنست که خطبها را هم بعد از زوال
بخواند و قول بجواز نماز جمعه پیش از زوال ضعیف است و همچنین جواز خطبه
پیش از زوال و اشهر و اقوی آنست که وقت نماز جمعه باقیست تا سایه هر چیز

مثل آنچیز بشود و احوط آنست که در اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد از آن
نماز شود و از این قدر تاخیر بیشتر نشود ولیکن وجوب آن معلوم نیست و قول
بآن ضعیف است و شاید از آن جهت که گفتیم هرگاه بگذرد دیگر جمعه را نکند و نماز
ظهر را بکند خواه وقت ظهر باقی باشد یا نباشد و ادراک جمعه باد راک یکرکعت با امام
حاصل میشود و رکعت دیگر را بآن اضافه میکند و تمام میکند و همچنین با ادراک
امام در حال رکوع هم حاصل میشود چنانکه خواهد آمد و همچنین هرگاه اصل نماز
جمعه یکرکعت آن در وقت بشود و باقی در خارج وقت ادراک جمعه شده است
و بعضی بمجرد شروع بنماز را در وقت هم کافی دانسته اند در ادراک وقت و آن
مشکل است **مطلب دویم** وقت نماز عیدین ما بین طلوع آفتاب تا ظهر
و در اول طلوع آفتاب هم میتوان کرد و سنت است در روز عید فطر تاخیر کند
پیش از عید قربان از برای اخراج فطره و افطار **مطلب سیم** در بیان وقت نماز
آیاتست اما کسوف و خسوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن پس ابتدای وقت نماز آنها
از شروع در گرفتن است و وقت آن باقی است تا همه آن وا شود و بعضی گفته اند
تا شروع کند در وا شدن و اول اقوی است و این احوط است و اما زلزله پس وقت نماز
آن تمام عمر است و اظهر آنست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند مثل حج و
بعضی علما صیحه را یعنی فریادی که از آسمان بلند شود مثل زلزله دانسته اند
و این خوبست و اما سایر آیات مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث

خوف شود پس اظهر آنست که همه آن مثل زلزله باشند و اظهر آنست
که برای هر زلزله یا علامتی از این علامات نمازی علیحده باید کرد هرچند
متعدد رو دهد و ظاهر اینست که حکم چنین باشد هرچند ما بین دو زلزله
بخواندن بمقدار دو نماز کردن فاصله نشود **باب دویم** در اوقات
نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در وقت
نافله ظهر و عصر و در آن چند قول است و اظهر آنست که وقت نافله ظهر
از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد بیکذراع برود و آن
عبارت از دو قدم است و مراد از قدم هفت یک شاخص است چون غالب
اینست که قامت هر انسان مساوی هفت پای خودش است و وقت نافله
عصر باقیست تا سایه بدو ذراع برسد که چهار قدم است و بعضی گفته اند
که وقت نافله ظهر باقیست آنقدر که باقی بماند تا گردیدن سایه که بعد از ظهر
بهم میرسد بمثل شاخص بقدری که فریضه ظهر را توان کرد ادا و وقت نافله
عصر باقیست تا بماند از برای دو مثل شدن سایه بهمین قدر و بعضی گفته اند
که وقت نافلها باقیست مادامی که وقت فریضه باقیست و بسیار از احادیث
دلالت میکند بر اینکه نافلها را بر وقت میتوان مقدم داشت و از وقت
مؤخر هم میتوان داشت و بعضی آنها را حمل کرده اند بر رخصت از
برای کسی که از حال خود داند که در وقت مانعی بهم خواهد رسید و همه
خوبت

خوبست نهایت افضل تعجیل است و فضیلت باقیست تا آنکه بماند بمثل و مثلین
مقدار ادای فریضه و این آخر مراتب فضیلت است بعد از آن هم تقدیم جایز است
نهایت تاخیر افضل است و اولی آنست که در این حال قصد ادا و قضا نکند و بهر حال
همینکه یکرکعت را تمام کرد تمام میکند هرچند وقت نافله در رفته باشد
نهایت سبک بجا آورد باینکه اکتفا کند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود
و همچنین **مطلب دویم** وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا زوال
حمره مغربیه و دور نیست که ادا توان کرد مادامی که نماز وقت مغرب باقیست
و در صورت زوال حمره افضل تاخیر است از نماز عشا و هرگاه شروع کرد در نافله
حمره بر طرف شد نافله را تمام کند خواه در دو رکعت اول باشد یا دو رکعت
آخر و افضل تقدیم نافله است بر تعقیبات بغیر تسبیح فاطمه زهرا و اما وقت
نافله عشا که آنرا وتیره خوانند پس آن باقیست مادامی که وقت عشا باقیست
و سنت است که آنرا بعد از هر نماز سنتی که در آنشب میکند بکند **مطلب سیم**
وقت نافله شب بعد از نصف شدن شب است تا طلوع صبح صادق و شناخته
میشود نصف شب بسر از شیب ستارها چنانکه در روایت عمر بن حنظله وارد شده
است و بعضی گفته اند که مراد ستاره هائیست که در وقت غروب آفتاب
طلوع میکنند و این در همه ستاره ها و در همه فصلها درست نمی آید
و برای همه کس معلوم نمیشود و گمان حقیر آنست که آنکه فرموده اند تخمینی است

از برای عوام که بان یقین نصف شدن حاصل شود هر چند بسیاری
از نصف کذشته باشد وظاهر آنست که این تقریب را ملاحظه کرده اند
نسبت بستارهائی که در اول تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیداست
که تخمینا در اول غروب آفتاب طلوع کرده باشند ومشهور آنست که هر
بصبح نزدیکتر باشد افضل است وشاید که مراد ایشان این باشد که همه را در
نصف شب نکند نه اینکه این افضل باشد از تفریق در نصف آخر شب هم و
دور نیست که بکوئیم که تفریق افضل باشد که چهار رکعت بکند وبخوابد و
بعد از ان باز چهار رکعت بکند وبخوابد وبعد از ان شفع و وتر را در مابین
صبح کاذب وصادق بکند چنانکه در اخبار بسیار منقولست که رسول خدا
چنین میکرده اند ومشهور آنست که جایز است کردن نماز شب پیش از نصف شب
از برای معذور مثل مسافر وکسی که از غلبه خواب بترسد وقضا کردن در صبح
افضل است از تقدیم وهرکاه چهار رکعت را بجا آورد وصبح شود تمام بکند
مخفف چنانکه پیش کفتیم وهرکاه چهار رکعت را نکرده صبح شد نافلهٔ صبح را
بکند وفریضه را ادا کند وبعد از ان نماز شب را تمام کند وهرکاه وقت وسعت
نماز شب را نداشته باشد اکتفا کند بوتر وباقی را قضا کند ودور نیست
که وتر را هم در اینصورت ثانیا قضا کند مطلب چهارم اول وقت نافلهٔ
صبح بعد از فراغ از نماز شب است بنا بر مشهور واقوی وآخر آن طلوع حمره

یکعتی

مشرقیه است وافضل تقدیم آنست بر صبح وجمعی از اصحاب کفته اند مستحب است
اعادهٔ ان هرکاه پیش از صبح کرده باشد واولی اینست که بکوئیم این در صورتیست
که بعد از ان خوابیده باشد ودور نیست که باطلاق فتوی جماعت عمل کنیم هم
بد نباشد **باب چهارم** در احکام ولواحق است ودر ان چند مطلب است
مطلب اول واجبست کردن نمازها در وقتهای آنها وباید که علم
باوقات هم داشته باشد پس هرکاه جاهل مسئله در وقت نماز کند
نماز او صحیح نیست هر چند اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده باشد
وهم چنین هرکاه فراموش کرده باشد وقت را وباز در وقت بکند وتحصیل
یقین بوقت با وجود امکان واجبست وبمظنه نمیتوان اکتفا کرد وبعضی
علما اکتفا کرده اند باذان مؤذن ثقه با احتیاط واین مشکلست وبدون
عذر نمیتوان اکتفا کرد مکر آنکه بان یقین حاصل شود واینکه وضع اذان
بجهت اعلام شدن است شاید از برای معذورها باشد یا از برای
با خبر شدن مردم که هر کرا ممکن شود ملاحظه کند ومهیا شود
وعمل بخبر یک نفر عادل نمیتوان کرد هر چند دعوای علم بکند مکر اینکه
خبر او مفید علم باشد وعمل ممکنست بشهادت عدلین ودر
صورت عدم امکان تحصیل یقین ظاهر جواز عمل بمظنه است
با امارات وعلامات وبعضی واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین.

حاصل شود واین احوط است واکر بعد از عمل بمظنه ظاهر
شود فساد ان پس اکر تمام نماز پیش از وقت واقع شده است نماز
او باطلست واعاده میکند باتفاق علما واکر ظاهر شود که وقت
در بین نماز داخل شده هر چند پیش از سلام دادن باشد
پس اشهر واظهر آنست که صحیحست واعاده نمیخواهد وهرکاه
کمان کند که وقت تنک شده است وبغیر نماز عصر را نمیتوان
کرد یا بغیر نماز عشا را نمیتوان کرد وبعد از ان که عصر یا عشا را نمیتوان
کرد ظاهر شد که وقت باقیست پس درین احتمالات بسیار است
ودور نیست که اظهر این باشد که با نچه کرده است اکتفا کند
ونماز ظهر را یا مغرب را بعد از ان بکند پس اکر در وقت مشترکت
ادا کند واکر در وقت مختص نماز دویم است قضا بکند واحوط
ترک نیت قضا واداست بلکه اکر در ظهر وعصر یک چهار رکعتی
دیکر بکند وتعیین ظهر وعصر هم بکند کافی باشد مطلب
دویم هرکاه کسی را ممکن شود که شرایط نماز را بعمل آورد ویک
رکعت از نماز را در وقت دریابد لازمست او را اداء آن یعنی
این وقت از برای این شخص وقت نماز اداست ونماز را تمام میکند
پس هرکاه کسی بمقدار پنج رکعت نماز در آخر روز دریابد ظهر

عصر را

وعصر هر دو را دریافته است وهم چنین هرکاه بمقدار سه رکعت
از آخر وقت را دریابد ومسافر باشد هر دو را دریافته است وهم چنین هرکاه بمقدار پیش از نصف شب دریابد
هرکاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب مانده دریابد مغرب وعشا را
دریافته است بنا بر مختار حقیر چنانکه پیش کفتیم خواه حاضر باشد
وخواه مسافر واظهر آنست که ادراک رکعت بسر برداشتن از سجدهٔ دویم
حاصل میشود وبعضی اکتفا بادراک رکوع کرده اند واین بعید است
واما هرکاه مقدار یک رکعت نماز را با شرایط از اول وقت دریابد و
بعد از ان مانع بهم رسد پس کافی نیست وبر او قضائی نیست بلی
هرکاه بمقدار تحصیل شرایط ونماز تمام دریابد ونکرده باشد بر او
قضا واجبست وبعضی کفته اند که هرکاه اکثر نماز را در اول وقت
دریابد نماز را دریافته است واین بعید است مطلب سیم
هرکاه نماز آیات با فریضهٔ حاضره جمع شود هر کدام که وقتش تنک
شده است او را مقدم دارند واکر هر دو وقتشان تنک شده باشد
فریضهٔ حاضره را مقدم دارد وهرکاه وقت هر دو کشاده باشد
پس مشهور واقوی آنست که مختار است در تقدیم وتاخیر وبعضی
واجب دانسته اند تقدیم حاضره را واین احوطست واکر در بین نماز
آیات بترسد که وقت فریضهٔ حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند

و فریضه را بجا آورد و بعد از آن از همانجا که مانده بود نماز آیات را
تمام کند و بعضی واجب دانسته‌اند که از سر بگیرد و اوّل اقوی است
و هرگاه معلوم او شواند شد که وقت نماز آیات تنگ است یا نه
مثل اینکه اوّل شروع گرفتن آفتاب معلوم شد و نمیدانند که اقدر
خواهد گرفت که وقتش وسیع باشد یا کم خواهد گرفت و در این صورت
اگر وقت حاضره وسعت دارد احوط تقدیم نماز آیات است هر چند وجوبش
معلوم نیست **مطلب چهارم** مشهور اینست که حرامست کردن نماز
سنّتی در وقت نماز واجبی مادامی که واجب را نکرده است بغیر نوافل
یومیّه که آنها را در وقت فریضه میتوان کرد و اظهر آنست که حرام
نباشد بلکه مکروه است و ظاهر اینست که کراهت در نوافل یومیّه هم
هست هرگاه بسبب آن وقت فضیلت نماز فریضه فوت شود بلی
هرگاه نماز سنّت کردن باعث فوت نماز فریضه شود یا باعث ضرری
بآن شود یعنی موجب تفویت بعضی از واجبات آن شود در این صورت
حرامست هم چنین حال در نماز سنّتی کردن برای کسی که بگردن او نماز
قضای واجب باشد پس هرگاه داند که کردن این سنّتی باعث
این میشود که ترک واجب را بکند آن نماز سنّتی را نکند و امّا
اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنّتی را نکند نماز قضا را هم

نخواهد کرد پس مانعی از کردن آن نماز سنّتی درین حال نیست بلکه
قول بکراهت هم بدین حال مشکلست **مطلب پنجم** مشهور اینست
که مکروهست نافله مبتداء یعنی بعضی نماز سنّتی که نام ندارد و از آن بابت که در
همه اوقات سنّتست که کسی دو رکعت نماز سنّت بجا آورد در وقت
طلوع آفتاب و نزد بلند شدن آفتاب تا برابره نصف النّهار تا نزد زوالت
آن و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر و بعضی قائل بحرمت شده‌اند
و بعضی تفصیلات دیگر داده‌اند و اظهر در نظر حقیر آنست که در هیچ یک
کراهتی نیست و احادیثی که باین مضمون وارد است محمول بر تقیّه است
منهج سیم در مکان مصلّی است و در آن چند مطلب است
مطلب اوّل جایز نیست نماز مگر در هر مکانی که مباح باشد
تصرّف در آن مثل مسجد یا مکانی که مملوک آن شخص باشد یا باجاره
گرفته باشد یا وقف بر او باشد یا امثال اینها و هم چنین است هرگاه
صاحب مکان اذن داده باشد صریحًا که بگوید که نماز کن یا باذن فحوی
مثل اینکه بگوید تو امروز تا شام درین خانه مهمان من باش یا شاهد
حال و قرائن احوال دلالت کند برضای صاحب مثل خانه دوستانی
که از حال ایشان میدانی که راضیند بنماز کردن در ملک ایشان و مثل
صحراهائی که خالی از زراعت که بهیچ وجه ضرری بصاحب آن نمیرسد

هر چند معلوم نباشد که مال صغیر یا دیوانه است یا نه بلکه اگر معلوم
الشخص هم باشد و رضای ولی را بشاهد حال درین مقام کرده‌اند
اعتبار هر چند ولی بغیر حاکم شرع آن شخص نداشته باشد و احوط بلکه
اظهر آنست که در غیر صحراها بمجرّد مظنّه اکتفا نکند و باید علم
برضا حاصل باشد هر چند بسبب قرائن باشد در مثل صحراهائی
که گفتیم عدم ظهور کراهت صاحب کافی باشد و مشهور آنست
که نماز در مکان غصبی باطل است و جمعی دعوای اجماع بر آن کرده‌اند
و مراد از غصب آنست که تصرّف در آن کنند بدون اذن صاحب
خواه آن شخص خود آن مکان را صاحب شده باشد عدوانًا یا بدون
رخصت نماز کند هر چند صاحب نشده باشد یا دیگری صاحب شده
و این در او نماز کند و اظهر آنست که هرگاه کسی صحرائی را غصب کرده
باشد از برای غیر غاصب باز نماز جایز باشد هرگاه ضرری بمالک اصلی
نمیرسد و امّا از برای خود غاصب معلوم نیست که نماز جایز باشد و
هرگاه علم نداشته باشد بغصبیّت مکان و در آن نماز کند نماز
صحیح است و هم چنین هرگاه فراموش کند مکان غصبی است و در او
نماز کند مگر اینکه خود غاصب باشد و نسیانًا در او نماز کند
که ظاهر اینست که درین صورت هم باطلست و هرگاه جاهل باشد

باینکه نماز در مکان غصبی باطلست مشهور آنست که معذور نیست
و نماز او باطلست و این اقوی است هرگاه علم اجمالی بشرایع و احکام
داشته باشد و تفصیل آن را تحصیل نکرده است و امّا اگر کسی را جبر
کنند که در مکان مغصوب نماز کند نمازش صحیح است و اگر کسی را
محبوس کنند در آنجا پس نماز او نیز صحیح است نهایت اشکال در جائی
هست که بعضی افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان باشد مثل آنکه
محتاج باشد به تیمّم و اعضای تیمّم او زخم باشد و خون از آن روان باشد
و تیمّم کردن موجب نجس شدن مکان باشد و صاحب مکان بآن
راضی نباشد پس درین صورت حکم بصحّت تیمّم و نماز مشکل است
بجهت محبوس بودن همین قرار در آنجا را مباح میکند امّا هر گونه
رفتار آن معلوم نیست که مباح کند و مراد از مکان غصبی که نماز
در او باطلست آن جائی است که مصلّی در حال نماز در آن تصرّف
میکند بسبب نماز بپا گذاشتن و خم و راست شدن خواه هوای
خانه باشد و خواه زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه حایلی
مباح بر روی آن غصبی باشد مثل فرش مباحی یا نباشد و امّا هرگاه
جامه غصبی مثلاً در ما بین زانوها و محلّ پیشانی مصلّی باشد ضرری
ندارد و هم چنین هرگاه دیوار و سقف خانه غصبی باشد امّا هرگاه در دشت

با می نماز کند کهٔ آن بام مباح باشد امّا دیوارها که این بام برآن قرار گرفته است
غصبی باشد پس دران اشکال هست واحوط اجتنا بست **مطلب دویم**
واجبست که محل پیشانی یعنی آنچیزی که براو سجده می کند پاک باشد
از هر نجاستی امّا باقی مکان مصلی اگر نجس باشد نماز او صحیح است بشرط
آنکه متعدی نباشد یعنی اینکه نجاست تری نباشد که بدن یا جامهٔ مصلّی را
نجس باشد که با ن نجاست برخورد و بعضی از علما طهارت همه مکان را
شرط دانسته اند و بعضی طهارت مواضع هفتگانه را که بران سجده
میشود شرط کرده اند اقوی واشهر آنست که هیچیک شرط نیست و اظهر
آنست که هرگاه خون تری کمتر از درهم باشد دران مکان باشد
ضرر ندارد هرچند ببدن وجامهٔ مصلّی برسد و در مثل خون زخم و دمل
که معفوّ است هرگاه بمکان بریزد واز انجا بجامه یا ببدن برسد اشکالست
و دور نیست که معفو باشد خصوصًا هرگاه اجتناب از ان متعذر
باشد یا متعسر واحوط اجتنا بست از همهٔ نجاسات معفوه در مکان
مگر آنکه ممکن نباشد اجتناب یا حرج لازم آید **مطلب سیّم**
سنّت است از برای مصلّی ستره قرار دادن یعنی چیزی در برابر روی
خود قرار بدهد که مانع باشد از گذشتن انسانی یا حیوانی در پیش
روی او و باعث این شود که مشاغل و باعث از نظر کردن بغیر و پر کنده

شدن

کند یا جامه غیر مصلی را

شدن خاطر و این معنی متحقق میشود باینکه نزدیک دیوار بایستد
یا ستون در پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد یا عصا
بر زمین بزند یا جامه بگذارد حتی عرقچین وگاه هست که هیچ
چیز نباشد خطی در پیش رو بکشد بجانب عرض حاصل اینکه
این ستره تادیبی است از برای نفس وحدی است از برای او که از
او تجاوز نکند و ما سوی را از خود منع کند و فکر او را از خاطر دور کند و مکروه
است از برای دیگران هم گذاشتن در پیش نماز و تاکید ستره در مکّه معظمه
کمتر است بجهت ازدحام مردم در آنجا **مطلب چهارم** سنّت است
از برای مرد نماز کردن در مسجد بغیر از نماز عیدین در غیر مکه و تاکید
بسیار در ان هست خصوصًا در مسجد الحرام و مسجد نبی و مسجد کوفه
و مسجد اقصی و مسجد جامع و هر شهری بتفاوت فضیلت بترتیب مذکور
و این در نماز واجبی است امّا نمازهای سنّتی پس اظهر و اشهر آنست
که در خانه کردن افضل است از مسجد مگر نماز تحیّت مسجد و نوافل که در
خصوص مساجد وارد شده است که در انجا کرده شود و امّا زنان پس
نماز ایشان در خانه افضل است خواه واجبی و خواه سنّتی بلکه در پستوی
خانه افضل است از خود آن تو و توی خانه افضل است از صحن خانه **فایده**
سنّت است ساختن مسجدها و دران فضیلت بسیار است و همچنین

تعمیر کردن آنها و سنّت است که مسجد بی سقف باشد و مکروه هست
که سقف دار باشد امّا سایه بان کند و بر سر آن ساختن ضرر ندارد
مثل داربست که چیزی بر آن بیندازند که سایه کند و سنّت است
که محل طهارت از حدث و خبث در در مسجد بسازند نه در میان مسجد
و مناره از پشت بام مسجد بلند تر نکند بلکه از دیوار مسجد هم بلند تر
نکند و سنّت است بسیار آمد و شد کردن بمسجد و در مسجد بودن
و نشستن خصوصًا بانتظار نماز و از خانه وضو ساختن و با وضو
داخل مسجد شدن و ملاحظه کفشها کردن در در مسجد که نجاستی
داخل مسجد نکند و در وقت دخول پای راست را پیش کردن و در
خروج پای چپ را و دعائی که وارد شده بخواند و جاروب کردن
خصوصًا در روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن و دو
رکعت نماز تحیّت مسجد کردن پیش از نشستن و مکروه هست طلا
کاری و صورت حیوانات دران کشیدن و با بد بوی داخل
مسجد شدن خصوصًا بوی سیر و آب دهان و بلغم انداختن
و سنّت است که فرو برد بلغم را و مکروه هست شپش کشتن و شعر لغو
خواندن و گم شده را طلب کردن و تعریف یافته شده کردن و صدا
بسیار بلند کردن و بیع و شری و صنعتهای دنیا و حدیث دنیا کردن

و اطفال

و اطفال بی تمیز و دیوانه را راه دادن و محل حکم و مرافعه را مستمرًا
در مسجد کردن و سنگریزه بر سر انگشتان انداختن و کشف عورت
کردن و خوابیدن در مسجد مکروه نیست مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
مطلب پنجم مشهور در میان متاخرین آنست که مکروه هست
از برای هر یک از مرد و زن که مساوی یکدیگر بایستند در نماز یا زن
پیش روی مرد بایستد و جمعی قائل بحرمت و بطلان شده اند و اوّل
اقوی است و زایل میشود کراهت یا حرمت بحایلی یا بده ذراع فاصله
واحوط آنست که در صورت تقدیم زن ده ذراع را از محل سجود مرد
اعتبار کنند و اظهر آنست که در آن جائی که یکی از ایشان در بلندی باشد
که ده ذراع ارتفاع داشته باشد و دیگری در پائین ایستاده باشد
متصل بدیوار یا کمتر ولیکن از محل قیام تا پای دیوار و مجموع دیوار
ده ذراع باشد یا ضلع مثلثی که از محل قیام یکی از ایشان تا محل قیام دیگری
حاصل میشود ده ذراع باشد دیگر اعتبار آن دو امر در فاصله در کار نیست
نباشد و زایل میشود حرمت یا کراهت بتقدیم مرد بر زن بقدر یکوجب
و این اقل مراتب است و افضل مراتب آنست که سر زن عقب پای مرد باشد
و حایلی که گفتیم باید جسم باشد مثل دیوار و پرده و تاریکی و کوری
و مثل آن فایده ندارد واحوط آنست که مانع از دیدن یکدیگر باشد

باطل است و نماز کند

ومثل دیوار مشبک وجامهٔ بسیار نازک نباشد وبدانکه اگر یکی از مرد
وزن نماز او باطل باشد وان دیگری نداند که نماز او باطلست هرچند
نماز ان دیگری در نفس الامر فاسد باشد واگر علم بفساد نماز دیگری
دارد وبایستد بنماز نماز او صحیح است واگر هیچیک از دیگری خبر ندارند
وبایستند بنماز وبعد از انکه هردو فارغ شده اند نماز هردو صحیح است
واگر در اثنا مطلع شوند هردو ویا یکی از ایشان اقوی آنست که نماز را تمام
میکنند وصحیح است وبدانکه نیز هرکدام پیشتر ایستاده اند از مرد وزن
نماز اخری باطلست ونماز اولی صحیح است واگر هردو یکبار بایستند
نماز هردو باطلست واین همه که مذکور شد در حال اختیار است وبا
وجود اضطرار نه حرمت ثابتست ونه کراهت وهرگاه در جائی باشند
که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر پس اگر وقت تنگ است هردو
باهم نماز کنند واگر وسعت دارد مرد اول نماز کند واگر مکان
ملک زن باشد سنت است که مرد را مرخص کند که اول نماز
بکند ودر مکان مباح مشترک میان هردو هرگاه زن مرخص نکند
مرد را اشکال هست وممکن است که بقرعه عمل کنند واحوط آنست
که زن رخصت بدهد مرد را که پیش نماز کند واگر مرد مرخص کند
زن را که اول نماز کند هم اشکالی نیست مطلب ششم مکروهست

نماز در میان قبرستان وشدید میشود کراهت هرگاه قبری را در پیش
روی خود قرار بدهد واظهر آنست که قبر را در پیش رو قرار دادن مکروه
است هرگاه چند در میان قبرستان نماز نکند وزایل میشود کراهت
بفاصلهٔ ده ذراع مابین او ومابین قبر از هر طرف یا حایلی ودر
زوال کراهت بپوشیدن قبر اشکالست وبعضی منع کرده اند از — بمثل فرش
نماز کردن رو بروی قبور ائمه واین نیز ضعیف است واحوط آنست
که مساوی قبر امام نماز نکند واما پیش روی قبر ایستادن پس ظاهر
حرمتست واحوط آنست که در غیر حال نماز هم پشت بقبر امام نکند
ومکروه است نماز در جادها وراهها بلکه مطلق میان راهها
هرچند بران بلند نباشد که در میان راهها است نماز کند ودر
جایگاه اسب واستر وقرارگاه شتران خصوصا انجائی که جمع
میشوند بجهت آب خوردن بلکه جایگاه گاو وگوسفند ورفع میشود
کراهت ان یا کم میشود باب پاشیدن وجاروب کردن وخانهٔ
که در او شراب یا مست کنندهٔ دیگر باشد ودر جائی که در پیش روی
او اتشی باشد خصوصا افروخته باشد مثل چراغ وشمع خصوصا
هرگاه مرتفع باشد از زمین واز بعضی اخبار برمی آید که از برای
بتها شمع کراهت نباشد ودر جائی که در برابر او صورتها باشد

بلکه در خانهٔ که در او صورتی باشد وسبک میشود کراهت آن یا زایل
میشود بپوشانیدن صورت وتغییر دادن آن وفرشی که در ان صورتها
باشد از بعضی اخبار برمی آید که اگر یک چشم دارد باکی نیست واگر
دو چشم دارد مکروهست وبهتر آنست که همه را بپوشاند ونماز
کند که در حال نماز چشمش باو نیفتد وهمچنین خانهٔ که در او سگی
باشد یا ظرفی که در او بول میکنند وخانهای آتش وبعضی گفته اند
که مراد آتشی است که از برای پرستیدن مهیا شده باشد وبعضی دیگر
تعمیم داده اند که شامل مطبخ وگلخن خواهد بود وهمچنین در
بروی مصحف گشاده یا مکتوبی که او را مشغول کند ودر وبروی
در گشاده وانسان روبرو وخانهٔ که در او مجوس باشد ودر — ودر خانه مجوس
بیت الخلا یا روبرو ودیواری که از خلا ترشح رطوبت بکند ودر
بروی شمشیر برهنه وامثال اینها از اسلحه وهمچنین روبروی مطلق
آهن ومکروهست نماز در حمام ومراد گرم خانه است نه جای رخت
کندن ودر میان وادیها که محل امدن سیل است ودر میان
اب گل ودر خانهٔ مورچها ودر میان نهرها ودر زمین شوره زار
ودر روی برف ودر هر زمینی که اهل آن بعذاب الهی هلاک
شده اند مطلب هفتم جایز نیست کردن نماز واجب را در حال

سواری وراه رفتن در حال اختیار نه در سفر ونه حضر واما در حال
ضرورت مثل خوف وازار وگل وباران که اگر خواهد بر زمین قرار گیرد و
عسر ومشقت شدید بهم میرسد مانعی ندارد وواجبست که بقدر
مقدور روی خود را بقبله کند وافعال نماز را بقدر مقدور بجا اورد
هرگاه نتواند با یما واشاره بکند وهرگاه امر او متردد شود میانهٔ
سواره نماز کردن وپیاده نماز کردن هرکدام که در او افعال نماز بهتر
بجا اورده میشود انرا اختیار کند وهرگاه مساوی باشد مختار است
در هریک ومشهور آنست که هرچند تواند در حال سواری جمیع
افعال را بجا اوردن مثل انکه در بالای چاروائی تختی ببندند وبر
ان بایستند باز جایز نیست نماز واین محل اشکالست وهرگاه
چاروا بسته باشد که هیچ حرکت نکند اظهر جوازست وظاهر
اینست که در برف معلق میان دو درخت که بر حال خود باشد مانعی
ندارد چنانکه حدیث صحیح بران دلالت میکند وظاهر انست که بر تخته
روان هم نماز توان کرد هرگاه مخل بنماز نباشد هرچند احوط انست که بدون
ضرورت نکند واما نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت بیرون امدن
ندارد جایز است نماز کردن در ان باتفاق علما بقدر مقدور ومراعات قبله
وقیام ورکوع وسجود بکند وبا عجز اشاره بکند واگر تواند بیرون اید پس

اگر متمکن نیست از افعال نماز بتمامی بیرون آید و نماز کند و اگر خللی بنماز

او بهیچ وجه نمیرسد اقرب جواز است این که گفتیم در نماز واجبی است

واما نوافل پس جایز است کردن آنها در کشتی و سواره و پیاده در حال

اختیار و اضطرار در سفر و حضر و مستحب است رو کردن بقبله در حال

تکبیرة الاحرام و بعضی واجب دانسته اند و مجزیست ایماء و اشاره از رکوع

و سجود و اشاره سجود را پائین تر از اشاره رکوع بکند و اگر آنکسی که راه میرود

رکوع و سجود را رو بقبله بر وجه صحیح عمل بیارد افضل است و بعضی از علما

جایز دانسته اند نافله را بغیر قبله در حال قرار بر زمین بدون عذر و آن

مشکلست **منهج چهارم** در قبله است و در آن چند مطلب است

مطلب اول در حقیقت قبله است اکثر علمای ما گفته اند که خانه

کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم قبله دنیاست

و اقوی در نزد حقیر آنست که قبله خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن

باشد که علم بعین خانه بهم رساند مثل اهل مکه و واجب آنست که محاذی

خانه بایستد هر چند خانه را نبیند و هر گاه ممکن نشود علم بعین خانه

پس قبله او جهت خانه کعبه و سمت آنست و بعضی علما قول اول را ترجیح

کرده اند که با این قول یکی باشد که نزاع و خلافی نباشد و این دو قول نیست

و مراد از جهت کعبه و سمت آن فضائیست که خانه در او هست

ازیر

از زیر زمین تا باسمان پس در بالای کوه ابو قبیس که بسیار مرتفع است از خانه است

نماز صحیح است و همچنین در سردابی که قرار او در زیر خانه است و اما حجر اسمعیل

هر چند بگوئیم که در اصل داخل خانه کعبه بوده است که نماز را بجانب آن نمیتوان کرد و

نماز نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد و همچنین نماز واجبی را در حال اضطرار

و اما در حال اختیار پس اقوی آنست که نمیتوان کرد و در صورت جواز بهر دیوار

که نماز کند خوبست و نماز در پشت بام خانه کعبه جایز است اشهر و اظهر آنست

که ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را تمام بعمل بیاورد و قدری از پشت بام را

در پیش رو قبله بگذارند و احوط آنست که بدون اضطرار در پشت بام نماز ازبرای

نکند **مطلب دویم** واجبست که اهل هر اقلیمی متوجه شوند بجانب آن رکن

کعبه که بسمت ایشانست و علما از برای هر یک از بلاد علامات ذکر کرده اند

که در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی گفته اند که همه آنها از قواعد هیئت

استنباط شده بغیر قبله عراق که در آن حدیث وارد شده و از کلام بعضی دیگر

بر می آید که همه آنها از احادیث استفاده شده است و بخصوص هیچ یک حدیثی

بنظر حقیر نرسیده است و آنچه گفته اند که از برای قبله عراق وارد شده است

و در آن نیز تصریح نشده است باینکه قبله عراق است نهایت بقرینه

مقام و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود که آن از برای

اهل عراق است و چون دانستی که در قبله معتبر ملاحظه جهت و جانب است

و آن در بلاد و اماکن مختلف میشود و عراق هم عرض عریضی دارد پس آن علامت

هم نظر بضوابط هیئت درست نمی آید مگر با واسط عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی

آنها پس باید ما آن علامت را واسط عراق قرار بدهیم و آن حدیث آنست که محمد بن

مسلم گفت که از یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق سؤال کردم از

قبله فرمودند که بگذار جدی را پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت

کرده است که گفت مردی از آنحضرت صادق پرسید که من در سفر میباشم و در راه نمی یابم

قبله در شب پس حضرت فرمود که آیا می شناسی ستاره که آنرا جدی میگویند

گفتم بلی گفت برگردان آنرا بطرف راست خود و هر گاه در راه حج باشی بگردان

آنرا در میان دو شانه خود تمام شد حدیث و گفته اند که اطراف شرقی

عراق مثل بصره و آنچه مساوی اوست جدی را بطرف دوش راست میگیرند

و میل زیاد بجانب مغرب میکنند و اما اطراف غربیان مثل موصل و آنچه

مساوی اوست مشرق اعتدال را بر طرف جنوب و مغرب اعتدال را بر طرف

راست و آفتاب را در وقت ظهر بر طرف ابروی راست میگیرند و ذکر کرده اند

از برای علامت اهل شام اینکه جدی را پشت شانه چپ بگیرد و سهیل را

در وقت طلوع در میان دو چشم و در نزد غروب بر چشم راست و

بنات النعش را در نزد غایب شدن آن در پشت گوش راست و از برای اهل

مغرب جدی را بر طرف چپ صورت خود بگیرد و ثریا را بر طرف راست خود

وعیوق

و عیوق را بر طرف چپ و از برای اهل یمن و فارس جدی را بر طرف راست رو و نسر طایر را

در نزد طلوع در میان دو شانه خود بگیرد و از برای اهل هند و سند جدی را

بر گوش راست و سهیل را در نزد طلوع پشت گوش چپ و بنات النعش را

در نزد طلوع بر طرف راست رو و از برای اهل یمن جدی را در میان

دو چشم خود بگیرد و سهیل را در نزد غایب شدن در میان دو شانه

خود و اکثر اصحاب گفته اند که قبله خراسان و عراق یکیست و آنچه

ملاحظه میکنی از اختلافاتی که حاصل میشود از این علامات مذکوره

و مسامحه که امام در حدیث سابق فرموده اند در تفصیل یعنی اینکه عراق

و اطراف آن با وجود اختلاف خصوصا در راه کعبه و غیر آن معلوم میشود

که معتبر در قبله ملاحظه جهت است و وسعتی در امر قبله هست و

کرفت گیر بسیار نفرموده اند و لیکن تا مقدور میشود باید تحصیل

علم بجهت کرد و از جمله وجوه تحصیل علم محرابی است که معصومی ساخته باشد

و کاهست که استعمال قواعد هیئت در بعضی اوقات افاده قطع

میکند و اما اگر ممکن نباشد تحصیل علم پس تکیه میکند بگمانی که حاصل

شود او را از علامات و علاماتی که پیش ذکر کردیم هیچیک بیش

از گمان افاده نمیکند و بهر راهی که گمان بآن بهم رسد خوبست و از

جمله آنها خبر دادن دیگریست بقبله هر چند عادل نباشد

وبا وجود ظن با قوی عمل با ضعف نکند وکسی را که اجتهاد ممکن نباشد
مثل کور یا محبوس پس شکی نیست که عمل بخبر میتواند کرد ومحرابهای دادن غیر
مسلمانان وقبرستانهای ایشان از جمله امورست که افاده ظن قوی میکند
وجایزاست عمل براینها ودر صورتی که ممکن باشد تحصیل علم تحصیل
کند وبظن اکتفا نکند وبدون امکان جایز نیست که اجتهاد در اصل
جهت وسمت قبله بکند وبغیر ان عمل کند مکر در تیامن وتیاسر که
بعضی جایز دانسته اند اجتهاد درانرا اما وجوب اجتهاد دران پس
دلیلی بران قائم نیست بلکه بعضی جایز ندانسته اند واین احوط است هرچند
اظهر جواز است وهرکاه بهیچ جهت از جهات تحصیل علم وظن هیچ یک
از برای او ممکن نباشد پس مشهور انست که نماز میکند بچهار جانب و
بعضی کفته اند قرعه بزند وبان عمل کند وبعضی از اصحاب کفته اند که
نماز بکند بهر سمتی که خواهد واین در نزد حقیر اظهر است مطلب سیم
هرکاه تحصیل کمان بسمت قبله بکند ونماز کند وظاهر شود که خطا
کرده است پس یا انست که در بین نماز ظاهر میشود براو خطا یا بعد از
نماز اما اول پس اکر انحراف او از قبله ما بین مشرق ومغربست باید که
بکردد بجانب قبله ونماز او درستست واما اکر بعین مشرق ومغرب
ایستاده یا پشت بقبله کرده است یا غیر اینها پس در همه صورت

اعاده

اعاده کند نماز را مکر اینکه وقت تنك باشد که نتواند اعاده نماز کند ویك
رکعت از وقت را هم درنیابد پس او بکردد بجانب قبله ونماز را تمام
کند هرچند ظاهر شود که پشت او بقبله بوده است واحوط در صورت
اینست که قضا را هم بکند واما دویم یعنی انکه خطا ظاهر شود که بعد از
فراغ از نماز که انحراف او مابین مشرق ومغربست پس براو چیزی نیست بر اکر
واکر بجانب مشرق یا مغربست پس اکر وقت باقیست اعاده کند واکر
نه براو قضا نیست واکر پشت بقبله کرده بوده است پس دران دو قولست اقوی
انست که ان نیز چنین است وظاهر اینست که حکم متحیری که نماز میکند
بیك جهت چنانکه کذشت حکم همین شخصی که بکمان خود اختیار قبله
کرده است واظهر انست که کسی که از روی فراموشی از قبله کشته است
همچنین باشد واما جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل مسئله کرده باشد
پس اظهر انست که ان چنین نیست ودر حکم کسی است که عمداً از قبله منحرف
شده باشد وکسی که عمداً منحرف شود از قبله نماز ان باطلست بجهت انکه
استقبال قبله واجبست در جمیع فرایض وشرط صحت انهاست در حال
اختیار واما نوافل پس حکم ان کذشت که میتوان در حال اختیار ترك کردن قبله
دران بغیر صورتی که استثنا کردیم منهج پنجم در لباس مصلی است
ودران چند مطلب است مطلب اول واجبست پوشیدن عورت در نماز

هرکاه کسی با امکان وقدرت عمداً ترك ان کند نماز او باطلست واظهر انست که هرکاه
نمیداند که عورت پیداست یا میدانست وفراموش کرد وبعد از نماز متذکر شد بر
او اعاده وقضا نیست واکر در بین نماز متذکر شود بپوشاند واکر اخلال کند
بپوشانیدن نماز او باطلست واظهر انست که هرکاه ببرك درخت وکیاه
بر وجه صحیح توان ساتر عورت کرد بعمل اورد با جامه فرقی ندارد وجایز است
ساتر بان هرچند جامه ممکن باشد واکر هیچکدام ممکن نباشد پس اکر تواند
بکل چسبنده چنان ساتر عورت بعمل اورد که در حال نماز از هم نپاشد
وساتر رنك وحجم عورت باشد ورکوع وسجود صحیح بکند چنان کند ودور
نیست که این مساوی باشد با جامه وبرك کیاه هرچند احوط تقدیم انهاست
واکر ان هم ممکن نشود وتواند شد که بکل رنك عورت را بپوشد بان
نماز را باشاره بکند واکر هیچ چیز ممکن نشود ونتواند تحصیل ساتری کرد
هرچند بخریدن باشد وبقیمتی که باو ضرر نرسد ومستلزم حرج نباشد
پس در این صورت برهنه نماز کند ورکوع وسجود را باشاره بعمل اورد واشاره
بسر بکند واکر ممکن نشود بچشم بکند وبعضی واجب دانسته اند که مراعات
وضع رکوع وسجود را حسب المقدور بکند وخم شود از برای انها بقدری که عورت
ظاهر نشود وهمچنین بر پیشانی بکذارد چیزیکه بران سجود توان کرد وهرکاه
ممکن شود محل سجود را بلند کند که نزدیك شود بر پیشانی ووجوب انها

در نزد

در نزد حقیر ثابت نیست هرچند احوط است واظهر انست که هرکاه در جائی است
که ایمنست از اینکه کسی او را ببیند ایستاده نماز کند وهرکاه ایمن نیست نشسته
نماز کند ودر جائی که ایستاده نماز میکند ظاهر روایات وکلام مشهور علما انست
که از برای سجود هم ایستاده اشاره میکند وبعضی از علما تقویت این کرده اند که
از برای سجود بنشیند واشاره کند واین در نظر حقیر اقوی است هرکاه باعث
کشف عورت نشود واقوی اینست که برهنه هرکاه کمان این داشته باشد
که از برای او ساتری بهم میرسد بلکه هرکاه امید این هم داشته باشد هم نماز را
واجبست که تاخیر کند تا وقت تنك شود یا امید او برطرف شود واکر در اثنای
نماز ساتر بهم رسد پس اکر ممکن است ستر بدون فعل منافی نماز ستر کند واکر ممکن
نشود پس اظهر صحت نماز است هرچند وقت وسعت داشته باشد که نماز را
از سر کیرد بدانکه واجب نیست ستر عورت از خود انکس پس هرکاه جامه
پوشیده است که در حال رکوع عورت خود را می بیند اما بر کسی دیکر ظاهر
نمیشود پس نماز او باطل نیست بلکه صحیح است تا بانجا برسد که در انجا ممکن است
که عورت او را کسی ببیند ومراد از پوشیدن عورت از غیر انست که اکر
تصور شود که غیر در انجا حاضر باشد تواند دید نه انکه بالفعل غیر در انجا حاضر
باشد واین حاصل میشود باینکه در جائی بایستد که در عرف وعادت کسی او را
نمیتواند دید پس هرکاه شخصی بی زیر جامه در جائی بایستد که سوراخی در

زیر پای او باشد یا چاهی یا مناره که مظنه آن نیست که در آنجا انسانی باشد و اتفاق
افتد که در آنجا انسانی بوده نماز او صحیح است هر چند عورتش او را دیده باشد
و اما اگر در لب بامی بایستد که غالبا در تحت آن عبور مردم میشود نماز او باطل است
هر چند در آن حال هیچکس عبور نکند و هرگاه عریانی بسیار جمع شود سنت است
از برای ایشان نماز جماعت اگر مردان باشند یا زنان و یک صف می‌ایستند
و امام در میان صف می‌ایستد و زانوهای خود را از ماموین مقدم میدارد
و همگی باشاره نماز میکنند **مطلب دویم** پوشیدن انسانی معنی عورت را
و مراد از عورتی که واجبست از برای مرد پوشیدن آن در نماز همانست که گذشت
در مسائل آداب خلوت و اما از برای زن واجبست پس ستر جمیع بدن بغیر
رو و دستها از بند ساق تا سر انگشتان و همچنین پاها و قدمها از دست و
پا را ساق بپوشد که خاطر جمع تمام ساقها پوشیده شده باشد و همچنین
هر دو گوش را از باب مقدمه بپوشد و ظاهر اینست که مراد از رو اینجا اینست
که در عرف رو میگویند نه آنقدری که شستن آن واجبست در وضو و ظاهر هم
اینست که واز بودن زیر زنخ بقدری که متعارفست که باز میماند باکی نیست
اما گلو و گردن را بالتمام بپوشاند و اینکه مذکور شد زن آزاد است و اما — پوشیدن موهای خود را
کنیز و دختر نابالغ پس آنها سر واز میتوانند نماز کرد بلکه دور نیست که
سنت باشد بی مقنعه نماز کردن کنیز چنانکه از روایات ظاهر میشود و

بعضی

بعضی سنت دانسته‌اند پوشیدن را و بخصوص حدیثی در آن ندیده‌ایم
و فرقی در اقسام کنیز نیست مگر در ام ولد که بعضی احتمال داده‌اند که مادامی
که فرزند او زنده است مثل آزاد است چنانکه از مفهوم صحیح محمد بن مسلم
معلوم میشود و این احوط است و اما کنیزی که بعضی او آزاد باشد پس آن در حکم
آزاد است **مطلب سیم** واجبست پاک بودن بدن و جامه در نماز
و مشروطست صحت نماز بآن پس هرگاه علم بنجاست دارد و عمداً با آن نماز
کند نماز او باطلست مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند ازاله نجاست بکند
و جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل آن کرده است در حکم عالمست در بطلان
و هرگاه عالم بنجاست فراموش کند ازاله نجاست را تا از نماز فارغ شود اظهر
در نزد حقیر آنست که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی باشد و خواه باقی نمانده
و همچنین هرگاه در اثناء نماز بخاطرش آید و اگر وقت تنگ باشد احوط
آنست که نماز را اتمام کند و اعاده هم بکند و اما جاهل بنجاست پس اظهر آنست
که مطلع میشود بنجاست بعد از نماز یا در اثناء نماز و در صورت اول اظهر
عدم اعاده است خواه وقت باقی باشد خواه نه و خواه در صورت احتمال
حصول نجاست تفحص و اجتهاد کرده باشد یا نه و در صورت دویم یعنی
جائی که در اثنای نماز مطلع شد بنجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش
از نماز بهم رسیده بوده است پس اعاده میکند نماز را مگر با تنگی وقت

که نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست ولیکن احوطست و اگر علم بهم رساند
که نجاست در اثنای نماز باو رسیده است پس اگر تواند که ازاله آن کند بنحوی
که مبطل نماز بعمل نیاید مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن پس ازاله کند
نجاست را و از همانجا تمام کند نماز را و اگر نتواند دست بردارد و ازاله نجاست کند
و نماز را از سر گیرد مگر با تنگی وقت که حکم او اینست که گفتیم و اظهر آنست که
در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده یا در اثنای نماز بهم رسیده
همین تفصیل جاریست هرگاه بعد از نماز نجاستی ببیند و شک کند که آیا در
حال نماز باو بوده یا بعد بهم رسیده برا و چیزی نیست **مطلب چهارم**
بدانکه در چند جا بخشیده شده است نماز کردن با نجاست اول خون زخمها
و دملها و در حدی که قرار داده شده است از برای عفو اختلافست و اظهر
در نظر حقیر آنست که معفوست مطلقا مادامی که خون او بالمره قطع
نشده است و احتمال دارد که عفو شده باشد تا زمانی که بالمره زخم و دمل
ملتئم شود و چاق شود و اول احوطست و فرقی نیست میان کم و زیاد
و نه میان جامه و بدن و واجب نیست تبدیل جامه و نه سبک کردن
نجاست و نه بستن و پیچیدن زخم بکهنه و لته و احوط بلکه اظهر
آنست که اکتفا کند در عفو بجاهائی که در عادت خون زخم و دمل بآنجاها
میرسد پس اگر زخم در پا باشد و خون آن بگریبان قبا برسد مثلا معلوم

نیست

نیست که معفو باشد و اما اگر چیز تری دیگر با خون ممزوج شود مثل بول
و آب و عرق پس در آن اشکال هست و اظهر آنست که ضرر ندارد خصوصا
مثل ریمی که ممزوجست بخون و مثل عرق که غالبا انسان بآن مبتلا است
در اوقات حاره و سنت است که صاحب زخم و دمل روزی یکبار جامه‌اش را
بشوید دویم خونیست که از درهم بغلی کمتر باشد و اظهر آنست که در مساوی
قدر درهم عفو نباشد و مراد از درهم گشادگی آنست نه وزن آن و در تحدید
مقدار آن اشکالست و آنچه علما ذکر کرده‌اند سه چیز است بعضی گفته‌اند
بمقدار گودی کف دست است و بعضی گفته‌اند بمقدار بند اول انگشت
مهین و بعضی گفته‌اند بگشادگی اشرفیست و مراد از اشرفی همانست که
یکمثقال شرعی است و ظاهر آنست که بوسعت همین اشرفیهای دو بنی است
و همه بیکدیگر نزدیکند تقریبا و احتیاط آنست که از مقدار نخودی جو نره
یا ناخن انگشت بزرگ بیشتر نباشد و استثناء شده است از این حکم
خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی علما ملحق کرده‌اند بآنها خون نجس
العین را و دلیل آن هر چند ظاهر نیست نهایت احتیاط در اینست و
در خون متفرقی که هیچ قطره از آن مساوی درهم نباشد خلافست اشهر و اظهر
آنست که هرگاه بقدری باشد که هرگاه جمع شوند با هم بقدر درهم
باشد از آن اجتناب کنند و در حکم بآنکه خون یکی یا متعدد است

بعرف رجوع میکنند پس هرکاه خون از روی جامه نشر کرده باشد بروی دیکر
هر دو یکی نیست خواه جامه کنده باشد وخواه نازک وهرکاه مشتبه شود
خون معفو بغیر خون معفو اقرب عفو است وهم چنین هرکاه خون طاهری
بخون نجس مشتبه شود اصل طهارتست سیم نجاستی است که در
چیزی باشد که ساتر عورت نیست خواه از جمله لباس باشد مثل عرقچین
وجوراب وبند زیر جامه وکیسه احتلام وامثال اینها یا نباشد مثل
قلمدان وکارد ودستمال وامثال اینها وخواه انچه از جمله لباس است
در موضع خود باشد مثل عرقچین در سر وجوراب در پا یا نه مثل اینکه
اینها در کیسه او باشند یا در بغل او باشند ودر عمامه بر وضعی کرده
اشکالست ودور نیست معفو باشد چنانکه مذهب ابن بابویه وجمعی
اوست بجهت انکه مادامی که بوضع عمامه است ساتر عورت نیست و
وقتی که اورا از هم واکنی عمامه نیست وبنا براین باید شالهائی که
متعارفست بکمر می بندند هم چنین باشد واشکال درین بیشتر است
والبته احتیاط را در این ترک نکند واز اینجا ظاهر میشود که اکر کسی
مکتوب کرباس در دامنش باشد که بیست ذرع باشد ونجس باشد میتواند
با او نماز کند بلکه دور نیست که هرکاه قبای دوخته نجسی در دامن
او باشد با او تواند نماز بکند بلکه دور نیست که هرکاه رخت خودش

کمیپوشد

کمیپوشد نجس باشد انرا بکند وته کند ودر دامن بکذارد هم چنین باشد وحاصل
اینکه انچه از احادیث وادله معلوم میشود اینست که باید بدن مصلی وجامهائی
که پوشیده است پاک باشد واما اینکه مطلقا همراه داشتن نجاست ضرر دارد
پس معلوم نیست واحتیاط را در انچه ساتر عورت میتواند شد در هیچ حال وهیچ
جا ترک نکند واما غیر ساتر پس ان ضرر ندارد وبهر حال چنانکه کفتیم پس هرکاه
شیشه پر بول باشد ودر ان بسته باشد که سرایت ببدن وجامه نکند با دمی
باشد مبطل نماز نیست وهم چنین هرکاه خون نجس در زیر پوست ادمی داخل کرده
باشند واز جمله بواطن شده باشد بیرون کردن ان واجب نیست واما
خونی که بسبب کوفته شدن کوشت در زیر پوست جمع میشود ومیماند
ان بطریق اولی ضرر ندارد وهم چنین هرکاه بطریق نسیانا مثل دستمال
نجسی یا قلمدان نجس همراه داشته باشد بطریق اولی ضرر ندارد وهم چنین طفل
در بغل داشتن ونماز کردن یا حلال کوشت همراه داشتن هیچیک ضرر ندارد
چهارم جامه زنی که تربیت صبی میکند ویک جامه بیشتر ندارد ودر شبانه روزی
یکبار بشوید کافیست وجمعی از متاخرین صبیه را هم ملحق کرده اند بصبی واین دور
نیست بجهت انکه در حدیث لفظ مولود وارد شده است وان شامل نر وماده
هر دو هست وممکنست که مرد مربی هم ملحق باشد بزن مربیه وهم چنین
زیادتر از یک جامه هم یک جامه هرکاه مضطر باشد بان وهمچنین بیشتر از

یک طفل یکطفل وهم چنین غایط ببول ودر الحاق بدن بجامه اشکالست واقوی
انست که اکتفا بریختن اب نکند هر چند نجاست بول پسر شیرخوار باشد بلکه
بشوید ودر اخر روز شستن که همه نمازها را با جامه پاک بکند یا نجاست
کمتر بهتر است وجمعی از اصحاب ملحق کرده اند بجامه مربیه صبی جامه خواجه
سرائی را که بول او متواتر می اید ومعتمد درین مسئله انست که ملاحظه عسر
وحرج را بکند وبقدری که مشقت عظیم لازم نیاید در ازاله نجاست کوتاهی
نکند وهرکاه زیاده بر شستن یکبار بر وحرج باشد بهمین اکتفا کند پنجم
هرکاه جامه نجس باشد ومصلی قادر بر تطهیر ان نباشد وجامه دیکر نداشته باشد
خلافی نیست در اینکه اکر جامه را بیندازد وعریان نماز کند صحیح است ولکن خلاف
کرده اند که ایا جایز است در جامه نجس نماز کردن یا نه بعضی کفته اند بلی
اختیار دارد که عریان نماز کند یا با جامه نجس نماز کند وبعضی واجب دانسته
اند که برهنه نماز کند واین در نزد حقیر اقوی است واکر مضطر شود که در
جامه نجس نماز کند بجهت سرما یا کرما یا غیر ان در انجا نماز کند وجمعی
کفته اند که اعاده هم میکند واین احوط است واقوی عدم وجوبست وهرکاه دو
جامه دارد ویکی از انها نجس است ونمیداند کدام نجس است اظهر واشهر انست
که واجب است در هر یک جدا نماز کند وبعضی کفته اند هر دو را بیندازد و
عریان نماز کند واین ضعیف است وظاهر اینست که فرقی میان دو جامه

وبیشتر

وبیشتر نباشد وباید نماز کند بعدد جامهای نجس ویکجامه پاک مکر انکه حرج ومشقت
بسیار لازم اید ودر اینصورت احتمال دارد که مختار باشد در هر یک نماز کند
واحتمال دارد که بقدر عهده عمل کند واحتمال دارد که بقدر وسع بکند وهرکاه وقت
تنک باشد ونتواند دو نماز را در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر اختیار کند دارد
که بقدر کنجایش وقت در هر یک باشد از جامهها که خواهد نماز کند وهرکاه
کمان بطهارت بعضی باشد دور نیست که باید انرا احتیاط کند واکر احدی
از مشتبهین بر طرف شود احوط انست که نماز در اینکه مانده بکند وعریانا
هم نمازی بکند ودر نمازها ملاحظه ترتیب را بکند پس کسی که میخواهد نماز
ظهر وعصر را در دو جامه مشتبه بکند اول هر دو نماز را در یک جامه بکند
وبعد از ان هر دو نماز را در جامه دیکر بکند ومیتواند که یکی را در هر
یک از دو جامه بکند وبعد از ان دیکری را در هر یک از دو جامه بکند
اما اکر ظهر را در جامه بکند وعصر را در جامه دیکر بعد از ان ظهر را
در این جامه اخری وعصر را در جامه اول پس در اینوقت صحیح نخواهد
بود مکر نماز ظهر زیرا که ممکن است که جامه پاک همین اخری باشد ودر او
ترتیب بعمل نیامده مطلب ششم جایز نیست نماز در پوست
مردار هر چند از حیوان حلال کوشت باشد خواه بخیر دباغی شده باشد
خواه نشده باشد وخواه ساتر عورت باشد وخواه نباشد وخواه بخودی

خود مرده باشد خواه او را کشته باشند بغیر طریق شرع و تا ثابت نشود
که انرا بطریق شرعی کشته اند وخواه ذبح باشند وخواه نحر وخواه
صید وخواه غیر ان نمیتوان دران پوست نماز کرد وثابت
شدن یا بحصول علم است یا بشهادت عدلین یا باینکه کرفته شود
از دست مسلمان یا از بازار مسلمانان خواه شیعه باشند وخواه
سنی وخواه ان شخص که از دست او میکیری در بازار مسلمانان
علم باسلام او داشته باشی وخواه از جمله کسانی باشد که ذبایح — وخواه نداشته باشی
اهل کتاب را حلال میدانند یا نه مکر اینکه علم بهم رسانی که
ذبیحه اهل کتابست یا انکه در دست دارد بکوید که چنین است
وتفحص واجب نیست بلکه مستحب هم نیست بلکه مکروه است
وپوستی که افتاده باشد درجائی در بلاد مسلمان ودست مسلم
بران نباشد دران نماز نمیتوان کرد هرچند حکم بنجاست ملاقی انهم
مشکلست ودر مثل جلد قران وصحیفه اشکال هست ودور نیست
که در بلاد مسلمین حکم بطهارت اقوی باشد وظاهر اینست که
مطهره که از پوست ساخته اند ومشک وامثال ان هرکاه جزم شود
که از قافله مسلمین افتاده پاک باشد واحوط انست که از پوست مردار
حیوانی که خون رونده ندارد مثل ماهی هم اجتناب کنند ومااو

نماز

نماز نکنند وظاهر اینست که همراه داشتن جزئی از مردار هرچند
ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل چشم کرک وقطعه از پوست کفتار
وامثال ان وازین بابت سریشمی که از پوست مردار بسازند ویا از
غلاف کارد وشمشیر بچسبانند وساغری که از پوست مردار غلاف
کارد وشمشیر بکنند با انها نماز نمیتوان کرد واجزای مرداری که
در مبحث نجاسات استثنا کردیم با انها نماز میتوان کرد مطلب
ششم جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد
که حرام کوشت باشد هرچند تذکیه ان بعمل امده باشد مکر انچه استثنا
خواهیم کرد وهمچنین در جامه که از پشم یا مو یا کرک ان باشد
واشهر واقوی انست که فرقی نیست مابین جامه ساتر عورت وغیر
ان مثل عرقچین وبند زیرجامه وغیر ان وهمچنین اظهر واشهر انست
که همراه داشتن هر جزئی ازان نیز این حکم دارد هرچند لباس
نباشد مثل موی کربه وروباه وعاج وشیرماهی وغیر انها
وهرکاه نسیانا با اینها نماز کرده باشد دران اشکالاست ودلیلی
بر وجوب اعاده نیست هرچند احوط است خصوصا در لباس و
خصوصا در انچه ساتر عورت باشد ومخلوط کردن اجزاء غیر
ماکول اللحم وغیر ان مثل ریسمان یا پشم فائده نمی بخشد

ودر حالی که شک کنی که ایا این اجزاء ماکول است یا غیر ماکول در ان
اشکالست ودور نیست که اقوی عدم وجوب اجتناب باشد واحوط
اجتنابست بلکه احتیاط موکد است واما اکر جزء غیر ماکول اللحم
یقینی مشتبه شود بغیر ان پس اقوی وجوب اجتناب از هر دو
است مثل انائین مشتبهین وبدانکه مراد از ماکول اللحم غیر
انسانست ونماز در فضلات طاهره انسان مثل عرق وچرک
ومو وناخن صحیح است هرچند از غیر خود باشد وهمچنین مراد
از غیر مثل زنبور وپشه وامثال انهاست بجهت انکه اینها را
کوشتی نمیباشد که خوردنی باشد یا نخوردنی پس نماز کردن
باشمع وعسل وامثال اینها ضرر ندارد واما انکه وعده کردیم که
استثناء خواهیم کرد ان دو چیز است اول خزاست که نماز در موی
ان بالاتفاق صحیح است ودر پوست ان بنا بر اشهر واقوی صحیح
است نهایت اشکال در حقیقت خز است واهل عرف در او اختلاف
دارند وکلمات علما هم دران مختلف بعضی کفته اند حیوانیست
چهاردست وپا که انرا از اب صید میکنند ومیمیرد بجدا شدن
از اب مثل ماهی وبعضی کفته اند که ان سک ابیست وبعضی
چیزی دیکر کفته اند وشیخ زین الدین رحمه الله در شرح لمعه کفته است

که کویا

که کویا که ان امروز مجهولست وکسی انرا نمیشناسد یا اسم او تغیر
یافته یا اشتباه در اسم ان شده است در اوایل اسلام تا میان ان
بسیار بوده است واظهر در نزد حقیر انست که این ملحق باشد بشبه
وحکم او مذکور شد دویم سنجابست ودران دو قولست واظهر
انست که جایز است نماز با ان بشرط انکه تذکیه شرعی بعمل امده
باشد ومراد ان بخز است مطلب هفتم حرامست پوشیدن ابریشم
خالص بر مردان مبطل نماز است از برای ایشان بخلاف زنان که حلالست
برایشان ومبطل نماز ایشان نیست ودر خنثی احوط اجتنابست و
استثنا شده از برای مردان حال جنک که مانعی ندارد پوشیدن
ونماز کردن دران وظاهر انست که مراد جنک مباح باشد نه هر
جنکی وهمچنین حال اضطرار بجهت سرما وکرما وغیر ان ونیافتن
ساتر بغیر حریر مضر نیست بلکه عریانا نماز میکند وبعضی جایز
دانسته اند از برای کسی که شپش او را ازار کند واظهر در نزد حقیر
انست که اکر شپش بان دفع میشود وتحمل ازار شپش مشقت و
حرجست بر او میتواند بپوشد وبان نماز کند والا فلا واینکه
مذکور شد حکم جامه است که ساتر عورت باشد واما غیر ان
مثل کلاه وبند زیرجامه وجوراب وغیره پس دران خلافست

واظهر در نزد حقیر انست که مبطل نماز است واما سجاف جامه که در دور
دامان وسر استینها میدوزند در استر جامه یا ابره ان پس اظهر انست
که مبطل نیست واحوط اجتنابست واحوط انست که از چهار انکشت
پیشتر نباشد ودر حکم سجافست بهن وقیطان که دور کریبان پیراهن
میدوزند واما اتکه وبند قبا پس وضوح جواز در اینها بیشتر است (ودر دور دامان جامها)
واما جامه که غیر ابریشم با ابریشم مخلوط باشد پس جایزاست نماز
در او بجهت مردان وهمینکه در عرف می کویند مخلوط کافیست
وظاهر انست که همینکه دهیک ان غیر ابریشم باشد هم خوبست و
هرکاه ابره ابریشم باشد واستر کرباس یا کتان فایده ندارد
هرکاه جامه راه راه باشد ویکراه ان تمام حریر باشد ویکی تمام ریسمان
هم خوبست اما هرکاه جامه از قطعهای چند دوخته باشند که بعضی
حریر باشد وبعضی چیزی دیکر از قبیل جبه قلندرها هرچند بهیئت
همان جامه راه راه باشد که کفتیم پس در ان اشکال است واظهر اجتنابست
وهم چنین هرکاه جامه کرباس باشد مثلا ودور وی او را از ابریشم
نقش کنند که متصل بهم باشد از قبیل زیر جامه زنها که در این
زمانها متعارفست واما هرکاه بجای پنبه در جامه پنبه دار
ابریشم بکذارند در ان دو قولست واحوط اجتنابست تنبیه

جایز

جایزاست نشستن بروی فرش حریر محض وسوار شدن بران واظهر
در نزد حقیر انست که نماز هم بر روی ان صحیح است مطلب هشتم
حرامست پوشیدن طلا از برای مردان وباطلست نماز در ان ودر انها
خلافی نیست هرکاه تمام جامه ساتر عورت از طلا باشد مثل انکه
از مفتول طلا جامه را ببافند ودر جامه غیر ساتر مثل کلاه وامثال ان وهم
چنین در مخلوط بطلا مثل انکه جامه را از مفتول طلای خالص وریسمان
بافته باشد ودر مموه یعنی انکه روکش طلا داشته باشد در حرمت اینها
وبطلان نماز در اینها خلافست وظاهر اکثر علما حرمت وبطلانست
واین احوط بلکه اظهر است وهم چنین انکشتر طلا از برای مردان حرامست
وعلامه تصریح ببطلان نماز در ان کرده است وبعضی اخبار هم دلالت
بر ان دارد وبعضی تامل در بطلان نماز در ان کرده اند واحوط اجتنابست
واحوط بلکه اظهر حرمت استعمال تکمه طلا وسجاف جامه از طلاست و
هم چنین احوط بلکه اظهر بطلان نماز است در اینها واما زنان پس خلافی
در این نیست که جایزاست از برای ایشان پوشیدن طلا ونماز کردن
در ان واما همراه داشتن طلا پس دلیلی ندیده ام که دلالت کند
بر حرمت ان در حالت نماز وباطل شدن نماز بان خواه سکه دار باشد
وخواه نباشد بلکه اکر خوف فراموش کردن وتلف شدن ان باشد

احتیاط هم بی صورتست بلکه کاهی هست که حرامست جدا کردن از خود
بلی اکر در جائی باشد که خاطر جمعست که تلف نمیشود بیرون اورد
بهتر است مطلب نهم جایز نیست نماز کردن در جامه غصبی بلکه
باید جامه یا ملک او باشد یا اذن از صاحب او داشته باشد صریحا
یا بفحوی یا بشاهد حال ومشهور علما نماز را باطل میدانند وبعضی
دعوای اجماع هم بران کرده اند وهرکاه مالک اذن بدهد غاصب را
جایزاست نماز در ان مطلب دهم مکروهست نماز در جامه یا
انکشتری که در او تمثالی باشد واظهر انست که کراهت مخصوص صورت
جاندار است پس در مثل چیت وقلمکار وامثال انها کراهتی نیست
هرچند صورت کل ودرخت در انها بسیار است وهم چنین مکروهست
نماز کردن با پولهای سیاه که در ان صورتهاست وکراهت ان بسیار
میشود یا برطرف میشود باینکه ببندد بهمیانی یا کهنه وبکرنبندد
بنحوی که ان پول در پشت سر باشد ولا اقل انرا پنهان داشته باشد
در هرجا که باشد وهم چنین مکروهست نماز کردن با اهن خواه انکشتر
باشد وخواه غیر ان مکر اینکه ان اهن پوشیده باشد در غلافی یا کیسه
یا کهنه وتاکید بسیار در احادیث وارد شده خصوص انکشتری اهن
وهم چنین مکروهست نماز در جامه کسانی که اجتناب از نجاست

نمیکن

نمیکنند وجامهائی که غالبا عمل کفار است مثل بکرس وماهوت و (دور نیست که)
جامهای ساتر قیه که مجوس میبافند مکروه نباشد نظر بکثرت ابتلا وعدم اجتناب
مؤمنین در اعصار وامصار وهم چنین مکروهست در جامه پوستی که
از مسلمان کرفته باشند که مردار را بدباغی کردن حلال داند ودر جامه
که در زیر پوستینی پوشیده باشند که از پوست روباه باشد و
مکروهست بنماز کردن بغیر رداء بلکه مطلق نماز کردن بی رداء
خصوصا هرکاه جامه کمی یا جامه نازکی پوشیده باشد یا زیر جامه
تنها پوشیده باشد یا لنک تنها بسته باشد حتی اینکه در این صورتها
اکر مضطر شود بند زیر جامه یا ریسمانی بر دوش خود ببندد از
وکیفیت ردا انست که جامه بر دوشهای خود بیندازد وهر دو
طرف انرا جمع وبر دوش راست بیندازد یا انکه طرفهای جامه را بکذارد
اویخته باشد وظاهر انست که عبا وپوستین وامثال انها کفایت
از ردا بکند ومکروهست از برای کسی که نماز با عمامه تحت الحنک
میکند اینکه عمامه او تحت الحنک نداشته باشد ومستحبست
نماز را با عمامه کردن ودر کیفیت تحت الحنک اختلافی هست در اقوال علما
ودر احادیث از بعضی ظاهر میشود که اینست که قدری که از عمامه را
واکذارند ودر اخر در زیر چانه دور بدهند وسر او را بانطرف

دیگر بعمامه فرو برند واز بعضی دیگر ظاهر میشود که انرا از زیر چانه
بیاویزند بر روی سینه واز بعضی اخبار ظاهر میشود که دو طرف انرا
برای ان بگذارند یکطرف را کوتاه تر و در پشت سر بیندازد و یکطرف
بلند تر و در روی سینه بیاویزد و بعضی گفته اند که انچه دلالت
میکند بر معنی اول از برای مسافر است و بعضی معنی دویم را از برای
مسافر گفته اند و گمان حقیر انست که همه خوبست و جمع میان همه
بهتر است یعنی اول دور بدهد و فرو برد بطرف دیگر عمامه
و بعد از ان بیندازد بر روی سینه یا بعکس و دور نیست که در
امثال بلاد ما که با لمرّه تحت الحنک مهجور است که از جمله لباس
شهرت باشد ترک ان اولی باشد یا انکه مکروه نباشد و مکروه
است نماز در قبای تنگی که مانع از حضور قلب باشد خواه
بسبب تنگی خود قبا باشد یا بسبب بستن بندها یا تکمها مگر
در حال جنگ و هم چنین نماز کردن در جامهٔ بسیار نازک هر
چند رنگ بدن ننماید و اگر رنگ بدن زن یا عورت مرد بنماید
نماز باطلست و اما اگر حجم عورت بنماید و رنگ ان ننماید اظهر
کراهتست و بعضی مبطل دانسته اند و احوط اجتنابست و اما
پوشیدن عورت بمثل گل و نوره پس ان کافی نیست چنانکه

کذشت

کذشت و همچنین مکروهست که مرد دهان بسته نماز کند و زن با نقاب
نماز کند یا در خلخالی نماز کند که صدا داشته باشد یا در حالی که
گردن او خالی باشد از قلاده و گردن بند و مکروهست نماز در حال
خضاب و هم چنین مکروهست در جامهٔ سیاه بغیر عبا و عمامه
و چکمه و در جامه که رنگ سبز داشته باشد خصوصا سرخ و
همچنین چیزی که روی پا را بپوشد و ساق نداشته مثل چودکهای
زنانه که درین زمانها متعارفست و کفش و گیوه و امثال ان و
اکثر قدما حرام دانسته اند و این احوط بلکه اظهر است و ظاهر
انست که کراهت یا حرمت ثابت باشد هرگاه اکثر پشت پا را بگیرد هر
چند تمام را نپوشد و اما انچه چنین نباشد پس نه کراهت دارد
و نه حرمت مثل نعل عربی بلکه در نعل عربی نماز کردن سنت
است **فایده** سنتست خوشبو کردن خود در حال نماز
بمشک و غیر ان چنانکه از حضرت صادق روایت شده که فرموده
که نماز کسی که خود را خوشبو کرده باشد افضل است از هفتاد
نماز که بدون بوی خوش باشد **قاعده** در اقسام نمازهای
واجبست و احکام انها و در ان دو بابست **باب اول**
در اقسام نمازهای واجبست و احکام انها و در ان سه فصلست

فصل اول در اعداد نماز یومیه و نماز جمعه است و احکام
انها و در ان چند مطلب است **مطلب اول** نماز یومیه پنج نماز است
ظهر و عصر و هر یک از ان چهار رکعت است مغرب و ان سه رکعت
است و عشا و ان نیز چهار رکعتست و صبح و ان دو رکعتست و وجوب
انها در هر شبانه روزی بر هر مکلف که شرایط تکلیف را داشته
باشد بدیهی دین است و کسی که حلال داند ترک یکی از انها را و در
حق او شبهه ممکن نباشد کافر است و نجس است **مطلب دویم**
نماز ظهر در روز جمعه بدل میشود بنماز جمعه بشرایطی که مذکور
خواهد شد و در حین وجود انها واجبست نماز جمعه و دیگر
نماز ظهر را نمیتوان کرد و جمعی از علمای ما دعوای اجماع کرده اند
که این در وقتیست که امام عصر حاضر باشد یا نایب خاص او و اگر هیچ یک
اینها نباشد واجب نیست و مشهور در میان متاخرین انست
که درین وقت سنتست کردن باین معنی که مکلف اختیار دارد میخواهد
نماز ظهر را بکند و میخواهد جمعه را و اما افضل نماز جمعه کردنست
و جمعی گفته اند که درین وقت نماز جمعه حرامست و اول اظهر است
و احوط انست که جمعه را بگذارد و ظهر را هم اعاده بکند و در هر دو
اکتفا بقصد قربت میتوان کرد و احتیاط انست که جمعه را ترک نکند

بجهة

بجهة انکه جمعی قایل شده اند که مطلقا نماز جمعه واجب عینی است
و با وجود شرایطی که بعد مذکور میشود دیگر بنماز ظهر اکتفا نمیتوان کرد
و بعضی گفته اند که در حالت غیبت امام و نایب خاص ان هر چند
سنت دانیم نماز جمعه را اما باید که پیشنماز مجتهد جامع الشرایط باشد
یا باذن مجتهد نماز جمعه بکند و این احوط است **مطلب سیم**
شرطست در صحت نماز جمعه اینکه بجماعت ادا شود و شرطست
در امام که بالغ و عاقل باشد و هرگاه دیوانه باشد که گاهی عاقل
میشود در حال عاقلی ان خلافست و اظهر کراهتست و هم چنین باید
مرد باشد و حلال زاده باشد و شیعه اثنا عشری باشد و عادل
باشد و در معنی عدالت خلافست و هم چنین در چیزی که بان
عدالت را توان شناخت و اظهر انست که حسن ظاهر کافیست بنهجی که
در حدیث صحیح عبد الله ابن ابی یعقوب از حضرت صادق روایت
کرده است سؤال کرد از انحضرت که بچه چیز شناخته میشود مرد عادل
مرد در میان مسلمانان با انکه مقبول شود شهادت از برای نفع ایشان
و ضرر ایشان پس فرمود انحضرت باینکه بشناسند او را بستر و عفاف
و نگاه داشتن شکم و فرج و دست و زبان و شناخته میشود بدوری کردن
از گناهان کبیره که خدای عز و جل وعید اتش بانها داده از شرب

خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن از جهاد و غیر اینها و چیزی
که دلالت میکند بر اینها همه اینست که پوشاننده باشد همه
عیبهای خود را تا اینکه حرام شود بر مسلمانان آنچه در پرده است
از لغزشها و عیبهای او یا آنچه غیر عیبهاست که در او توهم شده و
او پوشانیده است و حرام شود تفتیش و تفحص از اینها و واجب شود
بر ایشان خوب شمردن او و اظهار عدالت او در میان مردم و نکه
تخلف نکند از جماعت مسلمانان بدون آزاری پس هرگاه سؤال
شود از او در قبیله اش و محله اش بگویند ندیدیم ما از او مگر خوبی را و
مداومت میکند بر نمازها و محافظت میکند اوقات آنها را و
حدیث طولانی است و در نسخها زیاد و کم هست و مواضع حاجت را
ذکر کردیم و حاصل اینست که باید آن شخص زیاده بر این ارتکاب
معاصی از او ظاهر نشود و صلاح و طاعات و خیرات از او ظاهر
بشود و بر او گران باشد که معصیت او ظاهر شود و اگر کسی خواهد
که او را نسبت بمعصیتی بدهد او در صدد دفع آن باشد و مشهور
میان علما آنست که در عدالت معتبر است اینکه منافی مروت
هم از او بعمل نیاید و مروت را تعریف کرده اند بحالت ثابتی که در
نفس که باعث آن شود که از اموری که مشعر بر پستی نفس و کمی همت

باشد دوری کند از مباحات و مکروهات و گناهان صغیره که اصرار در آنها
نشود مثل چیزی خوردن در بازارها و بول کردن در راهها در وقت
آمد و شد مردم و امثال اینها که قبیح شمرده میشود در میان مردم و مثل
دزدیدن یک لقمه و کم کشیدن ترازو بقدر یک دانه و امثال اینها
بجهت اینکه این امور یا از راه بی عقلی است یا از بیحیائی و هر دو منافی
وثوق و اعتماد است و پوشیدن عیب که در حدیث سابق مذکور شد
هم دلالت بر آن دارد و بدانکه هرگاه چیزی که منافی عدالت باشد از این
کس ظاهر شود و توبه کند باز عدالت رجوع میکند و مجرد ظهور توبه
کافیست هرچند قائل باشیم باینکه عدالت عبارت از ملکه راسخه است
و اختلاف کرده اند که آیا شرط است در امام جمعه آزاد بودن و سالم بودن
از خوره و پیسی و حد شرعی و اعرابی بودن و کوری و جواز امامت عبد
مبتنی است بر قول بمنعقد شدن جمعه بآن و بعد مذکور خواهد شد
و دور نیست که سالم بودن از غیر کوری در امام جمعه شرط باشد و تمام
این گفتار در نماز جماعت مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
مطلب چهارم واجب نمیشود نماز جمعه مگر بر مرد آزاد بالغ عاقل
که مسافر نباشد و سالم از کوری و آزار و هم باشد و فاصله میان او
و نماز جمعه کمتر از دو فرسخ باشد و باران هم نباشد پس بر زنان نماز

جمعه واجب نیست و همچنین بر بنده و هرگاه بعض او آزاد باشد در آن
اشکالست و دور نیست که سقوط جمعه اظهر باشد هرچند جمعه
در روزی اتفاق افتد که از ایام نوبت او گذاشته باشد و هم
چنین دور نیست که از خنثی هم ساقط باشد و مراد از مسافر بودن آنست
که بر او قصر واجب نباشد خواه در خانه خود باشد یا کثیر السفر باشد یا در
محل اقامه باشد یا در سفر معصیت باشد پس اینها همه در حکم حاضرند
و در جائی که مخیر است میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه در آن
اشکالست و دور نیست که ساقط باشد و در آزار رجوع بعرف میشود
پس هر که را گویند مریض است از او ساقط میشود و مراد از هم پیری بسیار است
که صاحب او بتحلیل رفته باشد و بعضی گفته اند که بر کسی که بقدر دو
فرسخ تمام دور باشد واجبست که حاضر شود و اقوی آنست که بر او واجب
نیست و نهایت خلاف در این بی فایده است بجهت آنکه چنین فرضی
کم یافت میشود که فاصله دو فرسخ تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم
و آنکس خانه او دو فرسخ و بیشتر دور باشد مادامی که دور است بر او
واجب نیست اما بعد از آنکه حاضر شود یا نزدیکتر بیاید بر او واجب میشود
بی خلاف و بعضی ملحق کرده اند بباران گل و گرما و سرما شدید را و حق
آنست که هرچه موجب عسر و حرج باشد باعث سقوط میشود و

از تحملاست لنگی که باعث تعب باشد و هرگاه این جماعتی که نماز جمعه
از ایشان ساقطاست اتفاق افتد که حاضر شوند در نماز جمعه پس جایز است
از برای ایشان نماز جمعه و مجزی از ظهر هم هست بلکه متعین میشود
بر اینها که نماز جمعه بکنند بغیر زن و بنده و مسافر که در اینها خلاف
است و اکثر علما بر اینها نیز واجب میدانند و این اظهر است و بعد از آن
که اینها حاضر شوند نماز بر اینها واجب میشود پس شکی نیست که
عددی که در جمعه معتبر است چنانکه خواهد آمد باینها منعقد میشود
بغیر زن که او از جمله اینها محسوب نمیشود و در بنده و مسافر خلاف
است و دور نیست که اقرب انعقاد جمعه باشد باینها مطلب
پنجم هرگاه از پنج نفر کمتر باشد جایز نیست کردن جمعه و شرط است
در انعقاد جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از اینها امام باشد و لیکن در این
صورت وجوب جمعه متعین نمیشود اما اگر هفت نفر جمع شوند
که یکی از اینها امام باشد در اینصورت متعین است جمعه مطلب
ششم شرط است در صحت جمعه اینکه جمعه دیگر اقامه نشود که
فاصله میان اینها کمتر از یک فرسخ باشد و معتبر ملاحظه آخر یکی از جماعتها است
یا اول جماعت دیگر پس اگر از صف اول یک جماعت که عدد بآن منعقد
شود با اول جماعت دیگر یک فرسخ باشد کافی نیست بلکه معتبر ملاحظه

حاصل میشود جمعه باینها هم

مابین صف آخر این جماعت و امام این جماعت دیگر است پس هرگاه اتفاق
افتد که با وجود عدم فاصله یک فرسخ هر دو یکبار نماز کنند باین نحو
که اگر جو مساوی عرض هفت دانه مو از موهای اسب است مطلب هفتم
شرطست خواندن دو خطبه پیش از نماز و مشهور اینست که واجبست
در هر دو حمد خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او و موعظه و قرائت
قرآن و مسمی هر یک از مذکورات که بعمل آید کافیست بهر لفظی باشد
هر چند که آنچه بخصوص روایت وارد شده است بخواند بهتر است
بلی در قراءت قرآن مشهور آنست که واجبست در خطبه اولی یک سوره تمام
بخواند و قل هو الله احد از همه بهتر است و در خطبه اخری یک آیه تمام
فایده هم خوبست و در حدیث وارد شده که آخر کلام او آیه ان الله
یامر بالعدل والاحسان تا آخر باشد و مشهور آنست که واجبست
که خطبه را بزبان عربی بخواند و ظاهر اینست که هرگاه عدد جمعه
عربی نفهمند بعجمی بگویند و احتیاط در اینست که بهر دو زبان
بگویند و اگر واجب دانیم عربی را دور نیست که بر عدد جمعه واجب
باشد یاد گرفتن معنی آن و اگر ممکن نشود بعد از آن بعجمی بگویند
و اظهر آنست که واجبست که امام و خطیب یک کس باشد و واجبست ایستادن
در حال خطبه و شرط صحت نماز است مگر با عجز و در صورت عجز هرگاه

در صحت جمعه

ممکن باشد

ممکن باشد که نایبی بگیرد در خطبه و نماز بنا بر مذهب مختار یا از برای خطبه
خواندن بنا بر قول بجواز تغایر امام و خطیب نایب بگیرد و اگر نشواند نشسته
خطبه بخواند و واجبست طمانینه و آرام در حال قیام بجهت خطبه
خواندن و واجبست که در میان دو خطبه بنشیند و آرام بگیرد و اظهر آنست
که واجبست بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند
و اقوی وجوب گوش دادن ایشانست نیز بلکه ساکت بودن هم و اقوی
حرمت کلامست بر خطیب در اثنا بلکه بعضی علما حرام دانسته اند و
هر چه را که حرامست بر مصلی و بهتر آنست که در بین دو خطبه هم حرف نزند
اما بعد از فارغ از خطبها و قبل از اقامه باکی نیست و سنت است از برای
خطیب ردائی از برد یمنی و اینکه عمامه داشته باشد و تکیه کند
بر عصائی یا کمانی یا شمشیر و اینکه روی خود را بمردم کند و سلام
کند در اول وقتی که بالا برود و بنشیند تا مؤذن اذان بگوید
و فارغ شود و اینکه بلیغ باشد و بآنچه وعظ میکند پند پذیر باشد
تا پند او در دیگران اثر کند مطلب هشتم سنتست در روز
جمعه غسل کردن و احکام و شرایط آن گذشت و اول روز رفتن
بمسجد اعظم بعد از آنکه سر را تراشیده باشد و ناخنها و شارب خود را
گرفته باشد بلکه در همه روز از امور سنت است و هم چنین خوشبو

شدن از خطبه دویم

کردن خود و شانه کردن ریش و پوشیدن بهترین جامهای خود و پاکیزه
ترین آنها بلکه مطلق زینت کردن و اینکه با آرام تن و آرام دل باشد
و بقدر مقدور کار خیر بکند و دعائی که وارد شده است بخواند
و حرامست سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر و هرگاه در
پیش روی او نماز جمعه دیگر در حد ترخص سفر باشد که بآن میرسد
پس درین صورت در جواز سفر اشکالست و اظهر عدم جواز است
و هر کس در سر دو فرسخ است چون مکلف است که پیش از ظهر بقدر طی
مسافت روانه بجانب نماز جمعه شود پس دور نیست که هرگاه وقت
همین قدر بظهر مانده است که بنماز جمعه برسد در آن وقت بر او
هم سفر حرام باشد و اگر سفر او بهمان جانب باشد که نماز جمعه میکنند
پس اظهر جواز سفر است و اینکه مذکور شد در وقتی است که سفر واجب
نباشد اما هرگاه واجب باشد پس فقها گفته اند که بر او حرام نیست مثل
سفر حج و هم چنین هرگاه مضطر باشد بسفر بجهت دفع ضرورت
و هم چنین حرامست خرید و فروش در وقت ظهر جمعه و ظاهر اینست
که سایر معاملات غیر بیع هم چنین باشد و اظهر آنست که معامله در آن
وقت بشود صحیح باشد هر چند آن فعل حرام باشد فصل دویم
در باقی نمازهای واجبی است و در آن چند مطلب است مطلب اول

در نماز عیدین

در نماز عیدین یعنی عید فطر و عید اضحی و در آن چند بحث است
بحث اول واجبست نماز عیدین لهایت و جوب آن مشروط
است بچند شرط و معتبر است در او اکثر شروط نماز جمعه مثل حضور
امام عادل معصوم یا نایب خاص که او را معصوم بخصوص نصب
کرده باشد و مثل عدد اقوی اعتبار پنج نفر است که یکی از آنها امام
باشد و بعضی هفت نفر را اعتبار کرده اند و مثل امکان بجماعت کردن
آن نماز و اما اینکه باید نماز یکی باشد یعنی در کمتر از یک فرسخ فاصله
بیش از یک نماز نشود پس ظاهر علما و صریح بعضی از ایشان اینست
که این شرطست و این قول قوی است جماعتی قائل شده اند که این
در وقتیست که نماز عید واجب باشد و اما هرگاه سنت باشد
بسبب اختلال شرایط باکی نیست و این دور نیست و اما خطبها
پس مشهور استحباب آنهاست و بعضی آنها را نیز واجب دانسته
اند و این احوط است و کیفیت آنها مثل خطبه جمعه است و لیکن در
خطبه عیدین آنچه مناسب آنهاست گفته شود از احکام فطره و قربانی
و محل خطبها بعد از نماز است و گوش دادن بآنها سنت است و کیفیت
نماز بنا بر مشهور اینست که نیت کند و تکبیر احرام بگوید و حمد و سوره
بخواند پس تکبیر بگوید پنج مرتبه و بعد هر تکبیری قنوتی بخواند

و بعضی شرط صحت نیز دانسته اند

پس تکبیر مستحب رکوع را بکوید و برکوع رود پس بسجده رود و بعد از سجدها
برخیزد باز حمد و سوره بخواند و تکبیر بکوید چهار مرتبه و بعد هر تکبیری
قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بکوید و برکوع رود و بعد از ان
نماز را تمام کند و احکام وجوب و استحباب تکبیر و قنوت و کیفیت
تکبیر و تعیین سوره در باب قراءت نماز و قنوت و غیر ان مذکور
خواهد شد و حرامست سفر بعد از طلوع افتاب و مکروهست بعد از
طلوع صبح و پیش از صبح باکی نیست **مبحث دویم** هرکاه مختل شود شرایط
نماز عید پس مستحبست کردن ان بجماعت و فرادی و ساقطاست
نماز عید از هر که نماز جمعه از و ساقطاست اما مستحبست از
برای ایشان حضور نماز و در غیر عجایز از زنان خلافست و احوط
بلکه اظهر انست که زنان صاحب هیئت و جمال جایز نباشد که بیرون
روند بنماز **مبحث سیم** سنتاست که این نماز را در صحرا بکنند
بغیر مکه مشرفه که سنتاست که در مسجد الحرام بکنند و هرکاه عذری
بهم رسد مثل باران و کل و غیر ان پس نماز را در مسجد یا در خانه
بکنند و سنتاست که بر زمین سجده بکند بلکه جمیع بدن
در روی زمین باشد و بر روی فرش ننشیند و سنتاست از برای
امام بلکه از برای ماموین نیز اینکه در وقت بیرون رفتن پاها را

برهنه کند و براه روند بارام تن و دل و سنتاست غسل پیش
از بیرون رفتن و خوشبو کردن مردان خود را از برای بیرون رفتن
و زینت کردن و بهترین جامها را پوشیدن و عمامه بر سر کذاشتن
و ردا بر دوش کرفتن و دعائی که وارد شده است خواندن و اینکه از راهی
بروند و از راه دیکر برکردند و بعضی کفته اند که در وقت رفتن راه
دورتر اختیار کنند و سنتاست که در عید فطر افطار کنند پیش از
بیرون رفتن و در عید قربان بعد از برکشتن و اینکه افطار در عید
فطر بشیرینی باشد و بعضی کفته اند بتربت ابی عبد الله الحسین ع
و ان ضعیفاست و در عید قربان بکوشت قربانی خود و اکر فراشته
باشد دور نیست که بمطلق کوشت قربانی هم خوب باشد و مستحبست
که منبر را از مسجد جامع نقل نکنند بلکه شبه منبری از کل بنا زنند
بلکه مطلق منبر کل سنتاست هرچند منبر چوبی دیکر هم باشد و اینکه
موذن باواز بلند بکوید الصلوة بجای اذان که مردم خبر شوند و بعضی
کفته اند که بعد از انکه برخواستند بنماز بکوید و دور نیست که هر
دو جا بکوید هم سنت باشد و سنتاست که تکبیرات را بکوید و محل
ان در عید فطر عقب چهار نماز که اول ان مغرب شب عیداست
و اخر ان نماز عیداست و بعضی واجب دانسته اند و اول اظهر است

و کیفیت ان اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا و در عید قربان عقب پانزده نماز بکوید که اول ان
ظهر روز عیداست اکر در منی باشد و در غیر ان در عقب ده نماز
و بعضی این را نیز واجب دانسته اند و اول اقوی است و بهتر انست
که در کیفیت ان چنین بکوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله
اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة
الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا و مکروهاست که با اسلحه بیرون روند
مکر در وقتی که دشمنی در برابر باشد و مکروهاست که نماز سنتی
پیش از ظهر بکنند در هر عید مکر دو رکعت در مسجد پیغمبر پیش از
بیرون رفتن بمصلی و بعضی حرام دانسته اند و احوط ترکست و بعضی
قضای نماز را هم منع کرده اند و اما بعضی دیکر کفته اند که مراد این قایل
نماز قضاء نافله است **مبحث چهارم** هرکاه اتفاق افتد عید و جمعه
باهم پس مشهور علما انست که هر که عید را کرد مختاراست در حاضر
شدن جمعه و حاضر نشدن ان و بعضی کفته اند این مخصوص کسی است
که خانه او دور باشد و بعضی واجب دانسته اند حضور را و اول اقوی است
و این از برای ماموین است و اما امام پس اکثر علما واجب دانسته اند
حاضر شدن را و این احوط است **مبحث دویم** در نماز ایاتست .

و در ان چند مبحثاست **مبحث اول** در وجوب انهاست بدانکه شکی
نیست در وجوب نماز از برای کسوف یعنی کرفتن افتاب و خسوف
یعنی کرفتن ماه و هم چنین از برای زلزله و اما سایر علامتهای اسمانی
که اغلب مردم از انها خوف میکنند مثل تاریکی شدید و سرخی شدید و بادهای
بسیار شدید و صاعقه های بسیار شدید که خارج از متعارف باشد پس
در انها خلافست و اقوی وجوبست و هرکاه کسوف و خسوف انقدر نباشد
که وسعت وقت نماز داشته باشد پس در ان نیز اشکالست و احوط بلکه اقوی
وجوبست بمعنی اینکه در وقت کسوف و خسوف شروع میکند و بعد از ان
تمام میکند هرچند در بیرون ان واشود و مسائل وقت نماز کسوف و خسوف
و زلزله در مباحث اوقات کذشت **مبحث دویم** در کیفیت انست و ان
دو رکعتست بده رکوع و چهار سجود که هر رکعتی پنج رکوعست و در رکعت
اول دو قنوت و در رکعت دویم سه قنوت میخواند و تفصیل قراءت
و سایر احکام ان در قاعده اذکار نماز در مبحث قراءت و رکوع و قنوت
مذکور خواهد شد **مبحث سیم** سنتاست که این نماز را در زیر اسمان
بکند و اکر در مسجد میکند در فضای بی سقف مسجد بکند و اما افضلاست
از صحرا و سنتاست که طول بدهد نماز را بمقدار کسوف و خسوف هرکاه
وقت وفا بکند و اکر مظنه باشد که وفا میکند نماز را تمام کند و باز

اعاده کند بلکه مطلق اعاده کردن هم سنّت است و سنّت است که در
وقت زلزله آیه إنّ الله یمسك السّموات والارض و دعائی که وارد
شده بخواند و اینکه در نزد وزیدن بادهای تند بصدای بلند الله
اکبر بگوید و دعائی که وارد شده بخواند **مبحث چهارم** در نماز طواف
واستیجار وانچه بنذر وشبه آن لازم شده باشد امّا نماز طواف پس آن
واجبست از برای طواف واجب وسنّت است از برای طواف سنّت
ومحلّ گفتار در ان کتاب حج است و امّا نماز استیجار پس آن واجب
میشود بعقد اجاره و شرایط اجاره در ان معتبر است از تعیین اجرت
و تعیین عمل مقدار آن و فرق نیّت با نماز خود مکلّف ندارد مگر بنیّت
نیابت پس قصد میکند که نماز ظهر قضا میکنم بنیابت فلان
واجب قربة الی الله و اگر قصد قضا هم نکند ضرر ندارد و جهر و اخفات را
مراعات کند و هرگاه نایب و منوب عنه مساوی باشند پس اشکالی
نیست در اینکه نماز صحیح خود را از برای منوب عنه میکند و امّا
در صورتی که مرد از برای زن میکند احوط اینست که نماز صحیح خود را
از برای زن بکند یعنی در اخفات اخفات کند و در جهر جهر کند و در صورتی
که زن از برای مرد میکند احوط اینست که در مواضع جهر جهر کند و در
اخفاتی اخفات و امّا نمازهائی که بنذر و شبه آن عهد و قسم و غیر

عنود

میشود پس واجبست که بهر نحو که نذر کرده است بعمل آورد و هرگاه قید
مباحی کرده باشد مثل اینکه نذر کرده باشد که دو رکعت نماز سنّت مبتداه
در ما بین ظهر و عصر بکند یا دو رکعت این نماز را در میان این خانه بکنم
پس ظاهر علما آنست که قید وقت را اعتبار میکنند و میگویند که باید
در همان وقت بعمل آورد و در قید مکان خلاف کرده اند و اقوی
در نظر حقیر آنست که در انجام لازمست که بعمل آورد و بجای
دیگر نمیتواند کرد هرچند افضل باشد مثل مسجد بلی اشکال در وقتیست
که مثلا نذر کند که من نماز ظهر امروز را در خانه میکنم که حقیقت
نذر بمکان راجع شده نه بنماز ظهر پس بنا بر اینکه رجحان در نذر
شرط باشد صحّت نخواهد داشت و میتوانند در جای دیگر بکند نذر
امّا در کلام علما فرقی مابین این دو مثال ندیده ام **فصل سیّم**
در قصر و اتمام و در ان چند بحث است **مبحث اوّل**
واجبست از برای مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت کردن نمازهای
چهار رکعتی و کسی که با وجود علم بمسئله عمدا ترك کند و نماز را اتمام
کند نمازش باطلست و امّا هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام
کند نماز را پس مشهور اینست که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب
نیست هرچند داناشود بمسئله و هنوز وقت باقی باشد و بعضی علما

کفته اند که هرگاه وقت باقیست اعاده بکند و بعضی واجب دانسته اند
اعاده را مطلقا و اقوی قول مشهور است و بنا بر اینکه جاهل معذور
باشد درین مسئله مراد اینست که هرگاه در اصل مسئله قصر
جاهل باشد که بگوشش نخورده باشد که نماز را باید قصر کرد معذور
است و امّا هرگاه اصل ثبوت قصر را داند پس در سایر فروع مسائل
قصر و اتمام معذور نیست و بعضی علما گفته اند که جاهل بوجوب
تمام معذور است یعنی هرگاه کسی از روی نادانی نماز تمام را قصر کند
و این ضعیف است و امّا اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس
در ان خلافست اشهر و اظهر آنست که اگر در وقت بخاطرش آید اعاده
کند و اگر نه بر او چیزی نیست **مبحث دوّیم** شرطست در جواز قصر
در اینکه سفر او بمقدار مقرّر در شرع باشد و کمتر نباشد و حدّ آن
مقدار هشت فرسخ است و مشهور اینست که باید سفر هشت فرسخ متّصل
بیکدیگر باشد یا چهار فرسخ باشد که در همان روز برگردد و بعضی علما
در صورت دوّیم قائل بتخییر شده اند در قصر و اتمام هرگاه در ان
روز نخواهد برگردد پس بعضی قائل بتخییر شده اند مطلقا و بعضی گفته اند
نماز را قصر کند امّا روزه بگیرد و ابن ابی عقیل قائل شده است باینکه
در هشت فرسخ ممتده و چهار فرسخی که همان روز اراده عود داشته

بلکه

باشد یا پیش از ده روز دیگر خواسته باشد عود کند در همه قصر میکند
و اقوی در نزد حقیر همین قول است و ظاهر اینست که همینکه اراده نداشته
که ده روز بماند هم کافی باشد دیگر ضرور نباشد که قصد کند که پیش
از ده روز بر میگردم اگرچه این احوط است و اظهر در نزد حقیر اینست که
همه جا بر گشتن را بر فتن ضم میتوان کرد هرچند مشهور خلاف اینست
و بعد از این در مواضع آن اشاره بان خواهد شد و وجه این را بتفصیل
در کتاب غنایم الایام ذکر کردیم و اگر میداند در ان اشکال نیست و اگر
نمیداند بصحیحه که چه قدر است پس ظاهر اینست که ممکن است تحصیل علم
بر ان یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را اتمام میکند و اگر ممکن
باشد پس در وجوب تحصیل علم بان اشکالست و اظهر و احوط اینست که باید
تفحّص هم بکند همچنانکه هرگاه مریض احتمال بدهد که استعمال آب باو
ضرر دارد تا تحصیل ظنّ بعدم ضرر نکند آب را استعمال نمیکند و در صورت
جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هرگاه نماز را اتمام کرد و بعد از آن
بر او معلوم شود که سفر او بقدر مسافت شرعی بوده است پس بر او
اعاده لازم نیست و همچنین هرگاه از اوّل وقت بمقدار اداء تمام نماز
گذشته باشد و هنوز نماز نکرده باشد باید قصر بکند و اعتبار بحال
اداء است و اظهر اینست که در وقتی که علم حاصل شد از برای او بمسافت

همین که مجموع انها که طی کرده قبل از علم وآنچه باقی مانده است هشت
فرسخ هست کافیست دیگر نباید که از حالی که علم بهم رساند هشت
فرسخ دیگر مانده باشد و مقدار مسافت بشهادت عدلین ثابت میشود
وممکن است که بعدل واحد هم توان اکتفا کرد و شیاع که افادهٔ ظن
نزدیک بعلم کند هم کافی باشد و اعتبار یقین موجب عسر و حرج عظیم است
و بدانکه در بسیاری از احادیث بجای هشت فرسخ رفتار یکروز فرموده
اند و بهر یک از اینها اکتفا میتوان کرد بلکه غالب آنست که رفتار
یکروز بیش از هشت فرسخ باشد و از بعضی اخبار معتبر ظاهر میشود
که مراد رفتار شتر قطار است از قافلها و معتبر در ان زمین متوسط
و روز متوسط و رفتار متوسط است و گاه کسی شتاب بسیار میکند
و زود طی کند باز قصر میکند حتی مثل کشتی سوار که هشت فرسخ
راه در یکساعت طی کند و همچنین هرگاه اسب سوار این مسافت را
در چهار روز طی کند اما اگر هشت فرسخ را مثلا در یکسال طی کند
پس آن اعتبار ندارد و عرفا او را مسافر نمیگویند و همچنین هرگاه
از سفر برگردد و در حوالی منزل خود مدتهای مدید در قریهای
که نزدیک بانجاست تردد کند و داخل نشود **بحث ششم**
شرطست در قصر قصد بمسافت معلوم خواه علم بمقدار آن بعنوان

تفصیل

تفصیل داشته باشد یا باجمال علم بتفصیل مثل آنکه میداند که از ابتداء
سفر او تا بمنزلی که میخواهد برود هشت فرسخ است و قصد میکند
که این هشت فرسخ را طی کند و علم اجمالی مثل اینکه قصد کند که بمکانی
برود و نداند که تا انمکان چند فرسخ است ولیکن در نفس الامر هشت فرسخ
بیشتر هست و این در وقتی فایده می بخشد که کسی چنین سفری را قصد کند
و در اواخر مسافت علم بهم رساند که این مسافت هشت فرسخ هست
و هنوز نماز نکرده باشد پس درین حال نماز را قصر میکند و فایدهٔ این شرط یعنی قصد
مسافت اینست که هرگاه کسی بدون قصد مسافت راه طی کند هرچند
بیش از مقدار مسافت شرعی بشود که قصر نمیکند مثل کسی که از پی گریخته
و گم شده می گردد یا از پی غریم خود که از و طلب دارد میگردد بجهت
آنکه اینها طالبان گریخته و غریمند در هرجا بجویند بر میگردند
و بخصوص طی مسافتی منظور ایشان نیست بلی هرگاه طی مسافت
هشت فرسخ بکند در برگشتن بخانه قصر میکند و هرگاه بجائی برسد
که میداند که دو فرسخ دیگر باید برود و ارادهٔ عود هم دارد و عود او
هم هشت فرسخ میشود پس اظهر در نظر حقیر آنست که در رفتن
آن دو فرسخ و در همه برگشتن قصر میکند بلکه هرگاه داند که دو
فرسخ دیگر میرود و شش تا هم برمیگردد باز در رفتن و برگشتن هردو

قصر میکند ولیکن مشهور علما آنست که رفتن را ضم نمیکنند به برگشتن
و معتبر همان مسافت برگشتن است و در قصد مسافت جزم ضرور
است یعنی باید عازم و جازم باشد که من این مسافت را طی میکنم هرچند
جزم بوقوع و حصول آن نداشته باشد یعنی در اینکه در وقت راه
افتادن تزلزلی و ترددی در رفتن ندارد اما هرگاه کسی از و بپرسد
که اگر دو فرسخ که بیرون رفتی بیمار میشوی هم خواهی رفت پس در ان
وقت میگوید نه و این علامت آنست که جزم بوقوع ندارد پس درین وقت
اشکال بهم میرسد در جائی که بقصد تمشیت امری مثل خلاص کردن گرفتاری
از محبس در بلد مخصوصی بیرون رود و عازم جازم و مصمم رفتن بان بلد
بشود و در خاطرش خطور نکند که اگر ان گرفتار پیش از رسیدن من
خلاص شود درین راه خبر بمن برسد برمیگردم آیا در انوقت که درین
راه متفطن شود که در هرجا که خبر بمن رسید که خلاص شده برمیگردم
آن سفر بر هم میخورد یا آنکه هرگاه متفطن این معنی نشود و نماز را
هم قصر کند در آخر متفطن شود آیا آن قصر صحیح است یا نه و عبارت
واضح تر آنکه آیا جزم ظاهری بس است یا جزم نفس الامری میخواهد اظهر
آنست که جزم ظاهری بس است و مادامی که بر جزم خود باقیست قصر
میکند و هر وقت که متفطن شد و متردد شد حکم متردد درین سفر را

بهم

بهم میرساند که بعد از این خواهیم گفت و بدانکه رضا در قصد شرط نیست
پس هرگاه اسیری را کسی میبرد اما میداند که بحد مسافت شرعی او را میبرد پس
سفر تابع آن شخص است که او را میبرد و باید قصر بکند و از آنچه پیش گفتیم
حال اسیر و زن و غلام معلوم میشود که هرگاه اسیر ارادهٔ فرار داشته
باشد و غلام مظنهٔ آزاد شدن و زن مظنهٔ مطلقه شدن داشته
باشند و خواهند که وقتی که مرخص شوند برگردند و علم داشته باشند
که سفر آن اشخاصی که اینها را میبرند بهشت فرسخ میرسد پس هرگاه علم داشته
باشند که پیش از طی مسافت شرعیه مرخص نمیشوند بلکه هرگاه مظنه
هم داشته باشند قصر میکنند و هرگاه احتمال مرخص شدن و
نشدن مساوی باشد یا علم ندارد که آن اشخاصی که اینها را میبرند سفر
ایشان بمسافت شرعیه میرسد یا نه پس درین صورت اتمام میکنند
بحث چهارم شرطست در قصر استمرار قصد پس اگر از راه برگردد
یا در بین راه متردد شود پیش از آنکه بمسافت شرعیه برسد نماز را تمام
کند و کافیست در بلوغ مسافت طی چهار فرسخ که بانضمام برگشتن
هشت فرسخ شود بلی اختلاف کرده اند علما در جائی که بیرون رود بقصد
مسافت شرعیه و در بین راه رای او قرار گیرد که باید با فلان رفقا
رفت و منتظر آمدن آنها بشود که همراه آنها برود و هیچ قرار بدهد

آنجا بیابند برود واگر

که اگر نه برگردد واظهر انست که هرگاه چهار فرسخ رفته است پس باید قصر
کند مگر اینکه در اینجا قصد اقامه عشره بکند تا سی روز متردد بماند
واگر کمتر از چهار فرسخ رفته است واجبست که تمام کند مگر اینکه باز
روانه مقصد شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ کرده اند که اگر هشت فرسخ
تمام رفته قصر میکند واگرنه تمام میکند وهرگاه قبل از قطع مسافت
یا هشت فرسخ چهار فرسخ نماز قصری کرده باشد وبعد از ان تردد انتظار حاصل
شود پس اظهر انست که اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که هرگاه وقت
باقیست اعاده میکند **مبحث پنجم** شرط است در قصر اینکه در اول
مسافت معهوده منظور نداشته باشد که در بین ان سفر ده روز در
جائی اقامت کند و بعضی علما شرط کرده اند که باید قصد عدم اقامه
بکند و دلیل ان ظهوری ندارد بلکه همینکه قصد اقامه ندارد بس است
وهرگاه کسی در اول سفر قصد نداشت که در بین مسافت اقامه کند
ولیکن در بین سفر قصد کرد در منزلی که ده روز بماند پس ان باید مادامی
که در محل اقامه است نماز را تمام کند وظاهر اینست که ده روز حاصل میشود
باینکه اول طلوع افتاب روز اول وارد این محل بشود و روز دهم که
افتاب که غروب کرد بیرون برود که شب اول وما بین طلوع صبح و
افتاب ضرور نباشد واما پاره روز را حساب نکند هرچند از طرف

نمی

اخر پاره دیگر روز را با او حساب کند واظهر انست که هرچه را در عرف
وعادت اقامه میگویند کافی باشد پس کسی که اقامه در بلدی میکند بیرون
رفتن او بباغ وبستان وزیارتگاه ایشان ومحل زراعتی که اکثر اهل ان
بلد بانجا میروند وبر میگردند ضرر ندارد هرچند بقدر حد ترخص باشد
وهمچنین ضرر ندارد قصد این معنی در ابتدا نیت اقامه پس هرگاه کسی از
محل اقامه بیرون رود بمکانی که کمتر از مسافت قصر باشد یا انکه در عرف نیست
وعادت او را نمیگویند که از اقامه در رفته بلکه باز میگویند که فلانی
در فلان بلد اقامه دارد پس اظهر انست که اقامه او برهم نمیخورد واگر در
عرف وعادت بگویند که از اقامت بیرون رفت مثل انکه برود بقریه
در حوالی ان بلد که سه فرسخ باشد در انجا یکروز یا دو روز هم بماند پس اگر
منظور او این باشد که از ان قریه برگردد وده روز تازه در ان بلد بماند اقامه
او برهم نمیخورد ونماز وروزه را در رفتن وبرگشتن ودر انجا همه
تمامست واگر اراده اقامه جدید ندارد پس در ان اشکال وخلاف عظیم است
اکثر علما بر اینند که مادامی که قصد هشت فرسخ تازه نداشته باشد
هرچند که از تتمه سفر اولش باشد باید تمام کند واگر از ان بلد که بیرون
رفت منظور هشت فرسخ مسافت تازه دارد هرچند تتمه سفر اولش باشد
قصر میکند واین ظاهرتر است از ان که وفرقی نیست ظاهرا در اینکه با ز

برگردد بمحل اقامه واز انجا برود یا بجای دیگر برود وظاهر اینست که همین که
از بلد اقامه بیرون رفت وعازم طی مسافت شرعیه هست قصر میکند
هرچند ان مسافت حاصل شود بضم کردن رفتن ببرگشتن بخانه خود
واقوال دیگر در مسئله هست یکی اینست که بمجرد بیرون رفتن از بلد
اقامه قصر میکند هرچند منظور نداشته باشد که طی مسافت شرعیه بکند
وقول دیگر اینست که در رفتن بان قریه تمام میکند ودر برگشتن قصر
میکند بجهت انکه قصد رجوع بخانه خود دارد ونمیخواهد در جائی اقامه
بکند واین در وقتی است که از انجا تا بخانه اش بمقدار مسافت شرعیه
باشد وکلام این قائل در خود ان محلی که بانجا رفته مختلف است وظاهر
این قول مبتنی است باینکه رفتن ببرگشتن ضم نمیشود چنانکه مشهور است
واظهر در نزد حقیر اینست که رفتن ببرگشتن ضم میشود ومعیار همان
منظور داشتن طی مسافت شرعیه است بدون قصد اقامه در میان ان
بهر نحو که باشد ولیکن احتیاط در این مسائل بسیار خوبست ومهما
امکن ترک نکند واگر کسی در جائی قصد اقامه عشره بکند وبعد از ان
از قصد خود برگردد رجوع بقصر میکند مگر اینکه یک نماز چهار رکعتی تمام
کرده باشد مثل نماز ظهر که دیگر که تا انجا هست نماز وروزه را تمام
میکند واگر در بین نماز از قصد اقامه برگردد پس بعضی گفته اند که رجوع

میکند

تمام میکند و بعضی گفته‌اند

میکند بقصر مطلقا و بعضی گفته اند که اگر از محل قصر گذشته است یعنی داخل
رکعت سیم شده است تمام کند واگرنه قصر کند ومسئله محل اشکالست
اگرچه اظهر قول اولست پس بنا بر این قول هرگاه از محل قصر گذشته باشد
نماز را برهم میزند واز سر میگیرد وقصر میکند واگر کسی یک نماز تمام نکرده
باشد اما روزه گرفته باشد ورای او برگردد پس بعضی گفته اند که کافیست
روزه واجب هرچند تمام کرده باشد پیش از رجوع از قصد اقامه
و بعضی گفته اند کافیست مطلقا
وبعضی گفته اند اقامه کافیست اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه
وقول اول اقویست پس هرگاه اتفاق افتد که روزه واجبی گرفت ونماز
تمامی نکرد عمدا یا سهوا وبعد از تمام روزه از قصد اقامه رجوع کرد پس
بعد از ان هم نماز را قصر میکند وهم روزه را افطار میکند پس گذشتن وقت
نماز چهار رکعتی با وجود نکردن ثمره ندارد وهمچنین مثل نافله ظهر و
عصر را کردن هم فایده ندارد بلکه همان حکم از برای نماز چهار رکعتی تمام
است واما هرگاه مسافر در بین نماز قصر قصد اقامه بکند پس نیز ان
نماز را تمام میکند وظاهر اینست که چنین نماز تمامی هم در مسئله
پیش کافی باشد یعنی هرگاه در اینصورت بعد از فراغ از نماز پشیمان
شود از قصد اقامه اقامه او برهم نمیخورد **مبحث ششم** شرط است
در قصر اینکه قطع نشود سفر او برسیدن بوطن خود ومراد از وطن در

عرفیاتیست که از محل سکنی خود قرار بدهد واراده بیرون رفتن ونقل
مکان ومسکن کردن ازان را در نظر نداشته باشد واثر این ظاهر میشود و
در بعضی اوقات باینکه در انجا خانه میسازد ودرخت غرس میکند وباغ
میسازد وامثال اینها وقطع علاقه از غیر ان هم بکند خواه مولد او ویدران
او در انجا باشد یا نباشد واین معنی مستلزم این نیست که در انجا ملکی داشته
باشد یا خانه از خود داشته باشد بلکه کافیست اجاره کردن خانه اگرچه
تا اخر عمر او باشد خصوصا در بلادی که این متعارفست مثل اماکن مقدسه
پس کسی که در کربلای معلی ونجف اشرف مجاور شود وبالقوه خانه خریدن
ندارد وبنای او برانست که مادام عمر خانه اجاره کند وبنشیند صادق
است براو که در انجا توطن کرده است واما اگر کسی بزن وبچه یا بکوچ وعیال خواهد
دو سال یا بیشتر در مکان مقدس بماند وعود کند او را نمیگویند
توطن کرد هرچند دران دو سال بسبب ثروت ومالی که دارد خانه از
برای مسکن دو سال بخرد ووطن میتواند شد که یکی باشد ومیتواند بیشتر
باشد مثل اینکه چنین قرار بدهد که در سالی ششماه در بلدی باشد
وششماه در بلدی دیگر چنانکه اغلب اکراد وایلات در ییلاق وقشلاق سیر
میکنند بلکه میتواند شد که کسی چهار زن داشته باشد در چهار قریه منزل
توطن داشته باشد در هر فصلی یکی از انها بسر ببرد همه اینها را عرفا

وطن میگویند وبهریک از انها که رسید دیگر قصر نمیتواند کرد پس کسی که منظور
داشته باشد که در یکسال یا دو سال در جائی ساکن باشد بدون قصد
توطن واتفاق افتد که در بین ان سفر کند در وقتی که عود کرد بان منزل
تا قصد اقامه عشره نکند نماز را اتمام نکند بخلاف انجا که اراده توطن در ان
کرده است که بمجرد عود بان نماز را اتمام میکند وهرچند فردا بعد ظهر بسفر رود — با زخواهد
در نزد حقیر انست که توطن بالفعل شرطست وحصول توطن سابق
بدین با وجود قطع علاقه ازان در حال کافی نیست وهم چنین ظاهر اینست
که همینکه قصد توطن کرد وبنای ماندن کرد واثار دوام واستمرار
ازاو ظاهر شد مثل بنای عمارت وباغ وامثال ان اگر بیرون رفت بسفر و
عود کرد بانجا بدون قصد اقامه تمام میکند هرچند در انجا تا بان
وقت ششماه هم نمانده باشد پس قاعده ومعیار صدق وطن عرفیت
در حال خواه ازان بابت باشد که مقصود همیشه در انجا ماندن
باشد یا سالی ششماه ماندن باشد یا سالی سه ماه ماندن باشد
وخواه انمقداری که منظور دارد که در امکان سالی بماند یکدفعه — در هر
تمام ان متحقق باشد یا نشده باشد وتوطن سابق با قطع علاقه
ازان اعتبار ندارد خواه در انجا بیست سال مانده باشد یا ششماه
ولیکن مشهور علمای ما بر اینند که هرکس ششماه در جائی توطن

کرده است همین که بانجا رسید تمام میکند هرچند قطع علاقه از
انجا کرده باشد ودلیل ایشان وضوحی ندارد اما چون بعضی از ایشان
دعوای اجماع کرده اند اگر تواند در انجا قصد اقامه بکند وتمام کند
واگر نتواند قصر واتمام هر دو را بکند احوط است وجمعی از علما که کافی
دانسته اند مجرد توطن ششماه را با وجود قطع علاقه شرط کرده اند
که در انجا ملک هم داشته باشد هرچند یک درخت خرمای باشد
حتی اینکه بعضی ایشان ملک را شرط استیطان عرفی کرده است — تحقیق حقیقت
وبعضی اکتفا کرده اند بمنزل وبعضی ازین جماعت تصریح کرده اند
که در منزل مملوک بودن شرط نیست وخانه اجاره وعاریت هم
خوبست واظهر در نزد حقیر اینست که هیچیک اینها شرط نیست
وهمان صدق توطن عرفی در حال کافی است ووجود ملک مطلقا مدخلیتی
در صدق توطن عرفی ندارد وبدانکه اشکالی که سابق کردیم بجهت
نقل اجماع وگفتیم که احتیاط ازان خوبست ان در جائیست که در
انجا ملک داشته باشد واما اگر مطلقا ملکی نداشته باشد ودر
انجا ششماه توطن کرده پس دعوای اجماع دران معلوم نیست چنانکه
واضحست پس تاکید احتیاط در اینجا باین حد معتبر نیست **مبحث هفتم**
شرطست در قصر اینکه در بین راه در منزلی سی روز با تردد نماند

یعنی هرگاه بجائی رسید ورفتن میسر نشد وقصد ماندن هم ندارد و
سرگردانست نماز وروزه را قصر میکند تا سی روز تمام شود وهمین
که سی روز تمام شد باید تمام کند هرچند بقدر یکساعت دیگر بماند
ودر اینجا ماه هلالی اعتبار ندارد بلکه باید سی روز تمام شود ومعتبر
سی روز عرفی تمامست بنحوی که در اقامه عشره گفتیم ومرکب
از دو پاره روز اعتبار ندارد وهرگاه در بین سی روز بیرون رود
ان بلدی که عرفا بگویند که دران بلد نیست حکم این سی روز برهم
میخورد **مبحث هشتم** شرطست در قصر که ان مسافر شغل وعملش
سفر نباشد مثل مکاری وملاح وامثال انها وخانه اش همراهش نباشد
مثل بادیه نشینها که خانهای انها خیمهای انهاست ودایم می
گردند وبا خود میگردانند ومشهور علما بلفظ کثیر السفر این مطلب را
ادا کرده است وباین سبب بعضی از ایشان شرط کرده اند در تحقق
این معنی که سه سفر کرده باشد وبعضی چیز دیگر گفته اند وبعضی باین
عبارت گفته اند که سفر او بیش از حضر او باشد وانچه از احادیث
معلوم میشود بعموم وخصوص هم دران دو عبارت مندرجست
که در اول گفتیم پس هرگاه کسی بر او صادق اید که شغل وسفر است
یا خانه اش همراه اوست نماز خود را در سفر تمام میکند وروزه خود را

میکیرد واشخاصی راکه بخصوص در احادیث ذکر کرده اند هشت نفر اند مکاری
وکری وراعی واشتقان وملاح وجابی وتاجری که دور میزند از قبیل
چرچیها وامثال ان که طالب اب وعلفند وهر جا اب وعلف است می
چرانند ومراد از مکاری انست که چاروای خود را بکرایه میدهد
وهمراه او میرود وکری انست که خود را بکرایه میدهد مثل انها
که بقاصدی میروند وراعی شبانست واشتقان را بعضی کفته اند
قاصد است وبعضی کفته اند امین خرمنها است وجابی مستوفی خراج
است وجمع کننده زکوة وحاصل اینکه هر که شغل وعمل او سفر است
یا یکی از این اسمها در عرف بر او صادق اید حکم او اینست که مذکور شد
ودلیلی بر ان شرطها که بعضی ذکر کرده اند ظاهر نیست پس هر کاه کسی ده راس
الاغ بخرد واساس چاروادری بر پا کند وبنای خود را بر این بکذارد که
مکاری باشد ظاهر اینست که در عرف اورا مکاری میکویند واحتیاج
باین نیست که سه سفر بکند تا اورا مکاری بکویند بلی چون ممکن است
که علت اینکه این اشخاص تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن بجهة
رفع مشقت است واینها چون بسیار سفر میکنند عادت میکنند ومشقت
از اینها رفع میشود تمام میکنند واین نمیشود مکر باینکه سفر بسیار
بکنند تا عادت بکنند یا اینکه مراد از مکاری مثلا کسی است

که ملکه

که ملکه این کار را داشته باشد ومزاوله ان کرده باشد واین نمیشود
مکر بکثرة سفر پس اکر کسی احتیاط کند ودر سفر اول ودوم جمع کند
میان قصر وتمام وبعد از ان تمام کند بسیار خوب کرده است
اما وجوب ان معلوم نیست وبعضی احادیث دلالت میکند
بر انکه هر کاه مکاری وجمال وجابی سفر ایشان بسرعت وشدت
برسد چنانکه بعضی علما در بیان ان کفته اند که دو منزل را یک
منزل کنند پس جمعی از علما قائل شده اند که اینها را قصر میکند وعمل بان دور
نیست وکویا این در وقتی باشد که ان دو منزل را یکی کردن هم عادت ایشان
نباشد وباید دانست که مراد از سفری که کثیر السفر در ان تمام میکند
ان سفری است که شغل وعمل اوست پس هر کاه مکاری بحج برود یا بزیارت
برود از جهت چاروداری هر چند چاروا های خود را هم در ان راه
بکرایه داده باشد او هم مثل سایر مسافرین قصر میکند وبدانکه مشهور
علما ظاهرا خلافی در نظر نیست که هر کاه این جماعت در خانه خود
ده روز بمانند این حکم زایل میشود خواه قصد ده روز ماندن را کرده
باشد یا بعنوان اتفاق مانده باشد وبعد از ان هر کاه سفر کنند
قصر میکنند وبعضی علما کفته اند که بعد از ان در سفر سیم یا دویم
تمام میکنند واظهر انست که در یکسفر قصر میکنند در سفر دویم تمام

میکنند ومشهور علما اینست که هر کاه این جماعت در غیر بلد خود هم
قصد اقامه ده روز بکنند انهم در حکم اقامه ده روز در بلد است
ونیت اقامه در اینجا شرط است وبعضی دعوای اجماع کرده اند که بی نیت
اقامه فایده ندارد وبعضی تردد سی روز را در غیر بلد خود قایم
مقام قصد اقامه ده روز کرده اند وبعضی ده روز متردد بعد سی روز را
ملحق باین کرده اند واعتبار انها خالی از وجهی نیست واما هنوز در مسئله
اشکالی باقیست ومشهور علما انست که اقامه ده روز که بعمل نیاید
قصر نمیکنند وجمعی از علما قایل شده اند که هر کاه پنج روز یا بیشتر
تا بده روز نرسیده بمانند نماز را قصر میکنند وروزه را میکیرند ونماز شب را
تمام میکنند واقوی قول اول است بدانکه احادیث در باب شرط عدم
اقامه عشره در خصوص مکاری وارد است ومشهور اینست که فرقی
در میان اصناف نیست وخلافی نکرده اند مکر محقق که در کتاب مختصر
نافع نقل خلافی کرده وابن فهد حلی در شرح ان کفته است که این خلاف
در هیچ کتابی نیست شاید این را محقق از بعضی علمای اهل عصر خود
شنیده باشد **بحث نهم** شرط است در قصر اینکه سفر معصیت
نباشد خواه خود ان سفر کناه باشد مثل کریختن از جهاد وکریختن
غلام از اقای خود واعراض کردن زن از شوهر خود وبیرون رفتن از طاعت

او

او یا اینکه قصد کند بان سفر کناه را مثل اینکه میرود بجائی که فسادی
بکند یا مالی بدزدد یا مال حرامی دارد میخواهد اورا ببرد وبجای دیکر برساند
یا انکه بخود ان سفر وطی مسافت معصیت میکند مثل انکه همه جا در
زمین غصبی یا سوار اسب غصبی مسافت حج وزیارت را طی کند پس در
همه انها نماز وروزه را تمام میکند واما معاصی اتفاقیه در سفر که بان قصد
نکرده باشد ومثل اینکه بسفر مباحی میرفت ودر بین راه اتفاق افتاد که مال
کسی را کرفت یا در بین راه شرب خمر یا غیر ان از و صادر شد این باعث تمام
کردن نماز وروزه نمیشود بلکه در ابتداء سفر هم اکر از حال خود میداند که این
معاصی را هم چنانکه در حضر میکند در سفر هم خواهد کرد هم چنین است و
بعضی کمان کرده اند که کسی بر او تحصیل علم واجبست وسفری بکند که مانع از ان
تحصیل باشد نماز را باید تمام کند وان ضعیف است خصوصا هر کاه ان
شخص چنان شخصی باشد که اکر در خانه بماند هم تحصیل نمیکند وهر کاه کسی
بشکار رود وقصد مسافت معهوده را داشته باشد پس اکر شکار او محض
از برای لهو است قصر نمیکند واکر از برای قوت عیال باشد قصر میکند وهر کاه
از برای تجارت وانتفاع بردن باشد جمعی کفته اند که روزه را میخورد ونماز را
تمام میکند واقوی اینست که هر دو را قصر میکند **بحث دهم** شرط است
در قصر اینکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد ودر حد ان خلافست اقوی انست

که همین که منارهای آن بلد را از یکدیگر امتیاز نمیدهد هر چند سیاهی آن بلد
پیدا باشد یا آنکه صدای اذان را نمیشنود مرخص است در قصر و ظاهر اینست
که این دو علامت متوافقند پس ظاهر اینست که هرگاه مسافر آنقدر دور
شد که صدای اذان نمیشنود مرخص است و معتبر در اذان صدای متوسط
و زمین متوسط است و ظاهر اینست که اذان آخر بلد و خانهای آخر بلد معتبرست
مگر اینکه بلد بسیار عظیمی باشد که معتبر در ان محله است که در ان ساکن
است و در وقت برگشتن از سفر خلاف کرده اند که آیا بهمین موضع که رسید
و تجاوز کرد باید تمام کند یا قصر میکنند تا داخل خانه شود مشهور قول
اول است قول دویم هر چند خالی از قوت نیست اما قول اول در نظر حقیر
اقویست این احکام حد ترخص خانه و بلد خود است اما هرگاه در بلد دیگر
قصد اقامه کرده باشد و از انجا خواهد سفر کند آیا بمجرد بیرون رفتن
قصر میکند یا اینکه اینحد ترخص در ان هم معتبرست و همچنین در وقتی
که میرود بان بلدی که میخواهد در انجا اقامه کند آیا این حد معتبرست
یا نه در این مسئله اشکال هست و احتیاط را ترک نکند و اما در مثل
کسی که سفر او معصیت باشد در میان راه قصد او بدل شود بمباح پس
در اعتبار حد ترخص در ان اشکال است و اظهر اینست که معتبر نیست
بلکه بمجرد تبدل قصد همین که تتمه سفر مسافت شرعیه هست
شروع

شروع بقصر میکند و همچنین هرگاه قاصد مسافت نبود مثل کسی که از
عقب گریخته میرفت و در میان راه قصد مسافت از برای او حاصل
شود اقهم چنین است **مبحث یازدهم** بدانکه آنچه مذکور شد
از شرایط قصر هرگاه بعمل آمد واجبست قصر و جایز نیست تمام
کردن مگر در چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه
و حایر ابی عبدالله الحسین که در ان خلافست بعضی تمام را واجب
دانسته اند و بعضی قصر را و مشهور تخییرست میان قصر و تمام و این اقوی
است و در تحدید حایر خلافست و احوط آنست که اینحکم را مخصوص
داخل روضه مقدسه دانسته باشد خصوصا مواضعی که نزدیکترست
بقبر مقدس آنحضرت و مشهور اینست که تمام کردن افضل است از قصر
و این در نزد حقیر اقویست و اما احوط قصرست و ظاهر اینست که نافله
ظهر و عصر و وتیره هم مستحب باشد و اما روزه پس گرفتن ان جایز نیست
و در نماز قصر و اتمام نیت معتبرست و جمعی اعتبار نکرده اند پس
هرگاه کسی اولا بنا بگذارد که در این اماکن نماز را و بعد از تشهد رای
او قرار بگیرد که دو رکعت دیگر کرده باشد ضرری ندارد **مبحث
دوازدهم** هرگاه در خانه وقت داخل شود و مکلف قادر باشد
بر نماز تمام و نماز نکرده بسفر رود اقرب آنست که واجبست که قصر
تمام کند

بکند و معتبر حالی است که نماز را بجا می آورد نه اول وقتی که وجوب باو
تعلق گرفت و همچنین در صورت عکس هرگاه در سفر باشد و وقت
نماز داخل شود و قادر باشد بر اینکه نماز را قصر بکند نماز نکرده
بخانه بیاید نماز را تمام میکند و در هر دو مسئله اقوال متعدده
هست و اقوی آنست که مذکور شد والله العالم **باب دویم**
در نوافلست و در ان چند فصل است **فصل اول** در نوافل
یومیه است و در ان چند مطلب است **مطلب اول** عدد رکعات
نوافل یومیه سی و چهار رکعتست هشت رکعت نافله ظهر است
که قبل از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش
از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب
باید کرد و دو رکعت نافله وتیره که نشسته میکند و یک رکعت محسوب
میشود بعد از عشا باید کرد و از بسیاری از اخبار ظاهر میشود که این
دو رکعت را ایستاده کردن افضلست و احوط نشستن است و بعد از
این مذکور خواهد شد و هشت رکعت نافله شب است و بعد از ان
دو رکعت نافله شفع است و بعد از ان یک رکعت نافله وتر است و بعد از ان
دو رکعت نافله صبح است و تفصیل وقتهای ان در مباحث اوقات گذشت
و در کردن این نافلها تاکید بسیار است و در بعضی اخبار
ترک

ترک انها را معصیت نامیده اند و در احادیث معتبره وارد شده است
که تمامی نقص نمازهای واجب که بسبب عدم حضور قلب حاصل
شده بکردن این نافلها حاصل میشود **مطلب دویم** مکروه هست
سخن گفتن ما بین چهار رکعت نافله نماز مغرب و ما بین انها و نماز
مغرب و تعقیب خواندن بعد از نماز مغرب ضرر ندارد خصوصا
تسبیح فاطمه زهرا ع و بعضی علما گفته اند که نافله مغرب را بعد
از نماز بلا فاصله بکند و بعضی گفته اند که بعد تسبیح فاطمه زهرا
بی فاصله بکند و این احوط است و سنت است که بعد نافله
صبح پهلوی راست را بر زمین بگذارد و پنج آیه آخر آل عمران را
که اول ان ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل و
النهار است بخواند و دعائی که وارد شده است بخواند و در
کلام علما سجده و راه رفتن هم مذکور شده است بجای پهلو خوابیدن
و اقلا افضل است و خواب کردن در این وقت مکروه است **مطلب
سیم** هرگاه نماز شب از کسی فوت شود پس برخیزد پیش از
صبح و نافله شفع و وتر را با نافله صبح بکند ثواب نماز شب را
دریافته است اما ظاهر اینست که این در صورت اضطرار است
مثل آنکه فراموش کرده باشد یا خوابش برده باشد یا شغلی او را

مانع شده باشد **مطلب چهارم** در روز جمعه سنت است نافله
بیست رکعت چهار رکعت اضافه از روزهای دیگر و در بعضی اخبار
دو رکعت بعد عصر هم وارد شده است و در بعضی خبر اکتفای بشانزده
هم وارد شده و اخبار در کیفیت ترتیب او مختلف است و هم چنین
کلام علما در بعضی فرموده اند که شش رکعت انرا در وقتی که روز
بلند میشود بکنند و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت در اول ظهر
پیش از نماز جمعه و شش رکعت بعد جمعه و در بعضی دیگر وارد شده
که شش رکعت در اول روز و شش رکعت بعد از ان بفاصله و دو
رکعت بعد ظهر و دو رکعت بعد از عصر و در بعضی دیگر بنحوی دیگر
وارد شده مقدم داشتن همه این نافله بر فریضه افضل است و عمل
بهمه جایز است **مطلب پنجم** ساقط میشود در سفر نافله ظهر
و عصر و مشهور اینست که وتیره هم ساقط میشود و بعضی جایز دانسته اند
کردن انرا و این خالی از قوة نیست چنانکه مستفاد میشود **فصل** از بعض اخبار
دویم در نماز استسقاست و ان سنت است در وقتی که اب
نهرها کم شود و باران کم شود و کیفیت ان مثل نماز عید است
و خطبه را در اینجا بعد از نماز میخواند و در قنوت و خطبه این نماز
انچه مناسب مقام است بگوید از طلب رحمت و مهربان شدن جناب

اقدس الهی و مواعظی که مناسب مقام باشد و اولی انست که انچه
وارد شده است از قنوت و خطبه بخواند و سنت است که سه روز
پیش از بیرون رفتن روزه بدارد و روز سیم بیرون روند و اینکه
روز سیم دوشنبه باشد یا جمعه و اینکه غسل کنند از برای نماز
بلکه پیش از روزه نیز و اینکه بصحرا روند پا برهنه با رام تن و دل
و خواری و خشوع و اینکه اطفال پیر و مردان پیر و زنان پیر و حیوانات را
همراه ببرند و میان اطفال و مادرهای ایشان تفرقه بکنند که گریه
و فغان و ناله بسیار شود و اینکه امام بعد از نماز رداء خود را بگرداند
وانطرف که بشانه راست بوده بشانه چپ بگرداند وانچه در چپ بوده
براست بگرداند پس امام رو بقبله کند و بگوید الله اکبر پس بطرف راست
رو کند و سبحان الله بگوید و هم چنین بطرف چپ لا اله الا الله پس رو
بمردم کند و الحمد لله بگوید هر یک را صد مرتبه بگوید باواز بلند و بعضی
علما گفته اند که مردم هم همراه او بگویند بعد از ان خطبه بخواند و سنت
است که هرگاه تاخیر اجابت شد مکرر بیرون روند و نماز کنند و بهمان
روزه اکتفا کنند و اگر خورده باشند باز روزه را از سر بگیرند و باز بنماز
روند تا رحمت بر ایشان نازل شود **مبحث هفتم** در نوافل ماه
مبارک رمضانست مشهور اینست که مستحب است هزار رکعت نافله

علاوه بر انچه در سایر ماهها مستحب است و مشهور اینست که در هر شبی
بیست رکعت میکند هشت رکعت بعد مغرب و دوازده رکعت بعد از
عشا و در هر یک از شبهای دهه اخر سی رکعت میکنند هشت رکعت
بعد مغرب و بیست و دو رکعت بعد عشا و از بعضی روایات عکس این
بر می اید یعنی هشت را بعد عشا فرموده اند دوازده یا بیست و دو را
بعد مغرب و باین سبب بعضی بتخییر قائل شده اند و سیصد رکعت دیگر
باقی انرا در سه شب احیا هر شبی صد رکعت بکند علاوه بر اینکه در شبهای
دیگر میکنند و از اکثر علما نقل کرده اند که درین سه شب همین سیصد
رکعت را بکند و هشتاد رکعت باقی میماند قسمت کند بر جمعه ها
در هر جمعه ده رکعت بنماز امیر المؤمنین و فاطمه و جعفر طیار بکند
و در جمعه اخر بیست رکعت بنماز امیر المؤمنین و در عشی از جمعه
بیست رکعت بنماز فاطمه و عمل بهمه خوبست **فصل سیم** در
سایر نوافل است و ان بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است
از جمله موکدترین انها نماز جعفر طیار رضی الله عنه است و ان چهار
رکعت است بدو سلام اگر توانی هر روز بکن و اگر نه هر دو روز یکبار
یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال پس بدرستی که خدا می امرزد گناهی که از
تو سر زند در ما بین اینها چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است و

میتوان انرا در ضمن نوافل یومیه کرد یعنی دو نماز را یک نماز بکند
و در ضمن قضا نافله هم میتوان کرد بلکه بعضی در قضای نماز
واجب هم گفته اند و کیفیت ان اینست که بخواند در هر رکعت
حمد و سوره و بهتر انست که در اول اذا زلزلت الارض بخواند و در
دویم و العادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد
و بعد از خواندن سوره پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر پس برکوع رود و در رکوع هم ده مرتبه تسبیحات
بگوید بعد از راست شدن هم ده مرتبه بگوید و همچنین در سجده
اول و در راست شدن سجده اول و در سجده دویم و در راست
شدن ان هر یک ده مرتبه و هم چنین در سایر رکعات باین دستور
و جایز است که نماز را بدون تسبیحات بکند و بعد از نماز قضای
انرا بکند در حال راه رفتن در حوائج خود هرگاه تعجیل داشته باشد
و در سجده اخر دعائی که وارد شده بخواند و از جمله انها
نماز امیر المؤمنین چهار رکعت است که در هر رکعت حمد یکبار بدو سلام
و قل هو الله احد پنجاه بار و از جمله نماز فاطمه زهراست
دو رکعت است در رکعت اول حمد یکبار و انا انزلناه صد بار
و در رکعت دویم حمد یکبار و قل هو الله احد صد بار و از جمله

نماز هفا غفیله است دو رکعت در ما بین مغرب و عشا وقت
او باقیست تا ذهاب حمره مغربی و نماز رسول خدا و حسنین
و نماز روز غدیر و اول ذی حجه و شب مبعث و روز او و شب
نیمه شعبان و هدیه معصومین و نماز اعرابی و استخاره و حوایج
و شکر و تحیه مسجد و زیارت و لیلة الدفن و غیر اینها و تفصیل
اینها در کتب مبسوطه مذکور است و بغیر اینهائی که سبب
از برای انها ذکر شد همیشه مستحب است کردن دو رکعت نماز
و جمیع نوافل دو رکعت است بغیر نماز اعرابی و نافله وتر و کیفیت
نماز اعرابی در مباحث تعلیم خواهد امد قاعده سیم در
اذکار و افعال مقدم بر نماز و مؤخر از نماز و مقارن نماز است
و در ان چند بابست باب اول در اذان و اقامه است
و در ان چند مطلب است مطلب اول جایز نیست اذان و اقامه
در غیر نمازهای یومیه پنجگانه و نماز جمعه و اما در فرایض یومیه
و جمعه پس مشهور و اقوی اینست که مستحب اند و استحباب انها
مؤکد است خصوصا در جماعت و در نمازهای جهریه خصوصا
نماز مغرب و صبح و بعضی واجب دانسته اند انها را در نماز جماعت
و بعضی فضیلت نماز جماعت را موقوف میدانند بر انها و بعضی انها را

شرط

شرط صحت جماعت میدانند و بعضی هر دو را واجب میدانند در نماز
صبح و مغرب و اقامه را در سایر نمازها و اقوال دیگر هم در مسئله هست
و اقوی قول مشهور است و از برای زنان هم مستحب است اما تاکید ندارد
و در بعضی اخبار صحیحه هست که زن در اذان بتکبیر و شهادتین اکتفا
میتواند کرد و در حدیث صحیحی دیگر در اقامه انها نیز اکتفا شده باینکه
تکبیر بگوید و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و جایز است که زن از برای زنان اذان بگوید و بان اکتفا
کنند و بعضی گفته اند که مردان محرم او هم میتوانند باذان او اکتفا کنند
بلکه بعضی بجهت نامحرم هم کافی دانسته اند و این هر دو خالی از اشکال
نیست خصوصا اخری بلکه اظهر و اشهر در اخری عدم جواز است و بعضی
علمای ما تصریح کرده اند باینکه حکم خنثی هم حکم زن است مطلب
دویم ساقط میشود اذان در چند جا اول در نماز عصر و عشا است
هرگاه کسی جمع کند انها را با ظهر و مغرب پس اگر فاصله بسیار
قرار دهد میانه دو نماز یا اینکه نافله بکند اذان ساقط نمیشود
و سقوط اذان در اینجا رخصت است و گفتن ان جایز است و شاید
ترک ان افضل باشد انچه مشهور شده که هرگاه دو نماز را در وقت
فضیلت نماز اول جمع بکند اذان را بر نیت نماز اول بگوید و اگر در

وقت فضیلت دویم جمع بکند به نیت نماز دویم بگوید دلیلی
از برای ان نیافتم دویم عصر روز عرفه در عرفات و عشا در مزدلفه
و خلاف کرده اند در اینکه اسقاط اذان در اینجا از جهت کراهت
یا حرمت یا محض رخصت است و اظهر حرمت است سیم عصر روز جمعه است
خواه جمع کند انرا با جمعه یا ظهر یا تفریق کند و در کیفیت سقوط اذان در
اینجا نیز خلافست و احوط بلکه اقوی لزوم ترک است چهارم کسی است که
نمازهای قضا بسیار میکند در یک وقت پس او در اول نمازهای خود اذان
میگوید و باقی نمازها را اقامه تنها میگوید و مشهور انست که ترک
اذان در اینجا از باب رخصت است و کردن او افضل است و این در نظر
حقیر خالی از اشکال نیست و بعضی متاخرین تقویت کرده اند قول
باینکه تکرار بدعت باشد و بنای عمل بر سقوط است پنجم مرخص است
در هر نماز در سفر که اذان را ترک کند ششم امام هرگاه بشنود اذان
غیر را خواه ان اذان را از برای جماعت دیگر بگوید یا منفرد باشد و خواه
اذان مسجد باشد و خواه اذان شهر باشد بان اکتفا میکند بلکه اقامه را
هم چنین است مگر اینکه بعد از اقامه سخن گفته باشد در اینصورت اقامه را
از سر گیرد و ظاهر اینست که منفرد هم اکتفا باذان غیر میتواند کرد و سقوط
اذان در اینجا رخصت است پس از استحباب باقیست اما در اینها در اذان

جماعت مخصوص است پس در اینجا امام میتواند اذان را از سر بگیرد نه ماموم
و استحباب حکایت اذان معنی دیگر است و مشهور انست که هرگاه منفردی
اذان و اقامه گفته باشد و شخصی دیگر یا جماعت دیگر بیایند و خواهند
که نماز را بجماعت کنند اذان و اقامت را از سر گیرند هفتم مشهور
اینست که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و خواهند نماز جماعت کنند
و جماعت دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند و هنوز همه اینها
متفرق نشده باشند جماعت ثانیه باذان و اقامه انها میتوانند اکتفا
بکنند و بعضی از ایشان تصریح کرده اند که منفرد نمیتواند اکتفا باین
بکند اما ظاهر احادیث دلالت بر همه دارد بلکه در منفرد ظاهرتر است
و وجهی از برای تخصیص بجماعت از انچه در نظر حقیر است از احادیث
ظاهر نیست و اظهر اینست که اتحاد نماز معتبر است یعنی اینها که داخل
میشوند همان نمازی را خواهند بکنند که انجماعت کرده اند هشتم
مشهور و اقوی انست که فصول اذان هیجده است الله اکبر چهار مرتبه
بعد از ان اشهد ان لا اله الا الله و بعد از ان اشهد ان محمدا رسول الله
و بعد از ان حی علی الصلوة و بعد از ان حی علی الفلاح و بعد از ان حی
علی خیر العمل و بعد از ان الله اکبر و بعد از ان لا اله الا الله هر یک
از اینها را دو مرتبه میگوید و اقامه هفده فصل است و تفاوت او

باذان اینست که دو تکبیر از اول ساقط میشود و یک تهلیل از اخر و دو مرتبه
قد قامت الصلوة بعد حی علی خیر العمل زیاده میشود و هرگاه در سفر
باشد یا عذری داشته باشد و شتاب داشته باشد میتواند این فصلها را
در اذان و اقامه هر دو کم کند مثل اینکه تکبیرهای اذان را یکی یکی بگوید
و همچنین میتواند هر یک از فصلها را یکی بگوید و در اذان و اقامه و در
حدیثی هست که اقامه را تمام گفتن و دو تا گفتن بهتر است از اینکه
اذان و اقامه هر دو را یکی یکی بگوید و واجبست که بهمان ترتیب که فرموده‌
اند بگوید اگر عمداً تغییر کند باطلست و اگر سهواً فصلی را بر فصلی مقدم
دارد بر گردد فصل پیش را بگوید و بعد از آن فصل بعد را بگوید و همچنین
هرگاه سهواً فصلی از اقامه را مقدم دارد بر گردد و اذان بگوید بعد از آن
اقامه را بگوید و هرگاه شک کند در فصلی از فصول اینها تا داخل فصلی
دیگر نشده است بجا آورد و هرگاه داخل فصلی دیگر شده برود و همچنین
هرگاه شک کند در اذان پیش از داخل شدن در اقامه اذان بگوید و هرگاه
شک کند در آن بعد از دخول در اقامه برود مطلب چهارم سنت است
در حال اذان و اقامه رو بقبله باشد و در حال گفتن شهادتین تاکید
بیشتر است و در اقامه تاکید بیش از اذانست و مکروه است ملتفت شدن
بطرف راست و چپ و سنت است بپا ایستادن در هر دو و بعضی

در اقامه شرط صحت دانسته‌اند و این قوت دارد و احتیاط در اینست
که ترک نکند در اقامه مگر در حال اضطرار و سنت است که با طهارت باشد
و بعضی شرط صحت اقامه دانسته‌اند و این قول قوت دارد و سنت است
که اذان را بتانی و آرام بگوید و در ما بین فصلها درنگ کند و اقامه را
بشتاب بگوید اما در هر دو مراعات وقف و نفس کشیدن بکند و همچنین
در جمیع اذکار مثل تسبیح فاطمه زهراء و غیر آن بجهت آنکه جزم کردن آخر
بدون نفس کشیدن یا نفس کشیدن یا حرکت دادن آخر لحن است در
کلام عرب و صحیح نیست و بعضی گفته‌اند که تسکین بدون وقف هم
در لغت عرب وارد شده و آن به از حرکت دادنست و اظهر اعتبار
اوست و اما اگر زبان کسی بر وجه صحیح جاری نشود و حرفی را بحرفی
بدل کند چنانکه بلال شین را بدل بسین میکرد پس آن باکی نیست
و همچنین بدل کردن حرکتی بحرکتی در صورت عجز اما تغییر اعراب
و حرکت با امکان تعلم پس اظهر آنست که مبطل است خواه باعث
تغییر معنی بشود یا نشود و باید همزه‌ها را در اول الله اکبر و هاء را
در آخر الله اکبر و آخر صلوة و حاء را در آخر فلاح همه را ظاهر کند و سنت
است که بلند کند صدای خود را باذان و هر چه بیشتر بلند کند ثواب
آن بیشتر است و انگشتهای خود را در گوشهای خود بکند و مشهور

اینست که سنت است که فاصله بدهد میان اذان و اقامه بدو رکعت یا بسجده
یا بنشستن یا گام برداشتن قدم بغیر مغرب که در اینجا فاصله را بگام برداشتن
بکند یا نفس کشیدن یا تسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب
هم وارد شده و اینکه ثواب کسی دارد که بخون خود غلطیده باشد در راه
خدا و چون حالات و اوقات مکلف مختلف میشود هر وقت هر کدام را
مناسب داند بکند و با قطع نظر از دواعی و موانع خارجه دور نیست
که در مثل ظهر و عصر دو رکعت نافله بهتر باشد و در غیر اینها
سجده بهتر باشد بغیر نماز مغرب و سنت است خواندن دعائی که وارد
شده است ما بین اذان و اقامه و سنت است حکایت اذان از برای کسی که
میشنود هر چند جایز دانسته‌اند قطع نظر را از برای حکایت اذان و این
مشکل است و اما قطع قراءت قران باینجهت پس باکی نیست و حکایت
اذان در حال نماز صورتی ندارد هر چند در غیر کلمهائی باشد که حی علی
دارد و سنت است که بخواند دعائی که وارد شده است در وقت شنیدن
اذان و جمع کردن این با حکایت اذان باین میشود که بعد از فراغ از اذان
بخواند یا اینکه در وقت اذان بخواند و بعد از آن هر چه را در یابد حکایت
کند مطلب پنجم مکروه است سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه
و تاکید دارد در اقامت خصوصاً بعد از قد قامت الصلوة و خصوصاً

در جماعت یعنی آن جمعی که میخواهند نماز جماعت بکنند و اکتفا میکنند
با اقامه آن جمعی که اقامه میگوید بعد از قد قامت الصلوة سخن گفتن
ایشان کراهت بسیار دارد و جمعی حرام دانسته‌اند در اینجا و این قول
خالی از قوة نیست و بعضی علما در اثناء مطلق اقامه هم حرام دانسته‌اند
علی ای تقدیر هرگاه کسی سخن بگوید سنت است که اقامه را از سر گیرد
و استثنا کرده‌اند از سخن گفتن در اینجا سخنی را که بجهت مصلحت نماز
باشد مثل پیش داشتن امام یا راست کردن صف و گفتن اشهد ان
علیا ولی الله و ان محمداً و آله خیر البریه جایز است هرگاه بقصد
جزء اذان بودن نگفته باشد و هرگاه جزء اذان داند ظاهر
بدعت است پس در اینصورت اکتفا بیکمرتبه کردن احوط است و دو
بار گفتن شبیه‌تر است باجزاء اذان مطلب ششم اگر ترک
کند اذان و اقامت را تا نماز او تمام شود پس بی اشکال اعاده از برای
او جایز نیست و اگر ترک کند تا داخل نماز شود پس اکثر علمای ما
بر آنند که تا دامی که برکوع نرفته است میتواند که نماز را خراب کند
و اذان و اقامه را بگوید و باز نماز را از سر گیرد اگر سهواً ترک کرده باشد
و اگر عمداً ترک کرده باشد دیگر بر نمیگردد و بعضی بعکس این گفته‌اند
و آن ضعیف است و بعضی گفته‌اند میتواند بر گردد در صورت

نسیان مادامی که ان نماز فارغ نشده است واحوط انست که هینکه
داخل برکوع شد دیکر بر نکردد وتاکید برکشتن هرکاه پیش از قرائت
بخاطرش بیاید بیشتر است ومشهور اینست که هرکاه اقامه را کفته
باشد از برای اذان شها بر نمیکردد وبعضی دعوای اجماع هم بر این
کرده اند وبعضی کفته اند که از برای اذان تنها بر نمیکردد واین حکم
از احادیث ظاهر نمیشود وبعضی علما تخصیص داده اند این احکام را
بمنفرد وبعضی تعمیم داده اند در امام ومنفرد واخبار ظاهر در
منفرد است مطلب هفتم جایز نیست تقدیم اذان بر وقت نماز
در غیر صبح واما در صبح پس مشهور جواز تقدیم اذانست وجمعی منع
کرده اند ازین هم وبعد از ملاحظه احادیث در این باب معلوم میشود
که ان اذان پیش از صبح که تجویز شده است اذان صبح نیست که با و
توان اکتفا کرد از برای نماز صبح بلکه بجهت تنبیه واعلام وبیدار
شدن خفتکانست ودور نیست که جمعی که منع کرده اند اذان نماز
صبح را منع کرده باشد وانها که اثبات کرده اند اذان اعلام را اثبات
کرده باشند پس نزاعی در میانه نخواهد بود وابن ابی عقیل وابن
بابویه نقل کرده اند که رسول خدا دو مؤذن داشت یکی بلال
بود ویکی مکتوم واو کور بود وپیش از صبح اذان می کفت وبلال

دروقت

در وقت طلوع صبح اذان میکفت وانحضرت می فرمود که هرکاه اذان
بلال را شنیدید پس باز دارید خود را از خوردن واشامیدن بنا
براین تعدد مؤذن در این دو اذان اولی خواهد بود تا صدای انها
از یکدیکر ممتاز باشد وفایده داشته باشد مطلب هشتم
شرط است در مؤذن اسلام پس مؤذن کافر صحیح نیست واظهر اینست
که ایمان هم شرط است اما بلوغ پس ان شرط نیست بلکه طفل ممیز
اذان او صحیح است واز برای نماز باذان او میتوان اکتفا کرد نزد
دخول وقت واذان غیر طفل ممیز صحیح نیست وهم چنین اذان دیوانه
وبعضی کفته اند اذان زن از برای زنان خوبست نه غیر انها وسنت است
که مؤذن عادل باشد وصاحب اواز باشد وخوش اواز باشد واینکه
صدای خود را بلند کند واینکه بجای بلندی بایستد واستحباب مناره
دلیلی ندارد واینکه بینا باشد بوقت واینکه کور نباشد هرچند جایز است
از برای کور هم هرکاه کسی باشد که اورا راهنمائی کند ودر اعتماد
کردن باذان کسی که جاهل بوقت باشد اشکالست هرچند که بر
سبیل اتفاق در وقت کفته باشد بلی هرکاه شخص معتمدی اورا
راه نمائی کرده باشد خوبست درجواز اعتبار براذان کسی که اجرت
میکیرد براذان کفتن اشکالست اظهر عدم جواز است واجرت کرفتن

حرامست اما روزی دادن او از بیت المال المسلمین پس باکی نیست باب
دویم در قیام است ودران چند مطلب است مطلب اول
واجبست ایستادن در همه نمازهای واجبی وقیام در حال تکبیر احرام
ونیت رکن نماز است که بترک ان عمدا یا سهوا نماز باطل میشود و
هم چنین قیام متصل برکوع رکنست باینمعنی که باید رکوع از قیام
بعمل اید وثمره آن در بعضی اوقات ظاهر میشود مثل اینکه شخصی
بسبب ضعف عاجز باشد از ایستادن وبنشیند وبعد از تمام
شدن قراءت از خود قوتی بیاید که میتواند بایستد پس باید برخیزد
وراست بایستد وبرکوع رود پس اکر در انحال خم شده برخیزد وبی
راست شده برکوع رود نماز او باطلست وهم چنین ماموم هرکاه خواهد
داخل شود در وقتی که امام برکوعست باید تکبیر را بکوید در حال القیام
وانی قیام برکوع رود که اکر تکبیر نکفته برکوع رود نماز او باطلست وقیام
در حال تکبیر راهم در نیافته است ودر اینجا این دو رکن داخل شده
است وحد قیام انست که فقرهای پشت که انرا صلب میکویند
بروی یکدیکر بروصف استواد واستقامت قرار کیرند پس در حال
نماز خم نشود وپائین انداختن سر مبطل نماز نیست هرچند ترک ان
سنتست وواجبست که بهرد وپا بایستد وتکیه بچیزی نکند

کواکر

که اکر انچیز را بردارند بیفتد وبعضی مکروه دانسته اند تکیه کردن را وبناء
عمل بر مشهور است واما تکیه کردن بر چیزی مثل دیوار وغیر ان برای
برخواستن پس ان ضرر ندارد وبعضی این راهم مثل اول دانسته اند وان
ضعیف است وواجبست استقرار در حال قیام یعنی در بین نماز از راه نرود
ومکروه پیش وپس نرود مکر در جائی که استثنا شده مثل نماز جماعت
در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد امد واما اینکه کاهی سنکینی
خود را بر این پا بیندازد وکاه بران پا پس ان مکروه است وهم چنین
مکروه هست که کاهی پا را پیش بکذارد وکاهی پس بکذارد واین دو وقتی است
که در مرتبه از حد استقرار خارج نشود واکر نه نماز او باطلست ودر وقت
پیش رفتن وپیش امدن از قراءت دست بردارد وبعد از قرار بخواند
مطلب دویم هرکاه کسی عاجز شود از ایستادن پس تکیه کند
بجائی وبایستد واکر تواند بعضی قیام را بعمل اورد وبقدر مقدور
بعمل اورد واکر قیام را عرفا نتواند بعمل اورد واما راست ایستادن
مقدور نباشد باز باید بایستد وهرکاه تواند قیام بعمل ورد
اما رکوع وسجود را نتواند درست بجا بیاورد واکر بنشیند
رکوع وسجود را درست میتواند مکنه باز قیام را مقدم دارد
ورکوع وسجود را بقدر مقدور بجا اورد هرچند باشاره وایما

باشد واکر قیام هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در معرفت
عجز رجوع بحال خود میکند بجهت انکه انسان بحال خود بینا تر است
پس هر کاه داند که نمیتواند یا بمشقت بسیار براو هست بنشیند
و هر کاه طبیب بکوید که ایستادن ضرر ندارد میتواند بقول او عمل
کند مکر اینکه از برای خود علم بعدم ضرر حاصل باشد و هم چنین
هر کاه بکوید که باید چند روز بپشت بخوابد یا بنشیند بجهت دفع اب
چشم و غیر ان هر چند از ایستادن عاجز نباشد و ضرر رسیدن اعم
است از هلاکت یا طول ازار یا زیاد شدن یا شدت کرفتن و در
همه این صورتها ترک قیام میتواند کرد و در حکم مذکور است هر کاه از
دزد یا درنده بترسد یا در زیر سقف کوتاهی محبوس باشد و هر کاه تواند
که راه رود و نماز کند یا بنشیند و نماز نشستن را مقدم دارد همچنانکه
در صورت امکان از راه رفتن و ایستادن با تکیه ایستادن با تکیه را مقدم
میدارد و هر کاه از نشستن عاجز باشد تکیه بکند و بنشیند و هم چنین
سایر انچه کفتیم در قیام مثل انرا در نشستن ملاحظه کند و بعد از عجز
از همه بپهلوی راست بخوابد و بقبله و برای رکوع و سجود اشاره
کند و اکر از ان هم عاجز شود بپهلوی چپ بخوابد بروش مذکور
و اکر از ان هم عاجز باشد بپالا بخوابد مثل احتضار و اشاره کند

وباقی احکام رکوع و سجود در محل خود خواهد امد پس بدانکه هر کاه کسی که
ایستاده است عجزی عارض او شود می نشیند و اکر از نشستن عجز عارض
شود بپهلوی راست می خوابد و هم چنین تا حال اخرین و بعکس این هر کاه
ضعیف قوتی می یابد بهر حالی که هست بحال دیکر بالاتر از ان منتقل
میشود تا بحالی که بالاتر از همه است پس اکر قبل از قراءت عجز او را عارض شود
بنشیند و قراءت کند و هر کاه در بین قراءت ضعف او را عارض
شود مشهور انست که در حال فرود امدن هم قراءت میکند و بعضی
کفته اند ساکت شود تا بنشیند و بعد از ان بخواند و اول اظهر است
و اکر از برای او ضعیف قوت بهم رسد پس ترک قراءت بکند تا برخیزد
و از انجا که مانده است بخواند و هم چنین هر کاه از خوابیدن بنشستن
مشغول شود و بعضی کفته اند سنت است که از سر بکیرد و این مشکل است
و هر کاه بعد از اتمام قراءت قوت بجهت او بهم رسد باید برخیزد
و راست بایستد و برکوع رود و طمانینه و ارام در این قیام
واجبست مطلب نهم جایز است نشستن در همه نمازهای سنتی
در حال اختیار و سنت است که در اخر سوره برخیزد و سوره را ایستاده
تمام کند اکر چه یک ایه یا بیشتر باشد پس برکوع رود که ثواب نماز
ایستاده از برای او نوشته میشود و ظاهر انست که در نمازهای

واجبی اکر کسی بهمین قدر یک ایه یا دو ایه تواند بپا ایستد در هر جایی که قراءت
باشد واجب باشد که انرا در اخر قرار بدهند که رکوع را از قیام بعمل
اورد و سنت است از برای کسی که تواند بایستد و کاهلی کند در نماز
نافله در عوض هر رکعتی دو رکعت بکنند خواه نوافل یومیه باشد
یا غیر ان در وتیره خلاف کرده اند که ایستادن در ان افضل است
یا نشستن و کویا خلافی در جواز هر دو نداشته باشد و شاید
احوط نشستن باشد و اما بجا اوردن نافله در حالی که بپهلو خوابیده
باشد یا بر پشت خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی انرا جایز
دانسته اند و ان بسیار دور است و در نشستن مختار است
که بهر نحو که خواهد بنشیند خواهد دو زانو و خواهد چهار زانو
و خواهد پاها را دراز کند و مکروه است اقعا و تفسیر ان خواهد
امد و سنت است تربع و بعضی انرا تفسیر کرده اند باینکه در حال
نشستن ساقهای پا و رانهای خود را از زمین بردارد و راست بدارد
و در کیفیت رکوع نشسته دو وجه کفته اند یکی اینکه خم شود بحدی
که پیشانی او نسبت بکسی که راست نشسته باشد مثل نسبت پیشانی
راکع ایستاده باشد بکسی که راست ایستاده و دویم انکه خم شود
بحدی که پیشانی او برابر محل سجده او بشود و اقل او انست که پیشانی

او برابر پیش روی زانوهای او باشد و ظاهر انست که هم خوبست
و احوط انست که زانوها را از زمین بردارد و بعضی علما انرا واجب
دانسته اند مطلب چهارم سنت است دعا خواندن بانچه وارد
شده است در نزد ایستادن بنماز و اینکه بچسباند پاهای خود را
بیکدیکر و فاصله بکذارد میان انها اقل فضیلت انست که بقدر سه
انکشتی باشد و اکثر ان بقدر یکوجب و شانهای خود را بیاویزد و
دستهای خود را بیندازد و بروی رانهای خود بکذارد برابر
زانو و نظر او بجای سجده باشد و با کسالت و کاهلی و خواب الوده نباشد
و با شتاب نباشد و خاضع و خاشع باشد و چشمهای او بزیر باشد
و باسمان نکاه نکند و بجانب راست و چپ ملتفت نشود و دل
او مشغول نماز باشد مثل بندهٔ خوار و ذلیلی باشد که در پیش پادشاه
بزرکی ایستاده باشد و نماز او مانند نماز کسی باشد که نماز را وداع
میکند که کویا دیکر او را نصیب نمیشود نماز و بسر و ریش و دست خود
بازی نکند و انکشتان خود را نشکند و یکی از پاهای خود را مقدم
بر پای دیکر نکذارد و مساوی بکذارد و روی انکشتان پا هم بقبله
باشد و خمیازه و کمان کشیدن نکند و وزن پاهای خود را از هم
جدا نکند و دستهای خود را بسینه خود بچسباند یعنی او متکبر باشد

و متصل بسینه نگاه دارد و بعضی چنین فهمیده اند که دستهای خود را
بروی پستانها بگذارد و این دور است و اما تکفیر در حال نماز پس
مشهور و اقوی حرمت آنست بلکه نماز باطل میشود بان و تکفیر چنانکه
در حدیث صحیحی وارد شده آنست که کف دست راست بر پشت دست
چپ بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن همین
حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان آنکه دستهای را در
بالای ناف بگذارد و یا پائین و بعضی تصریح کرده اند باینکه فرقی نیست
در اینکه حایلی میان دستها باشد یا نه و بعضی اشکال کرده اند در
گذاشتن دست بروی ساق دست دیگر هم و احوط اجتناب از همه
است و اینکه مذکور شد در غیر حال تقیه است و در ان حال باکی نیست
بلکه گاه هست واجبست بلکه اگر ترک کند دور نیست که نماز او
هم باطل باشد و شیخ طوسی فرموده است که تطبیق هم حرامست یعنی
یکی از کفها را بر دیگری بگذارد و میان زانو های خود بگذارد
و دعوای اجماع بر ان کرده است **باب سیم** در نیت
و تکبیر احرام است و در ان چند مطلب است **مطلب اول**
واجبست نیت در نماز و تحقیق ان در وضو گذشت و حاصل
کلام در اینجا اینست که انچه ممیز فعلست از ما عدا باید قصد

کند و همینکه نماز معین شد در او قصد کند که از برای خدا میکنم پس هرگاه مکلف
در اول ظهر مشغول الذمه بنماز دیگر نباشد و اراده نماز دیگر ندارد بغیر
نماز ظهر پس معین است در نظر او که نماز ظهر را میکند همین کافیست
پس همینکه میداند که نماز ظهر را میخواهد بکند برای خدا و این قصد را
دارد بگوید الله اکبر و اگر گاهی نماز قضا میکند و محتاج است باینکه تعیین کند
که اینکه حالا میخواهم بکنم نماز اداست نه قضا پس باید قصد ادا بودن را بکند
و هم چنین هر چه باعث تعیین فعلست و امتیاز ان از غیر است از وجوب
و استحباب و ظهر و عصر و قضا و ادا و غیر ان باید در نظر داشته باشد
و قصد کند تقرب را و تکبیر بگوید و معنی قصد تقرب را و تکبیر بگوید
و بسیار از احکام نیت گذشت و واجبست مقارنه با تکبیر باینمعنی
که نیت خلاف نماز از برای او پیش از تکبیر عارض نشود و با همان قصدی
که دارد تکبیر بگوید و واجبست استمرار حکمی تا اخر نماز باینمعنی که قصدی
که مخالف نماز باشد نکند پس اگر در بین نماز قصد کند خروج را یعنی
بگوید از نماز دست برداشتم اما کاری که منافی نماز باشد بجا
نیاورد اظهر انست که نماز او باطل میشود و اما اگر بگوید که دیگر
دست از نماز برمیدارم یا در رکعت دویم از نماز دست برمیدارم
پس در ان اشکالست و احوط بلکه اظهر بطلانست و اگر خروج از نماز را

معلق کند بر چیزی پس اگر چیزیست که جزما میشود و یقین بوقوع ان
در بین نماز هست پس این مثل صورت سابقه است و اگر معلق
کند بر چیزی که ممکن است که واقع نشود پس در ان اشکالست
و احتیاط در اتمام و اعاده است و اما انچه شارع تجویز کرده است
قطع نماز را در ان پس تعلیق بان ضرر ندارد مثل اینکه بگوید اگر
طفل بکنار چاه برود که بیفتد نماز را قطع میکنم که او را خلاص کنم
و امثال ان پس ان ضرر ندارد و هرگاه قصد فعل منافی نماز بکند
مثل اینکه قصد چیزی خوردن بکند یا قصد حرف زدن بکند انچه
از مشهور نقل شده است اینست که تا نکرده است نماز باطل نمیشود
و اظهر انست که اگر غافلست از اینکه ان منافی نماز است پس ان ضرر
ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر در مسئله سابق تامل شویم ببطلان
نماز بقصد خروج در ان ثانی چنانکه اظهر است پس اظهر در اینجا نیز
بطلان خواهد بود و اما اگر قصد کند جزئی از نماز غیر نماز را مثل
اینکه تکبیر گوید و قصد خبر کردن غیر را با وضم کند یا رکوع کند
و قصد برداشتن چیزی را هم با وضم کند یا ریا را با ان ضم کند
پس جمعی از علما حکم ببطلان کرده اند و اعاده ان جزو را بی فایده
میدانند و وجه این در حکم ظاهر تر است بجهت انکه اعاده باعث

تعدد رکن میشود و اما در غیر رکن مثل قرائت و ذکر رکوع و امثال ان
پس اظهر نیز بطلانست هرچند اعاده ان بکند خصوصا در وقتی که
نیت ریا باشد و احتمال صحت در صورت اعاده در وقتی است که باعث
کردن او فعل کثیر بعمل نیامده باشد و در وقتی است که بگوئیم که قرائت
زیادتی و یا ذکر زیادتی در نماز ضرر ندارد خصوصا چنین قرائت و ذکری
که بقصد قربت نباشد و یا خالص از برای خدا باشد و ادله که دلالت دارد
بر جواز مطلق ذکر و قراءت در نماز مساعد را از انها قراءت و ذکریست
که بقصد قربت باشد باینکه با قصد جز امری مثل ریا نباشد و اما هرگاه
ذکر جزائی بگوید بقصد اعلام غیر مثل سبحان الله و الله اکبر یا ایه قرانی
بخواند بجهت اعلام پس ظاهر انست که ضرر ندارد و اما حکم ضمیمه در
اذکار و افعال مستحبه نماز پس بهتر انست که انها را با قصد دیگر ضم نکند
و شاید کدام در انها اسان تر باشد **مطلب دویم** جایز نیست عدول
کردن از نمازی بنمازی دیگر یعنی گردانیدن نیت نماز را بنماز دیگر مگر
در چند موضع اول عدول از نماز بعد بنماز پیش مثل اینکه نماز
عصر میکند بخاطرش اید که نماز ظهر را نکرده است عدول میکند و نیت
قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد و بعد از تمام نماز نماز عصر را
میکند و هم چنین عشا و مغرب خواه نماز ها هر دو ادا باشد یا

هر قضا باشد یا اولی قضا باشد و دویمی ادا مثل اینکه در نماز مغرب
بخاطرش بیاید که نماز عصر را نکرده است چنین قرار دهد که این نماز
عصر باشد و آن را چهار رکعت تمام کند و بعد از آن مغرب را بکند
و همچنین هرگاه عشا را فراموش کند تا داخل نماز صبح شده باشد یا صبح را
فراموش کند تا داخل نماز ظهر شده باشد و امّا عکس آن یعنی یک نماز
قضائی باشد و خواهد عدول کند به نماز ادائی که باید در آن وقت بکند
پس در آن اشکالست و اقوی در نزد حقیر آنست که هرگاه وقت نماز حاضره
تنگ نباشد عدول نکند و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن ادا را
کند و هرگاه وقت حاضره تنگ باشد پس آن قضا را برهم زند و حاضره را
بجا آورد اگر داند که میتواند از ادراک وقت بیابد هرچند یک رکعت آن
باشد و اگر وقت وفا نمیکند حتّی یک رکعت هم در اینصورت در جواز
عدول نیّت تردّد و اشکالست و اظهر عدم عدولست و بعد از اتمام
قضا نماز حاضره را قضا بکند دویم عدول از ماموم بودن با امام بودن
در وقتی که امام بمیرد یا حادثه با و روی دهد یکی از مامومین را پیش
میدارند که با و اقتدا کنند و نماز را تمام کنند سیم عدول از ماموم
بودن بتنها نماز کردن تا این در صورت حصول عذر است مثل اینکه
بول آید یا شغل ضروری که تخلّف از آن ضرر حاصل شود یا دردی

اولا

او را عارض شود بی اشکالست و در صورت عدم عذر نیز مشهور جواز است و علامه
دعوای اجماع بر آن کرده است ولیکن احوط آنست که بی عذر منفرد نشود
چهارم عدول از تنهائی بماموم شدن شیخ طوسی دعوای اجماع
بر جواز آن کرده است و آن مشکلست پنجم عدول از اقتدای بامامی با
قتدای امامی دیگر و اقوی آنست که بغیر از صورتی که مذکور شد
که حادثه که با امام رو داده باشد در صورت دیگر عدول نکند
ششم عدول از فریضه بنافله از برای کسی که بترسد که نماز جماعت
از او فوت شود نماز فریضه را میکرداند به نیّت سنّت و بدو
رکعت نافله تمام میکند و این در وقتی است که نماز نافله سه
رکعتی نشود مثل اینکه هرگاه در رکعت سیم نماز ظهر در حال رکوع
باشد نمیتواند این کار را بکند و اگر در بین قراءت باشد شاید
تواند که همانجا بنشیند و سلام بگوید و ملحق شود بجماعت و هم
چنین کسی که در روز جمعه فراموش کند قراءت سوره جمعه را
و سوره دیگر شروع کند او هم نیّت را بنافله میکرداند و دو رکعتی
تمام میکند و نماز ظهر یا جمعه را از سر میگیرد هفتم عدول از قصر بتمام
است هرگاه در بین نماز قصد اقامه بکند و امّا از اتمام بقصر پس
مشهور نیز جواز آنست و آن در وقتی است که در دو رکعت اوّل باشد

و هنوز نماز تمام نکرده باشد در محلّ اقامه و حدیث صحیح در این خصوص
ندیده ام و بعضی مواضع دیگر هم استثنا کرده اند که دلیل آنها واضح نیست
و بدانکه مواضع عدول اثنای نماز است و بعضی بعد از فراغ هم جایز
دانسته اند در جائی که ممکن باشد و حدیثی در آن ندیده ام بغیر خصوص نماز
ظهر و عصر که حدیث صحیح وارد شده که جایز است عدول بعد از فراغ
از عصر بظهر و عمل بان خوبست مطلب سیم تکبیر احرام واجبست
و رکن نماز است و بترک آن عمداً یا سهواً نماز باطل میشود و همچنین
بزیاد کردن آن پس هرگاه دو تکبیر بگوید نماز او باطلست و هرگاه
مرتبه سیم بگوید صحیح است و بعضی گفته اند تکبیر دویم مبطل
نماز هست امّا باطل نیست پس قصد دویم صحیح خواهد بود و این
صحیح ضعیف است خصوصاً هرگاه عمداً بگوید و واجبست که تکبیر را
بلفظ معهود بگوید الله اکبر مثل الله الاکبر یا الله الجلیل و غیر آن صحیح
نیست و همزه الله و اکبر هر دو را قطع کند از ما قبل و وصل نکند و فتحه
همزه را اشباع نکند و همچنین فتحه با را و واو را تشدید ندهد و هرگاه
عاجز باشد از این لفظ سعی کند تا بیاموزد و اگر عاجز باشد ترجمه
آن را بهر لغتی که تواند بگوید و الا بهر نحو که تواند ادا کند و اگر هیچ
نتواند زبان خود را حرکت بدهد و اشاره کند و سنّت است که

دستهای

دستهای خود را با تکبیر بالا ببرد و بعضی واجب دانسته اند و احوط آنست که ترک
نکند و در امام جماعت تاکید بیشتر است و این استحباب بمطلق دست برداشتن
حاصل میشود بهر نحو که باشد امّا بهتر آنست که دست را با ابتداء تکبیر
بردارد و وقتی که دست برابر نرمه گوش رسید تکبیر تمام شده باشد و از بعضی
اخبار ظاهر میشود که بعد از تکبیر هم میتوان بعمل آورد و سنّت است که شکم دستها را
رو بقبله کند و آنها را پهن کند و انگشتان را بهم بچسباند و جمعی از علما
گفته اند که انگشتان بزرگ را از سایر انگشتان جدا کند و باقی را بهم بچسباند
و این بهتر است و سنّت است که تکبیر را بلند بگوید و هرگاه امام باشد و
ماموم آهسته بگوید و منفرد مختار است و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند
و سنّت است شش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام و امام آنها را نیز آهسته
میگوید و مصلّی اختیار دارد در اینکه هر یک از هفت تکبیر را خواهد تکبیر
احرام قرار بدهد و در افضلیّت خلاف کرده اند جمعی گفته اند که افضل
آنست که اوّل را تکبیر احرام قرار دهد و جمعی گفته اند آخر را تکبیر احرام
قرار بدهد و از مصباح شیخ طوسی نقل شده که آخری متعین است از برای تکبیر
احرام و اظهر در نظر حقیر افضلیّت تکبیر آخری است چنانکه از عبارت
فقه الرضا معلوم میشود و احادیثی که دلالت دارد باینکه تکبیرات
نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است بجهت آنکه این درست نمی آید

مکر باینکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر هفتم تکبیر احرام خواهد
بود وسنت است که سه تکبیر اوّل را که کفت بکوید اللّهم انت الملك
الحق لا اله الا انت وحدك لا شریك لك ربّ انّی عملت سوءً
وظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذنوب
الّا انت وبعد از ان دو تکبیر بکوید پس بکوید لبّیك وسعدیك
والخیر فی یدیك والشر لیس الیك والمهدی من هدیت
عبدك وابن عبدیك منك وبك ولك والیك لا ملجأ ولا منجا
ولا مفرّ ولا مهرب منك الّا الیك سبحانك وحنانیك تبارکت
وتعالیت سبحانك ربّ البیت بعد از ان دو تکبیر بکوید پس دعای ربّنا د م
توجّه را بخواند بعد از ان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بکوید و
شروع بقراءت میکند و بعضی علما کفته اند که در روایتی وارد شده
که بعد از تکبیر ششم بکوید ربّ اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذرّیتی
ربّنا وتقبّل دعاء ربّنا اغفر لی ولوالدیّ وللمؤمنین یوم
یقوم الحساب و در روایتی هست که پیش از تکبیر احرام بکوید
یا محسن قد اتاك المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن
المسیء وانت المحسن وانا المسیء فبحقّ محمّد وال محمّد
صلّی الله علی محمّد وال محمّد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منّی ربّنا صلّی الله علیه وسلم

بر انچه ما اختیار کردیم بهتر انست که این دعا را متصل بتکبیر هفتم بخواند پس
میخواند که بعد از تکبیر ششم ربّ اجعلنی مقیم الصلوة را بخواند واین را بعد
از ان بخواند و بعد از ان تکبیر احرام را بکوید و بدانکه بعضی علما این شش تکبیر را
در همه نمازها سنت دانسته اند و بعضی مخصوص فرایض دانسته اند
و بعضی مخصوص هفت جا قرار داده اند اوّل هر نماز واجبی و اوّل رکعت
از نماز شب و در مفرده وتر و در اوّل رکعت نافله و در اوّل رکعت
نافله مغرب و در اوّل رکعت از دو رکعتی نماز احرام و وتیره و قول
اوّل اظهر است و تاکید در هفت موضع بیشتر است و این نافله هم
تاکیدش از سایر نوافل بیشتر است **باب چهارم** در قراءت
و در ان چند مطلب است **مطلب اوّل** واجبست خواندن سوره فاتحة
الکتاب در هر نماز های واجبی و شرط صحّت نماز های سنتی است
از برای کسی که تنها نماز میکند و برای پیش نماز در هر دو رکعت نماز
دو رکعتی و در دو رکعت اوّل هر سه رکعتی و چهار رکعتی و باطل می
شود نماز بترك ان عمدا امّا اکر فراموش کند پس اکر در وقتی که برکوع
رفت بخاطرش امد پس نماز او صحیح است و هر کاه پیش از رکوع رفتن
بخاطرش امد باید قراءت را بجا بیاورد و اکر چیزی دیکر بعمل امده
مثل سوره و قنوت وغیر ان بعد از ان دو مرتبه بکوید و در صورتی

که عمدا ترك فاتحة الکتاب بکند و داخل شود سوره نماز او باطل
است هر چند بر کردد و فاتحه را بخواند و در صورتی که سهوا
ترك کند فاتحه را و داخل سوره شود بخاطرش اید و بر کردد واجب
نیست که همان سوره را بعد از ان از سر کیرد بلکه سوره دیکر هم میتوان
خواند و اکر همان را بخواند شاید احوط باشد و اکر در وقتی که داخل
در سوره شد شك کند که ایا حمد را خوانده است یا نه پس جمعی
برانند که بر میکردد و حمد را میخواند و اقوی در نزد حقیر اینست
که بر نمیکردد چنانکه جمعی دیکر اختیار ان کرده اند بلکه در نظر از علما
حقیر بعید نمی نماید که اکر کسی در بعضی ایات شك کند و بعد
از ان که داخل ایه دیکر شده باشد که ان نیز بر نمیکردد بجهت انکه
احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هر کاه فارغ شدی از چیزی
و داخل شدی در چیزی دیکر پس شك تو چیزی نیست و بعضی علما
چنین فهمیده اند که مراد از چیز فعل تمامی است از افعال نماز مثل
قراءت و رکوع و سجود نه اجزاء و ابعاض اینها و دلیل واضحی بر این نیست
و بعضی دیکر تخصیص داده اند این را با فعال واجبه پس کفته اند که هر کاه
کسی مثلا در حال قنوت شك در قراءت کند باید بر کردد و این نیز دلیل
واضحی ندارد خلاصه هر چند مقتضای قواعد و عمومات اینست که هر کاه

کسی در چیزی شك کند باید از ان بجا اورد تا یقین بان حاصل شود ولیکن این
احادیث صحیحه دلالت بر عدم اعتنای بان میکند در وقتی که داخل در چیزی دیکر
میشود والله العالم باحکامه **مطلب دوّیم** بدانکه در نماز ایات واجب
خواندن فاتحة الکتاب ده مرتبه اکر ده سوره بخواند و هر کاه دو سوره را تبعیض
کند در ده رکوع باین نحو که یك سوره را پاره پاره کند و هر پاره برای هر
رکوعی بخواند با دو مرتبه واجبست که حمد بخواند مثلا در رکعت اوّل
حمد میخواند و بعد از ان میکوید بسم الله الرحمن الرحیم انّا انزلناه فی لیلة القدر
و برکوع میرود و بعد از ان که راست شد میکوید وما ادریك ما لیلة
القدر و بعد از قنوت برکوع میرود و راست میشود و میکوید لیلة
القدر خیر من الف شهر و همچنین تا اخر و بعد از اکمال سجده ها بر میخیزد
و باز حمد میخواند و ابتدا در سوره دیکر یا همین سوره میکند و بهمین نهج
تمام میکند و در تبعیض بیك ایه یا بیشتر میتواند اکتفا کند و جایز است
تبعیض در همه رکوعها و جایز است تمام کردن سوره در همه
رکوعها و جایز است که در یك رکعت پنج سوره تمام بخواند و در رکعت
دیکر تبعیض کند بسوره که پنج ایه باشد و جایز است که تلفیق کند
در هر رکعتی یعنی برای بعضی رکوعها سوره تمام بخواند و برای بعضی
دیکر پاره از سوره و احوط انست که در صورت تبعیض حمد را بخواند

تا سوره تمام کند واحوط انست که سوره را که در رکعت اوّل قدری
از ان را خوانده انرا در همان رکعت تمام کند خواه سوره غیر او نخوانده
باشد یا خوانده وهم چنین احوط اینست که تا سوره را تمام نکند سوره
دیگر نخواند بلکه سوره را که بعض انرا خوانده است هم از سر نگیرد تا انرا
تمام کند ونهایت احتیاط انست که در هر رکعتی حمد وپنج سورهٔ
تمام بخواند یا حمد ویك سورهٔ پاره پاره والله العالم مطلب سیم
خلافی نیست درمیان علما در اینکه مصلّی مخیّر است در رکعت
اخر نماز سه رکعتی ودر دو رکعت اخر چهار رکعتی که حمد بخواند
یا ذکر بکند ونهایت درد وچیز خلاف کرده اند اوّل اینکه ذکر چه
چیز است وچه قدر است ودویم در اینکه کدام افضلست ودر هر
یك از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند واظهر در نظر حقیر انست
که مطلق ذکر کافی باشد از تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر وامثال
ان واحوط انست که باین عبارت بگوید سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله والله اکبر واز این احوط اینست که این عبارت را
سه مرتبه بگوید خصوصا در وقتی که امام باشد ومظنّه داشته
باشد که در ماموین مسبوقی باشد وبعضی توهم کرده اند که
استغفار هم واجبست وان ضعیف است وگفتن ان بهتر است

ولی

واما افضلیت تسبیح بر حمد یا افضلیت حمد بر تسبیح پس در ان نیز اقوال
مختلفه است واظهر در نزد حقیر انست که تسبیح افضلست خواه
امام باشد وخواه منفرد وخواه ماموم وچون دانستی که افضل واحوط
تکرار ان عبارت گذشته است سه مرتبه پس بدانکه بعضی گفته
اند که این اوّل افضلست او افضل از ان پنج مرتبه است وبالاتر از ان هفت
مرتبه است وباکی باین نیست وبدانکه در جواز عدول از حمد به تسبیح
یا بعکس باین معنی که شروع کند در یکی از اینها وخواهد دست بردارد
وان دیگری را بخواند اشکالست واحوط ترك انست وهم چنین اگر منخواست
که یکی از اینها را بخواند فراموش کرد ودیگری را خواند ودر اثناء ان یا
بعد از اتمام بخاطرش امد در این نیز اشکالست ودور نیست که اقوی
اینست که رجوع بکند بانچه میخواست که اوّل بخواند یا انکه همین را که
سهوا خوانده دو مرتبه از سر بخواند واحوط انست که قصد وجوب نکند
واین را بقصد قربت بکند وهرگاه کسی در دو رکعت اوّل قراءت را
فراموش کرده باشد واجب نیست که در دو رکعت اخر بخواند بلکه
مخیّر است میان قراءت وتسبیح واگر شك کند در عدد تسبیح
بنا را بر اقل بگذارد وخلاف کرده اند در وجوب اخفات در تسبیح
واحوط بلکه اقوی انست که اخفات بکند مطلب چهارم واجبست

خواندن یکسورهٔ تمام بعد از فاتحة الکتاب در دو رکعتهای اوّل
واجبی در حال اختیار وقول باستحباب ان ضعیف است وهم
چنین قول بجواز تبعیض یعنی بعضی سوره را خواندن نیز ضعیف است
واحادیثی که در ان وارد شده است محمولست بر تقیه یا اضطرار
وهمچنین جایز نیست قران یعنی دو سوره را خواندن در نمازهای
واجبی بعد حمد ودر نماز سنّتی باکی نیست هر قدر که بخواند و
اظهر انست که دو سوره وبیشتر خواندن در نماز واجبی مبطل
نماز است وبعضی علما تصریح کرده اند باینکه زیاده بر یکسوره خواندن
هم هر چند دویمی را تمام نکند هم همین حکم دارد بلکه یکسوره را تمام
دو بار خواندن یا بعضی از ان را دو بار خواندن هم همین حکم دارد
وبعضی اخبار هم دلالت بر ان دارد واحوط بلکه اقوی انست که
ملاحظه این معنی را هم بکند ومراد از قران زیاده کردن بر یکسوره
انست که بقصد قراءت سورهٔ بعد حمد باشد امّا تکرار ایه در بین
قراءت بجهت تذکر معنی وحضور قلب پس ان ضرر ندارد وبلکه
اخبار دلالت بر جواز ان دارد وهم چنین قراءت در حال قنوت
وغیر ان هم ضرر ندارد هر چند سوره تمامی باشد بلکه دور نیست که
هرگاه بعد قراءت سوره یکسوره یا بعضی سورهٔ دیگر بخواند امّا نه

بقصد

بقصد قراءت سوره که بعد حمد فرموده اند بلکه بجهت انکه قراءت قرانست
وخوبست باطل نباشد امّا احوط ترك انست وبعضی از علما تصریح کرده اند
که خلافی نیست در اینکه جایز است قنوت خواندن ببعض ایه های قران ودر اینکه
قصد کند اذن دادن کسی را که میخواهد داخل خانه شود باینکه بگوید ادخلوها
بسلام واحوط انست که سورهٔ تمام دیگر در نماز واجبی نخواند هر چند در قنوت
خوانان باشد وجایز نیست که در نماز سورهٔ طولانی بخواند که بخواندن ان
وقت از دست برود هر چند بداند که یکرکعت تمام را در وقت در می یابد وبا
وجود علم باین معنی ظاهر اینست که بمجرد شروع در ان نماز باطل شود چنانکه
بعضی علما تصریح بان کرده اند بلی اگر گمان دارد که وقت وسیع است وبعد
از شروع معلوم شود که وقت تنك است از ان سوره دست بردارد هر
چند از نصف گذشته باشد وسورهٔ دیگر بخواند وبدانکه سوره والضحی
والم نشرح یکسوره حساب میشود وهم چنین سوره لایلاف والم تر کیف
وهرگاه در نماز واجبی بخواند باید هر دو را بخواند وبیکی اکتفا نکند وبسم الله
الرحمن الرحیم را از برای هر دو سوره بگوید وبعضی قائل شده اند که بسم الله
سورهٔ دویم ساقط میشود وان ضعیف است مطلب پنجم
جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب در ان هست در نمازهای واجب
ونماز باطل میشود بخواندن ان خواه بان اکتفا کند یا سورهٔ دیگر هم بخواند

یك رکعت تمام را

وبعضی علما تصریح کرده اند که بشروع کردن دران نماز باطل میشود هرچند
هنوز سجده را نخوانده باشد واین سخن قوی است واگر سهوا بخواند پس اگر
قبل از خواندن ایه سجده بخاطرش اید عدول کند بسوره دیگر هرچند از نصف
گذشته باشد واگر سهوا تمام کند سوره را پس بعضی گفته اند برای سجده اشاره
بکند وبعد از نماز قضای سجده را بکند وبعضی گفته اند مختار است درمیان این
دوتا وبعضی گفته اند نماز را اتمام کند وقضای ان سجده را بعد از نماز بکند
ودلیل هیچکدام وضوحی ندارد واحوط انست که سجده بکند ونماز را اتمام
کند ونماز را اعاده کند واگر سهوا تا ایه سجده بخواند وبخاطرش اید هنوز
سوره تمام نشده باشد پس ان نیز احتیاط مذکور را بکند ودور نیست که او
در اینصورت بعد از سجده عدول کند بسوره دیگر وبعد از اتمام اعاده
نماز بکند واما در نمازهای سنتی پس باکی نیست خواندن انها در وقتی
که ایه سجده را خواند سجده کند پس اگر سجده در اخر سوره است برخیزد وسوره حمد
بخواند وبرکوع رود وبعضی گفته اند سوره دیگر یا ایه بعد از حمد بخواند
وبرکوع رود واگر تتمه از سوره مانده است برخیزد وانرا تمام کند
وبرکوع رود وهرگاه فراموش کند سجده را هر وقت که بخاطرش اید
بجا اورد تتمیم بدانکه سجدهائی که در قرانست پانزده تاست چهار
تای ان واجبست وباقی سنت واما واجب پس ان در چهار سوره است

درالم تنزیل

درالم تنزیل وهم لا یستکبرون ودر حم فصلت انکم لا تعبدون ودر
اخر والنجم واقرا باسم ربک واما سنتیها پس انها در اخر اعرافست
ودر رعد وظلالهم بالغدو والاصال ودر نحل ویفعلون ما یؤمرون
ودر بنی اسرائیل یزیدهم خشوعا ودر سوره مریم خروا سجدا وبکیا
ودر حج ان الله یفعل ما یشاء ودر موضع دیگر وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون
ودر فرقان وزادهم نفورا ودر نمل رب العرش العظیم ودر ص وخر
راکعا واناب ودر اذا السماء انشقت واذا قرئ علیهم القران لا یسجدون
ودر وقت تلفظ بکلمه سجده سجده بکند بلکه وقتی که ایه تمام شد
سجده کند چنانکه اشاره بمواضع ان کردیم وسجده واجبست برکسی که خود بخواند
ایه را یا گوش بدهد بکسی که میخواند وبشنود واما اگر بگوش او بخورد بدون اینکه
گوش داده باشد پس در ان خلافست واظهر در نزد حقیر وجوبست ودر
غیر عزایم مطلقا مستحب است واظهر انست که طهارت شرط ان
نیست بلکه انسان بی وضو بلکه جنب وزن حایض هم سجده میکند واحوط
انست که حایض گوش ندهد بایه سجده واگر بشنود سجده را بکند
وبعد از غسل قضا هم بکند واما ستر عورت وپاکی بدن وجامه واستقبال
قبله پس مشهور عدم لزوم انهاست واظهر اینست لکن از بعضی احادیث
برمی اید که استقبال قبله واجبست در وقتی که نشسته باشد واحوط

انست که ترک ان نکند واما وضع غیر پیشانی از اعضای سبعه بر زمین و
سجده کردن بر چیزی که صحیح باشد سجود بران پس در ان اشکال وخلاف
است هرچند دلیلی بر لزوم انها قائم نشده اما احوط مراعات انهاست
وبر تقدیر با وجود امکان پیشانی بر زمین گذاشتن را ترک نمیتواند کرد مگر
درحالی که سوار باشد ونتواند سر را بجائی گذاشت در انوقت اشاره
میکند وتکبیر احرام ندارد وتشهد وسلام هم ندارد ودر وقت راست
شدن از سجده هم تکبیر واجب نیست بلکه سنت است وبعضی واجب
دانسته اند واین احوط است ومشهور انست که ذکر سجود هم سنت است و
واجب نیست واحوط اینست که ترک نکند وذکر سجود نماز هم در ان
میتوان کرد ومستحب است که در ذکر سجود بگوید لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله عبودیة ورقا
سجدت لک یا رب تعبدا ورقا لا مستنکفا ولا مستکبرا بل انا
عبد ذلیل خائف مستجیر واحوط انست که نیت سجده را در وقت
سر فرو اوردن بکند وبعضی در وقت سر گذاشتن گفته اند ووجوب
سجده فوری است بعد تمام شدن ایه فورا بکند واگر نکند گناه کرده است
وباید بعد بجا اورد وهر وقت که باشد ونیت قضا واداء در کار نیست
وهمچنین سجده های سنتی وبعد خواندن وشنیدن سجده علیحده واجب

خواه

خواه از برای مرتبه پیش سجده کرده باشد وخواه نکرده باشد مطلب ششم
واجبست گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول حمد وسوره وان جزء است از هر
سوره که در قران هست بغیر سوره براءت که در اول ان بسم الله نیست
وواجبست خواندن حمد وسوره بر نهجی که وارد شده است بلفظ عربی
وباید که اخلال بان نکند هرچند بیک حرف باشد حتی تشدید وبعضی مد
متصل را هم بان ملحق کرده اند وان خالی از اشکال نیست وهم اعراب از ضمه
وفتحه وکسره وسکون وغیر اینها همه را مراعات کند واقوی انست که تغیر
اعراب مقتضی بطلانست هرچند باعث تغییر معنی نشود بلکه هرچند موافق
عربیت هم صحیح باشد وجایز است خواندن قران بهر یک از هفت قراءت
مشهوره که جمعی از اصحاب ما دعوی اجماع بر تواتر انها کرده اند وعلامه
حلی فرموده اند که بهترین قراءتها در نزد من قراءت عاصم است از طریق
ابی بکر بن عیاش بطریق ابی عمرو بن العلاء وبر تقدیر همین قراءتی که
در قرانها وارد شده است ومتداولست که بسیاهی نوشته شده است
شبهه در جواز ان نیست دیگر عوام را معطلی نباشد واما وقف
لازم ومد متصل وامثال اینها پس ظاهر اینست که مراد قراء از لزوم
وجوب شرعی نیست چنانکه از محققین ایشان نقل کرده اند بلکه مراد
ایشان تاکید است پس ترک انها مخل بنماز نخواهد بود هرچند احتیاط

دوم رعایت انست واما ادای حروف از مخارج بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز
شود بطریقی که لسان عربست پس شبهه در وجوب آن نیست بلکه سایر
انچه موافق طریق لغت عربست باید بجا آورد مثل اینکه وقف بحرکت
نکند و وصل بسکون نکند اما رعایت صفات انها مثل استعلا و اطباق
وجهر و همس پس آن واجب نیست و واجبست که بترتیبی که وارد شده
بخواند و موالات کند یعنی از یکدیگر فاصله ندهد و چیزی دیگر در
میان نیاورد بحیثیتی که در عرف و عادت انرا نگویند که قران
میخواند یا حمد و سوره میخواند و هرگاه عمداً چنین کند اظهر بطلانست و
هرگاه سهواً بکند تدارک آن بکند و از انجائی که مخل در میان
آورده بنحو صحیح اعاده کند و اگر سکوت طویل که مخل بنماز باشد
در میان آن بعمل آورد قراءت و نماز هر دو باطلست و کسی که حمد را
نداند باید بیاموزد و اگر عاجز باشد و نتواند از روی قران بخواند
اختیار دارد و اقتدا کند بدیگری یا از روی قران بخواند و هرگاه
کسی عذری نداشته باشد در جواز خواندن از روی قران اشکال
است و ترک آن احوط بلکه اقویست و هرگاه از اینها عاجز باشد
پس اگر حمد شهارا تواند بخواند بهمان اکتفا کند و سوره عوضی
نمیخواهد و اگر بعض حمد را داند پس اگر بقدر یک آیه هست واجبست

کرانرا بخواند

که انرا بخواند و در اقل از آیه اقوال چند هست و اظهر انست که هرگاه بقدری است
که اورا قران میگویند در عرف انرا بخواند و در عوض انچه نمیداند خلاف
است که چه چیز بخواند و شاید از قران هرگاه چیزی داند یا همانکه میداند
تکرار بکند تا بمقدار حمد بشود بهتر خواهد بود و اگر از حمد هیچ نداند
اگر از قران چیزی میداند بخواند و اگر نداند ذکر بکند بتکبیر و تسبیح
و صلوة و تهلیل و اگر از انهم نتواند ترجمه حمد را بگوید و اشهر اینست
که باید ذکر بمقدار حمد باشد و کسی که گنگ باشد بهر نهج که ممکن است
بجا آورد و مشهور انست که زبان خود را حرکت بدهد و دل خود را
ببندد بقراءت و بعضی اشاره بانگشت را هم زیاده کرده اند
و واجب نیست بر او اقتدا کردن و سنتست ترتیل قراءت یعنی
بتانی و آرام خواندن پی در پی نکند و بسیار از یکدیگر متفرق نکند
و وقفها را چنانکه نقل شده بعمل آورند مگر در جائی که از ائمه خلاف
آن رسیده باشد مثل وقف در وما یعلم تاویله الا الله و
مستحبانی که قرا اعتبار کرده اند بعمل آورند خصوصاً آنها که تاکید
در انها کرده اند مثل وقف لازم و مد متصل و ادغام و اخفا
و اظهار و سنتست که هرگاه بگذرد بآیه که در ان ذکر بهشت باشد
از خدا بهشت را سؤال کند و هرگاه ذکر آتش باشد پناه بخدا ببرد از آن

و سنتست که بعد از فاتحه قلیلی درنگ کند و همچنین بعد از سوره
و مکروهست قل هو الله احد را بیک نفس خواندن فایده حرامست
گفتن آمین بعد از حمد بلکه مطلق مبطل نمازست و احوط انست که در
هیچ جای نماز انرا نگوید مطلب هفتم جایزست عدول از سوره
بسوره دیگر خواه در اول اراده آن سوره را داشته بوده است و
فراموش کرده و سوره دیگر شروع کرده یا انکه اراده نداشته و بعد
از شروع رای او بگردد و خواهد سوره دیگر بخواند بغیر قل هو الله
احد و قل یا ایها الکافرون که بمجرد شروع در انها هر چند بسم الله
شهارا بقصد انها گفته باشد دیگر نمیتواند برگردد مگر در غیر جمعه
و نماز ظهر روز جمعه که مشهور و اقوی در انها اینست که میتواند
عدول کند از این دو سوره بسوره جمعه و منافقین و این در صورتیست
که اراده جمعه و منافقین داشته بوده است و اینها را خوانده
باشد و اصح است و در صورتی که از اول امر اختیار آن دو سوره کرده
و اعراض از جمعه و منافقین کرده باشد بعضی از علما اشکال کرده اند بجهت عدم
وضوح دلالت اخبار و در اینصورت احوط ترک عدولست و موضع عدول
در جائی که جایزست عدول مادامی که از نصف سوره نگذشته باشد
و بعضی گفته اند تا بنصف نرسیده است و چون تعیین نصف غایت صعوبت

دارد

دارد و غالب انست که مکلف نمیتواند تحدید آن کرد پس غالبا معیار امر عدم
بلوغ بنصف میشود و اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره کرده باشد
پس میتواند برگردد هر چند نصف را خوانده باشد اما همینکه از نصف
گذشت هر چند یک حرف باشد دیگر نمیتواند برگردد و همچنین هرگاه کسی در بین
سوره غلط کند و فراموش کند یا انکه بر او دشوار باشد تمام کردن سوره
یا میترسد که وقت فوت شود در این صور تمامی عدول میکند بسوره دیگر و بهتر
انست که عدول کند بقل هو الله احد و عدول در اینجا که فراموش کرد
یا غلط کرد واجبست و اما در صورتها که پیش ذکر کردیم رخصتست
و اگر نکند مانعی ندارد و اقوی در نظر حقیر انست که تعیین سوره
مخصوصه در نماز واجب نیست بلکه همینکه حمد و سوره را خواند کافیست
هر چند قبل از قراءت قصد خواندن سوره هیچ نکرده باشد یا قصد سوره مطلق
کرده باشد یا قصد سوره دیگر داشت و سهواً این سوره را هم بدون قصد
تعیین خوانده باشد و همچنین است کلام هرگاه قصد خواندن سوره را
داشته باشد و باز سهواً انرا بخواند و بعضی توهم کرده اند که این صحیح نیست
بجهت انکه نیت قربت ندارد و آن فاسد است و بدانکه عادت بخواندن
سوره داشتن در حکم قصد و تعیین است پس امر در آن آسانترست
و اما قصد و تعیین بسم الله در اول سوره پس اظهر در نزد حقیر وجوب

تعیین است ومتفرع میشود براین که هرگاه کسی عدول کند از سوره بسوره
دیگر باید بسم الله را اعاده کند بقصد سورهٔ دویم و هم چنین هرگاه بعد از
حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین سورهٔ معیّنی وانوقت متذکّر
شود ومتردّد شود در تعیین سوره بعد از تعیین سوره بسم الله را
اعاده کند بقصد آن سوره واین منافات ندارد با انکه پیشتر گفتیم هرگاه بدون
قصد سوره معیّنی بعد از حمد سوره را خوانده باشد باکی نیست بجهت
انکه معلومست که بسم الله همان سوره را گفته است که خوانده است و
داعی همان سوره داعی بسم الله او هم هست وقصد ونیّت وداعی همه
یکچیز است ومثل بسم الله است کلام در اجزاء مشترکه که در اوّل سورها
مثل الحمد لله وحم والم **مطلب هشتم** واجبست جهر در حمد وسوره در
نماز صبح ودو رکعت اوّل مغرب ودو رکعت اوّل عشا وجهر انست که
بشنود کسی که نزدیک او باشد وگوش صحیحی داشته باشد وحدّ اخفات
انست که خود بشنود انچه میگوید هرگاه گوشش صحیح باشد واز برای کسی
که گوش او نمیشنود وتقدیر باید کرد که گوش او اگر صحیح بود میشنود وحق
اینست همین که مذکور شد در او تحدید جهر واخفات کافی نیست بلکه
باید در عرف هم صادق بیاید بر او جهر وان باین حاصل میشود که جوهر
صدا ظاهر شود هرچند ضعیف باشد چرا که هست که کسی جوهر صدا را

ظاهر

ظاهر نمیکند وکسی که از او دور باشد میشنود بسبب انکه بشدّت میگوید
وگاه هست که ممکن است که جوهر صدا را میکشد وانخفض نمیشنود اما کسی
که نزدیک باشد میشنود وبر زنان واجب نیست که در نمازهای جهری جهر
بکنند خواهند جهر کنند وخواهند اخفات کنند بلکه اظهر اینست که در جای
هم بر ایشان اخفات واجب نیست اما احوط انست که در اخفاتی اخفات
کنند علمای ما گفته اند که جهر کردن در صورتی جایز است که اجنبی صدای
ایشانرا نشنود ودلیل این وضوحی ندارد هم چنانکه حرمت شنیدن اجنبی
صدای ایشانرا نیز دلیلی واضحی ندارد مگر در صورت خوف ریبه
وتلذّذ وبر فرض تحریم هم بطلان نماز معلوم نیست واگر کسی فراموش
کند جهر واخفات را یا جاهل باشد بمسئله ان در موضع جهر اخفات
یا بعکس نماز او صحیح است ودر صورت یاد امدن پیش از رکوع هم تدارک
واعاده نمیخواهد وخلافی ظاهر نیست در میان علما که فرقی مابین ادا و
قضا نیست در جهر واخفات واما سایر اذکار نماز غیر حمد وسوره پس
از برای امام سنّت است جهر با انها مگر در تکبیر که در اوّل نماز میگوید
چنانکه گذشت ومکروه هست جهر از برای ماموم در همه انها حتی در قنوت
ومنفرد مختار است مگر در چند جا که استحباب ان مذکور شد وبعضی
دیگر خواهد امد **مطلب نهم** سنّت است استعاده قبل از قراءت حمد

در رکعت اوّل هر نمازی ومشهور در ان دو صورتست یکی اعوذ بالله من
الشّیطان الرّجیم ودیگری اعوذ بالله السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم
ودر غیر رکعت اوّل نمیگوید هرچند در رکعت اوّل فراموش کرده باشد
وافضل انست که اخفات بکند در ان خواه امام وخواه ماموم وخواه منفرد و
سنّت است که بسم الله الرّحمن الرّحیم را در نمازهای اخفاتی بلند بگوید خواه
امام باشد وخواه منفرد وخواه در رکعت اوّل وخواه در غیر ان ودر این
مسئله اقوال چند هست واقوی واظهر واشهر اینست که مذکور شد
ومستحب است که در نماز جمعه جهر کند در قراءت ودر ظهر جمعه
خلافست واظهر واشهر در ان نیز استحباب جهر است وبعضی مخصوص
بجماعت دانسته اند واقوی قول اوّلست واحوط قول اخر است وسنّت است
جهر کردن در نافلهای که شب بجا اورده میشود واخفات کردن در نافلهای
مطلب دهم سنّت است در نماز خواندن سورهای مفصل وان از
سورهٔ محمّد است تا اخر قران پس سورهای درازش را در نماز صبح بخوانند
وان از اوّلست تا سورهٔ عمّ یتساءلون ومتوسّطهای انرا در عشا بخوانند
وان از سورهٔ عمّ است تا والضّحی وکوتاههای انرا در ظهر وعصر ومغرب
بخوانند وان از سورهٔ والضّحی است تا اخر قران واز برای سورهٔ قل هو الله
احد وانّا انزلناه فی لیلة القدر فضیلت بسیار دارد واغلب اوقات

با انها مداومت کند ودور نیست که خواندن انّا انزلناه در رکعت اوّل وقل
هو الله در رکعت دویم بهتر است از عکس ودر حدیثی هست که هر کس ترک کند
سوره را که در او ثواب هست وبخواند انّا انزلناه فی لیلة القدر وقل هو الله
احد در عوض ان حق تعالی باو میدهد ثواب انها را وثواب ان سوره را که ترک
کرده وروایت شده که هر که بخواند در نماز صبح دوشنبه وپنجشنبه هل اتی
وهل اتیک را نگاه دارد او را از شرّ ان دو روز وسنّت است قراءت سورهٔ
جمعه ومنافقین در نماز جمعه وظهر وبعضی واجب دانسته اند در
انها وبعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها واوّل اقوی است و
مستحب است خواندن انها در عصر جمعه نیز وخواندن جمعه وقل هو الله
احد در نماز صبح روز جمعه ودر رکعت دویم منافقین هم وارد شده
است ودر مغرب وعشای جمعه وسبّح اسم ربّک الاعلی جمعه در رکعت
اوّل وسبّح اسم در دویم وهر دو نماز وبعضی گفته در مغرب انجمعه
وقل هو الله احد ودر عشای جمعه وسبّح اسم وشاید این بهتر باشد
ودر رکعت دویم عشا منافقین هم وارد شده است **باب پنجم**
در رکوع است ودر ان چند مطلب است **مطلب اوّل** واجبست رکوع
در هر رکعتی یکمرتبه بغیر نماز ایات که در هر رکعتی ان پنج مرتبه
واجبست ورکوع رکن نماز است وباطل میشود نماز بترک ان عمداً وسهواً

وهم چنین هرگاه زیاد کند رکوع را پس اگر فراموش کند رکوع را و بخاطرش
اید پیش از سجده پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا اورد و بعد از ان
بسجده رود و اگر سراشیب شده باشد و بخاطرش آید باز باید رکوع را بجا
اورد و اقوی و اظهر انست که درین صورت باید راست بایستد
و از انجا برکوع برود و این در صورتیست که رکوع را از اول فراموش کرده
باشد اما اگر بعد از سراشیب شدن بقصد رکوع فراموش کند و بزمین
فرود اید پس اگر بزمین نزدیک شده بوده است تا بحدی که راکع بان حد
نزدیک میشود و بعد از ان فراموش کرده است پس ظاهر انست که جایز است
که منحنیا راست شود تا بان حد و رکوع را بجا اورد و اگر کمتر فرود امده
بوده است پس بهمان قدر بلند شود و رکوع را بجا اورد بعد از انکه
صورت راکع از ان عمل امده بود یا بنحوی که خم شده بود بحدی که
راکع خم میشود و بدون ذکر و ارام رکوع را فراموش کرد و بزمین فرود
امد پس در لوازم تدارک ذکر و طمانینه اشکالست بجهت لزوم
زیادتی رکن و جمعی از علما گفته اند خلافی نیست در اینکه برنمی
گردد و احوط انست که برگردد نماز را اتمام کند و اعاده کند و اما
اگر راست شدن بعد رکوع را فراموش کند پس ظاهر انست که برمیگردد
چنانکه خواهیم گفت و قول بتدارک ان باین نحو که برخیزد و راست

بایستد

بایستد بارام و بسجود رود قوی است و احتیاط را ترک نکند و اگر بعد از
داخل شدن در سجده بخاطرش اید رکوع را نکرده است هرچند که یک
سجده را کرده باشد پس اظهر انست که واجبست که برگردد و رکوع را بجا
اورد و بعد سجده ها را بکند و اما اگر بعد از دخول در سجده دویم بخاطرش
اید و هنوز سجده را کامل نکرده باشد پس در ان اشکالست و اقوی بطلانست
و اگر بعد از اکمال سجدتین بخاطرش اید پس اشهر و اقوی بطلانست بجهت
انکه اگر برگردد لازم می اید تعدد رکن بجهت انکه چهار سجده میشود
و اگر برنگردد ترک رکنی کرده است که ان رکوعست و اگر شک کند
در رکوع پس اگر در حال قیامست رکوع را بجا اورد و اگر در حال سراشیب
شدن بجهت سجود شک کند که رکوع کرده است یا نه پس اظهر نزد
حقیر انست که برنمیگردد و بسجود میرود و اگر شک کند در رکوع در
حال قیام و سراشیب شود از برای رکوع تا بحد برسد رکوع و پیش
از سراشیب شدن بخاطرش اید که رکوع کرده بوده است پس اکثر
متاخرین برانند که نماز او باطل میشود و جمعی از قدما میگویند
که از همانجا خود را بسجود بیندازد و نماز او صحیح است و احتیاط
در اینست یا اعاده و اگر او را میسر نشود احتیاط باین نحو بنا را
بر بطلان گذاردن احوط است مطلب دویم واجبست در رکوع

خم شدن بقدریکه برسد کف دستهای او بزانوی او و اکتفا بقدری
نکند که انگشتان تنها بزانو برسد و درین مقام علما دعوای اجماع
براین کرده اند و فرقی میان مرد و زن نگذاشته اند نهایت از بعضی
احادیث معتبره ظاهر میشود که از برای زن از این کمتر هم کافیست
و احوط انست که زن هم ازین کمتر خم نشود و واجبست در حال
رکوع ذکر کردن و بعضی از علما گفته اند هر ذکری بکند خوبست
و این قول خالی از قوت نیست و اما مشهور انست که باید تسبیح
باشد و اقوی اینست و در کیفیت و عدد تسبیح خلاف کرده اند
و اقوی و احوط انست که یکمرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده
بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و نهایت احتیاط در اینست
که سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید و لفظ و بحمده هرچند
در اکثر اخبار نیست اما شکی در گفتن فضیلت انست بلکه احوط
انست که ترک نکند و واجبست در رکوع طمانینه و ارام بقدر
ذکر بعد از انکه خم شده باشد تا بحد رکوع پس قبل از انکه بحد
راکع رسیده باشد جایز نیست که شروع در ذکر کند و تا ذکر
تمام نشده نمیتواند راست شود و هرگاه کسی عاجز باشد از ارام
گرفتن پس اظهر انست که ذکر ساقط نمیشود پس اگر کسی تواند که بحد

اقل

اقل رکوع واجب رسید شروع کند بذکر و با وجود حرکت بپائین تر
از ان ذکر را یا با حرکت بطرف راست و چپ ذکر را بگوید بلکه اگر این هم
ممکن نشود اما تواند که در اول سراشیب شدن شروع کند بذکر و در
انتهای راست شدن تمام کند هم ذکر را ترک نکند و طمانینه در
رکوع رکن نماز نیست و اگر فراموش کند تا راست شود نماز صحیح
است و برنمیگردد و همچنین ذکر رکوع و واجبست راست شدن از
رکوع و راست ایستادن بنهجی که صلب او مستقیم شود و ارام
گرفتن در ان بمقداری که در عرف بگویند که ارام گرفت و این طمانینه هم
رکن نیست و اگر فراموش کند راست شدن را تا بسجود رود یا فراموش
کند ارام گرفتن بعد از رکوع را تا بسجود رود نماز او صحیحست و ظاهر علما
انست که اگر در سراشیب شدن بسجود هم خاطرش بیاید برنمیگردد و این
حکم در ناسی طمانینه خالی از اشکال نیست بجهت انکه تعدد رکنی لازم
نمی اید خصوصا با وجود انکه شیخ طوسی این طمانینه را هم رکن دانسته است
مطلب سیم هرگاه از رکوع عاجز شود و اقل واجب را نتواند بعمل
اورد بقدر مقدور خم شود و هرگاه خلقتا و بمثل راکع باشد پس اظهر
انست که واجبست که قدری از انکه هست خم تر شود و اگر بالمره از خم
شدن عاجز باشد پس بسر اشاره کند و اگر از ان هم عاجز باشد بچشمها اشاره

کند و بدانکه معتبر در حد رکوع که گفتیم حال کسانیست که مستوی الخلقه باشد
پس گاهست که کسی دست بسیار بلند دارد و قامت کوتاه و باندک خم
شدن دستهای او بزانویش میرسد و بعضی بعکس آن پس باید ملاحظه کرد
که بقدری که مستوی الخلقه خم میشود او هم خم میشود مطلب چهارم
مستحب است تکبیر قبل از رکوع در حالی که راست ایستاده است و
بعضی واجب دانسته‌اند این تکبیر را و اول اقوی است و دستهای خود را
بالا برد چنانکه گذشت پس برکوع رود قبل از ذکر رکوع بگوید اللهم
لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت
ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی
و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا
مستحسر پس سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و افضل
از آن پنج مرتبه و از آن افضل هفت مرتبه بلکه مستحب است که بقدر
استطاعه طول بدهد تا شصت مرتبه و بیشتر هم روایت شده است
مگر اینکه امام باشد که او باید ملاحظه حال مامومین را بکند که اگر
در میان ایشان کسی باشد که طاقت نیاورد و ذکر را شمرده بادام بگوید
و سنت است که پاها را برابر هم بگذارد که پیش و پس نباشد و در میان آنها
فاصله بگذارد بقدر یکوجب و دست راست را پیش از چپ بزانوها

بگذارد

بگذارد و کف دستها را بزانوها جا بدهد و زانوها را بچنگهای خود فرو برد
و انگشتان را از یکدیگر باز کند و زانوها را بپشت بشکند خود را راست نگاه
دارد که مساوی باشد بحیثیتی که اگر قطره آبی بپشت او بریزند از هیچ طرف
نریزد و گردن خود را بکشد و راست نگاه دارد و سر خود را بپائین نیندازد
و نظر او در میان دو پای او باشد و بالهای خود را بگشاید و در این حال
بخاطر خود بگذراند امنت بالله و لو ضربت عنقی یعنی ایمان آوردم بخدا
هر چند گردن من زده شود مستحب است صلوات بر محمد و آل او در رکوع و
سجود بدلالت اخبار بسیار پس بعد از آنکه راست ایستاده بگوید سمع الله لمن
حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة لله رب
العالمین و بلند بگوید آنرا مگر اینکه ماموم باشد و بعضی گفته‌اند که ماموم
در وقتی که امام سمع الله لمن حمده میگوید اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب
العالمین بهتر است بسبب ظاهر صحیحه جمیله و خالی از اشکال نیست و
مقتضای سایر اخبار و اطلاق کلام علما اینست که فرقی نباشد پس بعد
از آن بلند کند دستها را بتکبیر و بسجود رود و جمعی از علما گفته‌اند
که مستحب است از برای زن در وقتی که برکوع میکند دستهای خود را
بالای زانوهای خود بر روی رانهای خود بگذارد تا اینکه بسیار خم نشود که کفلهای
او بالا برود چنانکه مضمون صحیحه زراره است و در عمل بظاهر آن اشکالست

بلکه باید مراعات اینمعنی را بکند که اقل واجب در رکوع بعمل آید چنانکه
گذشت و با وجود اینکه جمعی از علما تصریح کرده‌اند که مرد و زن در همه
احکام مساویند الا الجهر و الاخفات باب ششم در سجود است و
در آن چند مطلب است مطلب اول واجبست در هر رکعتی دو سجده
و دو سجده با هم رکنست باینمعنی که اگر دو سجده را با هم فراموش کند
تا داخل رکوع شود نماز او باطل است و همچنین هرگاه دو سجده را زیاد کند
عمداً یا سهواً نماز او باطلست اما سهو کردن یک سجده یا زیاد کردن یک سجده
یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از آنکه برکوع برود بخاطرش آید برگردد
و سجده را بجا آورد و آنچه از قراءت و ذکر بعد از آن است اعاده کند و بعضی
گفته‌اند که دو سجده رکن است در دو رکعت اول و رکعت سیم
مغرب و بعضی ترک یکسجده را هم مبطل دانسته‌اند در دو رکعت اول و بعضی
مبطل دانسته‌اند مطلقا و اقوی اول است و مشهور میان علما اینست که
سجده سهو واجبست از برای فراموش کردن یکسجده و بعضی واجب ندانسته
اند و اول احوط است در صورتی که قبل از رکوع بخاطر آورد ترک سجده را
هرگاه آنچه را فراموش شده یکسجده باشد یا طمانینه بین سجدتین پس
طمانینه را نیز بجا آورد و بعد از آن سجده را بکند و حکم شک در سجده
مثل شک در رکوعست تا در محل خود شک است و داخل فعل دیگر نشده است

مثل

مثل تشهد و قیام آنرا بجا می‌آورد و اگر از محل خود بجا و ذکر کرده است اعتنا نمیکند
مطلب دویم واجبست در سجود آنقدر خم شود که جای پیشانی او
مساوی محل ایستادن او شود چنانکه در عرف و عادت او را مساوی
گویند و اگر قلیلی بلندتر باشد و مشهور آنست که تا بقدر خشتی هرگاه
بلند باشد باکی نیست و تحدید آن بمقدار چهار انگشت مضموم کرده‌اند
و خلافی در این نیست که هرگاه از این بلندتر باشد نماز صحیح نیست و چون
بلندی جای سجده بر دو نوع ممکنست یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد و اما
پستی و بلندی دارد مثل اینکه سنگ و خشت و امثال آن در روی زمین
ساوی افتاده است و دویم آنکه اصل زمین کج است که یکسر او پائین
نزدیکتر است از دیگری اما مطلقا چیزی در سطح آن نیفتاده است از امور نکرد
مثل دامن کوه و احوط آنست که در اینجا نیز هرگاه محل سجده در طرف بالا
باشد بلندی آن نسبت بجای پا از یک خشت بیشتر نباشد و افضل آنست
که از همه حیثیت مساوی باشد و اقوی آنست که پستی محل سجده هم
از موضع پا زیاده از یک خشت نباشد و احوط آنست که در زمین سراشیب
هم اینمعنی را ملاحظه بکند که محل جبهت زیاده از یکخشت پست نباشد
و ظاهر آنست که در این صورت هرگاه خشتی یا بیشتر بجای پیشانی بگذارد
تا مساوی محل پا شود ضرر ندارد و بعضی اعتبار کرده‌اند در سایر مساجد

یعنی جای دستها و زانوها هم که زیاده از یک خشت از جای پا بلند تر باشد
و این احوطست و امّا ما بین محل سجده ها هرگاه بلندی باشد پس باکی
نیست هرچند از مقدار خشت هم بیشتر باشد و هرگاه در حال سجده کردن
پیشانی او بر بلندی واقع شود پس اخبار در آن اختلاف دارند و در کلام
علما هم اختلافست بعضی گفته اند هرگاه زیاده از یک خشت بلند است
سر را بردارد و بجای دیگر بگذارد و اگر کمتر است سر خود را بکشاند تا بر
سجده گاه صحیح قرار دهد و بعضی وجوه دیگر گفته اند و احوط در نزد حقیر
آنست که هرگاه ممکن شود سر را بکشاند تا پیشانی را بر سجده گاه صحیح قرار
دهد خواه بلند تر از مقدار خشت باشد یا نه و همچنین هرگاه پیشانی
او بر چیزی فرود آید که سجده بر او صحیح نباشد مثل فرش پشمین یا پوست
و امثال آن و هرگاه کسی در پیشانی او دملی یا جراحتی باشد گودالی بزمین
بکند بمقدار آن دمل یا جراحت تا آن جای صحیح پیشانی بر زمین قرار گیرد
و هرگاه از این متعذر باشد بر یکی از دو شقیقه خود سجده کند و بهتر آنست
که طرف راست را مقدم دارد و اگر نتواند بر چپ سجده کند و هرگاه
از این هم متعذر باشد بر زنخ خود سجده کند و بهتر آنست که اگر ریش انبوه
دارد موها را از هم بگشاید که پوست زنخ بزمین برسد مطلب سیم
هرگاه کسی از سر گذاشتن بر زمین عاجز باشد بسبب مانعی یا آزاری

پس جای سجود را بلند کند یعنی از خشت یا سنگ یا از مثل پشتی و متکا
بلند کند که آسان تواند سر بران بگذارد و سجده کند و با عجز از این بسر اشاره کند و
با عجز از آن بچشمها اشاره کند و بهتر آنست که در حال ایماء چیزی که توان بر آن سجده
کرد بر پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این احوطست و احوط آنست
که این بدلها سجده کامله را در احکام با اصل سجده یکی دانند یعنی در رکن بودن
و در شک و سهو و زیاده و نقصان و قصد بدلیه در کار نیست بلکه ظاهر آنست
که اینها خود سجده اند مطلب چهارم واجبست سجده کردن بر هفت عضو
پیشانی و دستها و هر دو زانوها و هر دو انگشت بزرگ پاها امّا پیشانی پس اشهر
و اظهر آنست که همین که مسمّی رسیدن پیشانی بر زمین یا آنچه بر او توان سجده
کردن مثل مسواک و دسته بادزن و امثال اینها بعمل آید کافیست و بعضی
گفته اند که واجبست که تمام پیشانی بر زمین بیاید و آن ضعیف است امّا
افضلست که بر تمام پیشانی سجده کند و بعضی گفته اند که باید بقدر درهم
پیشانی بزمین برسد و دلیل آن نیز واضح نیست و معنی پیشانی در مباحث
تیمم گذشت و دور نیست که سفیدی میان دو ابرو داخل پیشانی باشد
و امّا ابروها داخل پیشانی نیست و امّا دستها پس ظاهر آنست که در
آن هم مسمّی کافیست و بعضی در آن اشکال کرده اند و احوط آنست که تمام
کف هر دو دستها را بر زمین بگذارد و همین قدر کافیست دیگر عملو

شدن گودی کف دست و امثال آن در عمل آوردن احتیاط در کار نیست
و پشت دستها را بزمین گذاشتن صورتی ندارد و امّا زانوها پس مجرّد
مسمّی بعمل آمدن کافیست بی اشکال و امّا انگشتان پا پس در آن نیز
مسمّی کافیست و بهتر آنست که بر بند اوّل انگشت سجده کند و از آن
بهتر آنست که بشکم سر انگشت سجده کند و باید که اعضا را بر زمین
بعنوان اعتماد تکیه بگذارد پس اگر بر روی مثل لحاف یا نهالی پر پنبه نماز
میکند واجبست که قوت بکند تا عضو قرار گیرد و بعد از قرار اوّل سجود
حساب کند مطلب پنجم جایز نیست گذاردن پیشانی در حال
سجده بر غیر زمین یا آنچه از وی بروید مگر چیزی که خوردنی
باشد یا پوشیدنی و بر معادن سجده جایز نیست مثل طلا و نقره و مس
و زرنیخ و قیر و گوگرد و عقیق و فیروزه و امثال اینها و هم چنین هر
چیزی که استحاله شده باشد از زمین مثل شیشه و آهک پخته و در گچ اشکالست
و ظاهر آنست که قبل از پختن جایز باشد سجده بر آن مثل سنگ آهک و بعضی
احادیث صحیحه اشعار بر این دارد که بعد از پختن گچ هم جایز باشد و آن
دور نیست و احوط اجتنابست و امّا خزف مثل آجر و تسبیح و کاسه
و کوزه که بر روی آن شیشه نمالیده باشند پس جمعی از علما حکم
بر جواز سجود کرده اند و احوط اجتنابست و مراد از نباتات خوردنی

و پوشیدنی آنست که بالفعل چنین باشد یا از قوه قریب بفعل آمده باشد
مثل پنبه که بعد از رشتن و بافتن پوشیده میشود و مثل گندم و جو بعد از بریان
کردن و آرد و نان کردن خورده میشود پس بر بادام و زردآلو در ابتدائی که
از شکوفه بیرون می آید نمیتوان سجده کرد و بعد از آن که پوستهای روی بادام
سخت شد میتوان سجده کرد و همچنین بر پوست تخمه زردآلو و امثال آن
و بر هر دو پوستهای گردو میتوان سجده کرد و بر برگ مو نمیتوان سجده کرد
و بر مثل برگ بید و گردو و غیر آن مانعی ندارد و بر پوست جوز قی میتوان
نماز کرد و بر پنبه نیز نمیتوان هرچند هنوز جدا از پنبه تخم نشده باشد
و مراد از ماکول و ملبوس آنست که در عرف و عادت ماکول و ملبوس باشد
پس مثل بعضی دواها و عقاقیر مثل ریشه کاسنی و ریشه مهو سجده
میتوان کرد و هم چنین بر برگ خرما و امثال آن هرچند بعضی اظهار جامه
کنند و بپوشند و ظاهر آنست که این معنی را باید اعتبار کرد که اگر اهل
عرف و عادت بر چیزی مطلع شوند از گیاهای صحرا که توان خورد
و لذیذ باشد حکم ماکول معروف داشته باشد و شیوع و تعارف در دم
در کار نباشد و جایز است سجده بر کاغذ و مکروه است بر کاغذ نوشته
امّا نوشته باید که همه آن از مرکب سیاه نشده باشد بلکه بعضی از او
خالی از مرکب باشد که پیشانی بر آن برسد و بعضی گفته اند که سجده

بر کاغذی که از حریر ساخته باشند نکنند و بعضی کاغذی را که از کتان
و پنبه ساخته باشند هم استثنا کرده اند و دلیل انها وضوحی ندارد و اینها
همه در حال اختیار است و اما در حال اضطرار پس هر گاه از شدت کرما
یا سرما مثلا بر زمین نتواند سجده کند و چیزی که توان بران سجده کرد مثل
کیاه و برک درخت و امثال ان برای او میسر نشود بر مثل دامن یا استر جامه
سجده کند و هر گاه امثال اینهم از برای او میسر نشود بر پشت دست خود
سجده کند و ظاهر انست که در اول وقت میتواند چنین بکند و تاخیر
واجب نیست و ظاهر انست با وجود معادن مثل طلا و نقره و مس و اهن
و امثال اینها جامه را میتواند مقدم دارد و هم چنین جامه مقدم است بر برف
و دور نیست که تقدیم معادن بر برف اولی باشد و دور نیست که تقدیم
پشت دست هم بر برف اولی باشد اما در تقدیم ان بر معادن اشکالست و
اما کل پس در حال اختیار بر ان سجده نمیتوان کرد و هر گاه چاره دیگر
نتواند کرد سجده را باشاره عمل بیارد و بهتر بلکه اقوی انست که بقدر مقدور
اقرب بحال سجود را بعمل بیارد و بمجرد اشاره عمل نکند چنانکه بعضی علما
کفته اند هر چند مشهور انست که اشاره کافیست و احوط انست که در
حال اختیار انچیزی را که بر او سجده میکند در زیر عمامه و کلاه نکاه دارد
بلکه پیشانی را بر او بکذارد **مطلب ششم** واجبست ذکر در حال سجود

وحکم ان همانست که در رکوع مذکور شد مکر اینکه در اینجا بجای سبحان ربی
العظیم سبحان ربی الاعلی میکوید و واجبست ارام کرفتن در حال سجود بقدر
ذکر واجب و بعضی انرا رکن دانسته اند و ان ضعیفست و باید که بعد از انکه
هفت عضو بر زمین قرار کرفت شروع کند در ذکر و وقتی که فارغ شد
سر بر دارد و هم چنین واجبست سر بر داشتن از سجود و نشستن و ارام کرفتن
بعد از سجده اول و معنی ارام کافیست و اما ارام کرفتن بعد از سجده دوم
پس ان سنتست اما بسیار تاکید دارد و احوط انست که ترک نکند
مطلب هفتم در سنتهای سجودات پس بدانکه سنتست در
حال قیام بعد از رکوع اینکه بکوید الله اکبر در حالی که ایستاده است چنانکه
کذشت و دستهای خود را بجهت تکبیر بالا ببرد بنحوی که کذشت و بعد از ان
سجده کند و دستهای خود را پهن کند و انکشتان خود را همه را بهم بچسباند
و برابر روی خود بر زمین بکذارد و بروی خود نچسباند بلکه دورتر بکذارد
و بزانوهای خود نچسباند و بهتر انست که بر زمین بکذارد هر چند که بر روی
فروش هم ضرر ندارد و چیزی از بدن خود را بر چیزی دیگر نکذارد بلکه اعضا را
از یکدیگر جدا کند و ذراعهای خود را بر زمین فرش نکند بلکه بر دارد
و بالهای خود را بکشاید و علاوه بر هفت عضو سابق بر طرف پائین
بینی هم سجده کند بلکه ان را بر چیزی که صحیح باشد سجده بران بکذارد و بعضی

طرف بالای بینی را کفته اند و اول اظهر است و سبحان ربی الاعلی و
بحمده را سه بار بکوید یا بیشتر بنحوی که در رکوع کذشت و بعد از ان راست
شود و بنشیند و بکوید الله اکبر و در حال نشستن تورک بعمل اورد یعنی
بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بکذارد و بکوید
استغفر الله ربی و اتوب الیه پس باز الله اکبر بکوید در حالی که نشسته
است پس بسجده دویم رود و چنان کند که در سجده اول کرده و مکروهست
اقعا ما بین سجدتین و مشهور میان علما در تفسیر او انست که کفهای
خود را بکذارد بر سر پاشنه پاهای خود و سنکینی خود را بر سینه کف پا
و انکشتان خود بیندازد و بعضی تفسیر کرده اند که کفلهای خود را بر زمین
بکذارد و رانها و ساقهای پا را راست کند و دستها را بر زمین بکذارد
چنانکه سک میکند و احوط اجتناب از هر دو است و اما ان حالی که ماموم
از امام پس افتد بر سر پا می نشیند اما کفلها را بر زمین نمیکذارد و بهتر
انست که در نشستن بعد از سجده دویم هم ترک اقعا بکند بلکه در جمیع
حالات نشستن در بین نماز و سجده کردن بر زمین افضل است از غیر ان
و افضل اجزای زمین تربت مقدس سید الشهدا است و سنتست
که پیشانی را محکم بر سجده کاه بکذارد که اثر سجده بر ان حاصل شود و تکبیر
پس از ذکر سجود بکوید اَللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدتُ وَ لَكَ اٰمَنتُ وَ لَكَ

اَسلَمتُ وَ عَلَيكَ تَوَكَّلتُ وَ اَنتَ رَبِّي سَجَدَ وَجهِيَ لِلَّذِي خَلَقَهُ وَ شَقَّ
سَمعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِينَ تَبَارَكَ اللّٰهُ اَحسَنُ الخَالِقِينَ
هر کاه سر بر دارد بکوید بعد از تکبیر اَللّٰهُمَّ اغفِر لِي وَ ارحَمنِي
وَ اَجِرنِي وَ ادفَع عَنِّي وَ اِنِّي لِمَا اَنزَلتَ اِلَيَّ مِن خَيرٍ فَقِيرٌ تَبَارَكَ اللّٰهُ
رَبُّ العَالَمِينَ و سنتست که در حال برخواستن پشت انکشتان
دست را بر زمین نکذارد در حالی که سر انها را بکف دست چسبانیده
باشد بلکه دستها را بکشاید و بر زمین بکذارد و برخیزد و در ان حال
مقعد خود را بر زمین بکذارد و در وقت برخواستن بکوید بِحَولِ اللّٰهِ
وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقعُدُ یا بکوید اَللّٰهُمَّ رَبِّ بِحَولِكَ وَ قُوَّتِكَ اَقُومُ
وَ اَقعُدُ اکر خواهد بعد از ان هم بکوید وَ اَركَعُ وَ اَسجُدُ و در حال
برخواستن ابتدا زانوها را از جا بر دارد و بعد از ان دستها را چنانکه
در وقت سجده کردن سنتست که دستها را پیش از زانوها بر
زمین کذارد و سنتست از برای زن اینکه در وقت بسجده رفتن
اول زانوها را بر زمین بکذارد و در حال سجود خود را بر زمین بچسباند
و ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و اعضای خود را بهم بچسباند
و در وقت نشستن هر دو زانوهای خود بنشیند نه همچنانکه
مرد می نشیند و در برخواستن خود را بکشد و راست شود چنان بکند

که اوّل کفهای وبالا رود و بعد از ان راست شود **باب هفتم**
در قنوت است و دران چند مطلب است **مطلب اوّل** مشهور میان
علما انست که سنّت موکّد است قنوت در همهٔ نمازها و بعضی واجب
دانسته‌اند در نمازهای جهریه و قول اوّل اظهر است و محلّ ان در رکعت
دوّیم است بعد از قراءت و قبل از رکوع بغیر چند موضع که در انها
هست اوّل نماز جمعه است و مشهور انست که در هر رکعت قنوتی هست
در رکعت اوّل پیش از رکوع و در رکعت دوّیم بعد از رکوع و ظاهر بعضی
انست که هر دو پیش از رکوع است و ظاهر بعضی انست که یک قنوت است
در رکعت دوّیم مثل سایر نمازها و بعضی گفته‌اند که قنوت یکیست
امّا در رکعت اوّل قبل از رکوع و قول اوّل اظهر اقوال است دوّیم نماز
عیدین و مشهور اینست که دران نُه قنوت واجبست پنج قنوت در
رکعت اوّل و چهار تا در رکعت دوّیم و پیش از هر قنوتی تکبیری بگوید
پس درین نماز نه تکبیر زیاد میشود که در رکعت اوّل پنج تکبیر است
بغیر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دوّیم چهار تکبیر است بغیر
رکوع و در مسئله اقوال دیگر هست و اقوی اینست که مذکور شد و
بهتر انست که قنوت مخصوص را بخواند که روایت شده و بعضی واجب
دانسته‌اند و سنّت است دست برداشتن در تکبیرات چنانکه گذشت

دیگر

و تکبیرات رکن نیستند در نماز پس اگر فراموش کند همه را یا بعضی را باطل
نمیشود و از شیخ طوسی نقل قولی بوجوب قضاء تکبیر بعد نماز کرده‌اند
و وجوب ان معلوم نیست و هرگاه شک کند در عدد تکبیر یا قنوت بنا را
بر اقل گذارد سیّم نافلهٔ وتر است و در اخبار و کلام علما بسیار اوقات
وتر میگویند و شفع و وتر را با هم میخواهند و درین زمانهای متأخّر
شهرت یافته است که در رکعت دوّیم شفع قنوتی نمیباشد و قنوت
در رکعت مفرده وتر است بسبب حدیث صحیحی که باین مضمون وارد
شده و لیکن این معنی از قدمای اصحاب تصریح بان نشده است و ابن بابویه
در عیون اخبار الرّضا حدیثی نقل کرده است که حضرت رضا در شفع هم
قنوتی میخوانده‌اند و عمل بان هم دور نیست و بعضی ان حدیث صحیح را حمل
بر تقیه کرده‌اند یا اینکه مراد ان قنوت موکّد طولانی که مخصوص وتر است
و در حدیثی وارد شده است که بعد از راست شدن از رکوع وتر بگوید
اللّهمّ هذا مقام من حسناته نعمة تا اخر دعا و بیفتد بسجده
مطلب دوّیم هرگاه قنوت را فراموش کند تا برکوع رود بعد
از رکوع بجا اورد و بسجود رود و اگر بعد از رکوع بخاطرش نیاید
تا بسجود رود پس بعضی علما گفته‌اند بعد از نماز قضای انرا بکنند
و این خوبست و در حدیث صحیحی هست که هرگاه در بین راه هم بخاطرش

اید و بقبله بایستد و قنوت را بخواند و هرگاه در قنوت شک کند
و هنوز برکوع نرفته است انرا بجا اورد و اگر برکوع رفته دیگر ملتفت
نمیشود **مطلب سیّم** سنّت است جهر کردن در قنوت در همه
نمازها و در ماموم اشکالست و اقوی انست که ماموم اهسته بخواند
و جهر نکند و سنّت است که قبل از قنوت تکبیر بگوید و دست خود را
بتکبیر بلند کند پس مجموع تکبیرات نماز پنجگانه نود و پنج تکبیر میشود
که پنج تای ان تکبیر قنوت است و این تکبیرات غیر شش تکبیر است که در
اوّل نماز سنّت است پس در هر نماز چهار رکعتی بیست و دو تکبیر است و در
مغرب هفده تکبیر است و در صبح دوازده تکبیر و سنّت است که در
حال قنوت دستهای خود را بلند کند برابر روی خود و پهن کند انها را
و شکم دستها را بجانب اسمان کند و پشت انها را بر زمین و بعضی علما
گفته‌اند که انگشتان بزرگ را از سایر انگشتان جدا کند و متابعت او
باکی نیست و مشهور انست که در حال قنوت نظر او بکف دستهای
او باشد و سنّت است طول دادن قنوت و جایز است دعا کردن برای
مؤمنین باسمهای ایشان و بر کافرین و منافقین باسمهای ایشان و
جمعی از علما تجویز کرده‌اند که قنوت را بزبان فارسی بگوید و احوط انست
که بغیر عربی نخواند و بهتر انست که دعائی که از معصوم وارد شده بخواند

درین

باب هشتم در تشهّد است و دران چند مطلب است **مطلب
اوّل** واجبست تشهّد در رکعت دوّیم بعد از سجدهٔ دوّیم در هر
نماز و در رکعت سیّم از نماز سه رکعتی و در رکعت چهارم هر نماز چهار رکعتی
و واجبست نشستن در حال تشهّد و ارام گرفتن و تشهّد رکن نماز
نیست امّا ترک ان عمداً باعث بطلان نماز است و اگر ترک کند سهواً
پس اگر تشهّد اوّل باشد و بخاطرش نیاید پیش از انکه برکوع رود هرچند
فی الجمله هم سرازیر شده باشد برگردد و تشهّد را بخواند و انچه را
بعد اوست باز دیگر بعمل اورد و سجدهٔ سهو ندارد و هرگاه داخل رکوع
شده باشد پس واجبست که نماز را تمام کند و سجدهٔ سهو بکند و قضای
تشهّد را هم بعد از نماز بکند و بعضی واجب ندانسته‌اند و اوّل قویست
و اگر انکه فراموش کرده تشهّد دوّیم باشد پس اشهر و اظهر نیز وجوب قضا است
و بعضی قضای هر یک از اجزاء نماز که فراموش شود لازم دانسته‌اند
و بعضی قضاء اجزاء انچه بخصوص قضای ان وارد شده مثل سجود و تشهّد را
لازم دانسته‌اند و دلیل انها هرچند محلّ اشکالست نهایت عمل بانها
احوطاست و امّا سجدهٔ سهو بجهت تشهّد دوّیم پس بعضی حکم بلزوم ان
کرده‌اند و دلالت میکند بران عموم روایه سفیان بن سمط و عموم
موثقه ابن ابی بصیر و این احوط است و ابن ادریس گفته که اگر تشهّد

اخر را فراموش کرده باشد وسلام داده باشد وقضا نکرده حدثی از وسر زند نماز
او باطلست واین قول ضعیفست واحوط انست که وضو بسازد وقضای
ان کند ومحتملست که بی وضو هم تواند قضا کند واما اگر پیش از تشهد از و
حدثی سر زند پس مشهور بطلان نمازست عمدا باشد یا سهوا وبعضی گفته اند
باطل نمیشود پس برود ووضو بسازد ونماز را تمام کند واول اقوی واحوطست
واگر بعد از ذکر شهادتین حدث از وسر زند پس ولی واحوط انست که
نماز را تمام کند وبا طهارت اعاده کند خصوصا بنا بر قول بوجوب سلام
بلکه بنا برین قول البته احتیاط را ترک نکند ودر بعضی اخبار صحیح وارد
شده است که هرگاه سهوا تشهد در نافله باشد هرچند بر رکوع رکعت
بعد از ان رفته باشد ان رکعت را بگذارد وتشهد را بخواند ونماز را از سر
گیرد وعمل بان باکی نیست مطلب دویم مشهور علما اکتفا کرده اند
در ذکر تشهد بمطلق شهادتین گفتن مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بلکه کمتر از اینهم میتوان گفت مثل
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله یا محمدا رسوله ومثل ان لیکن
احوط انست که صورت اولی را ترک نکند وبعضی واجب دانسته اند که
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله واین احوط است وواجبست بعد از ذکر شهادتین صلوات

برپیغ

بر پیغمبر وال او وبهتر انست که صلوات را بلفظ اللهم صل علی محمد وال
محمد بگوید بلکه غیر این را گفتن در تشهد مشکلست واین صلوات در ذکر
تشهد واجبست واما صلوات فرستادن بسبب ذکر اسم انحضرت خواه
کسی خود بگوید یا غیر او بگوید پس ان مستحب مؤکد است وجماعتی از علما
انرا واجب دانسته اند خواه در نماز وخواه در غیر نماز واقوی عدم
وجوبست بجهت نقل اجماعی که محقق وعلامه کرده اند ولزوم عسر
وحرج خصوصا در وقتی که مکرر اسم شریف انحضرت مذکور شود
واحوط انست که ترک نکند مادامی که عسر وحرج لازم نیاید مطلب سیم
سنت است تورک در حال تشهد چنانکه گذشت واینکه زانوها را بزمین
بچسباند وازهم وانکند انهارا ومکروه است که بر پشت پاشنهای پا بنشیند
که انرا اقعا میگویند چنانکه گذشت وهمچنین بان معنی دیگر اقعا که پیش مذکور
شد هم بنشیند وچنانکه ماموم مسبوق می نشیند هم ننشیند وسنت
است که در وقتی که پای راست را بر پای چپ وامیدارد در حال تورک
بخاطر بگذراند اللهم امت الباطل واقم الحق واذکار وادعیه که
در اخبار وارد شده است بخواند واز تشهد اول که فارغ شد وقت
برخواستن بحول الله وقوته اقوم واقعد بگوید چنانکه گذشت
باب نهم در تسلیم است ودران چند مطلبست مطلب اول

بدانکه چنانکه واجبست دخول در نماز وان حاصل میشود بتکبیر احرام هم
چنین واجبست خروج از نماز وان حاصل میشود بسلام گفتن بعد از اتمام
تشهد اخر وصلواة بر پیغمبر وال او واقوی اینست که سلام واجبست بلکه
اظهر انست که جزء سلام نمازست وترک ان عمدا مبطل نمازست واظهر
انست که اگر حدثی عمدا از وسر زند قبل از سلام نماز را اعاده کند بلکه
دو بین سلام هم نیز چنین است اما اگر سهوا یا بی اختیار از وحدثی سر زند پس دران
اشکالست واحوط اتمام واعاده است چنانکه پیش اشاره بان کردیم واقوی در نظر
حقیر انست که خروج از نماز بیکی از دو عبارت میشود یکی السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین ویکی السلام علیکم وهر کدام را اختیار کند جایزست وهر کدام را که
گفت از نماز بیرون رفته است وگفتن دیگری واجب نیست ودر صورتی که
السلام علینا را اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از ان سنت است واحوط انست
که هر دو را بگوید باین ترتیب که السلام علینا را اول بگوید وبعد از ان السلام
علیکم را بگوید ودر جواز تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا اشکالست
احوط بلکه اظهر انست که چنین نکند پس اگر ابتدا کرد بالسلام علیکم دیگر السلام
علینا را نگوید وبنا بر مختار حقیر در صورتی که السلام علینا را گفت باید اهتمام
خروج از نماز را داشته باشد ونیت خروج از سلام باین معنی که در وقت سلام
باید قصد خروج از نماز بکند ضرور نیست بلکه همین قدر میداند که بسلام گفتن

از نماز

از نماز در میرود کافیست هرچند در ان حال متذکر نباشد واز اینجا میتوان فهمید
که نیت دخول در نماز هم همین قدر بیشتر نیست وان وسواسها که بسبب
اهتمام در گذرانیدن بخاطر بعمل می اورند انهارا باید از سر انداخت وبعضی
علما لفظ ورحمة الله بعد السلام علیکم واجب دانسته اند وبعضی وبرکاته را
هم بعد ورحمة الله واجب دانسته اند ودلیل واضحی بر اینها نیست واحوط و
افضل گفتن اینهاست مطلب دویم بدانکه منفرد یک سلام میدهد رو
بقبله ومشهور انست که امام هم یک سلام میدهد رو بقبله وبعضی گفته اند
که اگر در بین صف باشد دو سلام میدهد از دو طرف خود واول اقوی
است واما ماموم پس مشهور انست که دو سلام میدهد یکی بطرف راست
ودیگری بطرف چپ وهرگاه در طرف چپ او کسی نباشد یک سلام
میدهد بطرف راست خواه کسی در طرف راست باشد یا نباشد
وبعضی گفته اند که هرگاه دیواری در طرف چپ باشد باز دو سلام
دادن مستحب است هرچند کسی نباشد وبعضی گفته اند که ماموم
سه سلام بدهد یکی از برای رد بر امام ودوتا از برای ماموین
ومشهور میان علما انست که در وقت سلام دادن بگوشه چشم
راست اشاره کند بطرف راست واما بصفحه رو اشاره کند بطرف
راست اما رو را از قبله نگرداند وهمچنین ماموم بصفحه رو واشاره

میکند بد وطرف وبدانکه ظاهر احادیث وکلام علما اینست که ان
سلامی که مخرج ان نماز است این احکام مذکوره از برای او سنت است پس
هرکاه السلام علیکم ورحمة الله تنها را میکوید پس حکم واضح است در
اشاره کردن بیکبار ودوبار وسه بار کفتن وهم چنین هرکاه بالسلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین اکتفا کند واما هرکاه هردو را بکوید پس
جریان این احکام در سلام دویم باوجود انکه سلام اول مخرج ان نماز است
خالی از اشکال نیست وهمچنین جاری کردن این احکام در سلام اول که مخرج
وبعد ازان کفتن سلام دویم ودور نیست که هرچند که السلام علینا
در اول مخرجست اما باز این مستحبات را در سلام دویم توان کرد
وکویا خلافی هم در این نباشد واما این مستحبات را در السلام علینا
بجا اوردن وبعد ازان السلام علیکم کفتن مشکلست وسنت است
که قصد کند در سلام سلام بانبیا وائمه وملائکه حفظه را وامام
مامومین را نیز وهمچنین ماموم نیز رد بر امام را وبر کسانی که در دو طرفین
او هستند وبعضی قصد رد بر امام را واجب دانسته اند وان ضعیف است
وهمچنین رد بر ماموین وبعضی کفته اند سنت است در سلام قصد
مسلمین از انس وجن واین دور نیست خصوصا در السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین **مطلب سیم** بدانکه سلام در نمازهای

سنتی

سنتی دو هر دو رکعت یک سلام است ونماز دو رکعت کمتر میتوان سلام کفتن
ونماز دو رکعت بیشتر بغیر نافله وتر که در انجا سلام را در یک رکعتی میکویند
بنا بر مختار که سلام بعد از دو رکعت شفع باید کفت واکو جایز دانیم که هر
سه رکعت را بیکسلام بکند چنانکه بعضی از علما تجویز کرده اند پس باز در انجا
مخالفت طریقه نافله ازین راه شده که در سه رکعتی سلام میکوید وهم
چنین ازین قاعده مستثناست نماز اعرابی که ان ده رکعتست دو رکعت
اول بیکسلام وهشت رکعت دیکر هر چهار رکعت ان بیکسلام مانند
هیئت نماز صبح وظهر وعصر شیخ طوسی در مصباح روایت کرده از
زید بن ثابت که کفت مردی امد از اعراب بخدمت رسول خدا پس کفت
پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله ما در بیابان میباشیم دور از مدینه
ونمیتوانیم که هر جمعه بخدمت تو بیائیم پس راه نمائی کن مرا بعملی که فضیلت
نماز جمعه را داشته باشد وقتی بروم بسوی اهل خودم خبر کنم انها را بان
پس رسول خدا فرمود هرکاه روز بلند شود پس بجا بیاور دو رکعت نماز که
بخوانی در رکعت اول ان حمد یکبار قل اعوذ برب الفلق هفت بار ودر
دویم بخوان حمد یکبار وقل اعوذ برب الناس هفت بار پس برخیز وهشت
رکعت نماز کن بدو سلام وبخوان در هر رکعت از ان حمد یکبار واذا جاء نصر الله
یکبار وقل هو الله احد بیست وپنج بار پس هرکاه فارغ شوی از نماز پس بکو

سبحان الله رب العرش الکریم ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم هفتاد
مرتبه پس قسم بر کسی که مرا بر کزیده است بنبوت که نیست مومن ومومنه
که این نماز را در روز جمعه بکند هم چنین که من کفتم مکر اینکه من ضامنم
از برای او بهشت را وبر نمی خیزد از جای خود تا اینکه خدا کناه او وپدر
ومادر او را بیامرزد **باب دهم** در تعقیب است ودر ان
دو مطلب است **مطلب اول** تعقیب انست که کسی مشغول شود
بعد از نماز بدعا یا ذکر یا انچه شبیه باینها است مثل تلاوت قران و
یاد اوردن نعمتهای او وکریستن از خوف عذاب واحوط انست که
نشستن را ترک نکند واکر حاجتی داشته باشد پس باکی نیست که در راه تعقیب
بخواند وان مستحب موکد است وفواید دنیا واخرت بسیار بران مترتب
میشود وافضل انها تسبیح فاطمه زهراست واحادیث در فضیلت ان بسیار
حتی در روایتی از حضرت صادق وارد شده که تسبیح فاطمه در هر روز عقب
هر نماز محبوب تر است پیش من از هزار رکعت نماز در هر روزی ومشهور
در ترتیب ان اینست که اول بکوید الله اکبر سی وچهار مرتبه وبعد ازان
بکوید الحمد لله سی وسه مرتبه بعد ازان بکوید سبحان الله سی وسه مرتبه
ودر بعضی روایات تقدیم سبحان الله بر الحمد لله هست واقوی عمل بر مشهور
است وسنت است که بعد از تمام شدن تسبیح زهرا یکمرتبه لا اله الا الله بکوید

واز اخبار

واز اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل از قران خواندن است بلکه در غیر تعقیب
هم دور نیست که بکوئیم هر وقت که حالت اقتضای دعا میکند دعا بخواند وهر وقت
که اقتضای تلاوت یا ذکر میکند چنان کند بجهت انکه حالات انسان مختلف میشود
وهرکاه حال او مساوی باشد نسبت بهم اختیار دعا بکند وسنت است که در
ابتدای تعقیب سه مرتبه بکوید الله اکبر که دستهای خود را با تکبیر بالا برد برابر
روی خود بنحوی که پشت دستها بروی او باشد وشکم دستها بقبله و
هر مرتبه دستها را بزانو فرود بیاورد تا نزدیک رانها برساند وباز بردارد و
تعقیب را متصل بنماز بکند ونافله میان نماز وتعقیب نکند بغیر نافله مغرب
که افضل انست که انرا مقدم دارد بر تعقیب بغیر ان سه تکبیر که بعد از سلام میکوید
ولتسبیح فاطمه زهرا که انها را مقدم دارد بر نافله وادعیه واوراد وایات و
اذکار که در تعقیب وارد شده بعموم وخصوص بعضی نمازها در کتب ادعیه
مذکور است واینجا جای ذکر انها نیست وسنت است که در حال تعقیب بنشیند
بنحوی که در تشهد می نشست با تورک روبقبله ودر همه بنحوی نماز باطهارت
وترک کند انچه را از مبطلات نماز است وباعث نقص ثواب نماز است
مطلب دویم سنت است دو سجده شکر عقب هر نمازی بجهت ادای
شکر بر توفیق یافتن بجهت ادای نماز ودران تاکید بسیار هست ودر
احادیث فضیلت بسیار از برای ان مذکور است وبهتر انست که انرا در اخر

تعقیبات قرار دهد چنانکه از اخبار مستفاد میشود و ادای شکر توفیق تعقیب

هم میشود و هرگاه بر تعقیب مقدّم دارد ضرری بتعقیب ندارد و اینکه گفتیم

در غیر نماز مغرب است و در نماز مغرب مختلف است و شاید تقدیم سجدهٔ

شکر بر نافلهٔ مغرب بهتر باشد هرچند تعقیب نماز بعد نافله خوانده شود چنانکه

گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده کند یکبار بعد از مغرب و یکبار بعد نافله

در آخر تعقیب بهتر خواهد بود و ظاهر اخبار آنست که استحباب اقتضای نماز

های واجبی ندارد بلکه عقب نماز سنّتی هم سنّت است بلکه سنّت

است سجده های شکر از برای تجدد نعمتها بلکه تذکر نعمتها نیز و زوال

نقمتها در هر حال و سنّت است که طول بدهد سجده را بقدر استطاعت و آنکه

ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و سینهٔ خود را بر زمین بچسباند و اینکه

در مابین دو سجده گونه های روی خود را و شقیقهها را بر خاک بگذارد و اوّل

طرف راست را و بعد از آن چپ را و بهمین قدر دو سجده متحقق میشود و راست

شدن در میان دو سجده ضرور نیست و بعضی از علما تصریح کرده اند که شرط است

در آن که هفت عضو معهود بر زمین گذاشته شود و در شرط بودن گذاشتن

پیشانی بر چیزی که صحیح باشد سجود بر آن اشکال است و دلیل واضحی ندارد

و اقلّ ذکری در آن میشود اینست که بگوید شکرا لله سه مرتبه و در روایتی

هست که صد مرتبه بگوید شکرا شکرا و اگر خواهد بگوید عفوا عفوا و اذکار

وادعیه

وادعیه بسیار در آن وارد شده و در کتابهای دعا مذکور است **قاعده**

چهارم در لواحق نماز است و در آن چند بابست **باب اوّل**

در جماعتست و در آن چند مطلب است **مطلب اوّل** سنّت است بجماعت

گذاردن نمازهای واجبی خصوصاً نماز یومیه و ثواب بسیار و فضیلت

بیشمار در آن وارد شده است و در اعراض و بی رغبتی بآن مذمّت شدید

و تهدید و وعید در احادیث بسیار است و این حکم در ادا و قضا هر دو ثابت است

و بعضی در مثل نماز نذری و نمازهای احتیاط و نماز طواف اشکال کرده اند

بجهت آنکه از احادیث و دعوای اجماع ایشان نماز یومیه و جمعه و عیدین

و آیات متبادر میشود و در فهمیدن نمازهای دیگر اشکالست و در مذهب

شیعه نماز جماعت کردن واجب نیست مگر در جمعه عید و کسی که نذر

کرده باشد که بکند یا شبه نذر و از عهد و یمین و کسی که قراءت او

صحیح نیست بر وجهی که سابقا در بحث قراءت مذکور شد و در نمازهای

سنّتی جماعت نیست بغیر نماز استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط چنانکه

گذشت و بعضی صورتهای دیگر که مذکور خواهد شد مثل اعادهٔ نمازی

که فرادا شده باشد بجهت ادراک فضیلت جماعت و اخباری که دلالت

دارد بر جواز جماعت در نوافل خصوصاً در ماه رمضان محمول بر تقیّه است و

همچنین عمل با خباری که دلالت میکند بر جواز امامت زنان در نوافل

ضعیف است چنانکه خواهیم گفت و بعضی از علما جایز دانسته اند جماعت را

در نماز عید غدیر و دعوای روایت بر آن کرده اند و عمل بآن دور نیست هرچند

احوط ترک آنست و جماعت منعقد میشود بدو نفر که یکی از ایشان امام باشد

هرچند ماموم یک زن باشد بلکه دور نیست که یک صبی ممیز هم کافی باشد و در

جواز امامت صبی ممیز خلاف است اشهر و اقوی عدم جواز است مگر اینکه بجهت

اطفال امامت کند و همچنین صحیح نیست امامت مجنون دوری که گاهی

عاقلست در جواز امامت او در حال عقل او خلافی هست و اظهر جواز است

خصوصاً در شخصی که عادت معیّنی دارد و باید که امام شیعهٔ اثنا عشری

باشد و عادل باشد و ولد زنا نباشد چنانکه گذشت و زن امامت از برای

مردان نمیتوان کرد همچنین برای خنثی امامت میتواند کرد از برای زنان

در نمازهای واجبی و غیر و بعضی گفته اند که از برای زنان هم نمیتواند کرد

مگر در نمازهای سنّتی و بعضی گفته اند که در هیچ نماز و از برای هیچ

کس نمیتواند کرد و اوّل اقوی و اشهر است و احادیث بسیاری که دلالت

دارد بر جواز امامت ایشان در نماز سنّتی نه واجبی در نظر حقیر تاویل

ایشان بجماعت سنّتی خوبست یعنی امامت در جماعت واجب مثل جمعه نمیتوانند

کرد **مطلب دویم** اظهر اینست که جایز نیست که پیشنماز پیس و خوره

دار باشد و بعضی گفته اند که از برای امثال خود شان میتوانند امامت

بجهت

بکنند و مشهور آنست که کور میتواند امامت بکند هرگاه کسی باشد

که متوجه او باشد و او را رو بقبله بدارد که اطمینان بآن حاصل شود و قولی

بمنع آن نقل شده و آن ضعیف است و امّا اعرابی صحرانشینان خواه عرب باشند

و خواه غیر آن پس اظهر آنست که بغیر امثال خود نمیتوانند امامت بکنند و

امامت با امثال خود پس آن مانعی ندارد و اینها در صورتیست که سایر

شرایط امامت از عدالت و غیر آن موجود باشد و اگر نه از برای هیچکس نمی

توانند امامت کرد و همچنین است کلام در غیر اعرابی هم از آنچه پیش گفتیم

و آنچه بعد خواهیم گفت و ممکن است که وجه منع همین باشد که ایشان ترک

واجب میکنند که عبارت از تحصیل معرفت و عمل و واجبست زاید بر آنچه

موقوف علیه نماز است پس باین سبب عادل نیستند و از ایشان میتوان

گفت که ایشان که در دهات می نشینند با وجود قدرت بشهر رفتن و

تحصیل علوم کردن ایشان هم حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی علما این را هم تعرض

کرده اند و اختلاف کرده اند در کسی که حد شرعی یا وجاری شده باشد بعد از

توبه و اکثر جایز دانسته اند و بعضی تجویز کرده اند امامت او را از برای مثل

خود و دور نیست که جواز اقوی باشد بجهت آنکه مفروض آنست که عادلست

و حال او بدتر از کافری نخواهد بود که مسلمان شده باشد پس جایز خواهد

بود بکراهت امّا اغلف یعنی کسی که او را ختنه نکرده باشند پس در آن

نیز خلافست و اظهر اینست که اگر مقتصر است در این و با وجود قدرت کوتاهی میکند در ختنه کردن خود جایز نیست امامت او نه برای مثل خود و نه دیگران و اگر قادر نیست پس جایز است مطلقا با کراهت و جایز نیست که امی و ملحن امامت کنند از برای غیر مثل خود و مراد از امی کسی است که قراءت را نمیداند خواه هیچ را نداند و خواه بعضی را نداند و امّا این با وجود عجز از یاد گرفتن است و اگر تقصیر در یاد گرفتن بکند نماز او را اصلا باطلست و مراد از ملحن کسی است که غلط بخواند باینکه تغییر بدهد حرفی را بحرفی یا حرکتی را بحرکتی دیگر و در امامت کردن کسی که در حرف تا زبان او میگردد و تکرار میکند یا در حرف یا امثال آن اظهر جواز است و در وجوب اقتدا کردن بر امی و ملحن بکسی که نماز او صحیح باشد اشکالست و اظهر عدم وجوبست و هم چنین بر الال واجب نیست که اقتدا کند بکسی و همچنین جایز نیست که نشسته امامت کند برای ایستاده در امامت کردن برای مثل خود اشکال است

مطلب سیم شرط است در صحت نماز جماعت اینکه حایلی میان امام و ماموم نباشد که مانع از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده و مانند او و اظهر آنست که پنجره و دیوار مشبك ضرر ندارد و بعضی از علما میگویند ضرر دارد و همچنین باکی نیست بدیوار کوتاهی که مانع از مشاهده نباشد خصوصا هرگاه در غیر حال سجود همه وقت امام را ببیند و احوط آنست که

که هیچ یك اینها حایل نباشد و بنابر قول ببطلان پس مشهور اینست که همین نماز ماموم باطلست نه امام و کافیست از برای ماموم که امام را ببیند یا کسی که او امام را می بیند یا کسی که آن کس را ببیند که امام را می بیند و ملاحظه اینمعنی در پیش روی ماموم واضح است مثل صفهای متعدده که در برابر روی او ایستاده باشند و امّا مشاهده کردن از پهلو پس ظاهر فتوای اکثر علما اینست که آنهم کافیست مثل اینکه در بیرون در مسجد صفی بایستند که آن دو نفری که در برابر در ایستاده باشند یا صف ماموین را یا امام را می بینند و امّا آن جماعتی که در طرف راست و چپ آنها ایستاده اند که مجموع یك صف میشوند آنها کسی را نمی بینند بغیر آن دو نفر یا بیشتر که برابر در ایستاده اند و آنها امام را یا صف میان مسجد را می بینند و بعضی در صحت این توقف کرده اند و هرچند بطلان این بر حقیر ظاهر نیست ولیکن احوط ترك آنست خصوصا هرگاه صف بسیار طول بکشد و امّا اگر همین یکنفر باشد و نفر در طرفین آن اشخاص ایستاده باشد که نه امام را ببینند و نه صف داخل مسجد را پس در ان اشکال نیست چنانکه در حدیث صحیح تصریح شده که برای آنها که در میان ستونها می ایستند باکی نیست بلکه چون اغلب ستونهای مسجدهای بزرگ عرض عریضی دارد که جمعی در پشت آنها می ایستند و آنها بغیر طرفین را نمی بینند پس اینهم موید آنست که آن دو طرف صف برابر در هم نماز ایشان صحیح باشد

چنانکه مشهور است و بعضی گفته اند که باید نهری حایل نباشد میان امام و ماموم و آن دلیل واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای مرد است و امّا زنان هرگاه در عقب مرد نماز کنند پس اشهر و اظهر آنست که نماز ایشان صحیح است هرچند دیوار حایل باشد و هرچند در خانه باشند که پشت سر مرد باشند و شبکه و پنجره نداشته باشد و جایز نیست که میان امام و ماموم فاصله بسیار باشد مگر بسبب صفهایی که در میان است هرچند صفها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان نماز ماموم میشود خلافست و مشهور آنست که همینکه در عرف و عادت میگویند که امام پیش ایستاده است و ماموم در پشت سر او ایستاده است یا در طرف راست او ایستاده است خوبست و اگر چنین نباشد نماز باطلست و بعضی تحدید بسیصد ذراع کرده اند و بعضی از علمای ما گفته اند که اگر مابین ماموم و امام یا مابین هر دو صف بیش از گام برداشتن باشد نماز ماموم صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست که بنا بر این قول هم هرگاه از موضع سر ماموم در حال سجود تا پشت پای امام یك گام برداشتن باشد باکی نیست و ظاهر اینست که صف آخرین میتواند احرام بنماز بندد پیش از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند و احوط آنست که صبر کنند تا صفهای پیش احرام بر بندند هرچند باین نحو باشد که بعضی

دون بعضی احرام بسته باشند و هم چنین هرگاه در بین نماز صفهای پیش نماز ایشان تمام شود مثل اینکه مسافر باشند یا عذری دیگر داشته باشند نماز صف بعد صحیح است مطلب چهارم جایز نیست که امام بلندتر از ماموم بایستد مثل اینکه در شبه دکانی یا پشت بامی بایستد و ماموم در پائین آن بایستد پس در اینصورت نماز ماموین باطل است و امّا اگر زمین سراشیبی باشد ضرر ندارد که امام در آن سر بلند بایستد و ماموین در عقب او و ظاهر اینست که بلندتری جای امام بمقدار عرض انگشت و مثل آن باکی نیست و از بیش از آن احتیاط کند و بعضی تحدید کرده اند بیکوجب که اگر یکوجب باشد مبطل است و بعضی بقدر گام برداشتن تحدید کرده اند و اینها دلیل واضحی ندارد و امّا ماموم پس جایز است که بلندتر از امام بایستد هرچند بالای پشت بام باشد و محتاج شوند و امّا در پائین و احوط آنست که هر دو در زمین مساوی بایستند مگر اینکه جا تنگ باشد و محتاج شوند ببالا رفتن و جایز نیست که ماموم پیش روی امام بایستد و مشهور آنست که مساوی امام در پهلوی او میتواند بایستد و بعضی علما واجب دانسته اند که متاخر از امام بایستد هرچند در پهلوی او باشد و قلیلی پس تر از او بایستد و این احوط است و افضل اینست که هرگاه دو مرد باشند و خواهند که یکی از آنها با دیگر نماز کند

ماموم در طرف راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند مامومین در عقب
سر امام بایستند و بعضی این را واجب دانسته اند و آن ضعیف است پس
اگر آن یک نفر در طرف یا پشت سر هم بایستد نماز صحیح است و همچنین
هرگاه بسیار باشند و همه در طرف راست بایستند یا همه در طرف چپ
بایستند و درین صورت که مامومین در عقب می ایستند هرچند بسیار
باشند ضرر ندارد که همه ابتدا در جانب راست صف بزنند که در
طرف چپ هیچکس نباشد و بعکس و در اعتبار مقدار تقدم و تاخر
ماموم و معیار آن اشکال است و صریح کلام بسیار آنست که مساوات
حاصل میشود بمساوی بودن پشت پاشنهای پا پس بنابر مشهور
نماز ماموم درین حال صحیح است هرچند از انگشتان پای او یا زانو یا
سر او پیش از امام باشد و بعضی چیزی دیگر گفته اند و احوط آنست که
عدم تقدم را در این اعضا ملاحظه کند مطلب پنجم واجبست
متابعت امام در افعال یعنی که در رکوع و سجود و قیام و قعود از
امام پیش نیفتد بلکه یا بعد از او بکند یا همراه او و ابن بابویه از علمای
ما گفته است که در صورتی که همراه او بکند ثواب جماعت ندارد بلکه باید
بعد از امام بکند تا ثواب جماعت را دریابد و اما اینکه پیش افتادن از
امام باعث بطلان میشود یا نه در آن اشکالست و احوط بلکه اظهر آنست

که هرگاه عمدا پیش افتد نماز را اعاده کند اما در صورت نسیان و خطا پس نماز
باطل نیست و مشهور میان علما اینست که هرگاه ماموم عمدا پیش از امام سر از رکوع
بردارد صبر کند بانحال تا امام راست شود و اگر سهوا سر بردارد پیش از
امام برگردد و با امام رکوع را اتمام کند در اینجا زیادتی رکن مبطل نماز
نیست و بعضی برگردیدن را در صورت سهو سنت دانسته اند و آن ضعیف است
و ظاهر اینست که خطا و سهو یک حکم دارند و فتوای ایشان در صورت سهو
و خطا خوبست اما در صورت عمد پس دلیل آن در نزد حقیر ضعیف است
و عمل بان مشکلست و احوط بلکه اظهر بطلان است و نهایت احتیاط آنست که بطریق
مشهور عمل کند و نماز را هم اعاده کند و هرگاه پیش از امام برکوع رود
یا پیش از او بسجود رود پس مشهور میان علما همان تفصیل است که مذکور
شد که هرگاه عمدا کرده است باید بهمان حال بماند تا امام باو برسد و اگر
نسیانا یا خطا باشد برگردد و با امام بجا آورد و اشکال در اینجا نیز
بهتر هست و احتیاط بهمان طریقست که مذکور شد و اما متابعت
در اذکار و اقوال یعنی هرچه امام میخواند و غیر او را نخواند و زیاده و کم
نکند و پیش از او هم نگوید بلکه همراه او و یا بعد از او بگوید پس اظهر و اشهر
عدم وجوبست ولیکن احوطست و این در غیر تکبیرة الاحرام است
و اما تکبیرة الاحرام پس تقدم ماموم در آن باعث بطلان نماز است

بلکه اظهر آنست که همراه گفتن همچنین است و جایز نیست مفارقت از امام
بدون عذر هرگاه قصد فرادا کردن ندارد مگر در مثل تشهد و قنوت
هرگاه از امام پس افتاده باشد و تشهد و قنوت خود را خواهد بخواند و
جایز است مثل اینکه دردی عارض او شود یا بول او را بگیرد یا شغلی
پیش آید و اما هرگاه عذری نداشته باشد و مفارقت کند یا قصد انفراد
پس آن خلافست اظهر و اشهر جواز مفارقتست و اما جواز عدول از
فرادا بجماعت پس آن نیز خلافست و شیخ دعوای اجماع بر جواز آن کرده است
و سخن در این گذشت و احوط ترک آنست و در صورتی که جماعت گذار
قصد فرادی کرد و مفارقت اختیار کرد پس واجبست که نماز را از همانجا
تمام کند پس اگر پیش از قراءت مفارقت کرد قراءت را بکند و اگر بعد از
قراءت باشد برکوع رود و اگر در بین قراءت باشد اشکالست که همان
سوره که در میان اوست از سر گیرد خواه حمد و خواه سوره دیگر و در خصوص
مفارقت کردن در سلام گویا خلافی در جواز آن نباشد خواه با عذر و خواه
بی عذر و گویا در اینجا قصد انفراد هم واجب نباشد و اما قصد ماموم
بودن هم نکند مطلب ششم در حکم قراءت ماموم است در عقب
سر امام عادلی که باو اقتدا میکند و احادیث و اقوال علما در آن خلاف
شدید دارد و ظاهر علمای ما بنحوی که خلافی در نظر نیست که قراءت

کردن بر ماموم واجب نیست و اما اشکال در حرمت و کراهت و استحباب
و فرق مابین نماز جهریه و اخفاتی و غیر آنست و آنچه در نظر حقیر اظهر است
اینست که در دو رکعت اول نماز اخفاتی حرام است قراءت کردن بر ماموم
و همچنین در دو رکعت اول جهری هرگاه قراءت امام را میشنود هرچند صدای
ضعیفی باشد که حروف از یکدیگر خوب ممتاز نشود که در اینجا واجبست که
ساکت باشد و گوش بدهد و اما اگر هیچ نمیشنود پس اظهر استحباب قراءتست
و تسبیح گفتن هم ضرر ندارد و سنتست که در دو رکعت اول اخفاتی ماموم
تسبیح بگوید تا امام فارغ شود خواهد تسبیحات اربع بگوید و خواهد سبحان
الله بگوید و شاید سبحان الله گفتن احوط باشد و اما دو رکعت آخر پس
احادیث در آن متعارض است یعنی دلالت بر قراءت دارند و بعضی بر ترک
قراءت و احوط بلکه اظهر ترک قراءتست و بهتر اینست که در دو رکعت
آخر تسبیحات اربع را بگوید چنانکه در جای خودش بیان کردیم و تاکید
ترک قراءت در دو رکعت آخر در نماز جهری بیشتر است و این احکام که
مذکور شد در غیر ماموم مسبوقست که در رکعت دویم و سیم و چهارم ملحق
شود و حکم آن بعد مذکور خواهد شد و اما هرگاه در عقب سر امام
ناشایسته نماز کند از راه تقیه پس آن در صورت اقتداست و اقتدای
حقیقی نیست و قراءت ساقط نمیشود بلکه باید که او آهسته بخواند و اگر

اذا خفیه خوف کند که مطلع شوند در نفس خود بخواند یعنی در دل بگذراند قراءت را
و اگر تقیه باین شود که بالمره باید ترک کند مثل اینکه باید در حال رکوع
ملحق شود یا در بین قراءت ملحق شود که بعضی از قراءت را تواند بخواند
هرچند حمد تنها باشد یا بعضی از سوره حمد را چنان کند نماز او صحیح است
و هرگاه قراءت تمام نشده امام برکوع رود بعضی گفته اند که در حال رکوع
قراءت را تمام کند و این دلیلی ندارد بلکه همانقدر که خوانده است
کافی است و بهر تقدیر اظهر اینست که این نماز مجزیست از برای او و اعاده
لازم نیست هرچند احوط اعاده است اگر میسر شود و در جائی که تقیه
واجب نباشد بلکه مستحب باشد اکتفا بآن نماز بی قراءت نکند و سنت است
که اول در خانه نماز خود را بکند و بعد از آن بنماز ایشان حاضر شود و
ظاهر اینست که مستحب است که قراءت خود را زودتر از امام تمام کند
و مشغول ذکر شود تا امام فارغ شود که مبادا او زودتر فارغ شود و
قراءتش ناتمام بماند و در فضیلت نماز کردن در عقب مخالفین
احادیث بسیار وارد شده است حتی آنکه در حدیث صحیح مذکور است
که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول چنان باشد که نماز کرده باشد
در عقب رسول خدا در صف اول مطلب هفتم جایز است
اقتدا کند نماز واجب را بنماز واجب هرچند غیر یکدیگر باشد مثل

ظهر را بعصر یا بعکس و قول ابن بابویه در منع عکس ضعیف است و هم چنین
با کیفیت که عدد رکعات مختلف باشند مثل مغرب بعشا و بعکس و قصر
بتمام و بعکس بلکه جایز است که مسافر ظهر و عصر هر دو را بظهر حاضر
اقتدا کند بدو سلام بلکه قضا را با دا و ادا را بقضا و صبح را بظهر و ظهر را
بمغرب و همچنین از علی بن بابویه نقل کرده اند که شرط کرده است موافقت
در عدد رکعات را و مشهور و اقوی است و اینها که مذکور شد در وقتی است
که نمازها در همه کیفیت مختلف نباشند پس نماز یومیه را با نماز
آیات و بعکس نمیتواند کرد اقتدا کرد و جایز است اقتدا کردن متنفل بمفترض
و بعکس مثل اینکه کسی نماز کرده باشد به تنهائی و برسد بجماعتی که نماز
واجب میکند و با اینها خواهد اقتدا کند چنانکه بعد می آید و بعکس در
صورتی که نماز واجب را اقتدا کند بکسی که تنها نماز کرده بوده است
و باز دیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و هم چنین نابالغ ببالغ و
متنفل بمتنفل در مواضعی که مذکور شد قبل از این مطلب هشتم
سنت است که ماموم هرگاه یک مرد تنها باشد اینکه در پهلوی راست امام
بایستد و هرگاه بیشتر باشد پشت سر او بایستد و هم چنین هرگاه یک زن یا
بیشتر باشد و هرگاه یک زن باشد با وجود پسر ایستادن در جانب راست
امام بایستد و اگر یک مرد همراه زنان باشد مرد در پهلوی او بایستد

و زنان عقب او بایستند و هرگاه پسری با پسران چند باشند با زنان و پسران
پیش از زنان بایستند هرچند بنده باشد و هرگاه زنی پیشنمازی زنان می
کند زنان در پهلوی او بایستند و هرگاه محتاج بدو صف و بیشتر شوند اما
زنان در میان صف اول بایستد و خود را از زنان پیش ندارد بلکه مساوی
آنها بایستد و هم چنین جماعتی که عریان باشند و خواهند که نماز جماعت
بکنند نشسته صف میزنند و امام در میان صف می نشیند ولیکن
زانوهای خود را از ماموین پیش میدارد و مشهور آنست که باید نشسته
باشد و بعضی گفته اند که اگر ایمن باشند از مطلع شدن غیر بایستند و
اول اقویست و از برای رکوع و سجود اشاره میکنند و بعضی گفته اند
که امام اشاره میکند و آنها که در عقب سر او هستند رکوع و سجود
میکنند و اول اظهر است مطلب نهم سنت است که در صف
اول صاحبان علم و عقل بایستند و نزدیک بامام بایستند و هر که
افضل باشد بجهات مذکوره در افضل مواقع صفوف بایستد و افضل
مواضع نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست صف اول و بعد
از آن طرف چپ و بعد از آن صف دویم و هم چنین تا باخر پس اینجماعت
در پیش می ایستند و در صف بعد از اینها آنها که در مرتبه از اینها پست ترند
و همچنین بعد از آن اطفال می ایستند و بعد از آنها زنان می ایستند و بعضی

علما گفته اند که مستحب است که امام در محاذی وسط عدل صف بایستد
و از بعضی ظاهر میشود که طرف چپ بایستند که طرف راست وسعت
هم رساند بهتر است و در اخبار دلالت بر هر دو هست و مکروه هست
که با وجود گنجایش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه صف گنجایش ندارد باکی
نیست اما سنت است که برابر پشت سر امام بایستد و سنت است که گشادگیها
میان صفها را پر کنند و بهمدیگر متصل بایستند و صفها را راست بدارد و
شانهای خود را برابر یکدیگر بدارند و در حدیث است که در نزد خدا گام
برداشتن بهتر نیست از گام برداشتنی که بآن وصل کنی صفی را و از برای
امام سنت است که بماموین بگوید صفها را راست کنید و هرگاه صف
تنگ باشد از برای ماموم باکی نیست که در بین نماز پس برود تا صف پشت
سر خود یا بصف پیش روی خود اما رو را از قبله نگرداند و هرگاه
صف نماز بهم متصل نباشد نماز آن صف باطل نمیشود هرچند
فاصله بسیار باشد و متعدد باشد و اما صفی که در عقب این صف
هست اشکال در نماز آنها بهم میرسد بجهت آنکه زیاده از گام برداشتن
فاصله میشود و احتیاط در ترک آنست چنانکه پیش گفتیم هرچند بطلان
آن ظاهر نیست و اما فاصله بقدر یکنفر یا قلیلی بیشتر پس آن ضرر ندارد
مطلقا مطلب دهم هرگاه جمعی در خانه باشند و خواهند نماز جماعت

بکنند و قابلیت امامت در متعدد اینها باشد صاحب خانه اولی از دیگرانست
و همچنین در مسجدی که امام جماعت مستمری دارد تقدیم او اولی از دیگرانست
و ظاهر اینست که هرگاه اینها غیر را اذن بدهند کراهت زایل میشود خصوصا
هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر اینست که مراد از صاحب خانه کسی است
که در اینجا ساکن باشد هرچند باجاره و عاریت باشد نه مالک و جمعی
از علما گفته‌اند که هاشمی اولی از دیگرانست و ظاهر مراد ایشان بعد از
اینهاییست که مذکور شد و مشهور آنست که بعد از اینهائی که پیش گفتیم
هر که اقراء قران باشد مقدم است بر اعلم و در معنی آن خلاف کرده‌اند بعضی
گفته‌اند یعنی آداب قراءت را بهتر داند و حروف را بهتر از مخرج ادا کند
و بعضی گفته‌اند یعنی آنکه بیشتر تلاوت قران کند و بعضی گفته‌اند که
اعلم را فقه مقدم است بر اقراء و این اظهر است و مشهور آنست که بعد از
اعلم هر که هجرت زودتر کرده است مقدم میدارند و معنی هجرت در
پیش گذشت و بعضی علما گفته‌اند که مراد کسی است که زودتر اسلام
اختیار کرده باشد یا زودتر از دار الحرب بدار الاسلام آمده باشد
یا از اولاد کسی باشد که هجرتش مقدم باشد بر دیگران و بعد از آنکه
سنش بیشتر است مقدم میدارند و جمعی این را تفسیر کرده‌اند باینکه
در اسلام سنش و بیشتر گذشته باشد و وجوه دیگر هم از برای ترجیح ذکر

کرده‌اند

کرده‌اند و بهمین قدر اکتفا کردیم و مشهور علما اینست که اینها در
صورتیست که ماموین اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هر که را اینها را
مقدم دارند اولی است و هم چنین هرگاه ناخوش باشد از یکی و هم امامت
نکند و دور نیست که هرگاه آن مرد خوب متدین باشد امامت مکروه
نباشد و گناه برای اینهاست که او را ناخوش دارند و آنچه از اخبار ظاهر میشود
اینست که این امور مذکوره باعث ترجیح میشود هرچند اختلاف در میان
ماموین نباشد و اما علما چنانچه گفته‌اند که مذکور شد مطلب
یازدهم مکروه است که امامت کند مسافر بجهت حاضر و بعکس
و همچنین اقتدا کردن هر یک بدیگری و ظاهر اینست که معنی کراهت
در اینجا این باشد که ثوابش از جماعت کردن با مثل خود کمتر است
و ثوابش از فرادا هم کمتر باشد و بعضی علما کراهت را مخصوص جائی کرده‌اند
که نماز مسافر و حاضر در عدد رکعات مختلف باشد پس در نماز صبح
و مغرب مکروه نخواهد بود و خالی از قوت نخواهد بود پس هرگاه
امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم متابعتش نمیکند و بر میخیزد
و نماز خود را تمام میکند و ظاهر آنست که در تتمه نماز میتواند بر رفیق
خود اقتدا کند و هرگاه اهلیت امامت داشته باشد خصوصا هرگاه
امام او را پیش دارد و هر جا که عدد نماز ماموم کمتر از عدد نماز امام

باشد و زودتر فارغ شود افضل آنست که سلام نگوید بلکه بنشیند ذکر
کند تا همراه امام سلام بگوید و اگر خواهد پیشتر بگوید و برود جایز است
و اگر عدد نماز ماموم بیشتر باشد افضل آنست که صبر کند تا امام سلام
بگوید آنوقت برخیزد و اگر خواهد هم پیشتر برخیزد و در هر وقت افضل
آنست که امام سلام نگوید تا ماموم بقیه نماز خود را بکند و بعد
از آن سلام بگوید و هم چنین مکروه است که انسان فالج دار امام صحیحها
باشد و انسان مقید بغل و زنجیر و امثال آن بمردمان رها و این
در وقتیست که بحد نشستن نرسد و الا صحیح نخواهد بود چنانکه گذشت
و همچنین امامت متیمم بجماعتی که وضو دار یا غسل دار باشد و هم چنین
امامت بنده مگر از برای اهل و عیال خود و دور نیست که هرگاه اعلم قوم
باشد امامت کردن او از برای آزادان هم کراهت نداشته باشد و مکروه است
نافله کردن در وقت اقامت گفتن از برای نماز مطلب دوازدهم
سنت است برخواستن بپا در وقتی که موذن میگوید قد قامت الصلوة
و بعضی گفته‌اند در وقتی که میگوید حی علی الصلوة و سنت است از برای
امام که شش تکبیره مستحبه را آهسته بگوید و تکبیر احرام را بلند بگوید
بلکه سنت است از برای او که جمیع ذکرها را بلند بگوید و بماموین
بشنواند و سنت است از برای ماموم که هیچ چیز را بامام بشنواند و سنت است

از برای

از برای ماموم که بعد از فراغ امام از سوره حمد بگوید الحمد لله رب العالمین
و اینکه در وقتی که امام گفت سمع الله لمن حمده هم بگوید الحمد لله رب
العالمین و سنت است که امام دعا را بصیغه جمع بخواند و مخصوص خود
نکند بلکه قصد او و ماموین و سایر مومنین هم باشد مثل اینکه اللهم
اغفر لی و لوالدی نگوید بلکه بگوید اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است
که امام مراعات ضعفا و ارباب حاجت ماموین را بکند و نماز خود را
سبک بکند و بسیار طول ندهند و در رکوع و سجود به ذکر اکتفا
کند و هم چنین در دعاهای قنوت و تشهد طول ندهد و سنت است
که هرگاه امام فارغ شود بعضی ماموین فارغ نشده باشد برنخیزد تا
ماموین فارغ شوند و سنت است که امام در آنجا که نماز کرده است
نافله نکند تا از آن جای خود منحرف شود بجای دیگر یعنی اگر خواهد نافله
بکند تغییر مکان بدهد و نافله بکند مطلب سیزدهم سنت است
اینکه کسی که نماز بتنهائی کرده است هرگاه بجماعتی برسد آن نماز را بجماعت
بکند خواه امام باشد و خواه ماموم و احوط آنست که همه نماز را مرتبا
کند مثل اینکه ظهر را با ظهر کند و عصر را با عصر و همچنین در اعاده کردن
نمازی با نماز دیگر مثل ظهر را با عصر اشکال است و هم چنین احوط بلکه
اظهر اینست که هرگاه نماز را بجماعت کرده باشد بار دیگر نمیتواند بجماعت

بکند وبعضی علما تجویز کرده اند بجهت عمومات اخبار ودران اشکالست
وهمچنین جماعتی که از رفقا که همکی نماز فرادا کرده باشند وثانیا خواهند
بجماعت اعاده کنند اظهر مشکلست وبنا بر اعتبار لزوم نیّت وجوب
واستحباب درچنین جماعتی که باعاده میشود باید قصد استحباب بکنند
وبعضی قایل بوجوب شده اند وان ضعیفست وسنّتست که هرکاه
کسی فرادای نماز کند ودر بین نماز جماعتی منعقد شود انکه نیّت خود را
بکرداند بنافله وبدو رکعت سلام بکوید وداخل جماعت شود وهرکاه
در رکعت سیم وچهارم باشد پس در جواز تغییر نیّت وتمام کردن رکعت
اشکالست وبعضی علما منع کرده اند از همه اقسام وبعضی کفته اند میتوان
نماز را قطع کند بدون تغییر نیّت بجهت ادراک فضیلت واقوی آنست
که سابق کفتیم واکر مشغول نافله باشد که جماعتی منعقد شود پس بعضی
علما جزم کرده است باینکه اکر ترسد که جماعت از دستش برود نافله را
قطع کند واکر نترسد از ین پس تمام کند دو رکعت را وداخل شود و
این دور نیست مطلب چهاردهم شکی نیست در اینکه ادراک جماعت
حاصل میشود بادراک رکوع یعنی هرکاه امام را دریابد قبل از رفتن برکوع
هرچند بهمین قدر باشد تکبیر احرام بکوید هرچند که فرصت تکبیر
رکوع نشود واما هرکاه امام در بین رکوع باشد پس در ان خلافست

اشهر

اشهر واقوی انست که هرکاه تکبیر احرام را در حال قیام بکوید وبعد از ان
برکوع برود که هنوز امام شروع براست شدن نکرده باشد کافیست
ودرین معنی نماز جمعه وغیر ان فرقی ندارد وبهتر انست که تقدیم بکذکر
واجب امام را دریابد حال رکوع دریابد واما اکر در وقتی برسد بامام که
امام شروع براست شدن کرده باشد پس باین اکتفا نکند واکر شک کند
که ایا امام را قبل از راست شدن دریافت یا نه پس باین رکعت نیز اکتفا
نکند وبعضی کفته اند که همینکه در حال تکبیر رکوع بامام نرسیده شد با
دیکران برکعتی حساب نمیشود واولا قویست وبعضی کفته اند که احوط
ترک لحوق در حال رکوع است واین در جماعات واجبه مشکلست مثل
نماز جمعه خصوصا در رکعت اخری وهرکاه داخل مسجد شود وبترسد
که رکعت نماز از او فوت شود واکر برود تا داخل صف شود پس
از همانجا تکبیر احرام بکوید ومشغول رکوع وسجود شود وراه رود تا
داخل صف شود واظهر انست که مختار است در اینکه در حال رکوع
راه رود یا انکه رکوع وسجود را بجا اورد ووقتی که برخواست راه رود
تا داخل صف شود وبهتر انست که در وقت راه رفتن پاهای خود را
بر زمین بکشد وکام برندارد وهرکاه امام را نه قبل از رکوع دریابد
ونه در حال رکوع پس ان رکعت از او فوت شده است نهایت سنّت

است که تکبیر بکوید سجدها را با امام بکند واینرا از نماز حساب نکند خواه
قبل از سجده ها دریابد یا در اثنای انها وبعضی دران توقف کرده اند و
اظهر استحبابست واظهر انست که سجدها که تمام شد وامام فارغ شد
از نو تکبیر احرام بکوید وبان تکبیر اول اکتفا نکند وبعضی علما اکتفا کرده اند
بهمان تکبیر ومیکویند که زیاد شدن رکن در اینجا معفواست واولا احوط
واظهر است واکر دریابد امام را تا سجده ها تمام شود پس جمعی کفته اند که
سنّتست که تکبیر بکوید با امام بنشیند وتشهد بخواند وبعد از انکه سلام
کفت برخیزد ونماز کند ودیکر اعاده تکبیر احرام در کار نیست واین دور
نیست وبعضی در اینصورت قائل شده اند که مختار است در خواندن تشهد
ونخواندن ودور نیست که خواندن بهتر باشد وبهر تقدیر حکم بادراک فضیلت
جماعت بادراک تشهد تنها مشکلست هرچند مطلق فضیلت واستحباب
حاصل باشد مطلب پانزدهم هرکاه ماموم وقتی حاضر شود که امام
یک رکعت یا بیشتر را کرده باشد انچه را اول نماز خود قرار بدهد وبا امام
نماز بکند وبعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجا می اورد واظهر انست
که در رکعت اول ودویم ماموم با رکعت سیم وچهارم امام اتفاق افتد در اینجا
بر ماموم قراءت حمد وسوره واجبست اما این در وقتیست که تمام رکعت را
دریابد یا انقدری را دریابد که بتواند حمد وسوره یا حمد تنها را بخواند اما

اکر

اکر انقدر وقت نمانده باشد قراءت واجب نیست بلکه بی صورتست واکر
کمان کرده که میتواند حمد وسوره یا حمد تنها را بخواند وشروع کرد بخواندن و
امام در ان بین برکوع رفت هرکاه مهلت میشود که تمام کند وبا امام در
رکوع برسد که فاصله زیاد نشود تمام کند وباو ملحق شود هرچند حمد تنها
باشد واکر چنین نباشد از همانجا قطع کند وبا امام ملحق شود واما حکم دو رکعت
اخرین ماموم که درین نماز رسیده پس ان مثل سایر نمازهاست که مخیرست
مابین حمد وتسبیح وقول بوجوب حمد ضعیفست ومستحبست که سرپا
بنشیند این ماموم در قنوت وتشهد متابعت امام بکند وهرجا که
جای تشهد ماموم نیست مستحبست که سرپا بنشیند ودستهای
خود را بر زمین بکذارد وهرجا که محل تشهد واجبست بر زمین قرار کرده
وتشهد را بخواند وبامام ملحق شود واز بعضی اخبار بر می اید که در قنوت
که متابعت امام کرد دیکر در محل قنوت خود قنوت نخواند ولیکن حکم
بسقوط استحباب خصوصا در جائی که قنوت ماموم بعد از فراغ امام
اتفاق می افتد مشکلست وبهتر انست که ماموم صبر کند تا امام سلام بکوید
وبرخیزد واکر پیش از سلام هم برخیزد جایزست ونیت انفراد هم واجب نیست
مطلب شانزدهم هرکاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموم امام را
بکشند بکناری هرچند پشت سر خود باشد وکسی را پیش دارند ونماز را

بااو تمام کند هر چند کسی باشد که از جمله مامومین نباشد و هم چنین هرگاه
امام را حادثه رو دهد مثل اینکه بخاطرش اید که بی طهارت بوده است
یا از او حدث سر زند یا مرضی او را عارض شود و امثال اینها مستحبست
که امام احدی را پیش دارد هر چند از غیر ماموین باشد و اگر امام پیش ندارد
مستحبست که ماموین احدی را پیش دارند و مکروه است که کسی را پیش
دارند که با قامت نماز نرسیده باشد خصوصا هرگاه یک رکعت یا بیشتر را
درک نکرده باشد و هرگاه کسی را پیش دارند که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده است
وقتی که ماموین برکعت اخر میرسد امام بنشیند تا فارغ شوند و
اشاره کند بطرف راست و چپ خود که سلام بگویند بعد از ان برخیزد
نماز خود را تمام کند مطلب هفدهم هرگاه بعد از نماز ظاهر شود که امام
کافر بوده یا فاسق بوده یا جنب بوده یا بی وضو بوده بر ماموین اعادة واجب
نیست و نماز ایشان صحیح است و ضرور نیست که امام بماموین بگوید
که من بی طهارت بودم و همچنین است حکم هرگاه معلوم شود که امام بغیر
قبله نماز کرده بوده است و هرگاه این معنی در اثنای نماز هم معلوم
شود هم اظهر اینست که نماز ماموم صحیح است و تمام میکند بقصد انفراد
و مخالفت ماموم با امام در سایر فروع در غیر نمازی که با او میکند
ضرر ندارد و اما هرگاه در افعال نماز مخالفت داشته باشد مثل اینکه

امام

امام سوره را سنت داند و ماموم واجب داند یا ان نماز جمعه را واجب
عینی داند و این را سنت داند پس در صحت اقتدا بان نماز اشکالست و در صورتی
که سوره را ترک کند اظهر بطلان اقتداست بجهت انکه ماموم ان نماز را
در نفس الامر باطل میداند هر چند بگمان او نباشد و در صورت عدم ترک اما
یا قصد استحباب هم در صحت اشکالست و اما بدون قصد استحباب یا بمعنی
که بقصد تقرب اکتفا کند دور نیست که اقتدا صحیح باشد و اما هرگاه ماموم
نماز جمعه را حرام داند یا مقلد کسی باشد که حرام داند پس جای ان نیست کرده
ان بی اشکال و اما این معنی باعث فسق امام نیست و در سایر نمازها
با او اقتدا میتواند کرد چنانکه در اول اشاره بان کردیم باب دوم
در منافیات نماز است و در ان چند مطلب است مطلب اول
حرامست قطع کردن نماز واجبی بدون سبب و جهت در حال اختیار
و اما هرگاه او را عذری باشد مثل انکه غلام او گریخته باشد و او را
در بین نماز دید یا کسی که از او طلبی داشته و خواهد رفت در بین
نماز پیدا شد یا انکه دشمنی یا درنده یا گزنده قصد جان او یا مومنی دیگر را
داشته باشد و امثال اینها از اینها سهل تر هم مثل تادیب شخصی که مستحق
تادیب باشد یا لقای حبیبی که بسیار شایق باشد و امثال اینها هم
دور نیست که جایز باشد و اما انچه بخصوص وارد شده بجهت ادراک

مستحبات مثل اذان و اقامت که فراموش شده باشد یا بجهت ادراک
قراءت سورهٔ جمعه پس ان اشکالی ندارد چنانکه پیش گذشت و بهتر انست
که نماز سنتی را هم بی جهت قطع نکند و هر کس حقیقت نماز را دانسته
و فهمیده که با که مناجات و گفتگو میکند تا بسیار مضطر نشود بر خود
روا نمیدارد قطع نماز را خواه واجب و خواه سنت مطلب دوم
هرگاه در بین نماز از و حدثی سر زند حکم حدث در حال تشهد اخیر
دارد و در محل خود مذکور شد و اما در غیر ان پس اگر میداند که در حال
نماز است و عمدا حدث میکند بی شک نماز او باطلست و همچنین
هرگاه در این حال بی اختیار از او حدث سر زند و هرگاه فراموش کند
که در بین نماز است و باختیار از و سر زند باز ظاهر اینست که خلافی در
بطلان نماز نیست و اما هرگاه بی اختیار از و حدث سر زند پس مشهور
و اقوی نیز بطلان نماز است و بعضی گفته اند دست بر دارد و وضو
بسازد و از همانجا که مانده است تمام کند و بعضی گفته اند که هرگاه با
تیمم نماز کند و چنین امری اتفاق افتد و اب بهم رسد وضو بسازد
و از همانجا تمام کند و در غیر تیمم باطلست و احتیاط اینست که در این
صورت چنین کند و اعاده هم بکند مطلب سیم باطل میشود
نماز بسخن گفتن بدو حرف یا بیشتر هرگاه از روی عمد باشد و اما تکلم

بطلان

بیک حرف پس ان مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر معنی مبطل کند مثل
کلمه ق و ع که در لغت عرب ق بمعنی پرهیز کن و ع بمعنی بشنو و دل
بده که ان نیز مبطلست و هرگاه سهوا تکلم کند پس ان مبطل نماز نیست
نهایت سجده سهو بر او واجب میشود و در این صورت فرقی نیست در
اینکه گمان کند که از نماز فارغ شود و سخن گوید یا در بین نماز سهوا سخن
گوید و تنحنح مبطل نماز نیست بلکه جایز است که بتنحنح مطلبی را هم بفهماند
مثل اینکه کسی در میزند و میخواهد که اهل خود را خبر کند که ببیند کیست
و همچنین جایز است اداء بعض مطالب کردن و تنبیه کردن بقران و ذکر
و دعا اینکه کسی خواهد داخل خانه شود و اذن خواهد بگوید ادخلوها بسلام
یا کسی او را صدا میزند در نماز است بگوید سبحان الله و همچنین امثال این
ذکرها و مطلبها و اما اه کشیدن در نماز پس هرگاه دو حرف یا بیشتر
از ان متولد شود پس ان مبطل است مگر اینکه از خوف خدا باشد که در ان اشکال
است و اظهر جواز است و همچنین ناله کردن هرگاه از او دو حرف ظاهر شود
مبطلست بلکه از بعض اخبار ظاهر میشود که هر که ناله کند سخن گفته است
ولیکن اظهر انست که اگر دو حرف نشود باطل نیست مطلب چهارم
مسلمانی در حال نماز بر کسی سلام کند واجبست رد جواب او بمثل
انچه او گفته است پس اگر بگوید سلام علیکم در جواب علیکم السلام نگوید

و دور نیست که هرگاه او سلام علیك بگوید در جواب سلام علیکم
توان گفت ولیکن اگر مثل همانچه گفته است بگوید احوط است حتی اگر بگوید
سلام علیك و این بگوید علیك السلام خلاف احتیاط کرده است و همچنین
زیاد کردن و رحمة الله و برکاته بر همانچه او گفته است دور نیست که جایز
باشد اما احوط ترك آنست و هرگاه سلام کننده بگوید علیك السلام
اظهر عدم وجوب جوابست و احوط آنست که در جواب سلام علیك
یا سلام علیکم بگوید بقصد قران و دعای بر آن شخص و همچنین هرگاه
سلام غلطی بگوید مثل سرام نعلیك و سلاما لك و سا ما لیکم و امثال
اینها و در اینجا احتیاط دادن جواب بهتر است و البته ترك نکند
و احوط بلکه اظهر آنست که اعتبار مماثلت را هم بکند یعنی در جواب
دو سلام اول سلام علیك بگوید و در جواب اخری سلام علیکم
بگوید و اما تحیات متعارفه غیر مثل شب بخیر و صباح بخیر و امثال آن
پس جواب اینها در نماز دادن صورتی ندارد نه بسلام و نه بغیر سلام
و دور نیست که بقصد دعا توان بعبارت قران جواب گفت نه بقصد
رد تحیت و واجبست که جواب سلام را چنان بدهد که آن شخص
بشنود و اگر کر باشد همان قدر بلند بگوید که آدم گوش دار میشنود
و هرگاه جمعی باشند که بر ایشان سلام کنند یکی که جواب گفت از دیگران

ساقط

ساقط است خواه همه در نماز باشند یا بعضی در نماز باشند و با وجود اینکه
بعضی در نماز نیستند هم جواب از نماز ساقط نیست و هر دو در تکلیف
مساویند مگر اینکه آن شخص که نماز نمیکند جواب بگوید و بعد از آنکه او جواب
گفت اظهر آنست که نمازگذار نمیتواند جواب بگوید و اما جایز است
که هر دو با هم جواب بگویند و هرگاه کسی جواب بگوید که با او سلام نکرده بود
مجزی نیست و هرگاه صبی ممیزی در میان این جمع باشد و جواب بگوید ظاهر
آنست که از دیگران ساقط میشود و احوط آنست که یکی از مکلفین هم
بقصد دعا جوابی بگوید نه بقصد رد سلام و هرگاه نمازگذار عمداً ترك
رد سلام کرد گناه کار است اما نماز او باطل نیست و بعضی باطل دانسته اند
و بعضی گفته اند که اگر در اثنای مشغول ذکر یا قرائتی باشد باطل میشود و اگر
نه باطل نمیشود و این دو قول ضعیفند و با وجود رد سلام فوریت هرگاه
هرگاه در اخر آیه باشد یا کلمه ناتمامی داشته باشد آیه و کلمه را تمام
کند و جواب بگوید ضرر ندارد و بعضی از علما سلام کردن بر مصلی را مکروه
دانسته اند و مشهور استحبابست و دور نیست که در اغلب اوقات
چون باعث تشویش خاطر مصلی و ابتلای او میشود خصوصاً در سلام های
غلط ترك آن اولی باشد مطلب پنجم سنت است از برای مصلی هرگاه
عطسه کند یا مؤمنی عطسه کند اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین والصلوة

علی محمد و آله اجمعین چنانکه در غیر نماز هم سنت است و مشهور آنست که سنت
است در حال نماز دعا کردن بکسی که عطسه میکند باینکه بگوید یرحمك الله
مثل حال غیر نماز و بعضی در آن اشکال کرده اند و بهتر آنست که در جواب یرحمك الله
گفته شود یغفر الله لکم و یرحمکم و دور نیست که از برای نمازگذار هم جایز باشد
جواب گفتن هرگاه دیگری با و بگوید یرحمکم الله مطلب ششم از جمله
مبطل نماز فعل کثیر است و در تحقیق معنی فعل کثیر خلاف شدیدی در
میان علما هست و مسئله در نهایت اشکالست و آنچه بفهم قاصر اقربست
اینست که هر کاری که از اخراج از افعال نماز است هرگاه کسی بکند و آنقدر طول
بهم رساند که در عرف و عادت بگویند که از نماز دست برداشت آن مبطل
نماز است مثل اینکه نمازگذار در بین نماز بیل بدست گیرد و مشغول شود
بزمین شکافتن یا اره دست بگیرد و شروع کند بچوب بریدن و امثال اینها
و اشکالی که بعضی کرده اند که اهل عرف را ربطی بفهمیدن حکم شرع نیست
پس چگونه حواله بعرف میشود جوابش اینست که ما صحت و فساد نماز را
بعرف رجوع نمیکنیم بلکه بیرون رفتن از این عمل بعمل دیگر را رجوع بعرف
میکنیم و اهل عرف اینمعنی را میفهمند هر چند حقیقت عمل را ندانند اینقدر
میدانیم که اهل عرف فرق ما بین چیز نوشتن و بنا کردن و چیز خوردن
و نماز کردن میکنند و فرق ما بین حال مشغول شدن بهر یك از اینها دارا

میکند

میکند و بنا برین فرق ما بین عمد و سهو نخواهد بود و لیکن مشهور ما بین
علما اینست که هرگاه فعل کثیر را سهو بکند نماز او باطل نمیشود و بعضی
دعوای اجماع هم کرده اند و بعضی علما گفته که این در صورتیست که محو صورت
نماز نشود و الا باطل خواهد بود و بهر حال اظهر در نزد حقیر اینست که همین
که میگویند از نماز دست برداشت و نماز نمیکند نماز او باطل است خواه
عمداً باشد و خواه سهواً و از ملاحظه احادیث بسیار معلوم میشود که کار
بسیار شك نیست و در احادیث رخصت در کارهای بسیار وارد شده
است مثل کشتن مار و عقرب و کیك و شپش و پشه و شمردن رکعات
نماز و عدد تسبیحات را با سنگریزه و ریگ انداختن بجانب غیری از
برای اینکه متوجه شود با و برای حاجتی که با او دارد و شیر دادن زن طفل
خود را در حال تشهد و دست مالیدن پیشانی و شستن خون رعاف
در بین نماز و دست زدن بدیوار از برای خبر کردن کسی و دست
بر هم زدن زن از برای خبر کردن کسی و تنحنح کردن بقصد اینکه
کسی را خبر کند که بیاید برای حاجت کسی و کلاه از زمین برداشتن
و بر سر گذاشتن و امثال اینها ولیکن در همه جا مراعات اینمعنی را بکند
که چندان طول نکشد در عرف بگویند که از نماز دست برداشت
و چنانکه در بعضی اخبار وارد شده که هرگاه یك گام برمیدارد و ما دا

میکشد مرخص است واکر بپتراست نکند وهمچنین شستن رعاف هرکاه
بسیار طول بکشد بان نماز اکتفا نکند واعاده کند ودرجائی که نماز کذار
شک کند که ایا این فعل که من کردم فعل کثیر بود یا نه وایا محو صورت
نماز باین فعل میشود یا نه پس اظهر عدم بطلان نماز است واحتیاط درهر
حال خوبست خصوصًا بملاحظهٔ اداب نماز وحضور قلب وانچه مطلوبست
از ادمی از وقار وارام دل وبدن وخشوع امّا اکل وشرب پس اظهر انست که
مبطل نماز است مطلقا وبعضی کفته اند که هرکاه فعل کثیر ازو حاصل
شود مبطلست وبهر تقدیر ظاهر انست که هرکاه کسی چیزی خورده باشد
بعضی اجزاء غذا در بن دندان او مانده باشد ودر بین نماز فرو برد ضرر
ندارد وهمچنین هرکاه شکر یا نبات یا امثال انها در دهان داشته
وبتدریج اب شود وبحلق فرو رود مبطل نیست بلکه بعضی کفته اند
هرکاه لقمه را قبل از نماز جائیده باشد وبعد از تکبیر احرام فرو برد هم
مبطل نیست واین دور نیست واستثنا کردن از اشامیدن نیز کسی را
که در نماز وتر باشد وتشنه باشد واب در نزدیک او باشد وخوف کند
که صبح شود وصبح انشب را خواهد روزه بکیرد میتواند برود واب بخورد
وبر کردد ونماز خود را تمام کند وبعضی تجویز این معنی را در مطلق نوافل
کرده اند در هر حال این در صورت علم مذکور دور نیست امّا بدون
عنه

عدم این حکم مشکلست وانچه مذکور شد حکم صورت عمد است وامّا در صورت
نسیان پس ظاهر انست که خلافی نیست در اینکه اکل وشرب مبطل نماز
نیست وبعضی دعوای اجماع کرده اند براین مطلب هفتم هرکاه
کسی عمدًا خنده قهقهه بکند نماز او باطل میشود هرچند بی اختیار شود مثل
اینکه بازی کوی در پیش روی او بازی کند که ضبط خود را نتواند کرد و
امّا هرکاه فراموش کند که در نماز است وبخندد نماز او باطل نمیشود
وتبسم کردن مبطل نماز نمیشود خواه عمدا باشد یا نسیانًا وامّا مطلق
خنده صدا دار یا خنده بشدتی که صدا نداشته باشد خالی از اشکال
نیست احوط بلکه اظهر بطلانست وهمچنین کریه کردن بجهت امور دنیوی
از قبیل تلف مالی یا فوت دوستی مبطلست وجمعی کفته اند هرچند
بی اختیار شود در کریه هم حکمش اینست وبدانکه دلیل این مسئله
بیش از این افاده نمیکند که کریه کردن از برای فوت امری از امور دنیا
مبطلست وامّا کریستن بجهت حصول مطلبی مثل مالی یا فرزندی پس
دلیلی بر بطلان ان ظاهر نیست وبعضی از علما کفته اند که انچه مبطلست
کریه صدا دار است نه کریه بی صدا واحوط اذهر دو است واظهر انست
که هرکاه از روی فراموشی بکرید مبطل نیست وامّا کریستن از خوف
خدا وخود را بکریه داشتن پس ان افضل اعمالست وهیچ وجه ضرری

ندارد مطلب هشتم هرکاه عمدًا تمام بدن خود را از قبله بکرداند هر
چند در ما بین مشرق ومغرب باشد مبطل نماز است وامّا هرکاه
روی خود را بتنهائی از قبله بکرداند پس هرکاه بپشت سر بکرداند نماز
او باطلست وکردانیدن بجانب مشرق ومغرب مبطل نیست واحوط
اجتنابست وکراهت شدید دارد امّا التفات بچشم تنها پس ان
در هیچ صورت مبطل نیست وامّا کراهت دارد وهرکاه سهوًا
التفات کند پس در ان اختلافست ودور نیست که حکم انهم تفصیل
باشد که در مبحث قبله مذکور شد در حکم کسی که نسیانًا بر غیر سمت
قبله نماز کرده باشد واحوط انست که او را در حکم عمد بداند وهمچنین
جاهل مسئله را مطلب نهم مکروه است نماز کردن بجهت
کسی که بول وغایط خود را نکاه دارد بلکه چنین است حکم باد واکر در بین
نماز او را انحال عارض شود یا در وقت شکی که دفع ان باعث فوت
نماز شود پس اکر بسبب حبس انها متضرر نمیشود نماز کند واکر متضرر
میشود مشغول دفع انها شود وبعد از ان نماز کند ومکروه هست
بازی کردن بدست وریش وسر وخمیازه وکمان کشیده کردن و
انکشتان خود را شکستن ودر حالی که خواب الوده ومست خواب
باشد وباید با کسالت وسنکینی وبی رغبتی نباشد وباخشوع و
ارام

ارام دل واعضا وجوارح باشد وباحضور قلب باشد وبفهمد که چه میکوید
وبا که سخن میکوید ونمازی که در او حضور نیست مثل بدن بی روح است
وقبول نمیشود از نماز مکر انقدری از ان که دل او متوجه انست ومرویست
که جناب امام زین العابدین در وقتی که بنماز می ایستاد مانند ساق
درختی بود وحرکت نمیکرد از او چیزی مکر چیزی که باد او را حرکت دهد
ودر وقتی که بنماز می ایستاد رنک مبارک انجناب متغیر میشد ووقتی که
بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا اینکه عرق از و روان میشد وباید که نماز
چنان باشد که کویا وداع میکند از دنیا که این نماز اخرین اوست باب
سیم در شک وسهو ووهم وکمانست که در نماز حاصل میشود و
مراد از شک انست که مثلا نداند که فلان کار را کرده یا نه وهر دو طرف او
مساوی باشد وهرکاه در نظر او یکطرف ظاهرتر باشد ان طرف ظاهرتر را
کمان میکویند وان طرف ضعیف را وهم میکویند وسهو عبارتست از فراموش
کردن بمعنی اینکه یقین کند که فلان کار را که بایست بکنم نکرده ام یا فلان کار
که نبایست بکنم کردم ودر این چند مطلبست مطلب اوّل
هرکاه کسی یک رکعت در نماز زیاد کند عمدًا نماز او باطلست وهمچنین هرکاه
سهوًا زیاد کند وبخاطرش نیاید تا برکوع برود خواه پیش از ان رکعت
بقدر تشهد نشسته باشد یا نه وخواه تشهد خوانده باشد ویا نه وخواه

در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از رکوع بخاطرش اید بنشیند و نماز را تمام کند
و سلام بگوید و نماز او صحیح است و هرگاه یک رکعت نماز را که کند عمداً نماز او باطلست
و هرگاه سهواً کند پس هرگاه بعد از سلام فعل منافی نماز باشد بهیچ وجه بعمل
نیاورده باشد و بخاطرش اید نماز را تمام کند بی اشکال و بر او چیزی نیست بغیر سجدهٔ
سهو بجهت سلام گفتن و اگر بخاطرش اید بعد از انکه از او فعل منافی نماز
سر زده باشد پس اگر فعل منافی مانند حدث و فعل کثیری باشد که صورت
نماز را محو کند که حصول انها عمداً و سهواً هر دو مبطل نماز است نماز او باطلست
و بعضی گفته اند که تمام کند در هر وقت که خاطرش هر چند در شهری باشد
قول اوّل اشهر و اظهر و احوطست و اگر ان فعل منافی مانند سخن گفتن باشد که کردن
ان عمداً مبطل نماز است نه سهواً پس اقوی و اشهر انست که نماز را تمام میکند
و بر او اعاده نیست و بعضی اعاده را لازم دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر
چهار رکعتی اعاده بکند و این دو قول ضعیفند **مطلب دویم** واجب میشود
سجدهٔ سهو در چند موضع از جملهٔ انها مواضعی بود که پیش گفتیم در فراموش
کردن یک سجده و تشهد و حرف زدن نسیاناً هر چند در وجوب بجهت سجده
اشکالی بود امّا احتیاط دران در نهایت تاکید است و ترک نکند دیگر در
جائیست که سلام بگوید در غیر موضع خود و دیگر در شک میان چهار و پنج
بعد کمال السجدتین است و بعضی واجب دانسته اند در جائی که سهواً بایستد

بعضی

بجای نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و این احوطست خصوصاً هرگاه
فراموشی در قیام و قعود تنها باشد مثل اینکه سهواً تشهد را ایستاده بخواند
یا قراءت را نشسته بخواند و احتیاط در غیر امثال این کمتر است مثل اینکه تشهد را
یا سجده را فراموش کند و برخیزد و پیش از رکوع بخاطرش اید و برگردد و بجای اورد
و بعضی واجب دانسته اند در هر زیاد و کمی که سهواً در نماز حاصل شود و بعضی
در شک کردن در هر زیاد و کمی واجب دانسته اند و بعضی در جائی که شک
کند در زیاد کردن و کم کردن رکوعی یا سجودی و مشهور و اقوی در همه
اینها عدم وجوبست و لیکن مستحب است **مطلب سیم** سجدهٔ
سهو را باید بعد از سلام نماز بجا اورد خواه از برای زیادتی باشد خواه
از برای نقصان و واجبست دران تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی انست
که تشهد سبک بگوید مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد رسول الله اللهم صلّ علی محمد و ال محمد و در سلام هم اکتفا میتواند
کرد بالسلام علیکم و واجبست ذکر در حال السجود و احوط بلکه اقوی انست
که ذکر مخصوصی که وارد شده است در حدیث بخواند و ان یکی از سه لفظست
هر یک را بگوید خوبست اوّل بسم الله و بالله اللهم صلّ علی محمد و ال محمد
دویم بسم الله و بالله و صلّی الله علی محمد و ال محمد سیم بسم الله و بالله
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و واجبست در حال السجود که بر

هفت عضو که در سجدهٔ نماز مذکور شد سجده کند و بر چیزی سجده کند
که سجدهٔ نماز بران توان کرد و احوط انست که با طهارت باشد و رو بقبله باشد
و ساتر عورت داشته باشد و مشهور اینست که واجبست نشستن مابین
دو سجده و اینکه بمجرد سر برداشتن اکتفا نمیتوان کرد مانند سجدهٔ شکر و احوط
انست که طمانینه و ارام را هم بعمل اورد و اظهر و اشهر انست که تکبیر احرام در اوّل
سجده ضرور نیست همین نیّت سجده کند و بسجود رود و قولی بوجوب
ان ندیده ام و بعضی مستحب دانسته اند و از برای امام سنّت است که در اوّل
تکبیر بگوید تا مامومین مطلع شوند و بعد از سر برداشتن هم بگوید چنانکه
در بعضی روایات وارد شده است و واجبست که سجده ها بعد از سلام
بدون فاصله و بدون فعل منافی بجا اورد و اگر فراموش کند واجبست که هر
وقت که بخاطرش اید بکند و اگر عمداً ترک کند اشهر و اقوی انست که نماز
او صحیح است و بعد از فوت فوریه در وجوب ان اشکالست و احوط انست
که بجا اورد چنانکه در صورت سهو و هرگاه موجب سجده متعدد باشد
مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد و سخن گفتن سهواً سجده را نیز متعدد
بکند خواه همه انچه موجب سجده است از یک جنس باشد مثل اینکه
چند مرتبه سخن گفته باشد یا از دو جنس مثل اینکه سخن گفته و سجده را
هم فراموش کرده و ظاهر انست که هرگاه چندین کلمه متوالی سخن گفته باشد

کرده باشد

که در میان انها متذکر نماز نشده باشد یک سجده کافیست و هرگاه در بین انها
متذکر بشود متعدد بکند و بهتر انست که سجده ها را بترتیب موجبات
متعدده بکند مثل اینکه اوّل سخن گفته و بعد از ان سجده را فراموش کرده
اوّل سجده برای سخن گفتن بکند و بعد از برای سجده و هرگاه فراموش کند از اجزای
نماز چیزی که قضای ان بعد از نماز باید بکند مثل تشهد و سجده اظهر انست
سجدهٔ سهو را بر قضای ان مقدم میدارد **مطلب چهارم** هرگاه شک
کند در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عید و ایات و نماز سفر
یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا دو رکعت اوّل از نماز چهار رکعتی نماز او باطلست
و امّا شک در اجزای این نمازها مثل قراءت و رکوع و سجده و تشهد و غیر
اینها پس اظهر انست که نماز او باطل نمیشود و حکم ان همانست که سابق
مذکور شد مادامی که از محل ان فعل نگذشته او را بجا اورد و هرگاه گذشته
نماز او صحیح است خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نماز ایات هرگاه شک
در عدد رکعت باشد باطل میشود و هرگاه در عدد رکوعها باشد بنا را
بر اقل میگذارد مگر در صورتی که شک دران باعث شک در عدد رکعتها
باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم که در رکعت دویم میباید
کرد و همچنین باطل میشود نماز هرگاه مصلی نداند که چه قدر از نماز را کرده است
خواه باین نحو که حیران باشد و نداند که چه کار کرده است یا نداند که چند رکعت

کرده است یا شک داشته باشد میان همه چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده است
یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر در همه این صورتها نماز
او باطلست مطلب پنجم هرگاه شک کند در دو رکعت آخر نماز چهار
رکعتی پس صورتهای متعارف آن که اغلب اوقات ابتلاء بآن حاصل میشود پنج
صورتست اول شک میان دو و سه بمعنی اینکه جزم بدو دارد اما شک دارد که
آیا سه را هم کرده ام یا نه و این در وقتیست که از سجده دویم رکعت دویم سر برداشته
باشد و اما هرگاه پیش از سر برداشتن باشد مشهور بطلان نمازست و در دو دید
که هرگاه سجده تمام بعمل آمده باشد کافی باشد و نماز او صحیح باشد هرچند
سر بر نداشته باشد و حکم این شک آنست که بنا را بر سه میگذارد و میکوید
آنچه کرده است و یک رکعت دیگر میکند و بعد از تمام نماز یک رکعت نماز احتیاط
میکند ایستاده یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط آنست که
نماز را هم اعاده کند دویم شک میانه سه و چهار در هر حالی که باشد بنا را
بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته
یا یک رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته در اینجا احوط است سیم
شک میانه دو و چهار است هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد نماز او باطل
است بنحوی که مذکور شد و اگر بعد از اکمال سجدتین است بنا را بر چهار
میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند چهارم شک میانه

دودوسه

دو و سه و چهار است هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد بنحوی که گفتیم نماز او باطل
است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته و مشهور آنست که مخیر است
در تقدیم و تاخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است بلکه اظهر است
و اگر بعد از برخواستن بپا همین شک را بکند باز می نشیند و رکعت را تمام
میکند نماز احتیاط را میکند پنجم شک میانه چهار و پنج است پس هرگاه
شک کند بعد از اکمال سجدتین بهمان معنی که گفتیم نماز او صحیح است
تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو وجوبا بجا می آورد و اگر در
حال قیام است مشهور میان علما آنست که رکعت را خراب میکند و می نشیند
و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت
ایستاده میکند بجهت آنکه این برمیگردد بشک میانه سه و چهار و بعضی
سجده سهو را لازم میدانند و این حکم خالی از اشکال نیست و احوط آنست
که رکعت را تمام کند و نماز را اعاده کند و اما هرگاه بعد از رکوع و پیش از
اکمال سجدها باشد خواه از رکوع سر برداشته باشد یا نه پس در آن دو قول است
اظهر در نزد حقیر صحت است و احوط تمام و اعاده است و مقتضی قول بعضی
علما آنست که بعد از دخول در رکوع حکم صورت اول را دارد که تمام میکند
و دو سجده سهو میکند و آن ضعیف است و اما شک میانه سه و چهار و

پنج پس هرگاه قبل از رکوع است رکعت را خراب کند پس برمیگردد بشک
میانه دو و سه و چهار بمقتضای آن عمل میکند یعنی دو رکعت ایستاده
میکند و دو رکعت نشسته و هرگاه بعد از رکوع باشد بعضی علما در آن
دو وجه ذکر کرده اند یکی آنست که بنا را بر اقل میگذارند که مقتضای
یقین است و دویم آنکه بنا را بر چهار میگذارد چنانکه مقتضای شک
میانه سه و چهار و پنج است پس یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
میکند و سجده سهو میکند و این وجه ضعیف است و احوط آنست
که بنا را بر اقل گذارد و بعد از اتمام نماز اعاده نیز بکند و از اینجا حکم شک
میانه دو و سه و چهار و پنج هم معلوم میشود پس هرگاه قبل از اکمال
سجدتین است باطلست و هرگاه بعد از اکمال سجدتین است پس بنا
بر وجه دویم در مسئله اولی این مسئله هم برمیگردد بشک میانه
دو و سه و چهار و شک میانه چهار و پنج پس دو رکعت ایستاده میکند
و دو رکعت نشسته و سجده سهو میکند و این هم ضعیف است و شاید
در اینحال سجده سهو گذارد و احتیاط کند هم بهتر باشد و از اینجا حکم
شک میان دو و چهار و پنج هم معلوم میشود هرگاه قبل از اکمال سجدتین
است باطلست و هرگاه بعد از اکمال سجدتین است بنا را بر وجه سابق که باید
برمیگردد بدو و شک دو رکعت ایستاده میکند و سجده سهو میکند

واحوط

و احوط نیز در اینجا بنا بر اقل و اعاده است فایده اول اینکه واجب
است در نماز احتیاط نیت و تکبیر و قراءت و تشهد و سلام و در
عوض حمد تسبیحات اربع جایز نیست و این نماز سوره و قنوت
ندارد و مشهور وجوب فوریت اوست بعد از نماز و اظهر عدم
وجوبست لیکن احوط است و هرگاه فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط صادر
شود اظهر عدم بطلان نماز است پس هرگاه بعد از نماز حدثی از او سرزند
وضو بسازد و نماز احتیاط را بجا آورد و همچنین اجزای نمازی که فراموش
شد قضا باید کرد مثل تشهد و سجده و اظهر آنست که فعل منافی قبل از
آن ضرر ندارد و اما شرایط نماز از قبله و طهارت و ادا در وقت
در آن معتبر است و احوط آنست که آنها را فورا بجا آورد و مشهور در
آنها نیز وجوب فوریت است و هرگاه کسی نماز احتیاط را عمدا ترک کند
در آن دو وجه است اظهر آنست که گناه کار است اما نماز او باطل نیست
و واجبست بر او که آن نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون رود
نیت قضا بکند و اما اگر سهوا ترک کرده باشد پس هر وقت که بخاطرش
آید بجا آورد بر او معصیتی نیست و هرگاه اجزاء منسیه نماز را عمدا ترک
کند نیز اظهر عدم بطلان نماز است هرچند گناه کار است و هرگاه وقت
بیرون رود باز آنها را ترک نکند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او

صحیح است و هر وقت بخاطرش اید بکند هرچند وجوب قضای ان در خارج وقت معلوم نیست دویم اینکه هرگاه بعد از نماز معلوم شود عدم احتیاج بنماز احتیاط یعنی یقین کند که نماز او تمام بوده است دیگر احتیاج بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص بوده است یک رکعت یا دو رکعت پس ان در حکم کسی است که سهواً سلام گفته باشد و یک رکعت یا دو رکعت را فراموش کرده باشد و حکم این پیش گذشت پس باید ان نقص را پیش از فعل منافی بجا آورد و سجده سهو بکند و هرگاه بعد از نماز معلومش شود احتیاج بان احتیاط نبود بر او چیزی نیست و ثواب نافله دارد و اگر معلومش شود که نماز او ناقص بوده است و احتیاج بان بوده هم بر او چیزی نیست بلی اشکال بهم میرسد در وقتی که نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثل اینکه شک کرده بود میانه سه و چهار و دو رکعت نشسته کرد و بعد بخاطرش امد که دو رکعت کرده بوده است و همچنین کسی که شک میانه دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط کرده و بخاطرش امد که یک رکعت کرده بود و احوط در این صورتها اعاده نماز است و هرگاه در اثنای نماز احتیاط معلومش شود که احتیاج بان نیست نماز را برهم میزند و بر او چیزی نیست و دور نیست که به نیت نافله تمام کند ثواب ان را داشته باشد و اگر بخاطرش اید که احتیاج بان هست و نمازش ناقص بوده پس

اگر پیش از رکوع اول بخاطرش اید شهید فرموده است که دست بردارد و نقص نماز خود را تمام کند و زیادتی تکبیر احرام ضرر ندارد و این خالی از اشکال نیست چنانکه خواهیم گفت و اما اگر بعد از رفتن برکوع بخاطرش اید پس در ان اشکال بیشتر است و احتمال دارد که مجزی باشد مطلقا و اینکه مجزی نباشد مطلقا و اینکه مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد و مجزی نباشد اگر مخالف باشد و بنا بر مجزی بودن احتمال دارد که با همین تکلیف او در اول بار نبود اکتفا کند و احتمال دارد که باید تصرف کند باید کند در نماز احتیاط بعد و ل نیت و کم کردن و زیاد کردن رکعتی دیگر تا اینکه موافق قدر ناقص شود و این احتمال دویم دلیلی ندارد و آنچه در نظر حقیر دور نیست آنست که در صورت موافق نماز احتیاط با نقص نماز بنحوی که در شرع وارد شده حکم بصحت کنیم و بگوئیم که نماز احتیاط را تمام کند هرچند پیش از رکوع بخاطرش اید و در صورت مخالفت اعاده کند نماز را و احوط آنست که در هرجا که یقین بنقصان کند اعاده کند خواه بعد نماز و خواه اثنای نماز خصوصاً در اثناء و روایت عمار ساباطی دلالت دارد بر اینکه هرگاه بعد از نماز بخاطرش اید نقصان موافقا اعاده در کار نیست و در عمل بان حرجی نیست سیم هرگاه بر مکلف نماز احتیاط باشد و قضای اجزای نماز هم باشد اظهر آنست که مخیر است در تقدیم و تاخیر هر یک و اولی تقدیم چیزیست که سبب ان مقدم باشد و هرگاه دو نماز احتیاط بر او باشد

مثل اینکه شک کند میانه دو و سه و بنا را بر سه گذارد و بعد از ان شک کند میان چهار و پنج در حال قیام مقدم دارد انرا که سبب ان مقدم است و همچنین اجزای منسیه هرگاه متعدد باشد انها را بترتیب بعمل آورد چهارم هرگاه کسی بر او نماز احتیاط واجب شد جایز نیست که نماز را اعاده کند و ترک احتیاط بکند و اگر هم بکند صحیح نیست بلی اگر کسی نماز را که در ان شک کرده و موجب احتیاط شده هرگاه بهم زند و از سر گیرد نماز او صحیح است هرچند گناهکار باشد پنجم اظهر آنست که اگر کسی نماز دیگر پیش از نماز احتیاط بکند صحیح است بلکه عقابی هم بر او نیست و بنا بر قول بفوریه گناهکار است بلکه بنا بر وجهی باطلست و اگر فرضیاً نمازی بکند پس بعضی گفته اند هرگاه نماز سنتی است یا نماز واجبی است و محل عدول نیت گذشته است نماز باطل است و اگر نه عدول نیت میکند و صحیح است و این قول دلیل معتمدی ندارد و دور نیست که جایز باشد که نماز را تمام کند و بعد از ان نماز احتیاط را بکند و یا نماز را خراب کند و نماز احتیاط را بکند پس هرگاه کسی احتیاط ظهر را فراموش کند و داخل عصر شود میتواند که عصر را برهم زند و نماز احتیاط را بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را تمام کند و بعد از ان نماز احتیاط را بکند تنبیه در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده اند از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری اینکه او نوشته بود بسوی صاحب الامر

درحالی

در حالی که سؤال میکرد از انجناب از مردی که نماز ظهر را کرد و داخل عصر شد در نماز عصر پس چون دو رکعت از نماز عصر کرد یقین کرد که ظهر را دو رکعت کرده بوده است چه میکند انحضرت جواب فرمودند که اگر امری در میان دو نماز رو داده باشد که نماز بسبب ان قطع میشود اراده کند هر دو نماز را و اگر امری رو نداده است میگرداند دو رکعت آخر را تتمه از برای نماز ظهر و بعد از ان نماز عصر را میکند و شهید ثانی ره در روض الجنان فتوی داده باین حدیث کرده و این را از مواضعی شمرده که زیادتی رکن در نماز ضرر ندارد و عمل باین حدیث مانعی ندارد مطلب ششم هرگاه یکی از دو طرف شک غالب شود و ظاهر باشد خواه در اول یا بعد از انکه مساوی بود و رجحان ظاهر شود و بنا را بر ان باید گذاشت و این را ظن مینامند پس هرگاه اقتضای ان صحت است بنا را بر صحت میگذارد و اگر بطلانست بنا را بر بطلان میگذارد و دیگر نماز احتیاط در کار نیست هرچند یک روایتی دلالت بر ان دارد مثلا هرگاه شک میانه سه و چهار کند و گمان او بر سه باشد باید بنا را بر سه گذارد و یک رکعت دیگر بکند و هرگاه گمان او بر چهار باشد بنا را بر چهار میگذارد و بهمان اکتفا میکند و هرگاه گمان کند که پنج رکعت کرده نماز او باطلست و همچنین سایر مقامات اشهر و اظهر آنست که فرقی نیست در این معنی میانه دو رکعت آخر

نماز چهار رکعتی و دو رکعت اول نماز دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرقی
نیست ما بین اعداد رکعات و اجزاء نماز و بعضی اخبار معتبره دلالت
دارد بر اینکه در صورت ظن سجده سهو بکند و عمل بان بد نیست **تاسع**
بدانکه شهید ثانی حکم کرده بوجوب تروّی یعنی هرگاه شک عارض شود
فوراً عمل بمقتضای ان نکند بلکه تامل کند و تفکر کند پس اگر بغیر این برای
او کمانی حاصل شد بمقتضای ان عمل کند و اگر نه عمل کند بمقتضای شک
و این قول قویست و حدیث معتبری دلالت بران دارد چنانکه در کتاب
غنایم الایام بیان ان کرده ایم **مطلب هفتم** هرگاه امام شک بکند
در چیزی و ماموم شک نداشته باشد امام رجوع میکند بماموم و همچنین ماموم
هرگاه شک کند رجوع میکند با مام مثل اینکه امام سر از سجده بر دارد و شک
کند که ایا سه رکعت کرده ام یا چهار رکعت و ماموم را اعتقاد این باشد
که سه رکعت کرده است و بفهمد از حال امام که سهو کرده است سه بار بکوید
سبحان الله بکوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد که اشاره بان است که باید بر
خیزی پس امام عمل میکند بحفظ ماموم مثال صورت عکس واضح تر است
و این مسئله در صورت حصول یقین بجهت انکه یکی ز انها واضح است
اشهر و اظهر انست که هرگاه یکی از انها شک داشته و دیگری ظن هم مثال
رجوع میکند بظان و مشهور اینست که ظان رجوع میکند بصاحب یقین

وودرای

وودر این اشکال هست مگر اینکه ظن ان صاحب ظن بسبب یقین دیگری مبدل
شود بظن بخلاف ان و هرگاه هر یک از انها یقین داشته باشد بخلاف دیگری
هر یک بیقین خود عمل میکنند و هم چنین هرگاه هر یک ظن داشته باشد بخلاف
دیگری و اما هرگاه هر دو در شک باشند پس اگر شک هر دو یکیست مثل اینکه هر دو شک
کرده اند میانه سه و چهار پس هر دو بمقتضای شک خود رجوع میکنند و هرگاه شک
ایشان مختلف باشد پس اگر رابطه میان انها هست رجوع میکنند بان رابطه
مثل اینکه یکی شک کند میانه دو و سه و دیگری شک کند میانه سه و چهار
پس هر دو بنا را بر سه میگذارند بجهت انکه یکی از انها یقین بسه دارد و یکی
دیگری یقین بعدم چهار و نماز احتیاط بر هیچیک نیست و هم چنین هرگاه
یکی شک کند میانه سه و چهار پس هر دو بنا را بر سه میگذارند بجهت انکه
یکی از انها یقین بسه دارد و یکی دیگر یقین بعدم چهار و نماز احتیاط بر
هیچیک نیست و هم چنین هرگاه یکی شک میانه سه و چهار و دیگری میان
دو و سه و چهار حکم هر دو راجح میشود بشک میان سه و چهار و علی
هذا القیاس صورتهای دیگر و فرقی نیست میان انکه یکی از شکها مبطل
باشد یا نه مثل اینکه یکی شک میانه یک و دو و دیگری یقین دارد که دو است
یا دیگری شک دارد میانه دو و سه بعد از اکمال سجدتین پس در هر دو صورت
بنا را بر دو میگذارند و هر یک از امام و ماموم بدیگری رجوع میکنند هر چند

احتیاطی نمیخواهد و هرگاه شک میانه چهار و پنج کند بنا را بر چهار گذارد و دیگر
سجده سهو هم نمیخواهد و هم چنین هرگاه شک کند که یک سجده کرده ام یا دو تا بنا
گذارد که دو تا کرده ام و اگر شک کند که دو تا کرده ام یا سه تا بنا را بر دو میگذارد و
همچنین و حق اینست که این رفتار واجبست و بعضی این را از باب رخصت دانسته اند
وان ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله هست که مختار است میانه این رفتار
و میانه بنا گذاشتن بر اقل و انهم ضعیف است و بدانکه از ظواهر بسیاری اخبار
و کلام جمعی از علما ظاهر میشود که حکم کثیر السهو هم مثل کثیر الشک باشد و انهم
بغایت مشکلست و بعضی از علمای ما دعوای اجماع کرده اند که کثیر السهو واجبست
بر او که بجا اورد انچه را فراموش کرده است در محل خود و قضا کند انچه قضا
هرگاه از محل خود بگذرد و اینکه باطل میشود نماز هرگاه از محل بگذرد و رکن باشد
و لکن نقل کرده است از علما که سجده سهو از و ساقط است و احوط انست که
سجده سهو را هم ترک نکنند بلی از جمعی از علما نقل کرده اند که کثیر السهو را شک
او اعتبار ندارد و این سخن بسیار دور نیست و لیکن احوط انست که حکم را
مخصوص کثیر الشک دانیم و لفظ سهو را در اخبار و در کلام علما حمل بر شک
کنیم و در غیر ان عمل کنیم بمقتضای احکام سابقه که در محل خود گذشت و
فرقی نیست در مسئله کثیر الشک ما بین شک در دو رکعت اول یا دو رکعت
دویم و نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در عدد رکعات و اجزاء نماز و غیر

ماموی که امام ظن بجهت او حاصل نشود بلکه هر چند ماموی که امام رجوع
بان میکند فاسق باشد و جای این نیست رجوع کردن امام و ماموم بغیر ایشان هر چند
عادل باشد مگر در صورتی که ظنی از برای او بسبب ان شخص حاصل شود و بدانکه
اگر امام کاری بکند که موجب سجده سهو باشد بر او لازم است سجده هر چند
از ماموم سهوی حاصل نشود و بر او سجده لازم نیست هرگاه موجب سهوی
از و حاصل نشود هر چند از ماموم حاصل شود و اما ماموم پس در ان خلافست
و اشهر و اظهر انست که هرگاه از و سهوی حاصل نشود بر او سجده لازم نیست
هر چند از امام سهوی حاصل شود و احوط کردن سجده است و هرگاه از و سهوی
شود پس بر او سهو لازمست هر چند از امام سهوی حاصل نشود و بدانکه هرگاه
ماموم مسبوق باشد بیک رکعت هرگاه امام یک رکعت سهواً زیاد کند جایز
نیست که ماموم رکعت اخر خود را با و اقتدا کند **مطلب هشتم** هرگاه
کسی شک بسیار کند در نماز بحدیکه در عرف و عادت بگویند فلانی بسیار
در نماز شک میکند و خود ان شخص هم از اهل عرفست و این معنی میتواند یافت
پس چنین شخص اعتنا بشک خود نمیکند و عمل بمقتضای ان نمیکند باین معنی که
بنا را بر صحت میگذارد پس هرگاه مقتضای صحت اینست که ان فعل مشکوک فیه را
کرده انگارد باید که او را بجا ارد و اگر اینست که نکرده انگارد نکرده انگارد مثل
اینکه هرگاه شک کند میانه سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و دیگر نماز

احتیا

اینها و کثیر الشک در وضو و غسل و طهارت و نجاسات و نیت عبادات
همه یک حکم دارد حتی در روزه مثل اینکه کسی شک بسیار کند که چیزی
در دهان من بود و بحلقوم فرو رفت و از این جهت مکرر آب دهان
می اندازد بلی اشکال در بعضی موارد هست مثل اینکه آیا کثیر الشک در
نمازشها در وضو شک او اعتبار دارد یا نه و بعکس و همچنین کثیر الشک
در قراءت شها آیا حکم او در شک در سایر اجزاء نماز جاریست یا نه
اظهر آنست که اقتصار میکند بر آنچه کثرت در او ثابت شده و در غیر آن
عمل بمقتضای شک میکند چنانکه در تحقق کثرة رجوع بعرف در خروج از آن
هم رجوع بعرف میشود و هرگاه شک کند که آیا کثیر الشک شده ام یا نه
بنا را بر عدم آن میگذارد مگر اینکه بیابد که اینهم از مکر شیطانست در ثبوت
بنا را بر کثرت شک میگذارد و همچنین هرگاه شک در خروج از کثرت شک
کند بنا را بر کثرت میگذارد تا علم بهم رسد که کثیر الشک نیست و چون
عقل و نقل دلالت میکند بر اینکه غلبهٔ شک وسواس شیطانست پس باید
در علاج آن کوشند و یکی از معالجات آن بی اعتنائی بر آنست و بنا بصحت
گذاشتن چنانکه گذشت و از برای این معنی راهنمائی دیگر هم هست از جمله
آنها تفکر در عظمت الهی و ذلت و خواری خود و اینکه حیوة و موت و
روزی و نفع و ضرر او همه بمشیت و قدرت اوست و اینکه او را

والای

دانای اسرار و نهانست و اینکه در این حال با او مخاطبه و مکالمه میکند و حیا
و مهابت او را در نظر داشته باشد و تفکر کند در فانی بودن لذات دنیا
و ابدی بودن نعمتهای اخروی و عظمت آنها پس در این حال ماسوی در نظر
بی قدر میشود و دل متوجه عبادت میشود و شک کم میکند و یکی دیگر اینکه
پناه ببرد بخدای تعالی از شیطان چنانکه در حدیث وارد شده است که هرگاه
داخل نماز شوی انگشت شهادت خود را بر ران چپ بزن بقوت و بگو
بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم چون چنین کردی شیطان از تو دور میشود و در روایتی دیگر
در وقتی که داخل بیت الخلا میشوی بگو اعوذ بالله من الرجس النجس
الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و معالجات دیگر هم وارد شده از جمله
حساب نماز را بسنگریزه نگاه داشتن یا با انگشتری باین نحو که از جائی
بجائی بگرداند تا حساب داند و از جمله نماز را سبک کردن و سوره را کوچک
خواندن و تسبیحات در رکوع و سجود یکبار گفتن است و تفاوت این
معالجات بر تفاوت مراتب اشخاص است در قابلیت و معرفت
مطلب نهم هرگاه کسی در عدد رکعات نافله شک کند جایز است
که بنا را بر اکثر گذارد و افضل آنست که بنا را بر اقل گذارد و اظهر آنست که
هرگاه شک کند و اجزاء نماز نافله بنا را بر صحت میگذارد بر نهجی که در کثیر

الشک گفتیم و احوط آنست که اعمال شک را در او بجا آورد مگر اینکه در اثنا
نیز کثیر الشک شود هرگاه شک در عدد نماز کند نه در عدد رکعت مثل
اینکه شک کند که دو رکعت اول نافله قضا واجب نیست بلکه مستحبست
هر چند چندین روز بیهوش شود و قضای روز آخر تا سه روز تاکید
بیشتر است و هرگاه خود کاری کند که بیهوش شود هم اظهر عدم وجوبست
ولیکن احوط آنست که ترک قضا نکند و واجب نیست قضا بر کافر اصلی
هرگاه مسلمان شود بغیر غالیها و خارجیها و ناصبیها که اینها حکم سنیانست
و حکم ایشان اینست که مادامی که بطریقه خود باقی باشند نماز ایشان
صحیح نیست و فائده بایشان نمی بخشد مگر اینکه بی تقصیر باشند و جاهل
باشند بوجوب اجتهاد و تحقیق مذهب و اخذ عبادات از اهل آن
که ایشان ظاهرا معذور باشند و شاید اعمال ایشان را هم ثوابی باشد و هرگاه
از طریقهٔ خود دست بردارند و شیعهٔ اثنا عشری شوند و اعمالی که
کرده باشند در مذهب خودشان صحیح بوده باشد پس دیگر بر ایشان
قضا واجب نیست و در هیچ عبادتی بغیر از زکوة که بغیر شیعیان داده اند
و باید بمستحق آن برسد و این از تفضل الهیست نه از راه اینست که عبادت
ایشان در واقع صحیح بوده است و حق تعالی بایشان ثواب هم کرامت میکند
بازای آن اعمال و اگر ترک عبادت کرده بودند یا عبادت ایشان در مذهب

خودشان

خودشان صحیح بوده باشد پس دیگر بر ایشان قضا واجب نیست بنو دلت
هر چند در مذهب ما صحیح باشد پس در آن صورت قضا ساقط نیست
و بعضی بجزئی میل اند در مذهب ما صحیح باشد هر چند در نزد آنها
باطل باشد و این مشکل است و اما مرتد پس بر او واجبست قضای ایام
رده خواه نماز کرده باشد یا نه و خواه بصورت صحیح کرده باشد باطل
است و اظهر آنست که مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که مرتد شده باشد
توبهٔ او در باطن مقبول باشد و هرگاه مانعی از قتل او بهم رسد و تاخیری
شود بعد از توبه بدن او پاک شود و عبادت او قبول شود و قضائی که
میکند صحیح باشد و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم می آید **مطلب
دهم** نماز جمعه و عید قضا ندارد و اما نماز آیات پس هرگاه
علم بهم رساند بحصول آیات و ترک کند نماز را تا وقت بیرون رفتن
عمدا یا سهوا پس مشهور و اقوی وجوب قضاست هر چند در کسوف
و خسوف تمام قرص نگرفته باشد و در زلزله و سایر آیات غیر کسوفین
اظهر آنست که در صورت عمد اداست پس مراد بقضا در اینها کردن بعد
زوال آیاتست و هرگاه علم بهم نرساند تا آیات منقضی شود پس حکم
کسوف و خسوف آنست که اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته بوده است و مطلع
نشده بوده است قضا بر او واجبست مثل صورت علم بآن و هرگاه تمام

نکر فته بوده است اشهر واقوی عدم وجوب قضاست واما ازلن لا در ساير
ایات پس اظهر وجوب قضاست بعد از حصول علم بان هرچند مقارن حصول
ان ایات علم بهم نرسد والله العالم باحکامه مطلب یازدهم قضای نوافل
یومیه مستحب موکد است مگر اینکه بسبب ازاران جانب خدا ومانعی از جانب
خدا ترک شده باشد که دران تاکید کمتر است وعبد الله بن سنان بسند
صحیح از حضرت صادق روایت کرده است گفت عرض کردم بخدمت ان
حضرت که خبر داد مرا ان مردی که براو هست از نمازهای نافله انقدر که
حساب انرا نمیداند از بسیاری چه کند حضرت فرمود که انقدر نماز
کند از بسیاری نداند چه قدر است پس هرگاه چنین کند بجا اورده است
انقدر انچه براو هست وشاید که این کنایه باشد از اینکه انقدر بکند
که بظن خود صادق باشد انچه فوت شده بعمل اورده باشد پس بعد
ازان گفت عرض کردم بخدمت انحضرت که ان مرد قادر نیست بر قضا
پس فرمود که اگر بسبب مشغول بودن بتحصیل معیشت ضروریه خود قادر
نیست بر قضا یا مشغول براوردن حاجت برادران مومن خود است پس
براو چیزی نیست واگر مشغول شدن بجمع دنیاست وبسبب مشغولی
بدنیا نمیتواند قضا نافله ظهر است یا دو رکعت دویم ظهر دران جواز بنا
بر اکثر است واحوط بنا بر اقل است چنانکه افضل هم هست مطلب دوازدهم

هرگاه کسی شک کند که نماز کرده ام یا نه اگر وقت نماز باقیست نماز را بجا
اورد واگر وقت بیرون رفته براو چیزی نیست وشک بعد از نماز اعتبار
ندارد بنا را بر صحت نماز میگذارد ومیرود مثل اینکه بعد از نماز شک کند
میانه سه وچهار بنا را بر چهار میگذارد ونماز احتیاط براو واجب نیست
واگر گمان او بیکطرف غالب شود پس اگر گمان او موافق صحت نماز است
پس دراو اشکالی نیست مثل اینکه در صورت مذکوره گمان او بر چهار باشد
واما اگر گمان او این باشد که یک رکعت کم کرده است احوط انست که برخیزد و
یک رکعت دیگر بکند چنانکه در صورتی میکرد که یک رکعت را سهو کرده بود ولیکن
اظهر انست که نماز او صحیح باشد واعتنائی باین گمان نمیکند وهمچنین
اظهر در صورتی که گمان کند که یک رکعت زیاد کرده است هم صحت است واعتنا
بگمان نمیکند واینجا احتمال بطلان نماز هست واحوط اعاده است مطلب
دوازدهم هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزای ان
یا در عدد سجده های سهو یا در اجزای ان یا در اجزای تشهد وسجده
که بعد از نماز قضای انها میکند بهیچ یک از اینها اعتنائی نمیکند وبنا را بر صحت
میگذارد هرچند از محل خود نگذشته باشد وسجده سهوی هم براو لازم
نمیشود وهرگاه شک کند دراینکه شک کرده ام باز هم اعتنائی نمیکند وثمره
هم ندارد واما اگر شک کند که ایا شک کرده ام مابین دو وچهار یا سه وچهار

پس ان برمیگردد بشک میان دو وسه وچهار دو رکعت ایستاده ودو رکعت
نشسته میکند وهمچنین هرگاه که ان شک میان دو وسه بود یا سه وچهار
وهمچنین قیاس کن براین نظایر انرا وهرگاه شک کند در فعلی از افعال نماز و
هنوز از محل او نگذشته باشد بلکه شک کند که یا بعد از شک انرا بجا اورده
یا نه اظهر انست که بجا میاورد واحتمال سقوط هم دور نیست وهمچنین
هرگاه سهوی در نماز احتیاط یا سجده سهو یا اجزای منسیه حاصل شود
واز محل خود گذشته باشد اعتنا نمیکند واگر بجای خود باشد احوط بلکه
اظهر انست که انرا بجا میاورد واحوط انست که در نماز احتیاط اعمال نماز را
جاری کند پس اگر رکنی را فراموش کرده باشد واز محل خود بگذرد باطل است
ونماز احتیاط را اعاده کند اما وجوب ان معلوم نیست وهمچنین سجده
سهوی از برای سهو در امور مذکوره ثابت نیست واما هرگاه شک کند
که ایا نماز احتیاط را کردم یا نه پس باید نماز را بجا اورد وهمچنین هرگاه شک
کند که سجده سهو را کردم یا نه وهمچنین اجزای منسیه واما هرگاه شک کند
که ایا انچه شک کرده بودم یک سجده بود یا تشهد بود احوط انست که هر
دو را قضا کند ویک فصل سجده سهو بعمل اورد واگر شک کند که انچه فراموش
کردم رکوع بود یا سجده احوط انست که سجده را با سجده سهو بکند ونماز را
هم اعاده بکند ودور نیست که بگوئیم که در هر دو صورت نه قضای فراموش

شده براو هست ونه اعاده بلی سجده سهو در صورت اولی براو لازم است باب
چهارم در وقت واحکام قضاست ودران چند مطلب است مطلب
اول واجبست قضا بر کسی که ترک کند نماز واجبی را با وجود همه شرایط
یا اخلال کند بان بسبب خواب یا فراموشی وبر دیوانه وطفل نابالغ قضائی واجب
نیست هرچند بالغ وعاقل شود وهمچنین واجب نیست بر حایض ونفسا
قضای نماز مگر اینکه در اخر وقت که پاک شوند بقدر اینکه غسل بکنند ویک
رکعت نماز یا بیشتر تواند کرد که در انوقت اگر ترک کرده باشند قضا واجبست
بخلاف انکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت ویک رکعت نماز یا بیشتر پاک
باشند وبعد از ان حایض ونفسا شوند در اینجا قضائی نیست مگر اینکه بقدر
تمام نماز پاک بوده باشند وهرگاه کسی در وقت نماز خواب داشته باشد ونماز
بیش گفتیم که اداء از و ساقط است ولیکن اظهر وجوب قضاست وهمچنین هرگاه
کسی مست کننده بخورد یا چیزی بخورد که او را خواب ببرد براو قضا واجبست
وبر کسی که بیهوش شود قضا بکند پس براو قضا هست واگر قضا نکند ملاقات
خواهد کرد خدا ونخود را در حالی که سبک وخوار شمرده است وضایع کرده
است حرمت پیغمبر خدا را راوی گفت که عرض کردم که قادر بر قضا نیست
ایا مجزیست که تصدق کند در عوض ان پس انحضرت سکوت طولانی فرمودند
انگه پس فرمود پس تصدق بکند بصدقه عرض کردم که چه چیز تصدق فرمود بقدر

وسع وقضای خود وادای آن مدیست از برای هر مسکینی بجای هر نماز
عرض کردم که چه قدر نماز است که واجبست در او مدی از برای هر مسکینی
فرمود از برای هر دو رکعت از برای شب یکمد و از برای هر دو رکعت از نماز
روز یکمد بدهد عرض کردم که قادر نیست فرمود پس اکنون یکمد از برای نماز شب
بدهد و یکمد از برای نماز روز و سه مرتبه فرمود نماز افضل است و مشهور
استحباب تعجیل قضا است پس نمازی که در شب فوت شده در همان
روز قضا کند و نمازی که در روز قضا شده در همان شب بجا می آورد
و انتظار نمیکشد که نافلهٔ شب را در شب قضا کند و نافله روز را در روز
و بعضی از علما قائل شده اند باستحباب موافقت در روز و شب یعنی قضای
نافله شب را در شب بکند و روز را در روز و اول اقوی است مطلب دهم
هرگاه چند نماز از کسی فوت شده باشد و ترتیب آنرا دانسته باشد واجبست
که بهمان ترتیب قضا بکند و قول نادری هست که مستحب است و آن ضعیف است
و آنچه از احادیث ظاهر میشود حکم ترتیب نمازهائیست که پیوسته باشند
مثل اینکه نماز ظهر و عصر یکروز فوت شده باشد و بعد عصر و مغرب یکروز
و همچنین اما مثل اینکه نماز ظهر یکروز فوت شد و نماز مغرب یکروز بعد
از آن و نماز صبح روز سیم پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب در آن
ترتیب ظاهر نیست هرچند ظاهر کلام اکثر فقها بلکه صریح بعضی در هر دو

صورت

صورتست و مراعات ترتیب احوط است و همچنین ظاهر کلمات ایشان آنست
که ترتیب در روزها و ماهها همه معتبر باشد هرچند دلالت اخبار بر آنها
واضح نیست و در اینجا معلوم میشود حال نماز استیجار بلکه امر آسان تر است
پس هرگاه چند نفر استیجار نماز بجهت یکنفر بکنند میتوانند همه بیکبار
بکنند و دور نیست که بجماعت هم توانند کرد که یکی امام باشد و باقی ماموم
هرچند احوط در آن هم مراعات ترتیب است ولیکن وجوب آن معلوم نیست
و موید این مطلب میشود اینکه در روزه قضا ترتیب را شرط نکرده اند هرچند
در غیر استیجار هم باشد و اما اگر جاهل بترتیب باشد پس اقوی عدم وجوب
ترتیب است و بعضی قائل بوجوب شده اند و چون این ممکن نیست مگر بتکرار
نماز پس واجب دانسته اند تکرار تا القدر که علم بحصول ترتیب بهم رسد
پس هرگاه کسی که نماز ظهری از روزی ترک کرده باشد و نماز عصری از روزی دیگر
نداند که کدام پیش بوده است میگویند که باید یک نماز ظهر بیاورد و نماز عصر
کند یا یک نماز عصر بیاورد و نماز ظهر بکند پس باین سه نماز بکند تا ترتیب
حاصل شود و هرگاه بعلاوه آن ظهر و عصر و مغرب هم از روز دیگر از او فوت
شده باشد و نداند کدام پیش است آن سه نماز را که گفتیم یکبار پیش از نماز
مغرب بکند و یکبار بعد که هشت نماز میشود و هرگاه بعلاوه آن سه نماز
عشائی هم از او فوت شده بر نهج سابق همان هفت نماز یکبار پیش از عشا

بکند و یکبار بعد که پانزده نماز میشود و همچنین این قول موجب عسر و حرج
و مشقت عظیم است و امید بکرم عمیم خداوند کریم آنست که ترتیب واجب
نباشد و اما هرگاه غیر نماز یومیه فوت شده است مثل نماز کسوف و خسوف
و زلزله پس اظهر آنست که در اینها هم مراعات ترتیب لازم نیست هرچند
علم بترتیب داشته باشد و همچنین لازم نیست ترتیب بعمل آوردن
میان آنها و نماز یومیه مثل اینکه کسی نماز کسوف و نماز ظهری
از او فوت شده باشد لازم نیست که هر کدام که پیش بوده است مقدم
دارد مطلب سیم اختلاف کرده اند علما در اینکه قضای نمازهای
فریضه مضیق است یا موسع جمعی بر آنند که مضیق است و نماز حاضره را
نمیتوان کرد تا اینکه وقت آن تنگ شود بلکه بعضی گفته اند که مشغول
بهیچ کاری دیگر نمیتواند شد حتی اینکه خوردن و خواب زیاد از قدر سد
رمق نمیتواند کرد و باید مشغول نماز قضا باشد و بعضی با وجود این
گفته اند که اگر نماز حاضره یا غیر آنرا هم بکند علاوه بر معصیت نمازش
هم باطلست و اقوی آنست که وجوب آن موسع است چنانکه جمعی دیگر
از علما قائل شده اند و این جماعت نیز دو فرقه شده اند بعضی مستحب
میدانند که هرگاه وقت حاضره داخل شد حاضره را مقدم دارد و بعضی
مستحب میدانند فائته را مقدم دارند تا وقت حاضره تنگ شود و این

دور نیست

دور نیست هرچند ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت و حاضره
از وقت فضیلت بیرون نکردن هم خالی از قوت نیست و بعضی از علما
گفته اند که هرگاه یک نماز قضا در ذمهٔ او است آنرا مقدم دارد بر حاضره
و اگر بیشتر است لازم نیست و بعضی گفته اند فائتهٔ همانروز را مقدم میدارد
هرچند متعدد باشد و این هر دو قول ضعیفند لکن احوط عمل بمقتضای آنها
است و این اختلاف که مذکور شد در غیر صورت فراموشی است اما هرگاه
فراموش کند قضا را و مقدم دارد نماز حاضره یا غیر آنرا و چیزی نیست
و نماز او صحیح است اجماعا و اگر در بین نماز حاضره بخاطرش آید نماز قضا
پس عدول میکند بفائته هرگاه ممکن باشد چنانکه در مباحث نیت گذشت
و این مستحب است بنا بر قول بتوسع و واجبست بنا بر قول بتضیق
و هرگاه وقت عدول گذشته باشد نماز را تمام کند و بعد از آن
نماز قضا را بکند مطلب چهارم هرگاه اول نمازی در سفر فوت
شده باشد قضای آنرا باید قصر کند هرچند در حضر باشد و بعکس
همچنین است هرگاه از او فوت شده باشد در یکی از آن چهار موضع که
مخیر است مابین قصر و تمام احوط آنست که قضا را قصر بکند و هرگاه
در سفر وقت نماز داخل شده باشد و نماز را قصر نکرده باشد و بیاید بخانه
و وقت باقی باشد و نماز را فراموش کند باید قضا را تمام بکند و همچنین

بعکس هرگاه در خانه وقت داخل شود و نماز نکرده بسفر رود و نماز را
فراموش کند قضای ان را قصر میکند و بعضی علما گفته اند که اعتبار بحالت
اولست واین ضعیف است وچنانکه سابق بیان کردیم که اعتبار بحال
ادا است نه بحال وجوب قضای نماز هم همان حکم دارد مطلب پنجم
هرگاه یکی از نمازهای یومیه از و فوت شده و نداند که کدام بود و مشهور
انست که یک نماز صبح و یک نماز مغرب میکند و یک نماز چهار رکعتی که
هرگاه یکی از نماز ظهر یا عصر یا عشا فوت شده باشد این در عوض ان باشد
و مخیر است درین چهار رکعتی میانه جهر و اخفات و بعضی واجب
دانسته اند که پنج نماز همه را بکند و اول اقوی است و هرگاه مسافر
بوده اقوی و اشهر انست که دو نماز میکند یک نماز دو رکعتی که می
تواند در عوض یکی از چهار نماز دیگر باشد و هرگاه بر او نمازهای متعدده
باشد و عدد انها را نداند خواه شخص نمازها را داند یا نداند باید انقدر
نماز بکند که گمان او غالب شود براینکه وفا کرده است و تحصیل علم
واجب نیست هرچند ممکن باشد و دور نیست که اکتفا بقدر یقینی
کند چنانکه علما گفته اند یعنی انقدر را که یقین دارد که در ذمه او
هست بجا اوردن و انچه را یقین ندارد بر او واجب نیست و این سخن
قوتی نهایت ظهر و احوط عمل بمشهور است مطلب ششم اظهر

انست که مکروه است نافله کردن در وقت نماز واجب در غیر نوافل
یومیه و باطل نیست هرچند بر کردن
او نماز قضا هم نیست و بعضی حرام
و باطل دانسته اند و در مباحث
اوقات این مسئله
شد
۱۲۴۲

خاتمه در احکام جنایز است و در ان چند مطلب است مطلب
اول در احکام احتضار است یعنی وقت جان کندن و در ان چند مبحث
است مبحث اول واجبست که محتضر را رو بقبله بخوابانند بنحوی
که پشت او بر زمین باشد و کف پاهای او رو بقبله باشد و بعضی سنت دانسته
اند و ان ضعیف است و این از واجبات کفایی است یعنی بر همه مکلفین واجب
است ولیکن هرگاه یکی از ایشان بعمل اورد از دیگران ساقط میشود و خلاف
کرده اند در اینکه باید علم بهم رسد بوقوع ان فعل تا از دیگران ساقط شود
یا گمان کافیست و اظهر در نزد حقیر انست که ظن کافیست خصوصا هرگاه
بخبر دادن عادلی باشد و خبر دادن دو عادل بطریق اولی کافیست و بعضی در
ان هم توقف کرده اند و همچنین سایر احکام میت که واجب کفائی است
مثل غسل و نماز و غیر ان و فرقی نگذاشته اند ما بین صغیر و کبیر و شیعه
و غیر شیعه از فرق مسلمین و در تعمیم مسلمین اشکالست و هرگاه قبله مشتبه
باشد این وجوب ساقط است و احوط و افضل انست که بعد از مردن بهمان
هیئت باشد تا وقتی که بر دارند برای غسل دادن مبحث دویم سنت است
تلقین میت در حال احتضار بشهادتین و اقرار بائمه اثنا عشر و دیگر
و اینکه محتضر هم همراه او بگوید و اخر کلام او لا اله الا الله باشد چنانکه
فرموده اند که هر که اخر کلام او لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود

وتلقین او بکنند کلمات فرج و توبه و استغفار را و این دعا را بخوانند اللهم
اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک
و مکرر شهادتین و اقرار با ئمه را بگوید تا جان تسلیم کند و هرگاه جان
کندن بر او دشوار شود او را ببرند بان محلی که اکثر اوقات در انجا نماز
میکرد یا بروی فراشی که بجا نماز او بود و اگر هر دو را بکنند بهتر خواهد
بود و در بعضی اخبار وارد شده است که در حال نزع او اظهار جزع بر او
نکنند که در احوال ضعف بسیار دارد کاهست که جزع باعث زود هلاک
شدن او بشود و سنت است که بعد از مردن چشم و دهان او را برهم گذارند
و چانه او را ببندند و جامه بروی او اندازند و همچنین او را حرکتی که براو دشوار
باشد ندهند که کاهست که باعث هلاک شود او را بپوشند و دستها
و ساقهای او را بپهلوی او بکشند و اگر در شب بمیرد چراغ در نزد او روشن کنند
و در نزد او تلاوت قران بکنند خصوصا یس و الصافات را در حال
احتضار و سنت است که برادران دینی را خبر کنند که حاضر شوند در تجهیز
او و اینکه او را زود بردارند هرگاه اشتباهی در مردن او نباشد و هرگاه
اشتباهی باشد واجبست تاخیر تا علم حاصل بشود بمردن با اینکه متغیر شود
یا سایر علامات مرگ ظاهر شود یا سه روز بگذرد و از جمله علامات
کود شدن ... و رفتن شقیقه او و کج شدن بینی او و کشیده شدن پوست روی

او و جدا شدن دستها از ساقها و نرم شدن پاهای او که گویا استخوان ندارد
و بالا رفتن خصیتهای او و با ریختن پوست انها سیم مکروهست که جنب و حایض
حاضر شوند در نزد محتضر که باعث متاذی شدن ملائکه میشوند و اظهر انست
که جنب هرگاه تیمم کند با تعذر غسل رفع کراهت میشود و همچنین حایض
هرگاه خون او قطع شده باشد هرچند تیمم نکرده باشد و مکروهست که اهن
بروی شکم او بگذارند بلکه غیر اهن را هم نگذارند و میت را در خانه تنها
نگذارند **مطلب دویم** در غسل است و در ان چند بحث است **بحث
اول** غسل میت واجب کفائیست بر همه مکلفین واجبست سعی
در ان و هرگاه از یکی بعمل اید از دیگران ساقط میشود و مشهور انست که
هرکس اولی بمیراث میت است اختیار غسل با اوست اگر تواند خود بکند و اگر نه
هرکس را که او رخصت بدهد بکند و در اینجا اعتبار زیادتی را در حصه میراث
نکرده اند و دور نیست که هرکدام که علاقه او بمیت بیشتر باشد مقدم
باشد چنانکه گوییم که پدر میت بر پسران مقدم باشد و هرگاه اولیا متعدد
باشند و اولویتی نداشته باشد باذن همه یا هرکدام که حاضر باشند بکنند
و مشهور انست که هرگاه مردان و زنان باشند اختیار با مردانست هرچند
میت زن باشد و جماعتی از اصحاب ما گفته اند که هرگاه ولی نباشد امام
ولی اوست و اگر غایب باشد حاکم شرع ولی اوست و هرگاه نباشد مسلمان

اختیار دارند و شوهر زن اولی است بزن در جمیع احکام خواه دائمی باشد
و خواه متعه و خواه ازاد باشد و خواه کنیز و در غسل دادن هریک از زن و شوهر
دیگری را اختلافست و اقوی اینست که جایز است غسل دادن هرچند برهنه باشد
و افضل انست که جامه را بر روی او بینداز ند و غسل بدهند و اظهر انست که ستر
عورت هم واجب نباشد ولیکن تاکید در استحباب پوشیدن بیشتر است و فرقی
نیست که زوجه دائمی باشد یا منقطعه یا ازاد یا کنیز و زنی که در عده طلاق رجعی
است در حکم زوجه است بخلاف طلاق باین بلکه ظاهر انست که هرگاه از عده رجعیه
بیرون رود هم در حکم زوجه است هرگاه زوج او در بین عده مرده باشد و
مولا کنیز خود را میتواند غسل بدهد و در عکس ان خلافست و دور
نیست که انهم جایز باشد خصوصا هرگاه ام ولد باشد دویم واجبست
که غسل مسلمانان را مسلمان بدهد بشرط مماثلت در ذکوریت و انوثیت
یا ذو رحم باشند و هرگاه مماثل یافت نشود و ذو رحم نباشد مشهور علمای
ما گفته اند که کافر غسل میدهد مرد مسلمان را و زن کافره غسل میدهد
زن مسلمان را بعد از انکه خود شان غسل بکنند و بعضی از علمای ما در این
توقف کرده اند بجهت نجاست کافر و عدم صحت نیت قربت از او و هر
چند اقوی قول مشهور است ولیکن احوط انست که نیت را مسلمان بکند
و کافر بالتی غسل بدهد که دست باب و بدن نرساند مثل انکه یکی بچوبی

مثل ان میت را بگرداند و دیگری بسبوئی یا ابریقی اب بریزد و هرگاه بعد
از غسل کافر مسلمانی بهم رسد که تواند غسل داد در وجوب اعاده غسل
دو قولست و اظهر عدم وجوبست و احوط اعاده است سیم شرطست در
غسل دهنده که مماثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت مگر در چند جا
اول محارم و در ان چند قولست اکثر علما برانند که هرگاه مماثل نباشد غسل
میدهند از روی جامه یعنی چنانکه پیراهن پوشیده در روی پیراهن اب
میریزند و غسل میدهند یا جامه دیگر بر روی او می اندازند و غسل میدهند
و جمعی قایلند که با وجود مماثل هم میتوانند غسل داد و بعضی از متاخرین
علمای ما رفته است باینکه با وجود مماثل برهنه هم میتوانند غسل داد بشرط ستر
عورت و این قولی قویست و احوط قول اولست و اگر محرم هم نباشد اشهر
و اقوی انست که غسل ساقط میشود و تیمم هم ساقط است و بعضی گفته اند
که از روی ثیاب غسل میدهند و بعضی شرط کرده اند چشم بهم گذاردن را
و مراد از محارم در اینجا کسی است که حرام باشد نکاح او همیشه خواه بنسب
باشد یا برضاع یا بمصاهره پس خواهر زن محرم نیست بجهت انکه
همیشه حرام نیست و همچنین دختر زنی که هنوز با ان دخول نشده
باشد دویم خنثی مشکل هرگاه محرم داشته باشد محرم او را غسل بدهد
بنهجی که مذکور شد در محارم و هرگاه محرم نباشد پس در ان اشکال

هست مگر اینکه عمل بقرعه بکنیم سیم جایز است که مرد دختر سه ساله را
غسل بدهد برهنه و بعکس بلکه دور نیست که کمتر از شش ساله را هم
تواند غسل داد از هر دو طرف چهارم مشهور آنست که واجبست غسل دادن
هر کس که اقرار بشهادتین بکند مگر خوارج یعنی آنهائی که دین اهل نهروان را
دارند و طریقهٔ ایشان دشمنی کردن با امیر المؤمنین و دشنام دادن بآنجنابست
علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و همچنین سایر نواصب یعنی
هر که اظهار عداوت یکی از اهل بیت را بکند و همچنین غلات یعنی آنهائی که علی را
خدا میدانند یا پیغمبر را یا یکی از ائمه را بلکه هر که احدی از مردم را خدا دانند
همه داخلند و همچنین هر کس که انکار یکی از بدیهیات دین بکند مثل
نماز پنجگانه و زکوة و روزه ماه رمضان و امثال اینها را و شبهه در
حق او راه نداشته باشد که تواند گفت که من نمیدانستم که این از دین
پیغمبر است و مجسمه را نیز از جملهٔ اینها شمرده اند که غسل نباید
داد که در آن اشکال هست بلکه هر گاه تقصیری نکرده و فهم او بهمین
قدر رسیده ولیکن اقرار بشهادتین دارد و مطیع دین است اظهر
در نزد حقیر آنست که نجس نیست و نماز بر او باید کرد و جمعی از
اصحاب مخالفین را نیز اخراج کرده اند و میگویند غسل دادن
آنها جایز نیست و این قول خالی از قوت نیست و احوط آنست که ترک
نکند

نکند و بطریقهٔ ایشان غسل بدهند و هر گاه کسی نباشد که طریقهٔ
آنها را داند بطریقه امامیه غسل بدهند و مشهور علما آنست
که با وجود مخالف مکروه هست که مؤمن غسل مخالف را بدهد
و در حکم مسلمانست که از او متولد شود و دیوانگان ایشان و لقیط
دار الاسلام یعنی طفلی را که در بلاد اسلام بیابند و اظهر در طفل
ولد الزناست که ملحق بمسلمان نمیشود و احوط الحوقست در غسل
پنجم کسی که در جنگ گاه کشته شود باذن امام یا نائب خاص او
او را غسل نمیدهند و کفن نمیکنند و بر او نماز میکنند و با جامهای
او او را دفن میکنند و ظاهر آنست که در هر جهاد جایز چنین
باشد مثل اینکه کفار حمله کنند بر مسلمین و خوف آن باشد
که اسلام برطرف شود در آنوقت بر همه کس واجبست دفع ایشان
و اذن امام شرط نیست و فرقی نیست در احکام مذکوره مابین مرد
و زن و کوچک و بزرگ و کسی که بسلاح خود کشته شود مثل اینکه
حربه او برگردد باو و غیر آن و مشهور میان متاخرین آنست که پوستین
و سایر پوستها مثل چکمهها را از او میکشند هر چند آغشته باشد
و اما مثل کسی که بطاعون بمیرد یا با زار شکم یا غرق شود یا خانه بر او
خراب شود یا زنی در ولادت بمیرد یا کسی که در سر اهل و مال خود

کشته شود پس حکم اینها اینست هر چند در ثواب با شهیدان شریک باشند ششم
کسی که قتل او واجب شود مثل کسی که خواهند او را سنگسار کنند یا قصاص
کنند او را امر میکنند که غسل کند مثل غسل میت بسدر و کافور و آب
خالص بعد از آن حنوط کند و کفن بپوشد و بعد از کشتن بر او نماز میکنند
و دفن میکنند هفتم هر گاه پارهٔ از میت مسلمان یافت شود پس اگر آن
عضو نصفی باشد که در او سینه است یا خود سینه است پس آن مثل میت تمام
است در غسل و کفن و نماز و دفن و هر عضو از اعضای حنوط که در آن باشد
حنوط کند و همچنین هر گاه تمام استخوانهای میت که نصف بالای میت باشد
یا استخوانهای سینهٔ میت باشد و بعضی دل شهادا هم مثل این میدانند و مراد
از کفن کفن معهود است یعنی در سه پارچه می پیچد و غیر سینه و غیر عضوی
که شبیه بآنست از اعضای میت هر گاه یافت شود پس اگر در آن استخوان
هست آنرا سه غسل میدهند غسل میت و در کهنه می پیچند و دفن
میکنند و در الحاق قطعه استخوان داری که از آدم زنده جدا شده باشد
بآن دو قولست و دلیل واضحی بر آن ندیدیم و احوط الحاقست و هر گاه استخوان
در آن عضو میت نباشد می پیچد در کهنه و دفن میکنند و طفلی که در شکم
چهار ماه شده باشد سقط شود آنهم مثل سینه است غسل و کفن
و حنوط و دفن میکنند نهایت نماز بر او نمیکنند و هر گاه چهار ماه
کمتر

کمتر داشته باشد او را در کهنه می پیچند و دفن میکنند هشتم واجبست که
قبل از غسل از سایر نجاسات بدن میت را بشویند و تطهیر کنند هر چند
نجاست موت باقی میماند و دفع نمیشود مگر بتمام شدن غسل میت و
این مثل غسل جنابت نیست که هر یک از عضوها را توان تطهیر کرد و غسل
داد و بعد از آن عضو دیگر را تطهیر کرد و غسل داد بلکه باید اول همه اعضا را
تطهیر کرد و بعد از آن شروع بغسل دادن کرد نهم واجبست غسل دادن
میت بسه غسل اول بسدر دویم بکافور سیم بآب خالص و کافیست
در سدر و کافور اینکه مسمی بعمل این یعنی در عرف و عادت بگویند
بآب سدر غسل داد یا بآب کافور پس باید بسیار کم نباشد و باید اگر
برگ سدر خشک باشد آنرا بسایند تا بآب ممزوج شود و اگر برگ تر باشد بمالد
در آب حل کند تا ممزوج شود و اگر چندان سدر یا کافور داخل کند که آب
مضاف شود و آب مطلق بآن صدق نکند اظهر آنست که جایز نیست
و مراد بآب خالص آنست که سدر و کافور نداشته باشد اما اگر مثل
کاه یا گل بآن ممزوج شده باشد غسل صحیحست و واجبست ترتیب میان
غسلها چنانکه گفتیم و همچنین مابین عضوها مثل غسل جنابت و اما
ملاحظه ترتیب اجزاء هر عضوی پس آن واجب نیست خواهد اول از بالا
بشوید تا پائین هر چند افضل آنست که از بالا بشوید تا پائین برسد

وجمعی از علما گفته اند که جایز است که میت را غسل ارتماسی بدهند باین نهج که
قدری سدر در حوضی مخلوط کنند و او را در ان اب فرو برند و بعد از ان
کافور و همچنین در دلیل ان اشکالست و احوط بلکه اظهر انست که چنین
نباید کرد و واجبست در غسل نیت و در هر یک از غسلها نیت ان غسل را
بکند مثل اینکه قصد کند که غسل میدهم این میت را باب سدر واجب قربة
الی الله و همچنین در کافور و اب خالص و هرگاه یکی میت را می گرداند و یکی
اب میریزد نیت ان میکند که اب میریزد و اگر چند نفر بشراکت اب بر
میریزند و میشویند همه نیت کنند و اگر یکی یک عضو را میشوید و دیگری
میخواهد عضو دیگر را بشوید باید او هم نیت کند و نیت شخص اول کافی
نیست و این شخص نیت شستن باقی عضو را میکند نه تمام غسل را و هر
هرگاه اب بقدر یکغسل باشد یا بقدر دو غسل باشد پس اگر بقدر یکغسل است
باب سدر غسل بدهند و اگر بقدر دو غسل باشد باب سدر و کافور
غسل بدهند و بعضی در صورت اول گفته اند که باب خالص غسل
بدهند و در صورت دویم باب سدر و اب خالص باحتمال اینکه بعوض
سدر و کافور را مقدم دارد و اول اقوی است و احوط انست که در عوض
هر غسلی که مقدور نیست تیمم بدهد و وجوب ان معلوم نیست و هرگاه
اب بقدر سه غسل هست و اما سدر و کافور نیست یا یکی از انها نیست

اظهر

اظهر انست که در عوض ان غسلی که مقدور نیست غسل باب خالص واجب
و احوط کردن انست پس هرگاه سدر و کافور هیچیک نباشد سه مرتبه
باب خالص غسل بدهند اول را به نیت عوض اب سدر و دویم را عوض اب
کافور و سیم را به نیت اب خالص و بنا بر اظهر که بدل سدر و کافور ضرور
نباشد ایا واجبست تیمم در عوض انها یا نه در ان نیز دو قولست و اظهر عدم
وجوبست و احوط انست که تیمم بکند و هرگاه در صورتی که اب کم بود
و همین غسل سدر را داده بود یا غسل کافور را هم داده بود و پیش از دفن
اب بهم رسید باید تتمه غسلها را بجا اورد و اما اگر سدر و کافور نبوده و
در عوض انها غسل باب خالص داده بوده اند یا بغسل باب خالص یک مرتبه
اکتفا کرده باشند بنا بر مختار ما پس وجوب اعاده غسلها بعد از ان معلوم
نیست هر چند احوطست و بنا بر بدل کردن غسل باب خالص عوض از
غسلها یا یک مرتبه اکتفا کردن یا تیمم کردن در عوض غسل در سقوط غسل
مس میت هرگاه کسی مس چنین میتی را کرده باشد اشکالست و وجوب
ان معلوم نیست و احوط انست که غسل مس بکند یازدهم هرگاه میت
سوخته باشد یا ابله داشته باشد و امثال انها و خوف ان باشد که اگر
غسل دهند پوست او بر خیزد او را تیمم میدهد بدل از غسل و همچنین
هرگاه بالمره اب نباشد یا بجهت سرما نتوان استعمال کرد یا غیر اینها در همه

صورت باید تیمم داد و اظهر انست که تیمم بدل همه غسلها کافیست و قول
بتعدد تیمم ضعیفست و تیمم را مکلف بدست خود بعمل می اورد نه بدست میت
دوازدهم سنت است که میت را در وقت غسل دادن بر روی تخته بخوابانند
رو بقبله بنحوی که در حال احتضار میکردند در جائی بلندی بطریقی که جای
سر او بلندتر از جای پاهای او باشد تا بگل الوده نشود و اب در بر او
جمع نشود و بعضی رو بقبله کردن را واجب دانسته اند و اول اقوی است
و سنت است که در زیر سایه باشد مثل خانه یا خیمه و اینکه گودالی بکنند
که اب غسل در ان جمع شود و مکروهست که اب ان در چاه خلا برود و در
بالوعه یعنی ان چاهی که میان از برای اب باران و رخت شوری و
امثال ان باکی نیست و اینکه جامه او را بدرند و از زیر او بکشند برضای
وارث بالغ رشید حاضر و افضل انست که او را با پیراهن غسل بدهند
و بعضی افضل دانسته اند برهنه کردن انجامه را و بعضی این را واجب
دانسته اند و اول اظهر است و از اینجا ظاهر میشود که فشردن جامه در اینجا
واجب نیست و مستثنی است و واجبست ستر عورت هرگاه غاسل ایمن
نباشد از نظر کردن بعورت و هرگاه کور باشد یا ایمن باشد از خوف یا میت
طفل باشد یا زوج و زوجه باشد سنت است ستر عورت و سنت است
که عصب قبل از غسل انگشتان میت را بملایمت نرم کند و هرگاه نرم

نمیشود

نمیشود واگذارد و اینکه اول سر او را با کف سدر بشوید و اینکه فرج
او را با سدر و اشنان بشوید و دستهای میت را قبل از هر غسلی سه
مرتبه تا نصف ذراع بشوید و غاسل هم دستهای خود را تا مرفقها بعد
از دو غسل اول بشوید شکم میت را بنرمی و همواری بعد از دو غسل
اول دست بمالد مگر اینکه زن حامله باشد و هر عضوی از اعضای غسل
را در غسل دادن سه مرتبه بشوید و اینکه غاسل میت را میان پاهای نگیرد
بلکه در طرف راست او بایستد و غسل بدهد و سنت است که بعد از مقدمات
غسل میت را وضو بدهد مثل وضوی نماز و بعد از ان شروع بغسل
دادن بکند و مکروهست نشانیدن میت و گرفتن ناخن او و شانه کردن
سر و ریش و خلال کردن ناخنهای او و تراشیدن سر او و زهار و زیر
بغل او و گرفتن شارب او و اگر بکند یکی از اینها را مو و ناخنی که از او جدا
میشود با او دفن کند وجوبا و مکروهست غسل دادن بابی که باتش گرم
شده باشد مگر در فصل زمستان و سرما و از ابن بابویه ظاهر میشود
که روایتی هست که میت را باید نگاه داشت از انچه خود را نگاه میداشت
یعنی از سرما او را هم محافظت کند و سنت است که غاسل هرگاه خواهد
کفن کند میت را غسل مس میت بکند یا وضو بسازد و بعد از ان کفن
کند مطلب سیم در کفن کردن میت است و در ان چند بحث است

بحث اول واجبست کفن میت در سه جامه یکی پیراهنست و یکی
لنگ و یکی دیگر لفافه سراسری و زیاده بر این چیزی واجب نیست و بعضی
اکتفا کرده اند بیک جامه که میت را در او بپیچند هرچند هیچیک پیراهن
نباشد و بعضی سنت دانسته اند که یکی پیراهن باشد و بعضی تامل کرده اند در اینکه
یکی از لفافها لنگ باشد اقوی و اشهر قول اولست بحث دویم حرامست
کفن کردن در کفن غصبی و نجس و حریر خواه مرد باشد میت و خواه زن
کوچک یا بزرگ و جایز نیست کفن کردن در پوست حیوانات و اقوی
اینست که در مو و پشم و کرک جایز است بغیر از مو و پشم و کرک حیوانات
غیر ماکول اللحم که در آنها کفن کردن جایز نیست بحث سیم واجبست
حنوط کردن میت مرد باشد و خواه زن کوچک باشد و خواه بزرگ و آن
اینست که بمالی کافور بر مواضع سجود هفتگانه و بعضی علما زیاده کرده اند
بر این طرف بینی را که در وقت سجود بخاک میگذارد و بعضی گوش و چشم
و زیر بغلها و بیخ رانها را هم زیاده کرده اند و در احادیث غیر اینها هم هست
و قوی قول اولست و مشهور اینست که مکروهست که در چشم و گوش
کافور بگذارند و این حنوط از برای غیر کسی است که احرام بسته باشد و در
محرم حنوط جایز نیست بلکه کافور در آب غسل او هم داخل نمیکنند
و همچنین سایر بوهای خوش را نزدیک او نمیبرند و سایر احکام او مثل

غیر محرم اوست و وجوب حنوط در وقت امکانست و در وقت تعذر
بی حنوط دفن میکنند مانند غسل و اقوی آنست که مسمی کافور در حنوط
کافیست و بعضی گفته اند اقل او یک مثقالست و بعضی بیشتر هم گفته اند و
در وسط آن بعضی چهار مثقال گفته اند و بعضی چهار درهم و اما اکثر آن
که افضلست پس آن سیزده درهم و ثلث درهم است که هفت مثقال صرافیست
و اظهر آنست که این مقدار غیر کافور غسلست و سنت است که کافور را
بکف دست خورد کنند و بسنگ و هاون نکوبند و اینکه هرچه از مواضع
سجود زیاد بیاید بر سینه او بریزند بلکه مطلقا سنت است که بر سینه
کافور بگذارند بحث چهارم سنت است از برای مرد زیاد کردن حبره
عبریه که در یمن میبافند بشرطی که طلاباف نباشد و بعضی گفته اند ابریشم
باف هم نباشد یعنی مخلوط بطلا و ابریشم نباشد و بعضی گفته اند که میت را
در او نمی پیچند بلکه بر روی او می اندازند و سنت است که حبره سرخ باشد
و بعضی از علما گفته اند که هرگاه حبره میسر نشود یک لفافه دیگر اضافه کند
در عوض حبره و سنت است زیاد کردن قطعه دیگر برای ران بند که عرض
آن یک وجب یا بیشتر باشد و طول آن سه ذراع و نصف باشد و بهتر
در کیفیت پیچیدن آن اینست که میگیرند کرباس بطول دو نصف
میکنند یا ریسمانی در دو طرف آن قرار میدهند و بکمر میت می بندند

و بعد از آن کرباس را از زیر پای میت می آورند و از میان رانهای او بالا
می آورند و بعد از آنکه قدری پنبه بر عورت او گذاشته باشند این
کرباس را بر عورت او میکشند باستحکام و بالا میبرند و داخل میکنند در زیر
کمربند و بیرون می آورند و بعد از آن می پیچند بآن پائین تهیگاه و رانها را
تا بجائی که تمام میشود سر آنرا داخل همان جزء آخر میکنند و همچنین سنت
است زیاد کردن عمامه از برای مرد و اینکه تحت الحنک داشته باشد و
کیفیت آن اینست که پارچه کرباس طولانی میگیرند و میان آنرا بر سر او می
پیچند و زیادتی طرف راست را بر چپ میزنند و زیادتی طرف چپ را
بر راست و بر روی سینه او میکشند و در مقدار او حدی وارد نشده است
همین قدر که این کیفیت بعمل آید کافیست و سنت است که از برای زن
در عوض عمامه قناعی زیاد کنند و زیاده بر این آنچه در کفن مرد مذکور شد
پستان بندی زیاد کنند و آن پارچه کرباسی است که آن پستانهای
او را بسینه او ضم میکنند و سرهای او را بپشت او میبندند و بسیاری
از علما گفته اند که نمطی هم از برای او زیاده بر کفن مرد مستحب است
و بعضی اهل لغت گفته اند که آن جامه ایست که از پشم بافته میشود و
کرک نازکی دارد مثل مخمل و امثال آن و دور نیست که هرگاه میسر
نشود لفافه دیگر زیاد کنند چنانکه در حبره مذکور شد بحث پنجم

سنت است که کفن پنبه باشد و سفید باشد بغیر حبره چنانکه گفتیم و اینکه
سنگین و گران بها باشد و سنت است خوشبو کردن کفن بکافور و ذریره
و حقیقت ذریره الحال معلوم نیست که چه چیز است و مکروه است که سایر
بوهای خوش در کفن بکار برند و مکروه است بوی خوش دود دادن کفن
و همچنین مجمره بردن از پی میت یعنی آنچه که آتش در او میکنند و بوی
خوش در آن میریزند بحث ششم سنت است که با او دو شاخ تر از درخت
خرما بگذارند که آنرا جریدتان میگویند و اگر خشک باشد جایز نیست و اگر درخت
خرما نباشد اظهر آنست که از درخت سدر میگذارند و اگر نباشد از درخت
بید و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از هر درخت تری باشد خوبست
و احادیث در فضیلت آن بسیار است و فرموده اند که نفع میبخشد مؤمن
و کافر را و بهتر آنست که یکی را بطرف راست بگذارند باین نحو که سر آن بر
چنبر گردن باشد و بر پهلوی او بکشند تا هرجا برسد و ببدن او بچسبانند
و دیگری را هم در طرف چپ بهمین نحو اما بالای پیراهن بگذارند و سنت
است که آنها را در میان پنبه بگذارند و مشهور آنست که قدر آن بمقدار
استخوان ذراع باشد و بعضی بقدر ذراع هم گفته اند و بعضی چهار انگشت
و بالاتر هم گفته هم خوبست و هرگاه بر نحو مذکور نتوانند گذاشت از جهت
تقیه یا فراموشی یا غیر آن بهر نحو باشد در قبر داخل کنند و اگرچه باین نحو باشد

که بر روی قبر فرو کنند واز برای بزرک وکوچک همه بکذارند بجهت
اقامه شعار مذهب **بحث هفتم** سنّت است که بر حاشیه کفن یا
خصوص سراسری بنویسند که فلان یشهد ان لا اله الا الله وبجای فلان
اسم میّت را بنویسند واین مضمون احادیث بسیار است که در حکایت
کفن اسمعیل وارد شده که پدر بزرکوار او حضرت امام جعفر صادق در
حاشیه کفن او نوشت وعلما زیاد کرده اند بر این شهادتین واسامی شریفه
پیغمبر خدا وائمه طاهرین یکی یکی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین را وشیخ
در خلاف دعوای اجماع بر این کرده است وهمچنین علما زیاد کرده اند
جریدتین وجره وسراسری وپیراهن وعمامه را که بر همهٔ اینها بنویسند و
سنّت است که بتربت مقدّسه ابی عبد الله الحسین بنویسند واکر نباشد
بکِل دیکر بنویسند وبعضی کفته اند هر کاه کِلی دیکر هم نباشد بانکشت بنویسند
ومکروه است بسیاهی بلکه بعضی علما رنکهای دیکر را هم منع کرده اند ودر روایتی
وارد شده است که جناب موسی بن جعفر را کفن کردند در کفنی که جزو آن تمام
شده بود بپانصد اشرفی وقران تمام در آن نوشته شده بود وبهر حال ظاهر
اینست که توسّل بقران ودعا واسامی متبرکه خوبست وهمهٔ اینها را در کفن
نوشتن باکی نیست ومکروه هست کفن کردن در جامهٔ سیاه بلکه بعضی علما
سایر رنکها را نیز مکروه دانسته اند مکروه هست کفن کردن در کتان وسنّت

تر

است کفن را برشتهای خودش بدوزند ومکروه هست که باب دهن تر کنند
از برای دوختن وتر کردن باب مانعی ندارد ومکروه است بوییدن کفن باهو.
ومکروه هست که از برای کفن آستین قرار بدهند اما اکر در پیراهن میّت یا
پیراهن دیکری کفن میکنند کندن آستین ضرور نیست بلکه همین تکمهای
او را میکنند ومستحب است که اول جانب لفافه را بجانب راست میّت بر پیچند
وبعد از آن جانب راست لفافه را بجانب چپ بعد از آن هر دو سر لفافه را
از جانب سر واز جانب پا می بندند بعضی علما کفته اند حاشیه بالای
لفافها را پاره میکنند وبان می بندند **بحث هشتم** هر کاه از میّت
نجاستی از بول یا غایط یا خون بعد از غسل دادن ظاهر شود اعادهٔ غسل
لازم نیست وظاهر اینست که در بین غسل هم چنین است وواجبست
شستن بدن او از آن نجاست وهمچنین کفن او که نجس شده باشد
وهر کاه در قبر داخل کرده باشند ونجاستی بر کفن او ظاهر شود او را
مقراض میتوان کرد بشرط اینکه بسیار نباشد که مقراض کردن آن کفن را
بسیار ضایع کند وظاهر اینست که این مقراض کردن از باب رخصت باشد
یا در وقتی باشد که باسانی نتوان کفن را در قبر شست واکر آسان باشد
شستن پس جایز است شستن بلکه کاهست که واجب باشد وآن
وقتی است که کفن بسیار ضایع میشود از مقراض کردن واکر هیچ کدام

نشود یا شستن حرج وعسری داشته باشد بهمان حال بکذارند واز بعضی علما
ظاهر میشود که در بیرون قبر هم نجاست را باید مقراض کرد اکر مراد او وجوب است
مطلقا پس آن بسیار دور است واکر مراد رخصت است آنهم خالی از اشکال
نیست هر چند ظاهر بعضی اخبار دلالت بر آن دارد خصوصا وقتی که کفن
ضایع شود ودر جائی که کفن را مقراض میکنند اثر بد وزند یا جمع کنند
یا قطعهٔ دیکر را پیش بکشند که بدن او را بپوشد وهر کاه نجاست از خارج
ببدن میّت یا کفن او برسد ظاهر اینست که ازالهٔ آن نیز واجب باشد
بحث نهم کفن میّت از اصل مال او برداشته میشود وبعد از آن
دین او را میدهند وبعد از آن وصایا را وبعد اکر چیزی بماند بمیراث میدهند
بغیر زوجه ومملوک که کفن آنها بر شوهر وآقا است چنانکه خواهیم کفت وسنّتهای
کفن را نمیتوان از مال میّت برداشت مکر برضای وارث بالغ عاقل مکر اینکه
وصیّت کرده باشد واز ثلث مال بر دارند وهمچنین است سدر وکافور و
سایر ما یحتاج غسل که همه را از اصل مال بر میدارند وهر کاه میّت مالی
نداشته باشد بر مسلمانان واجب نیست دادن کفن وسدر وکافور بلی
مستحب است وثواب عظیم دارد ودر این صورت که کفنی نباشد وکسی هم
تبرعا باو ندهد عورت میّت را می پوشند هر چند بکیاه سنک وکلوخ
باشد ودفن میکنند واز وجه زکوة جایز است که میّت را کفن کنند

وبعضی

وبعضی واجب دانسته اند ووجوب آن بر حقیر معلوم نیست خصوصا هر کاه
فقرا ومحتاجین بسیار باشند وهمچنین جایز است برداشتن سدر وکافور
از وجه زکوة وبهتر آنست که زکوة را باهل وعیال او هر کاه بر وصف استحقاق
زکوة باشند بدهد که آنها کفن کنند وهر کاه میّت زوجه باشد زکوة را بشوهر
مستحق او بدهند که مالک او بشود در آن وقت واجب میشود بر او کفن کردن
وهمچنین هر کاه میّت غلام باشد بآقای او بدهند وآنچه کفتیم که کفن زوجه
بر شوهر اوست وکفن بنده بر آقای اوست بشرطیست که آنها قادر باشند
یعنی زیاده از قوت یکشبانه روز خود وواجب النفقه خود بقدر کفن
داشته باشند وبعضی ملحق کرده اند بکفن زن وبنده سدر وکافور و
سایر مئونهٔ تجهیز را وآن دور نیست وفرقی نکذاشته در زن میان
دائمه ومنقطعه مطیعه وناشزه وحره ومطلقهٔ رجعیه در حکم زوجه است
مطلب چهارم در نماز میّت است ودر آن چند بحث است
بحث اوّل واجبست نماز کردن بر هر میّت مسلمان که اظهار
شهادتین بکند مکر جماعتی که انکار یکی از ضروریات دین کنند مثل
کسی که انکار کند وجوب نماز پنجکانه یا روزهٔ ماه مبارک رمضان را
یا معاد جسمانی وامثال اینها را وهمچنین خوارج ونواصب یعنی آنهائی
که اظهار عداوت امیر المؤمنین یا یکی از ائمه معصومین را بکنند وهمچنین

غالیها یعنی آنهائی که قایل باشند باینکه امیر المؤمنین خداست یا پیغمبر یا دیگری
از ائمه را خدا دانند و امّا مخالفین از اهل سنّت که اظهار عداوت اهل بیت طاهرین
نمیکنند پس مشهور آنست که بر آنها باید نماز کرد و جمعی از علما واجب نمیدانند
بلکه جایز هم نمیدانند و احوط آنست که نماز را ترک نکنند و از کلام جمعی ظاهر
میشود که بطریقه ایشان نماز بکنند امّا در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل
آن مذکور خواهد شد و بر کفّار دیگر از مشرکین ذمی و غیر ذمی هیچیک
نماز نباید کرد و اطفال و دیوانگان که پدر یا مادر آنها مسلمان باشند در حکم
مسلمانانند و همچنین طفلی را که در بلاد اسلام یافته باشند هر چند معرفتی
باسلام پدر و مادر او نداشته باشند و مشهور و اقوی آنست که طفل تا شش
سال او تمام نشود نماز بر او واجب نیست و بعد از شش سال واجب میشود
و بعضی میگویند که همینکه زنده متولد شود و صدا کند واجب میشود و بعضی
گفته‌اند تا مکلّف نشود واجب نیست و این هر دو قول ضعیف است و
بعضی سنّت دانسته‌اند که قبل از شش سال را نماز بکنند بجهت بعضی
احادیث که وارد شده و اظهر آنست که محمولست بر تقیه و احتمال استحباب
هم هست لیکن احوط ترکست **بحث دویم** اختیار نماز کردن بر میّت
بدست کسی است که وارث میّت است تا او رخصت ندهد دیگری نماز
نمیتواند کرد نه از خویشان او و نه از غیر ایشان مگر شوهر زن که او بر همه کس

مقدّم

مقدم است و احوط آنست که هرگاه میّت وصیّت کرده باشد که شخصی
نماز بر او بکند و آن شخص وارث نباشد و ولی نباشد آن وصی بدون اذن
وارث نماز نکند بلکه مشهور میان علما وجوب آن نیست و امّا تقدیم
بعضی از وارثها بر بعضی پس آن بعد از این مذکور میشود و از جمعی از اصحاب
ظاهر میشود که مراد از اولویت در پیشنمازی با رخصت دادن شخصی است
نه در مطلق نماز پس هرگاه کسی تنها بر میّت نماز کند یا داخل صف ماموم
شود بدون اذن ولی باکی نیست کمان حقیر اینست که مراد نمازی باشد
که واجب کفائی بآن ساقط میشود خواه فرادا باشد که کسی باید و اوّل بار
بر میّت نماز بجا آورد یا امامی باشد که بدون رخصت پیش بایستد و جمعی
بر او اقتدا کنند بجهت آنکه اشخاص در حالات و صلاح در مظنّه اجابت دعا
مختلف میباشند که هست ولی میخواهد که فرض نماز بر میّت بفعل آن کسی
ساقط شود که با او اعتماد دارد نه غیر او و امّا در صورتی که جماعتی منعقد
شد پس داخل شدن در ماموین یا فرادا کردن در اثنای انعقاد جماعت
ضرری و نقصی بخواهش ولی ندارد و بدون رخصت او جایز است و
هرگاه وارث پدر میّت باشد و پسر او پدر بر پسر مقدم است و پسر
مقدّم است بر غیر و هرگاه پدر و پسر هیچکدام نباشد اختیار با مادر
و دختر است و دور نیست که مادر بر دختر مقدّم باشد و با وجود بودن

کسی از طبقه اوّل میراث هیچکس از طبقه دویم ولایت ندارد و بعد از آن که طبقه
اوّل که پدر و مادر و اولاد است نباشد اختیار با طبقه دویم است که برادر و
خواهر و اجداد است و دور نیست که جدّ پدری بر برادر مقدّم باشد و بعد از آن
هر کس بمیّت نزدیکتر است مقدّم است پس هر که نسبت بمیّت داشته باشد
از جانب پدر و مادر هر دو مقدّم است بر کسی که از یکجهت نسبت داشته
باشد و دور نیست که برادر پدری تنها بر مادری تنها مقدّم باشد و هم
چنین سایر طبقات مثل اعمام و اخوال و اولاد ایشان و غیر اینها در آنها
ملاحظه دوری و نزدیکی باید بشود و در هر طبقه از طبقات هرگاه مرد و زن هر دو
باشند مرد بر زن مقدم است هر چند زن بمیّت نزدیکتر باشد مگر اینکه
مرد صغیر باشد یا دیوانه باشد و زن کبیره و عاقله که در آن صورت ولایت
با زن است و بنده را در هیچ طبقه ولایتی نمیباشد خواه دور باشد و خواه
نزدیک و خواه غلام باشد و خواه کنیز و هرگاه یکی از طبقات میراث شخص بالغ
عاقلی نباشد دور نیست که ولایت ساقط باشد و بطبقه دیگر نمیرسد
بلکه مسلمانان میتوانند نماز کرد نهایت احوط آنست که بدون اذن اهل
طبقه دویم کسی نماز نکند و احتمال دارد که اذن حاکم شرع کافی باشد
در این صورت لیکن دلیل بر وجوب هیچکدام ظاهر نیست و همچنین هرگاه
ولی حقیقی که وارث در آن طبقه است غایب باشد اظهر آنست که ولایت

ساقط است

ساقط است حتی از حاکم شرع و مسلمانان مساویند و احوط اعتبار اذن حاکم
شرع است و هرگاه اولیا در مرتبه ولایت مساوی باشند در یک طبقه
پس حکم پیشنمازی کردن ولی در اینجا ملحق است بنماز یومیه در تقدیم
افقه بر اقرا چنانکه بیان کردیم در محل خود و همچنین در سایر مرجحات
همچنین هرگاه اولیا اذن بدهند بدیگری که امامت بکند در آن شخص
هم ملاحظه این مرجحات بکند و این معنی مستحب است نه واجب و سنّت
است که هرگاه هاشمی باشد که جامع شرایط امامت باشد ولی او را مقدّم
دارد و سنّت است در جماعت نماز میّت که امام پیش بایستد و ماموم
عقب سر هر چند که یکنفر باشد خصوصاً هرگاه ماموم زن باشد
و زنان در صف جماعت عقب مردان بایستند و هرگاه حایضی باشد
از صف جدا بایستد تنها و جایز است امامت کردن زن از برای زنان
نهایت مکروه است که پیش بایستد بلکه مستحب است که میان صف
بایستد و همچنین حکم جماعت مردان عریان و الحکم اینها را ملحق کنیم
بیومیه پس باید نشسته نماز کنند بجهت آنکه در جماعت امن از مطلع
نیست و احوط عدم ترک قیام است **بحث سیّم** در کیفیت
نماز میّت است و آن بنا بر مذهب امامیه پنج تکبیر است و سنّیان
چهار تکبیر میدانند و هرگاه کسی خواهد از شیعیان که بر ایشان

نماز کند چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشانست ومشهور اینست که
ذکر و دعا در بین تکبیرات هم واجبست وجمعی دعوای اجماع بر ان کرده اند
ومشهور انست که ان ذکر و دعا چهار است یکی شهادتین و دویم
صلوة بر محمد و ال محمد سیم دعا از برای مومنین ومومنات چهارم
برای میت وجمعی براین هم دعوای اجماع کرده اند ومشهور انست که فاجبت
که بعد از تکبیر اول شهادتین را بگوید وبعد تکبیر دویم صلواة را وبعد
تکبیر سیم دعای مومنین ومومنات را وبعد از تکبیر چهارم دعای میت را
وبعد پنجم دعائی واجب نیست وبعضی از علمای ما گفته اند که همه
این چهار ذکر را بعد هر یك از تکبیرات بگوید واگر چنین نکند بدنیست
پس بنا بر مشهور واقوی اقل واجب نماز میت همین است که نیت
کند وتکبیر بگوید وبعد از ان بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا رسول الله وبعد از ان تکبیر دویم را بگوید اللهم صل
علی محمد وال محمد وبعد از ان تکبیر سیم بگوید وبگوید اللهم اغفر
للمومنین والمؤمنات وبعد از ان تکبیر چهارم را بگوید وبگوید اللهم اغفر
لهذا المیت وبعد از ان تکبیر پنجم را بگوید وخلاص شود وبنا بر قول دیگر
همه ذکرها را بعد هر یك از تکبیرات بگوید این اقل واجبست وافضل انست
که ادعیه در احادیث وکلام علما ذکر شده بخوانند پس بنا بر قول مشهور

بعد از نیت

بعد از نیت بگوید الله اکبر واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له
الها واحدا فردا صمدا حیا قیوما لم یتخذ صاحبة ولا ولدا لا اله
الا الله الواحد القهار ربنا ورب ابائنا الاولین واشهد ان
محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی
الساعة پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی محمد وال محمد وبارك
علی محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد کافضل ما صلیت وبارکت
وترحمت علی ابرهیم انك حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین پس بگوید الله اکبر اللهم اغفر للمومنین والمؤمنات
وللمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا و
بینهم بالخیرات انك مجیب الدعوات انك علی کل شیء قدیر
پس بگوید الله اکبر اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن
امتك نزل بك وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا
خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندك
فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتك
یا ارحم الراحمین پس بگوید الله اکبر وفارغ شود ومستحبست
که بعد از تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوك عفوك وهرگاه میت

زن باشد بگوید اللهم ان هذه امتك وابنت عبدك وابنت امتك
نزلت بك وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا وانت
اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها وان کانت
مسیئة فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها عندك فی اعلی
علیین واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتك
یا ارحم الراحمین وهرگاه خنثی باشد خواهد ضمیرها را مذکر
گوید وخواهد مونث وبجای عبدك وامتك بگوید رقك وبجای
ابن وبنت بگوید ولد وبنا بر قول بعضی علما که همه اذکار را بعد از هر
یك از تکبیرات میخوانند بهتر انست که چنانچه در روایات وارد
شده بخوانند وجامع ترین ان روایات روایت سماعه است ودر انجا
مذکور است که بعد هر یك از چهار تکبیر این را بخوانند اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم
صل علی محمد وال محمد وعلی ائمة الهدی واغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا
انك رؤف رحیم اللهم اغفر لاحیائنا وامواتنا من المومنین والمؤمنات
والف بین قلوبنا علی قلوب اخیارنا واهدنا لما اختلف فیه من الحق
باذنك انك تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم هذا عبدك

ابن عبدك

ابن عبدك وابن امتك وانت اعلم به منا افتقر الی رحمتك واستغنیت
عنه اللهم فتجاوز عن سیئاته وزد فی حسناته واغفر له
وارحمه ونور له فی قبره ولقنه حجته والحقه بنبیه صلی الله
علیه واله ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده اینها که مذکور شد در وقتی است
که میت مومن باشد یعنی شیعه اثنی عشری هرچند معلوم نباشد که
اصول دین خود را با دله تفصیلیه اخذ کرده باشد بلکه همینکه در بلاد
شیعیانست واز جمله ایشانست بهمین نحو دعا برای او میخوانند هرچند
بخصوص از حال او مطلع نباشند وهرگاه میت مخالف باشد بعد از تکبیر
چهارم بر او نفرین کند وبهتر انست که انچه در اخبار وارد شده بخوانند
پس اگر دشمن اهل بیت باشد بعد تکبیر چهارم بگوید اللهم اخز
عبدك فی عبادك وبلادك اللهم اصله اشد نارك اللهم
اذقه حر عذابك فانه کان یوالی اعدائك ویعادی اولیائك
ویبغض اهل بیت نبیك واز برای ان کسی که منکر حق باشد هرچند
دشمن اهل بیت نباشد بگوید اللهم املأ جوفه نارا وقبره
نارا وسلط علیه الحیات والعقارب وهرگاه مستضعف باشد
یعنی مذهب اهل خلاف را داشته باشد لیکن از روی ضعف و
نادانی اختیار کرده باشد یا اینکه مخالف با اهل حق باشد اما عناد

با ایشان نداشته باشد یا کسی باشد اهل بیت را دوست دارد و از دشمنان
ایشان تبری نکند هر یک از اینها که باشد از برای او این دعا بخواند اللهم
اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و دور نیست
که مستضعفین شیعه که ما حال ایشان دانیم که بجهت ضعف عقل
معرفت درستی بدین و مذهب خود ندارند و امامهای خود را بالتمام
نمیشناسند لیکن اقرار بدین امامیه دارند و از جمله ایشان محسوب
همچنین باشد و هرگاه میت غریب باشد و حال او معلوم نباشد و ملد
او هم معلوم نباشد از برای او بگوید اللهم ان هذه النفس انت
احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولیت واحشرها مع من احبت
و هرگاه میت طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا
و فرطا و اجرا و مراد از طفل نابالغ است هرچند نماز بر او واجب باشد
و هرگاه یکی از والدین او کافر باشد دعا بخصوص مؤمن از اینها بکند
مثل اینکه هرگاه اگر پدر او مؤمن است بگوید اللهم اجعله لابیه و لنا
سلفا و اگر مادر او مؤمنه است بگوید اللهم اجعله لامه و لنا
سلفا و بدانکه این پنج تکبیر رکن این نماز ند پس هرگاه عمدا یکی را
ترک کند یا سهوا ترک و بخاطرش نیاید یا مبطلی بمیان آید و وقت
تدارک آن بگذرد نماز او باطل است مثل اینکه پشت بقبله کند یا فعل

کثیر

کثیر کند و هرگاه بخاطرش بیاید قبل از این تدارک کند و هرگاه شک در عدد تکبیر
بکند بنا را بر اقل میگذارد و اشکال بهم میرسد در وقتی اعتبار کنیم نیت و قصد
هر یک از تکبیرات را چنانکه اظهر اینست و اینها را هر یک ممتاز دانیم از دیگری
و اینکه این تکبیر اول است و این تکبیر دویم است و همچنین خصوصا بنابر مشهور
که هر یک از اینها دعای مخصوص در عقب او هست و با وجود این سهوا یکی از
تکبیرات را یا دعای او را فراموش کنیم و تکبیر بعد او را با دعای او بخوانیم و بعد از آن
بخاطر بیاید که سهو کرده ایم بجهت آنکه اگر برگردیم و تکبیر فراموش شده را با دعای
او میخوانیم و بعد از آن تکبیر ما بعد او را مرتبه دیگر با دعای او میخوانیم تعدد رکن
لازم می آید و اگر نکنیم نقصان رکن لازم می آید و اگر همان سهو شده را با
دعای بعد از آن که خواندیم میخوانیم دلیلی بر آن نیست و همچنین اگر خواهیم
عدد لکنیم و تکبیر بعد را تکبیر ما قبل انگاریم دلیلی بر آن واضح نیست
و احوط در امثال اینها اعاده است و اگر اعتبار نکنیم نیت قصد هر یک از تکبیرات را
ظاهر اینست که اعاده تکبیر و دعا در کار نباشد همین که عدد را تمام کند کافی
است و بنابراین بجهت دعای فوت شده را تدارکی در کار نیست و بهتر
اینست که همان دعائی که فوت شده بعد از باقی تکبیرات بخواند و این
اشکالی که گفتیم هم وارد می آید در صورتی که شک در عدد کردیم
یا شک در اول و دویم یا دویم و سیم یا غیر آن کردیم و بنا را بر اقل

کذاشتیم و تمام کردیم و بعد بخاطر آید که کرده بودیم باز در بسیاری از صورتها
تعدد رکن لازم می آید و فقها متعرض این نقصان نشده اند احوط بلکه اظهر
اینست که قصد مرتبه عددی در تکبیرات معتبر است خصوصا بنابر مختار که ما اخترنا
که بعد هر تکبیری دعای مخصوصی آن خوانده شود باین سبب در صورتهائی که اشکال
کردیم همه جا اعاده کند و اما زیاد کردن تکبیر در بین تکبیرات ادعیه بقصد
ذکر نه بجهت تکبیر نماز پس ظاهر اینست که ضرر ندارد و اما دعاها پس اینها
جز نماز رکن نیستند و زیاد و کم آن منشا بطلان نماز نمیشود و دعای سابق
که فراموش شود بعد تکبیرات لاحق بخواند بحث چهارم واجبست
در این نماز نیت و حقیقت نیت را مکرر دانستی و حاصل آن اینست که قصد
کنی که این فعل معین را میکنم قربة الی الله و قصد وجوب و استحباب واجب
نیست لکن احوط است و همچنین قصد اینکه واجب کفائیست ضرور نیست
و واجبست قیام با امکان و قیام رکن این نماز است و هرگاه عاجز باشد از ایستادن
بهر نحو که ممکن باشد بکند بتفصیلی که در نماز یومیه بیان کردیم و هرگاه با وجود
کسی که قادر بر قیام باشد شخصی که عاجز از قیام است نماز کند بنحوی که ممکن
او باشد و اظهر اینست که نماز از قادر ساقط میشود و واجبست تعیین میت
در نماز هرچند باشاره باشد و واجب نیست شخص او را بشناسد بلکه
همین قدر هم کافیست که نیت کند هر که را امام نیت کرده است که بر او نماز

کند

کند و هرگاه گمان کند که میت زید است و بقصد زید نماز کند و آخر معلوم
شود که عمرو بوده است نماز صحیح نیست بلی اگر قصد دارد که بهمین جنازه
حاضر نماز کند هر که خواهد باشد خواه زید و خواه عمرو ولکن منظور داشته
باشد که زید است و بعد معلوم شود که عمرو بوده است در اینجا نماز صحیح است
و واجبست که در حال نماز رو بقبله بایستند و اینکه سر میت بجانب راست
او باشد مگر در ماموم که صف آنها از سر میت میگذرد و باید که میت را
در آن حال رو بالا بخوابانند و هرگاه سر میت را بطرف چپ مصلی گذاشته
باشد و نماز کرده باشند باید نماز را اعاده کند مادامی که او را در قبر
نگذاشته اند و هرگاه او را در قبر گذاشتند دیگر اعاده در کار نیست و باید که
میت پیش روی مصلی باشد و بسیار دور نباشد که در عرف نگویند که بر این
میت نماز میکنند بلکه مستحب است که چنان بایستد که هرگاه بادی بوزد
جامه او را بر روی میت بیندازد و اما هرگاه دوری بسبب کثرت صفوف
و نماز کنندگان باشد پس آن ضرر ندارد هرچند بسیار دور شود و در این
نماز قراءت و سلامی واجب نیست مشهور و اقوی اینست که رجحانی هم
ندارد بلکه سلام هم جایز نیست و کسی قائل بجواز بغیر ابن جنید از برای امام
نیست و احادیثی که دلالت بر جواز دارد موافق تقیه است و احوط اینست
که قراءت هم نکند اگرچه حکم بحرمت آن بلکه مرجوحیت آن محل اشکال است

وشیخ دعوای اجماع بر کراهت آن کرده وشهید منع اجماع کرده است
ودر این نماز طهارت از حدث شرط نیست اجماعًا وجنب وحایض هم
میتواند نماز کرد بلی مستحب است که با طهارت باشد واما پاکی بدن و
جامه از نجاسات پس اظهر عدم وجوبست وهمچنین کلام در لزوم ستر
ومراعات سایر احکام جامه وبدن وغیر آن از شرایطی که در نماز یومیه
ثابت است واحوط آنست که همه آنها را بعمل بیاورد وجایزست تیمم
کردن برای آن با وجود آب چنانکه گذشت واما جهر واخفات در نیت
پس استحباب جهرست در تکبیرات از برای امام بجهت اعلام مامومین
وبهمین جهت میتوان گفت که در دعاها هم اقرب جهرست در وقتی
که مامومین دعا را نداند وباید متابعت امام کنند تا توانند خواند چنانکه
غالب مردم چنین اند وبعضی گفته اند که در دعا مستحب است اخفات
بجهت آنکه ابعد است از ریا واقربست باجابت واین سخن در صورتی
که محتاج باشند مامومین بجهر مشکلست واما در غیر امام پس ماموم
اخفات کند چنانکه طریق اقتدا کردن مستدعی آنست ومنفرد مخیر
است وشاید اخفات بهتر باشد خصوصًا در دعاها پنجم سنت است
که امام برابر کمر مرد بایستد وبرابر سینه زن یا برابر سر زن وسینه مرد
بایستد وهر یک استحباب بعمل می آید وهرگاه بر مرد وزن هر دو یکبار

نماز

نماز مکنند جایزست وسنت است که در آنوقت مرد را نزدیک امام بگذارند
وزن را پستر از مرد بگذارند بسمت قبله وسینه زن برابر کمر مرد بگذارند
که امام در مقام فضیلت نسبت بهر دو بایستد وهرگاه مرد وزن وطفل
باهم جمع شوند وخواهد که بر همه نماز کند جایزست وچنانکه گفتیم
مستحب است که اول مرد را نزدیک امام بگذارند وزن را در پیش مرد بجانب
قبله بگذارند واما پسر پس اظهر آنست که اگر شش سال دارد که نماز کردن
برو واجبست او را متصل بمرد بگذارند وزن را بسمت قبله پیش از او بگذارند
واگر شش سال ندارد زن را متصل بمرد بگذارند وپسر را از طرف او بگذارند
وآزاد را بر بنده مقدم میدارند یعنی بامام نزدیکتر میگذارند واز اخبار
وکلام علما مستفاد میشود که اشرف مقدم است یعنی باید بامام نزدیکتر
باشد پس هرگاه جمع شود اصناف مذکوره وغیر آنها مرد آزاد را پیش
امام میگذارند وبعد از آن پسر شش ساله را وبعد از آن غلام را وبعد از آن
خنثی را وبعد از آن زن را وبعد از آن پسر کمتر از شش ساله را وبعد از آن
دختر نابالغ را ودر صورت معارضه آزاد بودن با مرد بودن مثل آنکه
زن آزاد بوده باشد یا غلامی اظهر آنست که جانب مرد بودن مقدم است
ومستحب است که جنازه ها را بتدریج بگذارند باین معنی که مرد دیگر را بگذارند
وسر مرد اول در دویم کفل پهلوی مرد اول میگذارند وهمچنین وامام

در میان آنها می ایستد وهرگاه زنی هم با آنها باشد سر زن را پهلوی
کفل مرد آخری می گذارند وسر زن دویم را پهلوی کفل زن اول وهمچنین
وبعد از آن امام در میان مردها می ایستد ونماز میکند بر همه وبدانکه
یک نماز بر همه میتها کردن جایزست ودر وقتی که همه از یک صنف
باشند باین معنی که بر همه نماز واجب باشد یا بر همه سنت باشد
اشکالی نیست قصد میکند که نماز میکنم بر همه این جنازها واجب
قربة الی الله واگر مختلف باشند مثل آنکه بعضی از آنها طفلی باشند
که کمتر از شش سال داشته باشد وبر باقی ایشان نماز واجب باشد
در اینجا قصد قربت کافیست دیگر نیت وجوب واستحباب نمیخواهد
وسنت است از برای مصلی که در تکبیر اول دستهای خود را بردارد اجماعًا
ودر باقی تکبیرات خلافست واقرب استحبابست ودر جمع هرچند اشهر
خلافست وسنت است کندن کفش از پا بلکه برهنه کردن پا که بزمین
هم برسد هم سنت است ومکروهست نماز کردن با کفش وبا چکمه
باکی نیست هرچند کندن هم بهترست وسنت است که امام بلکه مامومین
هم بایستند بعد از فراغ از نماز تا جنازه را بردارند واگر کسی دیگر نباشد
که بردارد بعضی از مامومین جنازه را بردارند وتتمه بایستند تا جنازه
برخیزد وسنت است که نماز کنند در جائی که همیشه در آنجا نماز

میشود

میشود تا مردم آسان شود وجمعیت بیشتر شود ودر حدیث صحیح وارد
شده که هرگاه بمیرد شخصی ودر جنازه او حاضر شوند چهل نفر از مومنین وبگویند
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا یعنی خداوندا بدرستی که
ما نمیدانیم از او مگر خوبی وتو داناتری باو از ما حق تعالی میفرماید قد اجزت
شهاداتکم وغفرت له ما اعلم مما لا تعلمون یعنی بتحقیق که من قبول کردم ورو
داشتم شهادت شما را وآمرزیدم از برای او آنچه را میدانم از گناهان که
شما نمیدانید ومکروهست نماز کردن در مسجدها بغیر مسجد مکه مشرفه واختلاف
کرده اند علما در تکرار نماز بر میتی که بر او نماز تمام کرده باشند وظاهر آنست
که جایز بودن آن اتفاقیست لکن بعضی مکروه دانسته اند مطلقا وبعضی مکروه
دانسته اند تکرار کردن بجماعت نه فرادی را وبعضی گفته اند که کسی که
بر او نماز کرده است از برای او مکروه است نه برای غیر او وبعضی علاوه کرده اند
بر این اینکه این در وقتی است که خوف نباشد بر میت منافات با تعجیل
دفن نداشته باشد پس اگر خوف بر میت باشد ومنافی تعجیل باشد
مطلقا مکروه است واحادیث درین باب هم اختلاف بسیار دارد وعلامه
در مختلف کراهت مطلق را نسبت بمشهور علما داده است وظاهر
اینست که چنین نباشد چنانکه از کلام شهید نیز ظاهر میشود واظهر در نزد
حقیر اینست که جایزست بدون کراهتی واز برای کسی که بر آن میت نماز نکرده است

خواه امام باشد وخواه ماموم وخواه منفرد وهمچنین جایزاست که امامی که بجماعت
نماز کرده اعاده کند برای جماعتی دیکر که نماز نکرده اند چنانکه جناب امیرالمؤمنین ع
بر سهل بن حنیف کرد که هر جماعتی که میرسیدند وعرض میکردند یا امیرالمؤمنین
که ما نرسیدیم بنماز سهل حضرت جنازه را میکذاردند وبرای ایشان بر او نماز
میکردند تا پنج نماز شد واز برای غیر اینها که کفتیم مکروه است مثل منفردی
که بتنهائی نماز کرده باشد وخواهد ثانیا منفرد بکند یا امام وماموهی که نماز
کرده باشند بجماعت وخواهند ثانیا بجماعت بکنند یا هر یک خواهند
فرادی بکنند وهمچنین امام وماموهی که یکدفعه بجماعت کرده باشند
وخواهند ثانیا با جماعتی دیکر بکنند که امام هر دو جماعت یکی باشد
لکن نماز را از برای طایفه دیکر اعاده بکند یا منفردی که یکدفعه کرده است
وخواهد ثانیا با جماعت بکند پس کراهت آن معلوم نیست چنانکه استحباب
آن نیز وضوحی ندارد وظاهر آنست که منافات تعجیل مضر باشد در آنجا که
که کفتیم کراهت نیست بلی اکر خوف فساد میت یا تلف آن باشد
در آنجا دیکر کراهت معنی ندارد بلکه جایز نیست هفتم جایز نیست نماز
کردن بر میت قبل از غسل دادن وکفن کردن با امکان آنها پس اکر کسی عمدا
یا سهوا نماز را قبل از غسل وکفن بکند باطلست وباید اعاده بکند وهرکاه
کفن نداشته او را در قبر میکذارند وعورت او را میپوشند هر چند

بخشت

بخشت یا سنک باشد وبر او نماز میکنند واظهر در نزد حقیر اینست
که این در وقتیست که در بیرون نتوان عورت او را پوشاند ونماز کرد
واکر ممکن باشد این مقدم است وستر عورت واجبست هر چند ایمن باشند
از نظر کننده واکر اتفاق افتد که بر میت نماز نکرده باشند تا دفن شده باشد
پس اقوی در نزد حقیر اینست که واجبست نماز کردن بر قبر او مادامی که بدن
او باقیست وبر او صادق است که میت آدمی است وبعضی کفته اند واجب نیست
اما جایزاست واما میتی که بر او نماز کرده باشند ودفن کرده باشند در نماز
کردن بر قبر او خلافست ومشهور اینست که جایزاست از برای کسی که بر او نماز
نکرده است اینکه نماز کند لیکن اختلاف کرده اند در مدت جواز بعضی
کفته اند تا یکشبانه روز وبعضی کفته اند تا سه روز وبعضی کفته اند
مادامی که صورت میت متغیر نشده باشد وبعضی اطلاق کرده اند بجواز اوط
ومشهور علما در اینجا حکم بجواز کرده اند وکراهت را نکفته اند واین مؤید
آنست که نسبت کراهت مشهور در مبحث سابق چنانکه علامه کرده است
غفلت باشد یا اینکه کراهت مخصوص ما قبل دفن باشد وبهر تقدیر
اظهر در نظر حقیر آنست که جایزاست که کسی که نماز بر میت نکرده باشد
بر قبر او نماز کند تا یکشبانه روز تا سه روز هم بدون کراهتی واما آنکسی که
نماز بر میت کرده باشد پس دلیلی بجواز تکرار او بر سر قبر نیافتم وکذا کیفیت

نماز بر قبر معتبر است آنچه در خارج قبر معتبر بود از حاضر بودن میت وبسیار
دور نبودن واینکه سر میت بجانب راست مصلی باشد وامثال اینها هشتم
جایزاست کردن نماز میت بجماعت وفرادی ودرین نماز امام متحمل نمیشود
چیزی را از ماموم چنانکه در نماز یومیه قراءت را متحمل میشود وازماموم
ساقط میشد پس بر ماموم واجبست که تکبیرات را بکوید وذکرها را بخواند و
اقتدا لازم است وتا امام تکبیرة الاحرام را نکفته است داخل نمیتواند شد و
هرکاه ماموم در میان نماز برسد میتواند اقتدا کند هر چند در میان دو تکبیر
باشد وانتظار نمیکشد که امام تکبیر بکوید که بعد از آن داخل شود پس هرکاه
در میان دعا برسد نیت کند وتکبیر بکوید واین یک تکبیر برای او محسوبست
وباقی تکبیرات را با امام بکوید وهر چه میماند بعد از فراغ امام میکوید وجمعی
از علما کفته اند که این تکبیرات بعد از فراغ امام را متوالی بکوید چنانکه حدیث
صحیح بمضمون آن وارد است وجمعی دیکر از علما حمل آن کرده اند بصورتی
که برسد که جنازه را بر دارند وبیابد جنازه را در حالی که توان بر او نماز
کردن اختیارا واکر نه باید ذکرهای باقی مانده را هم بکوید واین اقویست
وهرکاه جنازه را بر دارند تمام کند نماز را هر چند در راه باشد وهر چند
در نزد قبر باشد وهر چند بعد دفن باشد چنانکه در حدیث وارد شده
واین روایت اشعار بوجوب دعا هم دارد چنانکه کفتیم ولکن اینرا باید

مقید کرد

مقید کرد باینکه جنازه بسمت قبله برود وشرایط نماز فوت نشود والا تکبیرات
باقی مانده را متوالی بکوید واین را تصریح کرده اند از متاخرین وبیان کیفیت
دعا خواندن آن کسی را که در اثنای نماز میرسد در کلام علما بر نخوردیم
وقاعده اقتضای آن میکند که بعد هر تکبیری ذکر آن تکبیر را بکوید ومتابعت
امام در ذکر واجب نباشد وآنچه باقی مانده بعد از فراغ امام خود میخواند
وهرکاه ماموم سبقت کند بر امام در تکبیر پس اکر تکبیر احرام است نماز
باطلست عمدا باشد یا سهوا هرکاه غیر آن باشد پس اکر سهوا باشد مستحب
است که اعاده کند تکبیر را واکر عمدا باشد پس جمعی حکم کرده اند باینکه باید
همانجا بماند تا امام با او ملحق شود ونماز باطل نیست هر چند کناه کرده است
وحکم بصحت خالی از اشکال نیست وهرکاه سهوا ماموم پس افتد بیک
تکبیر یا بیشتر پس نماز او صحیح است وتکبیرات را میکوید با ذکارها تا ملحق شود
وهرکاه عمدا باشد در آن اشکال سابق هست مبحث نهم جایزاست
نماز بر میت کردن ودفن کردن او در شب بدون کراهتی وشیخ در مبسوط کفته است
که کذاشتن بروز افضلست مکر اینکه خوف بر میت باشد از ماندن آن تا بصبح
واین دور نیست بجهت اینکه در روز کثرت نماز کذارندکان بیشتر میشود
وامر مردم از آن ترمیشود هر چند عمومات تعجیل وخصوص روایتی که بر
دلالت دارد که در شب دفن کند ونماز جنازه در هیچ وقتی از اوقات

پنجگانه که در نماز نافله وغیر آن مذکور شد در وقت طلوع آفتاب و غروب آن
وغیر اینها کراهتی ندارد و اگر اتفاق افتد نماز میت در وقت نماز فریضه
یومیه پس اگر مضیق باشد و یکی موسع مضیق را مقدم میدارند هرچند
نماز میت باشد و هرگاه وقت هر دو موسع باشد جایز است تقدیم هر یک
لکن افضل آنست که نماز فریضه را مقدم بدارند و اما اگر وقت هر دو تنگ باشد
پس اقوی آنست که فریضه را مقدم بدارند هرچند لازم میاید که میت را
بی نماز دفن کنند و درین صورت نماز را بر قبر او میکنند مگر آنکه ممکن
نباشد دفن میت و کسی دیگر نباشد که دفن کند و میسر نشود مگر بتاخیر نماز
فریضه که معارضه مابین نماز فریضه و دفن میت باشد نه نماز میت
پس درین صورت ظاهر اینست که دفن مقدم است نهایت این صورت
بسیار نادر است که ممکن نشود جمع مابین نماز فریضه و دفن هرچند بایماء
و اشاره باشد زیرا که هرگاه ممکن باشد که نماز فریضه را بایماء و اشاره بکنند
و مشغول دفن شود باید جمع مابین هر دو بکنند بجهت آنکه احترام مسلم
مقدم است بر اکمال واجبات نماز و با امکان نماز اضطراری و ظاهر اینست
که حکم سایر نمازهای واجبی هم حکم فریضه یومیه باشد **بحث دهم**
هرگاه جنازه را در اثنای نماز بر جنازه دیگر حاضر کنند جایز است که هر دو را
شریک کنند پس تکبیر دویم اولی را تکبیر اول دویمی قرار میدهند و نیت نماز

دویمی

بر دویمی را میکنند و تکبیر را بقصد هر دو میگویند و دعای هر دو را بعد تکبیر میخوانند
و صلوات برای اولی میخوانند و شهادتین را برای دویمی و همچنین تا باخر و هرگاه
جنازه سیمی بیاورند او را بدین دو جنازه شریک میتوان کرد ولیکن افضل
آنست که نماز را بر اول تمام کنند و برای دیگری از سر گیرند مگر اینکه خوف باشد
بر دیگری و قطع کردن نماز و از سر گرفتن باعث رفع خوف از و بشود و منشاء
ضرری هم بر او نشود پس در اینجا قطع کند و از سر گیرد و هر دو را شریک
کند و اما قطع نماز و از سر گرفتن بدون خوف پس احوط ترک آنست
مطلب اول در دفن میت و مقدمات آنست و در آن چند
بحث است **بحث اول** سنت است مشایعت جنازه یعنی با جنازه
راه رفتن و در آن ثواب عظیم است ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال
روایت کرده است از رسول خدا صلعم که هر کس مشایعت کند جنازه را پس
از برای اوست بهر گامی تا برگردد صد هزار حسنه و محو میشود صد هزار
سیئه و بلند میشود از برای او صد هزار درجه پس اگر نماز بر آن میت
مشایعت جنازه او خواهد کرد و صد هزار ملک که همه آنها طلب آمرزش
میکنند از برای او پس اگر حاضر شود در دفن آن جنازه موکل میکنند برای او
این جماعت ملائکه را که طلب آمرزش میکنند برای او تا از قبر برانگیخته شود
و مخفی نیست در تحقیق مشایعت که همراه میت برود تا دفن او را بکند یا ری

که با او بکنند بلکه بهر قدر که با میت راه میرود بهمان قدر ثواب دارد و در پشت
سر جنازه و طرف راست او راه رفتن بهتر از پیش روی اوست و بسیاری از
علما نقل شده است کراهت پیش رفتن و بعضی گفته اند مکروه نیست و بعضی
گفته اند هرگاه جنازه دشمن اهل بیت باشد واجب است که عقب او راه برود بجهت
آنکه عذاب استقبال میکند او را بانواع عذاب چنانکه در احادیث وارد شده است
بلکه در احادیث مطلق خلاف مذهب هم مذکور است و اقرب کراهت است مطلقا
و مکروه است سوار شدن در حال مشایعت مگر با عذر و مکروه در حال برگشتن
و سنت است که این کس در این حال بفکر عاقبت و خاتمه از خود باشد و خاشع و
شکسته حال باشد و پند پذیر بشود بمرگ او و مکروه است خنده و لهو کردن
و از بعضی اخبار بر میاید که مکروه هست ترک ردا و بعضی حرام دانسته اند و این
در غیر صاحب جنازه است که او را وامیگذارد تا فرق باشد میان او و سایر
مردم بلکه مستحب است که صاحب عزا مطلقا ممتاز باشد از دیگران بعلامتی که او را
بشناسند و سنت است جنازه را بدوش کشیدن و در آن دنائتی حاصل نمی شود
و منافی مروت و عدالت نیست و ثواب عظیم دارد و سنت است که جنازه را
چهار گوشه دارد که چهار نفر او را بردارند سنت است از برای هر کس که
چهار گوشه تابوت را بگیرد بهر نحو که باشد و افضل در کیفیت این آنست
که بنا بر مشهور اقوی که اول طرف راست جنازه را که دست چپ میت است

از پیش

از پیش بگیرد بشانه چپ خود و بعد از آن بیاید بطرف پای چپ میت که گوشه
راست آخر تابوت است آن را بگیرد و بعد از آن گوشه چپ تابوت که پای راست
میت در آنست بگیرد بشانه راست خود و بعد از آن برود و گوشه چپ
تابوت را که دست راست میت در آنست بدوش راست خود بگیرد و
بعضی عکس این کرده اند و احادیث هم درین ظاهر تر است لکن اقوی و مشهور است
بجهت حدیث صحیحی که ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده صریح است درین
و ظاهر علامه سابق نیز همین است و این منافات ندارد با روایت علامه
که فرموده اند که مثل دور آسیا میگردد بجهت آنکه مراد از دور آسیا آنست
که دور را قطع نکند و حرکت از طرف راست و چپ ملحوظ نیست و این رد است
بر عامه که ایشان دور را قطع میکنند و بعد از گرفتن دست و پای یک طرف دیگر
جنازه میروند بجانب دست طرف دیگر و بعد از آن میایند بطرف پای طرف دیگر
چنانکه روایت فضل بن یونس دلالت بر آن دارد و احوط آنست که بمقتضای هر دو
قول عمل کند **بحث دویم** سنت است از برای کسی که جنازه را ببیند اینکه بگوید
الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا
ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت
و در حدیث است از حضرت صادق که پیغمبر فرمود که هر که این را
بگوید نماند ملکی در آسمان مگر اینکه میگریند از روی رحمت و رقت از برای

سدای او و همچنین سنت است که بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد
المخترم بحث سیم دفن کردن میت واجب کفائی است و بفعل
بعضی از مکلفین از دیگران ساقط میشود و اقل واجب آنست که او را در گودالی
پنهان کنند که محفوظ بماند بدن او از درندگان و پوشیده باشد بوی او از بنی
نوع انسان و جایز است که او را در سردابی بگذارند و کافی نیست اینکه او را
در تابوتی از سنگ یا غیر آن بگذارند در روی زمین و همچنین کافی نیست که خانه
کوچکی در روی زمین بسازند که او را در آن پنهان کنند هرگاه در تابوت
بگذارند و در زمین دفن کنند جایز است لکن کراهت دارد و اینها که گفتیم
در حال اختیار است اما حال اضطرار مثل اینکه زمین بسیار سخت باشد
که نتوان قبر کند یا برف بسیار باشد یا زمین یخ کرده باشد و نتوان هم
او را بجای دیگر نقل کرد بسبب دوری بسیار یا خوف فساد میت یا امثال اینها
در اینحال بهر نحو که میسر میشود که خانه برای او در روی زمین بسازد یا در تابوت
سنگی یا امثال آن در روی زمین پنهان کند چنان کنند و لیکن بقدر مقدور
ملاحظه آن دو حکمت را بکنند یعنی محفوظ ماندن بدن از درندگان و مخفی بودن
بوی او از انسان و هرگاه هردو بعمل نیاید هر کدام ممکن است بعمل آورند و کسی که
در دریا بمیرد واجب است که او را غسل دهند و کفن کنند و نماز بر او بکنند
و او را بخشکی برند بجهت دفن تاخیر کنند یا بخشکی برسد هر کدام ممکن باشد

وحرجی

وحرجی لازم نیاید و فسادی بمیت رو ندهد و هرگاه ممکن نباشد و تاخیر یکی از
این امور حاصل شود او را در خمره یا چیزی شبیه بآن باشد بگذارند و سر آنرا به
بندند و در دریا اندازند یا آنکه او را سنگین کنند بآنکه سنگی یا آهنی بپای او
به بندند یا جای دیگر او و بآب بیندازند که فرو رود و احوط آنست که در
حین انداختن رو بقبله باشد هرچند وجوب آن معلوم نیست بلی واجب است
در قبر و سرداب خوابانیدن میت بر دست راست در حالی که روی او بقبله
باشد و همچنین در تابوت و خانه کوچکی که برای او در روی زمین میسازند
و در حال اضطرار و هرگاه زن کافره بمیرد و حامله باشد از مسلمانان او را
در مقبره مسلمانان دفن می کنند و پشت او را بقبله میکنند تا روی آن
طفل بقبله باشد بحث چهارم سنت است که قبر را گود بکنند بقدر قامت
انسان تا بقدر چنبر کردن انسان و زیاده بر اینها مکروه است و فرقی در این
مابین مرد و زن نیست و مستحب است که لحد بکنند از برای قبر و آن
اینست که وقتی که قبر تمام کنده شد در جانب قبله آن مکان طولانی بدر آورند
قبر بکنند متصل بزمین که میت را در اینجا بگذارند و شق کراهت دارد
و معنی شق آنست که در قبر گودی شبیه بنهری میکنند که میت را در اینجا
میگذارند و سقف بر آن قرار میدهند بلی هرگاه زمین سست باشد
که لحد نتوان کند شق کنند و اگر نتوانند که در اینجا شبیه بلحدی بر جانب

قبل از خشت و گل و امثال آن بسازند بهتر است از شق و سنت است لحد وسیع
باشد بقدری که در آن توان نشست بحث پنجم سنت است که جنازه
مرد را در نزد پای قبر بگذارند و از آنجا داخل کنند و جنازه زن را پهلوی قبر برابر
بگذارند بعرض مستحب است که چون جنازه بنزدیک قبر میرسد بر زمین بگذارند
درنگ کنند بجهت مهیا شدن از برای دفن و ساکن شدن هول قبر پس
بردارند و قدری راه برند و باز بر زمین بگذارند و لحظه درنگ کنند
پس بر دارند و بر لب قبر بگذارند و بعد از آن دفن کنند و در این فرقی میان
مرد و زن نیست و از کلام جمعی ظاهر میشود که نقل کردن سه دفعه از برای
مرد است و شهید ثانی در شرح لمعه نسبت آنرا بمشهور داده و فرموده که
در اخبار حکایت سه دفعه مذکور نیست و در باب دفعات ابن بابویه در
علل الشرایع نقل کرده و حدیث شامل مرد و زن هم هست گویا ایشان
بر آن مضمون رد داده اند و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه نیز فتوی بمضمون
آن داده و کلام بعضی دیگر هم در عدم فرق است و کلام بعضی مشتبه است
و مقصود ایشان وضوح ندارد و بهر حال ظاهر اینست که فرقی مابین مرد
و زن نیست و سنت است که مرد را سرازیر از جانب پای قبر داخل کنند
باین نحو که اول سر او داخل قبر شود و بعد از آن باقی بدن بخلاف زن
که او را بعرض داخل میکنند که سر و پای او داخل قبر شود و مکروه است

که ارحام

که ارحام میت او را داخل قبر کنند و هرگاه میت مرد باشد و هرگاه میت زن باشد
بهتر آنست که شوهر او او را بگذارد و بعد از آن ارحام محارم و هرگاه اینها نباشد
زن صالحه او را بقبر بگذارد و هرگاه ممکن نشود مرد بیگانه صالحی و اگر پیر باشد
بهتر است و هر کدام که نزدیکتر باشد بزن خصوصا شوهر طرف پاهای او را
بگیرد و سنت است که هرگاه میت زن باشد جامه بر روی قبر بپوشانند
تا وقتی که بر او خشت بچینند و فارغ شوند و سنت است اینکه کسی که میت را
داخل قبر میکند و خود داخل قبر میشود سر و پای برهنه باشد و همه
بندهای خود را باز کند غیر بند زیر جامه و سنت است که در وقتی که در لحد بر
قبر میگذارند بگوید اللهم عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک
وانت خیر منزول به و اگر زن باشد بجای عبدک در اول امتک
بگوید و بجای ابن ابنت بگوید و بجای نزل نزلت بگوید و همچنین در
مواضع دیگر از دعاها که بعد مذکور میشود تفاوت مرد و زن را
در کلمات و اعراب ملاحظه کند و در وقتی که میت را داخل قبر میکند
بگوید بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم الی رحمتک
لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته وثبته
بالقول الثابت وقنا عذاب القبر و مستحب است که در وقتی
که او را در قبر میگذارد بندهای کفن را از جانب سر و پا بگشایند و روی

او را از کفن و پهلوی روی او را بزمین برسانند و از برای او زیر سری از
خاک بسازند و در پشت سر او خشتی یا کلوخی بگذارند که میت بر پشت
نیفتد و با او قدری از تربت مقدسه بگذارند و هرگاه مهری از تربت مقدسه
نیز در برابر روی او بگذارند شاید بهتر باشد و سنت است که در وقتی که
او را در قبر گذاشت بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بخواند سوره
حمد و قل اعوذ برب الفلق و برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی
و اینکه بگوید بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله
علیه و آله اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم افسح له فی قبره و الحقه
بنبیه و صلی الله علی محمد و آله اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
و ان کان مسیئا فاغفر له وارحمه و تجاوز عنه پس بگوید اللهم
جاف الارض عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا و
اینکه بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت
خیر منزول به اللهم افسح فی قبره و لقه منک رضوانا و اینکه بگوید
اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به
اللهم افسح فی قبره و لقنه حجته و الحقه بنبیه و قه شر منکر
و نکیر اینکه اللهم هذا عبدک فلان و بجای فلان نام او را بگوید
و ابن عبدک نزل بک و انت خیر منزول به قد احتاج الی رحمتک

اللهم

اللهم و لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم بسریرته و نحن الشهداء بعد
بعلانیته اللهم جاف الارض عن جنبیه و لقنه حجته و اجعل
هذا الیوم خیر یوم الی علیه و اجعل هذا القبر خیر بیت نزل فیه
و صره الی خیر مما کان فیه و وسع له فی مدخله و آنس وحشته و اغفر ذنبه
و لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و اینکه بگوید نیز اللهم یا رب عبدک و ابن
عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و الحقه بنبیه محمد و صالح شیعته و اهدنا
و ایاه الی صراط مستقیم اللهم عفوک عفوک و مستحبات تلقین
شهادتین و اسماء ائمه و سایر عقاید حقه و سنت است که در اینحال دست
راست را در زیر شانه راست میت بکند و دست چپ را بر شانه چپ بگذارد
و حرکت بدهد میت را و شروع کند در تلقین و دیگر شهادتین و اسماء
ائمه را بهر عبارتی که بگوید خوبست و جامع ترین سورتهای تلقین آنست
که بعضی علما ذکر کرده است و آن اینست که اول باید سه مرتبه بگوید اسمع
افهم و اگر زن باشد بگوید اسمعی افهمی یا فلان بن فلان و بجای فلان نام
او و پدر او را بگوید و اگر مجهول باشد نام او را بگوید یا عبد الله ابن عبد الله
و اگر زن باشد بگوید امة الله بنت عبد الله هل انت علی العهد الذی
فارقتنا علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان

محمدا عبده و رسوله و سید النبیین و ان علیا امیر المؤمنین
و سید الوصیین و امام افترض الله طاعته علی العالمین و ان الحسن و الحسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجة المهدی
صلوات الله علیهم ائمة المؤمنین و حجج الله علی الخلق اجمعین ائمتک
ائمة الهدی الابرار یا فلان فلان و نام آن شخص و پدر او را بگوید اذا اتاک
الملکان المقربان رسولین من عند الله تبارک و تعالی و سالاک عن ربک
و عن نبیک و عن دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن ائمتک فلا
تخف و قل فی جوابهما الله جل جلاله ربی و محمد نبیی و الاسلام دینی
و القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب امامی
و الحسن بن علی المجتبی امامی و الحسین بن علی الشهید بکربلا امامی
و علی زین العابدین امامی و محمد باقر علم النبیین امامی و جعفر الصادق
امامی و موسی الکاظم امامی و علی الرضا امامی و محمد الجواد امامی و علی
الهادی امامی و الحسن العسکری امامی و المنتظر الحجة امامی هؤلاء
صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی و سادتی و قادتی و شفعائی بهم
اتولی و من اعدائهم اتبرء فی الدنیا و الآخرة ثم اعلم یا فلان بن فلان
ان الله تبارک و تعالی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و ان امیر المؤمنین

علی

علی بن ابی طالب و اولاده الائمة الاحد عشر نعم الائمة و ان ما جاء
به محمد حق و ان الموت حق و سؤال منکر و نکیر فی القبر حق و البعث حق
و النشور حق و الصراط حق و المیزان حق و تطایر الکتب حق و الجنة حق
و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
پس بگوید افهمت یا فلان و در حدیث است که میت میگوید بلی فهمیدم پس
بگوید ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله الی صراط مستقیم عرف الله
بینک و بین اولیائک فی مستقر من رحمته پس بگوید اللهم جاف
الارض عن جنبیه و اصعد بروحه الیک و لقه منک برهانا اللهم
عفوک عفوک پس بعد از آن خشت بر لحد بگذارند و خشتها را بهم
متصل بگذارند و اگر رخنه داشته باشد بگل و امثال آن مسدود کنند
که خاک بر میت نریزد و با سنگ و آجر هم میتوان چید لکن شاید
خشت و گل افضل باشد و بهتر آنست که از جانب سر شروع کند بخشت
چیدن و مستحب است که وقت چیدن خشت این دعا بخواند اللهم
صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک
رحمة تصله بها عن رحمة من سواک و الیه من رحمتک رحمة
یستغنی بها عن رحمة من سواک و احشره مع من کان یتولاه و مستحب است
اینکه بیرون آید از جانب پاهای قبر خواه میت مرد باشد یا زن و در

وقتی که بیرون می‌آید بگوید انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین
اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین والیکم
بریزند خاک را براو با پشتهای دستهای خود ودران حال بگوید انا لله وانا
الیه راجعون واینکه در حال سه مرتبه بپشت دست خاک بریزند وبگویند
اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله واکثر که دست را از خاک بر کند وقدری نگاه دارد وبریزد سه
مرتبه بگوید ایمانا وتصدیقا بنبیک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما هم خوبست چنانکه در روایت معتبری
وارد شده وشاید این هم مستحب دیگری باشد وریختن بپشت دست هم
مستحب دیگر پس هر دو را بکند بهتر خواهد بود ومستثنی است از ین حکم ارحام
میت بلکه مکروهست بجهت ایشان خاک ریختن بعلت اینکه باعث قساوت
دل میشود ودوری از رحمت خدا **بحث ششم** سنت است که قبر را چهار
گوشه بسازند ومسطح وهموار بکنند وبلند کنند از زمین بمقدار چهار انگشت
تا مقدار یک وجب واز این بیشتر بلند کردن خوب نیست وشاید اکتفا
بمقدار چهار انگشت گشاده بهتر باشد وسنت است ریختن آب بر روی قبر
وبهتر آنست که باین نحو باشد که در روایت سالم بن مکرم وارد شده که بعد از
هموار کردن قبر رو بقبله بایستد وقبر را پیش روی خود بگیرد وآب

بریزد از جانب سر میت از طرف قبله ودور بدهد بر ابر قبر واز چهار جانب
تا بر گردد بجانب سر میت وآب قطع نکند تا دور تمام شود وهر چه از آب
زیاد آید بریزد در وسط قبر وسنت است که بعد از آب ریختن دست بگذارد
بر قبر وانگشتان را از هم بگشاید ودست خود را بقوت بر قبر بگذارند که اثر
دست آنها بر خاک بماند ودر اینحال بگویند اللهم ارحم غربته وصل وحدته
وآنس وحشته واسکن علیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة من
سواک والحقه بمن کان یتولاه وهم بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه
واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک
ما تغنیه بها عن رحمة من سواک وبهتر آنست که این را در حالی که رو بقبله
باشند بخوانند واستحباب اینکه اثر دست در خاک بماند در غیر حال اول
دفن معلوم نیست ودلیل بر غیر آن نیافتم ودر صحیح هست که بیاید در
نزد قبر برادر مؤمن خود پس دست خود را بر قبر بگذارد وهفت مرتبه
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند ایمن میشود از فزع بزرگ یعنی
فزع قیامت واین مضمون در چندین روایت نقل شده ودر بعضی از علما
فرموده اند که رو بقبله بخواند وسنت است که بعد از برگشتن ولی میت
ببلندترین صدای خود تلقین کند بنحوی که گذشت واگر خواهد دیگری را
امر کند که تلقین کند واین تلقین سنت است ودر احادیث فرموده اند

که این باعث آن میشود که دیگر نکیرین از سؤال قبر نکنند وبهتر آنست که
در حال تلقین رو بقبله بنشیند در نزد سر میت وهرگاه تقیه وخوف
باشد هموار بگوید واز برای اطفال تلقینی نیست نهایت شهید ره فرموده است
که ممکنست که بجهت شعار آنها نیز تلقین توان کرد ومستحب است که
در نزدیک سر میت علامتی بگذارند از سنگ یا چوب تا معلوم باشد قبر او
تا زیارت آن بکنند وثواب بجهت زائر ومیت هر دو حاصل شود **بحث
هفتم** مکروه است فرش کردن قبر بتخته چوب وامثال آن مگر در نزد
ضرورت مثل اینکه آب بر می‌آورد یا رطوبت بسیار دارد ودر این وقت
کراهت نخواهد بود واما فرش کردن قبر بجامهای وفرشها پس ظاهر آنست
که حرامست وهمچنین است چیز دیگر با او دفن کردن از چیزهائی که قیمتی داشته
باشد اما پوشیدن قبر ولحد بتختهای چوب پس دلیلی بر کراهت آن
نیست ومکروهست که در قبر بریزند از غیر خاک خود آن قبر وگلی که از غیر
او باشد در او کار نکنند بلکه باید از خاک خود او گل سازند وابن جنید از
علمای ما گفته که این در وقت دفن است اما بعد از آن باکی نیست واما خشت
که بجهت لحد کار میشود وهمچنین در آجر وگچی که در روی قبر را بآن محکم
میکنند ظاهر اینست که در اینها کراهتی نباشد خصوصا در خشت که جزما
مکروه نیست بجهت عدم امکان خشت غالبا مگر از خارج وهمچنین

مکروه است گچ کاری قبر یعنی گچ مالیدن وسفید کردن وبعضی گفته اند که این کراهت
بعد از کهنه شدن قبر است نه در اول امر اول اشهر واظهر است وظاهر آنست
که کار کردن گچ یا آجر وسنگ بجهت ساختن قبر مکروه نباشد خصوصا در
بلادی که خاک آن زبون باشد ومحتاج باشد باستحکام قبر بگچ کاری کردن و
همچنین مکروهست نو کردن قبر بعد از اندراس وکهنه شدن یعنی از نو صورت
قبر را ساختن اما هرگاه شکستگی بهم رسانده باشد یا سوراخی شده باشد
درست کردن وصحیح کردن آن معلوم نیست که مکروه باشد وبعضی گفته اند
که هرگاه مقبره وقف باشد ومیت خاک شده باشد حرام است نو کردن
قبر بجهت آنکه مانع میشود مردم را از دفن کردن وبعد از خاک شدن میت مردم را
دیگر حقی در آن نیست زمین واین سخن در وقتیست که احتیاج مردم
بآن زمین ثابت باشد خوبست واگر نه حکم بحرمت مشکلست ومکروه است
بنا کردن جائی در سر قبر ومسجد قرار دادن ونماز کردن در آن وبنا بر آنکه
علمای ما استثنا کرده اند از کراهت این امور را یعنی گچ کار کردن ونو
کردن وجا ساختن ونماز کردن قبور انبیا وائمه را بسبب اجماع و
اخباری که در فضیلت تعمیر آنها متوجه شدن آنها وارد شده وهمچنین
نماز کردن در آنجاها ثواب وفضیلت بسیار داشتن نماز در آنجاها
بلکه چنین است قبور اولاد ائمه وعلما وصلحا چنانکه همیشه در همه عصرها

متداول بوده درمیان عامه وخاصه ومکروه است دفن کردن دو میت
در یک قبر مگر در حال ضرورت واما هرگاه میتی را دفن کرده باشند و
بعد از ان خواهند قبر او را بشکافند ومیت دیگر در او بگذارند اظهر
دران حرمتست واما سردابها که متعارفست که بجهت اموات متعدده
میسازند پس جمعی از علما گفته اند که مکروهست در انها گذاشتن دو میت
وبیشتر واما در اینجا قول بحرمت در غیر دفعهٔ اول نیست ودر سرداب را
کشودن ومیت را دفن کردن پیش قبر بگویند که حرام باشد **بحث هشتم**
مکروه است نقل کردن میت از بلدی ببلدی دیگر بلکه مستحب است که او را
زود دفن کنند وان دفن منافات دارد با تعجیل واز این معنی استثنا
کرده اند نقل باماکن مشرفه را وظاهر این مسئله اجماعی علمای ماست
بلی جمعی شرط کرده اند که باعث هتک میت وخواری او نباشد مثل
اینکه بوی عفونت ومردم را متاذی کند وخون وچرک از او روان شود
ومکر او را از چاروا بیندازند وبار کنند وامثال اینها وبا وجود وصیت میت
باعلم بحال او که باین مثلها راضی بوده است که او را بامکنه برند این
شرط مشکلست بلی هرگاه معلوم شود که بردن میسر نیست مگر بایذای
جمعی از مؤمنین بلکه مریض شدن ایشان یا فوت شدن بعضی بجهت
عدم امکان مفارقت ولزوم رفاقت دران صورت با وجود وصیت

وعلم برضای او هم نمیتوان کرد وبعضی علما گفته اند که جایز است نقل بغیر مشاهد
ائمه در وقتی که انمقبره جماعتی از شهدا یا صلحا باشد که از برکت ایشان
وبرکت زیارت ایشان منتفع شود واین سخن بد نیست وظاهر اینست
که اشکالی در مثل نقل بدار المؤمنین قم نباشد خصوصا هرگاه مستلزم
هتک وناخوشی میت نشود این سخنها در وقتیست که قبل از دفن خواهند
نقل کنند اما نقل کردن میت بعد از دفن پس در غیر نقل بمشاهد
مشرفه مشهور حرمتست وبعضی جایز دانسته اند اگر مصلحتی برای میت
دران باشد وبعضی مکروه دانسته اند وبعضی گفته اند در غیر مشاهد
حرامست ودر مشاهد جایز است واین قول دور نیست خصوصا در وقتی
که وصیت کرده باشد که او را باماکن مشرفه ببرند واو را سهوا یا نسیانا
در جای دیگر دفن کرده باشند بلکه درین صورت اظهر وجوبست وکلام در لزوم
وهتک وخفت وخواری میت همانست که مذکور شد که هرگاه
وصیت نکرده باشد از حال او ورضای او معلوم نباشد نقل نکنند ودر غیر
ان دلیلی بر منع نیست واینها در وقتیست که دفن حقیقی شده باشد
واما هرگاه در تابوتی عاریه دفن کرده باشند بجهت انکه در وقت امکان
نقل کنند امر اسهل است واین همه که مذکور شد در غیر شهید است
وشهید را در همانجا که شهید شده دفن میکنند وسنت است جمع کردن

اقربا وخویشان در مقبره که براهل ان اسان باشد زیارت انها
تنبیه حرامست شکافتن قبرها وعلمای ما دعوای اجماع کرده اند
بران واستثنا کرده از این چند موضع **اول** انکه میت پوسیده شده
باشد وخاک شده باشد که جایز است شکافتن وقبر کردن ان بجهت
میتی دیگر خواه زمین وقف قبرستان باشد یا مباح باشد یا ملک کسی باشد
وزمینها وهواها اختلاف دارند در بعضی بلاد زود می پوسد ودر بعضی
دیر وهرگاه شک داشته باشد در پوسیدن میت رجوع باهل دانش
و وقوف میکنند پس اگر درین حال بشکافند وظاهر شود که میت بحال
خود است باز ان قبر را پر کنند وبحال خود بگذارند اما اگر بعضی استخوانها
در ان ظاهر شود همان استخوانها را ثانیا در اینجا دفن کنند وظاهر اینست
که در اینجا میت دیگر را میتوان گذاشت خصوصا در بلادی که بجز ا
برایشان وسعتی ندارد **دویم** در وقتی که میت را در زمین غصبی دفن
کرده باشند وصاحب ان راضی نشود یا میت را در جامهٔ غصبی کفن
کرده باشند وصاحب ان هم راضی نشود که درین دو صورت قبر را می
شکافند تا مال بصاحب خود برسد ودر هر دو صورت افضل از برای
صاحب مال رخصت دادن تا قیمت گرفتن است اما اگر در جامهٔ حریر
دفن کرده باشد معلوم نیست وجوب نبش بجهت ان **سیم** در وقتی

که خواهند شاهد بگیرند بر صورت ان شخص تا او را بشناسند وزن او
داند که مرده است تا عده بدارد وتواند شوهر کند وترکهٔ او تقسیم
شود وغیر اینها در اموری که متعلق بمردن ادمی شود واین در وقتی است
که ممکن باشد شناختن او پس هرگاه مدتی شده باشد که صورت او متغیر
شده باشد که نتوان شناخت جایز نیست شکافتن قبر **چهارم** وقتی که
در قبر چیزی افتاده باشد که قیمتی داشته باشد و واجب نیست بر مالک
قبول قیمت ان **پنجم** هرگاه میت را بی غسل وبی کفن یا بی نماز دفن
کرده باشند یا رو بقبله نگذاشته باشد وجواز شکافتن قبر بجهت
تدارک این امور خلافست واظهر اینست که جایز نیست خصوصا
با وجود انکه پیش مذکور شد در حکم نماز میت بر قبر او **ششم** هرگاه
در زمین مملوکی قبری کنده باشند بعد از ان زمین را بفروشند
در ان نیز خلافست واظهر عدم جواز نبش است **مطلب دویم**
در ملحقات این بابست ودران چند بحث است **بحث اول**
هرگاه زنی حامله باشد وطفل در شکم او بمیرد همینکه علم بمردن طفل
حاصل شد هرگاه ممکن شود بر ولی یا علاجی که طفل را ساقط کنند
چنان کنند وهرگاه میسر نشود بهر نحو که اسان تر باشد چنان کنند
واگر امر منحصر شود در اینکه طفل را پاره پاره کنند بیرون اورند باید بکنند

تا مادر او محفوظ بماند و این امر را اولا باید زنان متوجه شوند و هرگاه ممکن نباشد زنی یا از زنان برنیاید و شوهر او هم نباشد و مردان محارم او متوجه شوند و هرگاه این همه متعذر باشد مردان بیگانه متوجه شوند و هرگاه زن حامله بمیرد و طفل او در شکم زنده باشد اگر توانند شد که بدون پاره کردن شکم آن زن طفل را زنده بیرون آورند چنان کنند و اگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند و طفل را بیرون آورند و بعد از آن شکم او را بدوزند و جمعی از علما گفته‌اند که طرف چپ را بشکافند و هرچند حدیثی درین باب در نظر نیست نهایت در متابعت ایشان باکی نیست و در اینجا نیز تقدیم زنان و شوهر را بر غیر اعتبار باید کرد و همچنین تا امر منجر شود در مرد بیگانه و احادیث و فتوی علما اطلاق دارند و شرط نکرده‌اند که باید معلوم باشد که آن طفل زنده کامل ممکن است بکند یا نه همین که علم بحیات او هست او را باید بیرون آورد **مبحث دویم** جایز نیست دریدن گریبان و پاره کردن جامه از برای مردان بجهت مردن کسی مگر پدر و مادر و برادر و زنان خلاف کرده‌اند که جایز است که برای غیر پدر و برادر جامه پاره کنند یا نه بعضی جایز دانسته‌اند و بعضی اخبار دلالت مینماید که زن از برای شوهر جایز است که جامه پاره کند و اما سیلی بر رو زدن و خراشیدن رو و بریدن مو اینها همه حرامند

واما

واما نوحه کردن بکلام راست که وصف میت را و قصاید او را ذکر کنند بنظم و نثر هر کدام باشد باکی نیست و نوحه باطل و دروغ حرامست و گریه کردن جایزاست پیش از بیرون رفتن روح میت از بدن میت و بعد از آن بلکه گریستن بر مؤمن ثواب دارد و ابن بابویه روایت کرده است که در وقتی که رسول خدا از جنگ احد برگشتند بمدینه از هر خانه که از ایشان کشته شده بود صدای نوحه شنیدند و از خانه عم خود حمزه صدا نشنیدند پس آنحضرت فرمودند که حمزه کسی را ندارد که بر او گریه کند پس قسم خوردند اهل مدینه اینکه نوحه نکنند بر میتی تا اینکه ابتدا نکنند بنوحه کردن و گریه کردن از برای حمزه پس اهل مدینه از آن روز تا بحال طریقهٔ ایشان همین است و مستحب است که هرکس مصیبتی باو برسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون **مبحث سیم** مستحب است تعزیه اهل مصیبت یعنی تسلی دادن مصیبت زدگان ایشان باینکه نسبت کار بخداوند حکیم مهربان بدهند و اینکه خداوند ظلم نمیکند و مهربان و رحیم و عدالت پیشه است و کاری لغو و عبث نمیکند و اینکه آنخداوند دانا وعده داده است کسانی را که بر مصیبت صبر کنند اجر عظیم و ثواب جسیم در جنات نعیم دعا کنند و از برای اهل مصیبت و اینمعنی بجاست قبل از دفن میت و بعد از دفن فضلست که جمیع اهل میت را تعزیه بدهند و مؤکدست استحباب در زنی که طفل او مرده باشد مگر زنان جوان یا چون

مرتبه و اگر در اهل مصیبت طفل یتیمی باشد دست بر سر او بمالد و از روی ترحم و مهربانی تا بعدد هر موئی حسنه از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا روایت شده و در حدیث است از حضرت کاظم ع که هرگاه بگرید یتیم بحرکت آید از برای آن عرش پس میفرماید خدای تبارک و تعالی کیست اینکه گریانید این بندهٔ مرا که پدر و مادر او را گرفته‌ام پس قسم بعزت و جلال خودم و بلندی جایگاه خودم که ساکت نمیکند او را بنده مرا اینکه واجب میشود از برای او بهشت و اقل تعزیه آنست که در نزد صاحب مصیبت حاضر شوی که او ترا ببیند و ظاهر اینست که تا سه روز از برای تعزیه نشستن کراهت نداشته باشد و شیخ طوسی دعوی اجماع بر کراهت دو روز و سه روز هم کرده است و اظهر عدم کراهتست خصوصاً هرگاه محض از برای تحصیل ثواب باشد از برای مردم و طلب دعا و فاتحه باشد از برای میت و سنت است طعام ترتیب دادن و بخانه اهل مصیبت فرستادن تا سه روز و این در حق همسایگان تاکید بیشتر دارد و طعام خوردن در نزد اهل مصیبت مکروه است و گویا این در وقتی باشد که چیزی خوردن در آنجا باین نحو باشد و اهل مصیبت را بمشقت بیندازد بجهت ترتیب طعام و مهمانداری علاوه بر آن شغل و هم و غمی که دارند و اگر نه هرگاه طعام از همسایگان بیاورند و بسیار هم باشد که کسی [illegible] که بخورد با آنکه رفتن و چیزی خوردن در نزد ایشان باعث خوشنودی

ودلاسائی

و دلاسائی ایشان باشد یا آنکه معین در چیزی خوردن ایشان باشد و درین صورتها کراهت معلوم نیست بلکه در بسیاری از مواضع رجحان دارد و همچنین دلیلی بر کراهت طعام دادن اهل مصیبت مردم را نیافتم خصوصاً هرگاه از برای خیرات میت باشد یا آنکه اهل مصیبت ناچار باشند از اینمعنی بجهت آنکه مردم از راه دور بدیدن ایشان آمده باشند و کسی هم نباشد که طعام ایشان بکند بلکه مستحب است که ایشان وصیت بکنند چیزی از مال خود را که در ماتم او صرف کنند و دور نیست که وصیت را بغیر اهل خود بکنند که متوجه باشند بهتر باشد بجهت آنکه ایشان مشغول مصیبتند **مبحث چهارم** مستحب است زیارت اهل قبور از برای مردان در دوشنبه و پنجشنبه و در اخبار وارد است که مردگان میدانند آمدن شما را و خوشحال میشوند و انس میگیرند بشما و باکی نیست از برای زنان هرگاه خوف فسادی در آن نباشد مثل خوف عدم ستر و محافظت در جوانان ایشان با کثرت جزع و بیتابی و سخط بر قضای خدا بسبب ضعف عقل ایشان و مستحب است که سلام کنند بر اهل قبور و بگویند السلام علی اهل الدیار من المؤمنین انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله لاحقون یا بگوید السلام علی اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین رحم الله المتقدمین منا و المتاخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و مستحب است خواندن آیة الکرسی و ثواب آنرا هدیه اهل قبور کردن که باین میت حق تعالی قرار میدهد از برای او از هر حرفی ملکی را که تسبیح میکند از برای

اونا روز قیامت چنانکه در مجموعه ورام نقل کرده است حسنات بیا
هست و همچنین مستحب است خواندن یازده سوره قل هو الله احد
و هر فعل چیزی که از برای مردگان بکنند بایشان میرسد از صدقه و غیر آن و دعا
و نماز و روزه و غیر آن و الشخص خود هم اجر دارد و مشهور میان علما آنست که
راه رفتن بر روی قبرها و تکیه کردن مکروه است و دور نیست که مراد استخفاف
بآنها باشد یا معبر قرار دادن و اما راه رفتن بجهت زیارت آنها معلوم نیست
که مکروه باشد بلکه از بعضی احادیث بر میآید که راه بروید بر سر قبرها که هرگاه
صاحب قبر مومن باشد راحت باو میرسد و هرگاه منافق باشد متألم میشود
و شاید که مراد از این حدیث پا گذاشتن بجهت زیارت ایشان باشد و گاهست
که ممکن نیست زیارت یکان یکان مردگان مگر بپا گذاشتن بر قبور دیگران
مبحث پنجم جایز نیست که کافر را در مقبره مسلمین دفن کنند مگر
زنی کافره که حامله باشد از مسلمانی چنانکه پیش گذشت و اصل دفن کردن
کافر هم جایز نیست بنا بر مشهور علما هر چند پدر الشخص باشد چنانکه روایت
عمار دلالت بر آن دارد و از سید مرتضی رحمه الله نقل شده است قولی
بجواز آن هرگاه کسی را نداشته باشد که او را دفن کند و دلیل آن واضح نیست
مبحث ششم شیخ ره در مصباح فرموده است در بیان نسخه کتابی
که گذاشته میشود با میت در نزد جریده فرموده که میگوید یعنی این شخص

که میخواهد

که میخواهد که مردم برای او شاهد شوند بر عقاید بسم الله الرحمن الرحیم
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب
فیها و ان الله یبعث من فی القبور بعد از آن بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
شهد الشهود المسمون فی هذا الکتاب ان اخاهم فی الله عز و جل فلان
بن فلان بجای فلان بن فلان اسم خود و پدر خود را بنویسد اشهدهم و استودعهم
و اقر عندهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا
عبده و رسوله و انه مقر بجمیع الانبیاء و الرسل علیهم السلام و ان علیا
ولی الله و امامه و الائمة و ان اولهم الحسن و الحسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی
و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم علیهم السلام و ان الجنة حق
و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
و ان محمدا رسوله جاء بالحق و ان علیا ولی الله و الخلیفة من بعد رسول الله
و مستخلفه فی امته مؤدیا لامر ربه تبارک و تعالی و ان فاطمة
بنت رسول الله و ابنیها الحسن و الحسین ابنا رسول الله و سبطاه و اماما
الهدی و قائدا الرحمة و ان علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا
و علیا و حسنا و الحجة علیهم السلام ائمة و قادة و دعاة الی الله عز و جل

و علی و حجة علی عباده بعد از آن بگوید میگوید این شاهدهای فلان پسر فلان
و ای فلان و ای فلان که نام ایشان در کتاب نوشته میشود ثبت کنید
این شهادت را نزد حوض کوثر بعد از آن بگوید ان شاهدها که نستودعک الله
و الشهادة و الاقرار و الاخاء موعکه عند رسول الله و نقرء علیک السلام
و رحمة الله و برکاته یعنی فلان بن فلان میسپاریم ترا بخدا و ودیعه میدهیم شهادة
و اقرار و برادری را در نزد رسول خدا و میخوانیم بر تو سلام و رحمت و برکات خدا را
و بعد از آن می پیچد صحیفه را و سر او را می چسباند و مهر میکند بمهر شهود و
مهر میت و گذاشته میشود در جانب راست میت با جریده و نوشته میشود
صحیفه با کافور و عود و این نسخه مصباح که از آنجا نقل کردیم چون معتمد نبود الفاظ
محل تشکیک هست و نسخه از شرح ارشاد ملا احمد اردبیلی ره که در آنجا این حکایت
از کتاب منتهی علامه نقل کرده که علامه فرموده است که شیخ چنین روایت
کرده و غلطهای آن نسخه شرح ارشاد از حد تجاوز است و بنا بر آنچه از آن نسخه
مغلوط آخوند فهمیدم آخوند میفرماید که مهر کردن بمهر میت و مهر شهود
و نوشتن بکافور و عود هیچیک شرط نیست و اینکه بترتیب مقدس نوشتن
بهتر باشد تمام شد مضمون کلام آخوند رحمه الله و گویا آخوند ره چنین فهمیده اند
که از الکلام نستودعک و الشهادة تا آخر را شهود در صحیفه مینویسند و اسم
خود یا مهر خود را در آن ثبت میکنند که دیگر حاجتی بمهر کردن بعد

سر چسباندن نباشد و فهمیدن این معنی از عبارت شیخ مشکل است و ظاهر
اینست که در اعلام اسم شهود اکتفا بهمان مهرها شده باشد و آن کلام
نستودعک الله عهدیست و قول شهادتی است که در عهده گرفته اند
و وعده کرده اند که در نزد رسول شهادت بدهند و آنچه در این روزگار
متداول است بمضمون این روایت نیست و شاید آن نیز بد نباشد و آن
اینست که صورت استشهاد را مینویسند و صاحب صحیفه یا وکیل او میبرد
نزد چهل نفر از مؤمنین و از ایشان شهادت میخواهد و ایشان مینویسند
که اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا و بعد از آن اسم
خود را مینویسند یا مهر میکنند یا هر دو را میکنند و میتوان مفید بودن
آن از صحیفه محمد بن زید فهمید و آن اینست که هرگاه بمیرد میت پس حاضر
شود در جنازه او چهل نفر از مؤمنین پس بگویند اللهم لا نعلم منه الا خیرا
و انت اعلم به منا میفرماید خداوند تبارک و تعالی که روا داشتم شهادة
شما را و آمرزیدم برای او آنچه را که میدانم از جمله چیزهائی که شما نمیدانید
و بنا بر این قبل از مردن و بعد از مردن هر دو میتوان نوشت ؛ تمام شد جلد اول
کتاب مرشد العوام و بعد از این می آید جلد دویم در کتاب زکوة و خمس و صوم و غیره
آن حق تعالی توفیق و اعانت عطا کند بر اتمام آن و خالص کند آن را از برای ذات مقدس
خود و نفع بخشد بآن این روسیاه و گناهکار را و سایر مؤمنین بحق محمد و آله اجمعین

۱۲۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين **کتاب زکوة**
بدانکه زکوة بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطره و مشهور اینست که در مال غیر
حرام حق واجبی بغیر از این دو قسم زکوة و غیر خمس نمیباشد و شیخ طوسی ره در بعضی
از کتابهای خود قائل شده است بوجوب حق حصاد و جداد یعنی دسته دسته
از زرع که در وقت درویدن بفقرا باید داد و مشت مشت از غله که وقت
برداشتن باید داد و اشهر و اقوی استحباب آنست و بیان مسائل زکوة در ضمن
چهار باب مذکور خواهد شد **باب اول** در زکوة مالست و آن از
واجبات مؤکده است و وجوب آن بدیهی دین است و منکران مرتد میشود و
مستحق قتل میشود هرگاه پدر یا مادر او در وقت بستن نطفه او مسلمان باشد
و توبه او در ظاهر قبول نمیشود مگر احتمال شبهه در حق او برود که ممکن باشد
که بر او معلوم نشده باشد و ثواب فضیلت آن و عقاب در ترک آن
در قرآن مجید و احادیث معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از حد
بیرونست و احکام آن در چند مقصد مذکور میشود **مقصد اول**
در بیان کسی که زکوة بر او واجبست و الشخص البالغ العاقل الحر اذا ملک مالک
نصابست که تواند تصرف در مال کند و درین چند مطلب است **مطلب اول**

زکوة در مال طفل واجب نیست اما در طلا و نقره باجماع علما واجب نیست
بلی اگر ولی صغیر در مال او از برای او تجارت کند مستحب است که زکوة آنرا بدهد
و از بعضی نقل وجوب کرده اند و بعضی گفته اند که نه واجبست و نه مستحب و اول
اشهر و اظهر است و اما در غلات و حیوانات پس مشهور استحبابست و بعضی
واجب دانسته اند و اظهر استحبابست خصوصا در غلات و شاید در حیوانات
ترک آن احوط باشد بجهت آنکه دلیل واضحی در آن نیافتم هرچند نظر بشهرت
و اشعار بعضی اخبار استحباب دور نیست و فرقی مابین یتیم و غیر یتیم نیست
و متولی اخراج زکوة پدر است و جد و بعد از ایشان وصی و بعد از آن حاکم شرع و هرگاه
یافت نشود هریک از عدول مؤمنین میتوانند مباشر شوند و بدانکه هرگاه
ولی صغیر مال را قرض بردارد و بآن تجارت کند از برای خود آن در حکم مال
التجاره است که بعد خواهد آمد و زکوة در آن مستحب است و شرط است در
قرض برداشتن ولی اینکه ملی باشد یعنی مال داشته باشد بقدر مساوی مال
طفل علاوه بر مستثنیات دین و قوت یکشبانروز خود و واجب النفقه خود
و دور نیست که مطلق قوت پس دادن بوده باشد مثل اینکه کسبی داشته باشد
یا پیشه یا مروتی که تحصیل مساوی آن تواند کرد کافی باشد و فقها استثنا
کرده اند پدر و جد را از این شرط پس ایشان هرچند بی ایشان و بی قدرت باشند
میتوانند قرض بردارند و این دور نیست و ظاهر اینست که در قرض

لکن

برداشتن سایر اولیا مثل وصی و حاکم شرع ملاحظه مصلحت ضرور نباشد
بلکه همینکه بجهت صغیر ضرر نداشته باشد میتوانند قرض بردارند اما در خرید و فروش
اموال الصغیر باید ملاحظه مصلحت را بکنند خواه برای خود بخرند یا بجهت
غیری و بعضی اعتبار مصلحت را در قرض برداشتن هم شرط دانسته اند و
وجوب آن بر حقیر ظاهر نیست ولیکن احوط است و بعضی رهن و اشهاد را
هم شرط دانسته اند و دلیل بر آن نیافتم و آیه شریفه دلالتی بر آن ندارد
و نه بر اعتبار مصلحت ولیکن با وجود امکان احوط است و از اینجا معلوم میشود
که هرگاه چند معامله ممکن باشد در مال الصغیر که در همه مصلحت باشد لکن مصلحت
بعضی از بعضی دیگر بیشتر باشد واجب نیست بر ولی اختیار آنکه مصلحت
او بیشتر باشد و آیه شریفه دلالتی بر وجوب اختیار آن ندارد مثلا هرگاه مصلحت
طفل در این حاصل باشد که مال او را شخص ثقه ملی بقرض بدهند بجهت آنکه
اگر بماند تلف میشود ولیکن کس دیگر هم هست که با او توان داد بنحوی که ربحی
هم بجهت او حاصل شود وجوب ثانی بر ولی معلوم نیست و همچنین هرگاه کسی باشد
که ثقه و امین باشد و بجهت طفل مضاربه و معامله کند که نفعی عاید طفل شود
و کسی باشد هم که بعنوان قرض و رهن و بنحوی بر نهج شرعی آن مال را بگیرد و وجوب
اختیار ثانی معلوم نیست و حاصل آنکه آنچه دلیل بر آن دلالت دارد این
است که نصب ولی از برای حفظ مال الصغیر است و دفع تلف نه از برای

پیدا کردن نفع و پیدا کردن نفع بر او واجب نیست و هر تصرفی که در مال او
از برای دفع حاجت او میکنند همینکه ضرر باو نرساند کافیست و واجب نیست
که بر نهج انفع و اصلح باشد هرچند مستحب باشد و اما هرگاه مال او را بخواهند
خرید و فروش کنند نه از برای رفع حاجت او پس در اینجا باید البته مصلحت منظور
باشد و اگر نه جایز نخواهد بود ولیکن دلیلی بر وجوب اصلح و انفع در اینجا هم
نیست و اما خصوص قرض برداشتن ولی در صورتی که مصلحت طفل در ان باشد
و مفسده هم نباشد پس ان بسبب احادیثی است که در ان وارد شده هرچند در ان
جا هم ملاحظه مصلحت احوط است و همچنین عدم اعتبار ملائت و توانائی در
خصوص پدر و جد بدلیلی خارج شده است و دیگر بر انکه مشهور ما بین علما این
است که هرگاه غیر ولی یا ولی غیر ملی تجارت کند در مال الصغیر از برای خود ضامن است
مال الصغیر را بجهت انکه غاصب است و هرگاه مال تلف شود باید غرامت بکشد
و ربحی که از مال الصغیر رسد مال یتیم است و این مضمون از اخبار هم مستفاد
میشود لکن باید حمل بر ان کرد که هرگاه در این معامله مصلحت صغیر باشد
و ولی در اخر اجازه کند ربح مال صغیر میشود و اگر نه مقتضای قاعده بطلان
معامله است و ربح تابع سرمایه است و نفع مال هر کس عاید صاحبش میشود
و بدانکه در این صورت زکوة متعلق بان شخص متصرف نمیشود و در تعلق
بطفل دو قول است **مطلب دویم** واجب نیست زکوة در مال دیوانه ملحق

برخص

بعضی در غلات او واجب دانسته اند مثل طفل و دلیلی بران نیافتیم و در طلا و نقره
خلافی نیست بلکه اگر ولی در مال او از برای او تجارت کند مستحب است زکوة در مال
التجاره و حکم زکوة مال التجاره بعد مذکور خواهد شد و دیوانگی هرگاه دائمی باشد
حکم واضحست و اما هرگاه دوری باشد پس اظهر انست که باید از ابتدای تملک نصاب
در طلا و نقره تا تمام شدن سال عاقل باشد و هرگاه در بین سال دیوانه شود سال را بعد از
عاقل شدن از سر میگیرد و همچنین طفل بعد از بلوغ اعتبار سال را میکند و دور
نیست که بسبب اغما و بیهوشی در بین سال هم سال را از سر گیرد چنانکه علامه
رحمه الله در تذکره قائل بان شده اند و اما در غلات همینکه در حین تعلق وجوب
که وقت دانه بستن غله است عاقل باشد زکوة در مال او واجب میشود هرچند
پیش از صاف کردن غله دیوانه شود **مطلب سیم** زکوة واجب نیست در مال
بنده خواه قائل باشیم باینکه بنده فی الجمله مالک مال میشود یا مطلقا مالک نمیشود
یا هیچ مالک نمیشود و فرقی نیست در اینکه بنده خالص باشد یا مکاتب باشد
مگر مکاتبی که بعض او ازاد شده باشد پس هرگاه حصه از مال او که بقدر جزء
ازاد او باشد بحد نصاب رسد در ان زکوة واجب میشود و بدانکه هرچند
قول بمالک شدن بنده قوت دارد ولکن بنده محجور علیه است یعنی اختیار
تصرف در مال خود ندارد و بعد تقدیر در خصوص زکوة احادیث دلالت بر عدم
وجوب دارد و اشکال ندارد **مطلب چهارم** شرط است در وجوب زکوة مال

بودن نصاب و اینکه ملکیت مستقر و تمام باشد پس هرگاه کسی مالی بکسی ببخشد
تا بقبض او نداده است بر او زکوة واجب نمیشود و در جائی که گذشتن سال
بر نصاب معتبر است مثل نقدین و حیوان ابتداء سال را بعد از قبض باید
اعتبار کرد و این در وقتی است که قبض را شرط صحت هبه دانیم و همچنین است
حال در مالی که وصیت کرده باشد شخصی از برای شخصی زکوة واجب نمیشود
و در سال حساب نمیشود مگر بعد از مردن ان شخص و قبول کردن ان شخص دیگر
بنا بر ان قول که قبول شرط ملک باشد و همچنین هرگاه مالی قرض کند و بعد از ان
تا یکسال ابتداء سال را از حین قبض قرض حساب میکنند بنا بر اشهر و اقوی
نه از حین تصرف و همچنین هرگاه نذر کند در اثنای سال که ان نصاب را
تصدق کند یا نذر کرده باشد که صدقه در راه خدا بدهد و ان نصاب را
در ازاء ان بدهد از زکوة ساقط میشود بجهت انکه از مال او بیرون میرود
و اظهر انست که هرگاه نذر کند نصاب را و معلق کند بشرط حصول
امری بعد از ان باز زکوة ساقط میشود بجهت انکه هرچند هنوز از مال او
در نرفته است لکن ممنوع است از تصرف در ان و بعد خواهم گفت که
تمکن در تصرف هم شرط است در وجوب زکوة و فایده شرط استقرار و
تمامیت ملک در جائی ظاهر میشود که ملکیت متزلزل باشد مثل انکه ما
هرگاه قبض را شرط لزوم هبه دانیم نه شرط صحت پس عدم وجوب زکوة بجهت

انست

انست که هنوز ملک تمام نشده است و متزلزل است و مثل اینست بیع در
زمان خیار بنا بر اقوی که بمجرد صیغه ملک حاصل میشود و اما لزوم و استقرار
ان موقوفست بر انقضاء ایام خیار و امثال اینها **مطلب پنجم** شرط است
در وجوب زکوة که مالک ممکن از تصرف در ان باشد و در انچه گذشت
سال در او معتبر است باید که در تمام سال او را مانعی از تصرف نباشد و اما
انچه در او سال معتبر نیست مثل غلات پس باید در وقت تعلق وجوب
متمکن از تصرف باشد که ان وقت دانه بستن است که بهمین زکوة در ان
مال واجب میشود هرچند بعد از ان مانعی از تصرف بهم رسد و قدرت
بر اداء زکوة و رسانیدن بمستحق بعد از ان شرط وجوب نیست باین معنی که
هرگاه مثلا غله در ملک شخصی دانه بست و پیش از انکه غله را ببرند و بکوبند
و صاف کنند غاصب غصب کرد و مالک ممنوع شد از تصرف هرگاه قبل
از خلاص شدن مال از دست غاصب مالک بمیرد بر او عقاب نیست
ولیکن بر وارث واجبست هرگاه مال بدست او اید زکوة را بدهد پس معلوم
شد که ممنوع شدن از تصرف بعد تعلق وجوب در مال باعث سقوط
زکوة نمیشود و تمکن از تصرف شرط وجوب ادای زکوة نیست و حاصل
اینکه منکر غیر غلات را هرگاه غاصب غصب کرده باشد تا بدست صاحب
نیاید و سال تمام در نزد مالک بر او نگذرد زکوة واجب نمیشود و اما

در غلات همین که در وقت دانه بستن در دست مالک است زکوة بر آن مال
متعلق میشود و واجبست اداء آن در وقت امکان خواه خود مالک متمکن شود
بدهد یا وکیل او یا حاکم شرع اما هرگاه در وقت دانه بستن در دست غاصب
باشد و بعد از آن بتصرف مالک در آید زکوة واجب نمیشود و بعضی درین صورت
اشکال کرده اند و میل بوجوب زکوة کرده اند و اقوی عدم وجوبست
و ظاهر اینست که زکوة از مال مغصوب ساقط میشود هرچند مالک
قدرت داشته باشد که بعضی کارها بکند که این مال را از دست غاصب
خلاص کند بجهت اینکه ظاهر از تمکن تصرف که شرط شده اینست که بالفعل
متمکن باشد نه اینکه عقلا او را ممکن باشد تمکن از تصرف بتحصیل مقدمات
چند خصوصا هرگاه باید قدری مال صرف کرد تا او را بدست بیاورد یا پاره از آن
مال را بدهد تا باقی را خلاص کند و خصوصا هرگاه باید قدری پاره از آن مال
از نصاب کم شود و همچنین است حکم در مال غایبی که صعب باشد رسیدن
رسیدن بان و بعضی سقوط زکوة را مشروط دانسته اند باینکه ممکن نباشد او را
بدست آوردن مال هرچند تصرف کردن و دادن بعضی از آن باشد و اول
اظهر است **فروع اول** بدانکه مال غایب از مالک هرگاه در دست
وکیل یا ولی باشد در حکم حاضر است و در صورتیکه مال از صغیر و دیوانه
باشد و قائل شویم بوجوب زکوة یا استحباب اشکالی نیست در اینکه

حکم

حکم متعلق بولی است و بر اوست که ادا کند و اما غیر صغیر و مجنون که غایب
باشد از مال پس اگر علم برای او بهم رسد که مالک نصاب شده است و در آنچه محتاج
بگذشتن سال است هم سال گذشته است واجبست که خود زکوة را بدهد یا وکیل
ماذون کند که بدهد و اما هرگاه علم برای او بهم نرسد بر او چیزی نیست مادامی که
علم ندارد و بر وکیل هم واجب نیست مگر اینکه وکیل مطلق او باشد و همچنین هرگاه
وکیل در آن مال تعیین نکرده باشد باز همان تفصیلی است که گفتیم که مادامی که
علم بحصول نصاب و حلول حول ندارد و بر او چیزی نیست و بعد حصول علم
باید خود بدهد یا احدی را تعیین کند که بدهد و آنچه از بعضی عبارات
علما مفهوم میشود که در مال غایب زکوة نیست مراد مال غایبی است که تصرف
در آن ممکن نباشد و در صورتی که در دست وکیل باشد یا کسی هست که او را
ماذون کند در دادن آن در حکم مال حاضر است که ممکن باشد تصرف در آن
فروع دویم هرگاه کسی بقدر نصاب و بالاتر مال بجهت نفقه در نزد
عیال خود بگذارد و نداند که زاید بر قدر حاجت ایشانست و سال بر آن قضا
بگذرد اگر مالک غایب است زکوة از او ساقط است و اگر حاضر است واجبست
چنانکه از اخبار معتبره ظاهر میشود و بعضی گفته اند اگر متمکن است از تصرف
واجبست و اگر نیست واجب نیست و ممکن است که اخبار را حمل کنیم
بر این و این مشکل است و اول اشهر و اظهر است **فروع سیم** زکوة دین

در دین هرگاه تاخیر از جانب مدیون باشد باتفاق علما و اما هرگاه طلبکار خود تاخیر
کند هم اقوی عدم وجوبست و بعضی واجب دانسته اند بسبب بعضی روایات
ضعیفه و در این صورت قول باستحباب بعید نیست و این گفتار در نقدین
است و اما مواشی پس هیچ دلیلی بر زکوة دین در آنها نیست **فروع چهارم**
زکوة واجب نیست در مال وقف مثل اینکه یک نصاب از حیوان را وقف
کرده باشد در آن زکوة نیست بلی هرگاه نتاج و اولاد آنها بقدر نصاب
برسد و موقوف علیه یکنفر باشد یا حصه یکنفر بنصاب برسد در آن زکوة
واجبست **فروع پنجم** در مال گمشده زکوة واجب نیست مثل اینکه طلا
و نقره را در جائی خاک کرده باشد و نداند کجاست یا یک نصاب حیوان او نا
پیدا شده باشد و همچنین هرگاه پاره از حیوان او در عرض سال مفقود شود که بسبب
آن از نصاب کم شود که در عرف گویند که متمکن از تصرف در او نیست و اما
مثل اینکه یک گوسفندی از نصاب یک ساعت کم شود یا یکروز کم شود و باز پیدا
شود معلوم نیست که سال بهمین برهم خورد و لازم باشد که سال را بعد از پیدا
شدن از سر گیرد و مستحب است که مال گمشده هرگاه پیدا شود زکوة یکسال
آن را بدهد هرچند یکسال بیشتر گمشده باشد **مطلب ششم** زکوة بر کفار
واجبست مثل سایر عبادات ولیکن صحیح نیست از ایشان بجهت آنکه نیت قربت
در عبادت شرط صحت آنست و آن در کفار متحقق نمیشود و مشهور اینست

که هرگاه

که هرگاه مسلمان شود زکوتهائی که در حال کفر بر او واجب شده بود ضامن
آنها نیست و بر او لازم نیست تدارک آنها بلکه جمعی از متاخرین علما تصریح
کرده اند بسقوط زکوة هرچند نصاب موجود باشد پس هرگاه دانه بستن غله
در حال کفر باشد و خوشه صاف شدن در حال اسلام زکوة واجب نیست و
همچنین هرگاه در بین سال طلا و نقره و حیوان مسلمان شود از حین اسلام سال را
از سر میگیرد و آنچه گذشته است محسوب نیست و جمعی درین اشکال کرده اند و
اول اقوی است و اما در حال کفر پس مادامی که نصاب باقیست زکوة را از ایشان
میگیرند قهرا و اما هرگاه نصاب را تلف کرده باشد پس بعضی گفته اند که دیگر
امام و ساعی نمیتوانند زکوة را از ایشان قهرا بگیرند و بعضی برین اشکال کرده اند
و اما مسلمین پس ایشان هرگاه متمکن باشند از دادن زکوة و اهمال کنند یا
تفریط کنند در محافظت مال و تلف شود ضامن خواهند بود و در صورت
عدم اهمال و تفریط هرگاه زکوة را جدا کرده و تلف شده یا تمام مال تلف
شده بر او چیزی نیست و هرگاه بعض مال تلف شده قسمت میشود بر حصه
مالک و فقرا هر دو بقدر حصه فقرا از زکوة کم میشود و بعضی گفته اند که
تالف از مال مالک محسوب میشود و این احوط است و اول اقوی است
و هرگاه مال از طفل یا مجنون باشد ضامن تلف در آن در صورت تفریط
و اهمال ولی است و بر مال آنها چیزی نیست **مقصد دویم** در بیان مالیست

که زکوة دران واجب میشود و دران چند مطلب است **مطلب اول** واجب
میشود زکوة در طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و سنت
است در سایر دانها مثل برنج و نخود و عدس و غیر اینها و در سلت و علس خلافست
و مشهور اینست که واجب نیست و بعضی بوجوب قائل شده اند بجهت آنکه اهل
لغت اینها را از اقسام گندم و جو شمرده اند چنانکه جوهری در صحاح گفته که سلت
بضم سین نوعی است از جو که پوست ندارد و بگندم شبیه است و علس قسمی است
از گندم که هر دو دانه او در یک پوست است و قول مشهور اقوی است بجهت آنکه
در عرف اینها را میتوان گفت گندم و جو نیست و در بعض احادیث هم سلت را
با گندم ذکر کرده اند که دلالت بر مغایرت میکند و بهر حال اظهر عدم وجوبست
و احوط دادن آنست و بهر حال شکی در رجحان دادن نیست و همچنین سنت
است در مادیان و در مال التجاره و زکوتی نیست در سبزیها مثل خربزه
و خیار و بادنجان و پیاز و امثال اینها و بعضی در سایر دانها واجب دانسته اند
و بعضی در مال التجاره واجب دانسته اند و این هر دو ضعیف است و شرطست
در مذکورات رسیدن بحد نصاب و نصاب در هر یک از اینها بتفصیل
مذکور خواهد شد **مطلب دویم** در بیان نصاب حیوانات است و آن در
شتر دوازده نصابست پنج نصاب اول از دوازده نصاب پنج شتر است
که در پنج شتر یک گوسفند میدهند و در ده شتر دو گوسفند و همچنین تا بیست

پنج شتر که پنج گوسفند میدهند و در گوسفند مسمای آن کافیست خواه میش باشد
و خواه بز و همچنین در زکوة گوسفند که بعد مذکور خواهد شد و جمعی از علما گفته اند
کما قال ان جذع است از میش و ثنی است از بز و این احوط است و در تفسیر جذع
و ثنی اختلاف بسیار است و اصحاب ما جمعی تفسیر کرده اند جذع را بمیشی که داخل
سال دویم شده باشد و بعضی باینکه هفت ماه آن تمام باشد و ثنی را در بز جمعی
گفته اند که آنست که داخل سال دویم باشد و بعضی گفته اند که داخل سال سیم
باشد و اظهر آنست که مسمی کافیست و از اینها کوچکتر هم بس است و یک
شاهد آن اینست که سال اینجاهای گوسفند را از حین نتاج حساب میکنند
و حال آنکه در حدیث فرموده اند که در چهل گوسفند یک گوسفند است
پس معلوم شد که بره هم گوسفند است و همینکه از بیست و پنج شتر یکی داخل
اضافه شد داخل نصاب ششم است و در اینجا واجبست که یک شتر بچه ماده
یکساله یا در دوم بدهند که آنرا بنت مخاض میگویند و هرگاه بنت مخاض نداشته
باشد مجزیست که ابن لبون بدهد که آن شتر بچه نر دو ساله یا در سیم است
و اگر هیچیک را ندارد مختار است در خریدن هر یک از اینها بنا بر مشهور
و نقل قولی شده است که متعین است خریدن بنت مخاض و این احوط است
و نصاب هفتم سی و شش است و در آن شتر بچه ماده دو ساله یا در سیم
میدهند که آنرا بنت لبون میگویند و نصاب هشتم چهل و شش است و در آن

شتر ماده سه ساله یا در چهار میدهند که آنرا حقه میگویند و نصاب نهم شصت
و یک است و در آن شتر ماده چهار ساله یا در پنج میدهند که آنرا جذعه میگویند و
نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن دو بنت لبون میدهند و نصاب
یازدهم نود و یک است و در آن دو حقه میدهند و نصاب دوازدهم صد و بیست
و یک است تا هر چه بالا رود و در آن در هر پنجاه یک حقه میدهند و در هر چهل
یک بنت لبون و علما اختلاف دارند درین که چهل و پنجاه در نصاب دوازدهم
آیا بر سبیل تخییر است که هر جا خواهد بود اعتبار چهل هر چند ممکن باشد اعتبار
پنجاه و بعکس یا متعین است اینکه اعتبار کنیم بمعنی آنکه بقدر امکان مراعات فقرا
بشود و زکوة را بدهیم هر چند باین نحو باشد که چهل و پنجاه را هر دو اعتبار کنیم
مثلا هرگاه صد و بیست و یک شتر باشد بچهل چهل اعتبار میکنیم و سه بنت لبون
داده میشود که زکوة همه را داده باشیم و همین یکی بر جا میماند و اگر اعتبار پنجاه پنجاه را
بکنیم بیست و یکی بجا میماند که زکوة از و بدر نمیرود و در صد و پنجاه پنجاه را اعتبار
میکنیم که سه پنجاه میشود و سه حقه داده میشود و اگر چهل چهل اعتبار کنیم سی شتر
بر جا میماند خالی از حق فقرا و در صد و هفتاد شتر اعتبار چهل و پنجاه هر دو میشود
و در سه چهل سه بنت لبون میدهیم و در یک پنجاه یک حقه و در دویست و چهل
صد اختیار دارد میخواهد همه را چهل چهل اعتبار کند میخواهد پنجاه که در هیچ صورت
چیزی از حق فقرا خالی نمیماند و اظهر و اقوی و احوط و اشهر قول دویم است و

بدانکه هرگاه بر کسی واجب شود یکی از فریضهای شتر که مذکور شد و نداشته باشد
مخیر است مابین اینکه بالاتر از آنرا یک مرتبه بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم از
فقیر پس بگیرد و اینکه پائین تر از آنرا یک مرتبه بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم
علاوه بدهد مثل اینکه بنت لبون باید بدهد و ندارد میخواهد یک حقه بدهد و دو
گوسفند یا بیست درهم پس بگیرد و میخواهد یک بنت مخاض بدهد بعلاوه دو گوسفند
یا بیست درهم و همچنین سایر مراتب فرایض برین قیاس است و بعضی یک
گوسفند و ده درهم را هم بجای دو گوسفند و بیست درهم جایز دانسته اند و آن مشکل
است و بدانکه اطلاق کلام علما اقتضا میکند که در دادن اعلی و پس گرفتن فرقی
نیست مابین اینکه قیمت سوقی فریضه با آنچه از فقیر میگیرد تفاوت داشته باشد
یا نه و این مشکل است در جائی که آنچه از فقیر میگیرد مساوی قیمت آن باشد
که باو میدهد یا کمتر و باید فتوی را تخصیص داد بغیر اینصورت و هرگاه بر و
فریضه از فرایض باشد و اعلی از وی و مرتبه داشته باشد یا اسفل از وی و
مرتبه مثل اینکه بر و حقه واجب باشد و بنت مخاض دارد یا دو بنت لبون
پس آیا جایز است که بنت مخاض بدهد بعلاوه چهار گوسفند یا چهل درهم
یا دو بنت لبون بدهد و چهار گوسفند یا چهل درهم پس بگیرد در آن اشکالست
و اظهر عدم جوازست و همچنین جایز نیست عدول از آنچه فرموده اند هر چند
بالاتر باشد حتی اینکه یک شتر در عوض یک گوسفند مجزی نیست مگر بقیمت

و در جائی که جذعه مثلا واجب باشد یعنی شتر چهار ساله شتر پنج ساله مجزی نیست
وبنا بر انچه خواهیم بیان کرد که در حیوانات قیمت انها را میتوان داد و واجب نیست
که عین حیوان داده شود در همه صورتها اشکال دفع میشود بقیمت دادن و هرگاه
نصاب همه از بنت مخاض کوچکتر باشند یا از جذعه بزرگتر باشند جای نیست
اکتفا بیکی از انها بلکه باید فریضه را بخرد یا قیمت را بدهد **و اما نصاب گاو**
پس ان دو نصاب است اول سی و در ان گوساله یکساله پا در دو که ان تبیع گویند
خواه نر باشد و خواه ماده دویم چهل است و در ان مسنه واجبست که گوساله
دو ساله پا در سه است پس در هر شصت گاو دو تبیع خواهد بود و در هشتاد
دو مسنه و در نود سه تبیع و در صد و بیست سه مسنه و همچنین هر چه بالا
رود نصاب یکی ازین دو امر خواهد بود و هر یک متحقق شود باید اعتبار کرد
و اما نصاب گوسفند پس ان پنج نصاب است **اول** چهل و در ان یک گوسفند
واجبست **دویم** صد و بیست و یک و در ان دو گوسفند است **سیم** دویست
و یک و در ان سه گوسفند است **چهارم** سیصد و یک و در ان چهار گوسفند است تا برسد
بچهارصد **پنجم** چهارصد و در ان نیز چهار است و بعد از ان هر چه بالا میرود در
هر صد گوسفند یکی باید داد و جمعی گفته اند که همینکه بسیصد و یک رسید در هر
صد گوسفند یکی است و قول اول اشهر و اقوی است و در اینجا بحث مشهوری
هست و ان اینست که هرگاه در چهارصد همان واجبست که در سیصد و یک

وبعضی

واجبست پس چه فایده است در اعتبار زیادتی و ازین جواب گفته اند
باینکه وجوب زکوة در چهارصد متعلق میگیرد بمجموع چهارصد و هرگاه
از چهارصد یکی کم باشد متعلق میشود بسیصد و یک باعتبار اینکه در ما بین
دو نصاب چیزی نیست و عفو است و هرگاه چنین باشد پس فایده در وقتی ظاهر
میشود که بعد از تمام شدن سال بدون تفریط مالک یک گوسفند از چهارصد
گوسفند تلف شود پس چهار گوسفند که بفقیر میدهد در اینجا میتواند که یک حصه
از صد حصه از یک گوسفند از فقیر پس بگیرد بجهت انکه فقیر هم شریکست در انچه
تلف شده و هرگاه از چهارصد گوسفند یکی یا بیشتر کم باشد یا بسیصد و یک نرسیده
باشد و سال بر او بگذرد و بدون تقصیر مالک یک گوسفند تلف شود در اینجا
هم چهار گوسفند بفقیر میدهد و هیچ چیز پس نمیگیرد و هرگاه نصاب خود بسیصد
و یک باشد و سال بر او بگذرد و بدون تقصیر مالک یکی تلف شود در اینجا هم
چهار گوسفند بفقیر میدهد و یک حصه از هفتاد و پنج حصه و ربع یک حصه از یک
گوسفند را پس میگیرد و بدانکه ما بین دو نصاب زکوتی باو متعلق نیست
مثل اینکه کسی از پنج شتر بیشتر دارد تا بده نرسیده است بغیر یک گوسفند بر او
چیزی نیست و همچنین گوسفند از چهل که بگذرد تا بصد و بیست هم که برسد
همان یکی واجبست و همینکه یک گوسفند دیگر اضافه شد دو گوسفند باید
بدهد و همچنین گاو و طلا و نقره چنانکه می اید و اما در غلات که نصاب

انها یکی است همین که بنصاب رسید دیگر هر چه باشد زکوة از او بدهد چنانکه خواهد امد
و بدانکه مال دو شریک هر یک جدا جدا حساب میشود هر چند هنوز قسمت نکرده باشند
پس هرگاه دو برادر چهل گوسفند داشته باشند بر هیچیک زکوة نیست و همچنین
سایر اموال از حیوان و غله و نقد و هرگاه کسی در چند موضع مال متفرق داشته باشد
باید همه را با هم حساب کند و نصاب را اعتبار کند **مطلب سیم** شرطست
در وجوب زکوة حیوانات انکه سائمه باشند یعنی در علف صحرا بچرند و معلوف
نباشند یعنی علف و کاه مالک را نخورد و باید که در تمام سال بچرند همینکه در عرف
میگویند که همه سال میچرند بس است پس هرگاه در عرض سال اتفاق افتد که یکروز
علف و کاه بدهند ضرر ندارد و ظاهر اینست که معلوف بودن حاصل میشود
باینکه در زمین مالک که در ان یونجه و شبدر و قصیل و امثال انها کاشته
باشند بچرند و ضرور نیست که بدست بدهند و همچنین هرگاه در علف
باغ او بچرند و ظاهر اینست که چریدن در حریم قریه و کوهها و تلهای حوالی قریه
که متعلقست بان از این باب نیست و ان داخل سائمه است هر چند غیر مالک
قریه حیوان خود را باذن مالک قریه در انجا بچراند بلکه هر چند هدیه قلیلی و
برک سبزی هم از برای مالک قریه داده باشد و همچنین هرگاه ظالم چیزی از صاحب
حیوان بگیرد بسبب چریدن در صحرای مباح و اینها همه داخل سائمه محسوب
میشود و ظاهر اینست که هرگاه صحرای وسیعی را بخرد یا اجاره کند از برای

بردن

چریدن حیوانات نیز منشاء معلوف شدن حیوان نمیشود و باز سائمه است بخلاف
انکه علف صحرای حاصلی را بخرد بجهت حیوان و اما هرگاه غیر مالک حیوان حیوان او را
علف داده باشد پس اظهر اینست که داخل معلوف محسوبست وجوب زکوة
در ان معلوم نیست و بعضی اشکال کرده اند و بهر حال باید رجوع بعرف کرد و در هر
جا که شک حاصل شود در تحقق سائمه بودن زکوة معلوم نیست وجوبش و
مقتضی شرط بودن چریدن در تمام سال اینست که بچههای حیوانات مادام
که از مادر مستغنی نشوند بر انها زکوتی نباشد نهایت جمعی از اصحاب گفته اند
که زکوة واجب میشود و ابتداء سال انها را از وقت زائیدن انها حساب میکنند
چنانکه در روایت معتبری وارد شده و بعضی گفته اند از حین زائیدن انها حساب
میشود بشرطی که شیری که میخورند از حیوان سائمه باشد و عمل بروایت در نظر حقیر
دور نیست ولیکن تا اوان روایات انست که شیر از سائمه باشد و دغیر ان وجوب
معلوم نیست و همچنین شرطست در وجوب زکوة حیوان اینکه عوامل نباشد
یعنی مالک با او کار نکند خواه زراعت باشد یا بارکشی یا سواری یا غیر ان خواه گاو
و خواه شتر **مطلب چهارم** شرطست در وجوب زکوة در حیوانات ثلثه
و طلا و نقره گذشتن سال و همچنین مادیان و مال التجاره و متحقق میشود گذشتن
سال بتمام شدن ماه یازدهم و داخل شدن در ماه دوازدهم و اظهر اینست
که ماه دوازدهم داخل سال اولست باینمعنی که ماه ابتداء سال دویم محسوب

نمیشود بلکه بجهت سال دویم باید از ابتدای ماه سیزدهم حساب کرد و شرط است
که نصاب در تمام سال برجا باشد پس هرگاه در بین سال یک گوسفند از اینها
بفروشد و بعد یک لحظه باز بخرد ان سال برهم میخورد و همچنین هرگاه یک گوسفند
بمیرد و در همان لحظه عوض او را بخرد فایده ندارد و همچنین سال برهم میخورد بمعاوضه
کردن نصاب یا بعض ان در عرض سال هرچند بمثل ان باشد مثل اینکه در بین سال
این چهل گوسفند را عوض کند بچهل گوسفند دیگر یا بعض انرا چنین کند و شیخ
طوسی قائل شده است باینکه هرگاه بمثل عوض کند زکوة ساقط نمیشود و اگر بغیر مثل
باشد ساقط میشود و این ضعیف است و اما هرگاه تبدیل نصاب یا بعض ان
بجهة فرار از زکوة بکند پس اظهر و اشهر سقوط زکوة است و سید مرتضی و جماعتی
گفته اند که ساقط نمیشود و قول اول اقوی است و اخباری که دلالت بر وجوب
دارد محمولست بر استحباب یا بر تبدیل بعد گذشتن سال و هرگاه کسی حیوانی
با اولاد ان با و منتقل شود پس هر دو را باهم در نصاب محسوب میدارد و اما
هرگاه اولاد در نزد او متولد شود هر یک را علیحده میشمرد و سال هر یک را جدا
حساب میکند پس هرگاه سی گاو سی ولد بزاید این دو نصابست و سال هر یک را
جدا حساب میکند و همچنین هرگاه چهل گوسفند و بالاتر هرگاه صد و بیست و
یکی بزایند و اما هرگاه چهل گوسفند ولد بزاید اظهر انست که زکوة بر ان ولدها
نیست هرچند سال بر ان بگذرد و همچنین هرگاه چهل گوسفند بخرد بعد

از نهم

از انکه چهل گوسفند داشته باشد بجهت انکه اینها عفو است و مابین دو
نصابست و در پیش گفتیم که انچه مابین دو نصاب است در ان چیزی نیست
و همچنین هرگاه سی گاو یازده گوساله بزاید یا هشتاد گوسفند چهل و دو بزاید اظهر
انست که در حین تمام شدن سال سی گاو و هشتاد گوسفند زکوة اینها را
میدهد و بعد از ان حساب سال چهل گاو و صد و بیست و یک گوسفند را
نگاه میدارد و زکوة انرا میدهد مطلب پنجم جایز نیست که در عوض
زکوة حیوان مریض و حیوان بسیار پیر و عیب دار بدهند و ظاهر اینست که فرقی
نیست مابین اینکه ان فریضه که باید بدهد منحصر باشد در ان که متصف بیکی از این
صفات باشد یا نه پس هرگاه منحصر باشد در ان از خارج بخرد و بدهد یا قیمت انرا بدهد
و هرگاه همه نصاب متصف بیکی از این صفات باشد پس واجب نیست بر او خریدن
و نه قیمت دادن بلکه کافیست دادن یکی از اینها و هرگاه انچه بر صفت فریضه
باشد متعدد باشد اختیار با مالک است در دادن هر یکی و بعضی گفته اند
هرگاه عامل زکوة خواهد دیگری را بگیرد قرعه میکنند و این ضعیف است
و همچنین هرگاه مالک اموال متفرقه داشته باشد اختیار با اوست از هر
مال که میخواهد میدهد خواه در قیمت مساوی باشند و خواه مختلف
و بعضی گفته اند انکه پست تر است مجزی نیست از اعلی مگر بقیمت و ان
نیز ضعیف است و بدانکه فرقی نیست در گوسفند مابین بز و میش

روز و بدلیل اینها بر نخوردم و بهر حال چون پیش معلوم شد که اختیار با مالک
است دیگر احتیاج باین استثنا نیست مگر اینکه بگوییم استثناء ربی بجهت
تنبیه بر این است که مریض است از جهت زائیدن و ان دور است بلکه
اولی انست که بگوییم استثنا بجهت عدم اضرار بمالک بلکه عدم اذیت
رسانیدن بولد گوسفند است مطلب ششم بدانکه وجوب زکوة متعلق
است بعین مال نه بذمه مالک خواه توان زکوة را بعینه از خود عین مال
برداشت مثل عشر از غله و یک گوسفند از چهل گوسفند و خواه نتوان مثل
یک گوسفند از جمله پنج شتر و بنت مخاض بیست و شش شتری که در میان
اینها بنت مخاضی نباشد و همچنین پس معنی تعلق بعین انست که واجبست
گرفتن از عین باین معنی که یکی از جمله اینها را بگیرد یا ان فریضه را از ان عین حاصل
کند مثل اینکه یکجزء از پنج شتر را بگوسفندی معامله کند و بدهد یا بعضی
از شترها را با بنت مخاض معامله کند و این معنی غیر انست که بعد خواهیم
گفت که جایز است که قیمت فریضه را بدهد و عین را نه دهد و بدانکه زکوة
که متعلق بعین مال شد واجب نیست که عین زکوة از عین مال باشد بلکه بدل
ان یعنی مثل ان از جای دیگر هم جایز است بدهیم مثل اینکه صد من گندم از
جمله هزار من گندم خاص بر ما واجب شد بدهیم بدل ان یعنی مثل انرا از گندم
دیگر میدهیم یا گوسفندی که در این چهل گوسفند واجب شده از جای

نه در حساب شدن باهم در نصاب و نه در زکوة دادن پس بز در عوض
میش میتوان داد و بعکس و همچنین شتر عربی و ... و گاو و گاومیش
همه در یک حکم میباشند و مالک مختار است از هر کدام زکوة را میدهد
اختیار دارد و جمعی گفته اند که هرگاه قیمت اینها مختلف باشد باید
تقسیط کند باین معنی که مثلا هرگاه شخصی پانزده گاو دارد و پانزده
گاومیش و فریضه سی راس تبیع است یعنی گوساله یکساله یا دو ساله
پس هرگاه گوسالهای گاومیش یکی سی درهم بیرزد و گوسالهای گاو
یکی بیست درهم باید که یک گوساله گاومیش بدهد که بیست و پنج
درهم بیرزد یا گوساله گاو اعلی که باین قیمت بیرزد و همچنین هرگاه
بیست راس میش و بیست راس بز داشته باشد بر همین قیاس و این احوط است
و وجوب ان معلوم نیست و اظهر و اشهر انست که گوسفندان چاقی که از برای
خوردن گوشت اینها مهیا شده و همچنین قوچ و تکه که بجهت تخم است در
جمله نصاب حساب میشود و زکوة انرا باید داد و بعضی برانند که داخل نصاب
شمرده نمیشوند و دلیل واضحی ندارد و علما گفته اند که ربی و اکوله را در عوض
زکوة نمیگیرند چنانکه در اخبار هم وارد شده و مراد از ربی گوسفند بچه داری است
که تربیت ولد میکند و اکوله انست که چاق است و برای خوردن میخواهند
و بعضی تحدید کرده اند ولد را تا پانزده روز از ولادت ان و بعضی تا پنجاه

روز

دیگر میگیریم و میدهیم و اینها نه معنی قیمت دادنست و امّا قیمت دادن
پس معنی آن اینست که در عوض گندم پول بدهیم یا حیوان بدهیم و در عوض
حیوان حیوان دیگر یا غلّه یا نقد بدهیم و همچنین و مسئله اوّل اخلافی نیست
و امّا مسئله قیمت دادن پس مشهور و اقوی جواز است و شیخ مفید
در حیوان خلاف کرده جایز ندانسته است و بعض متأخّرین هم تابع او شده
اند و اظهر در همه جواز است و ظاهر آنست که هر چیز میتوان داد خواه درهم
باشد و خواه غیر درهم و خواه عین باشد و خواه منفعت هر چند باین نحو
باشد که خود را بفقیر اجاره بدهد بجهت عملی بعد از آن اجرت را در عوض زکوة
حساب کند و معتبر در قیمت آن وقتی است که قیمت را میدهد مگر اینکه
پیشتر از آن مالک زکوة را بر خود قیمت کرده باشد و قیمت را بذمّه گرفته
باشد که در آن صورت اظهر چنانکه علامه رحمه الله در تذکره قایل شده این است
که همانچه در ذمّه گرفته میدهد هر چند قیمت بازار آن جنس بالا رفته باشد
و بعضی از متأخّرین درین اشکال کرده اند و بدانکه اینکه گفتیم که زکوة متعلّق
بعین میشود نه بذمّه مالک فایده این نزاع در اینجا ظاهر میشود که هر گاه شخصی
یک نصاب مالی را مالک باشد و بر او چند سال بگذرد که زکوة آنرا نداده
باشد همان زکوة یکسال بر او واجبست بجهت آنکه بمقدار زکوة از عین
مال حساب میشود و از ملک مالک بیرون میرود پس مال از حدّ نصاب

که در دو سال دویم شرط زکوة که نصاب است متحقّق نیست امّا هر گاه زکوة آن
نصاب را از مال دیگر داده باشد و آن نصاب بر جا مانده باشد باید زکوة آنرا
ادا کند و امّا بنا بر آنکه زکوة متعلّق بذمّه باشد هر گاه زکوة آنرا از عین نصاب
نداده است باید زکوة همه آن سالها را بدهد و بدانکه بنا بر قول تعلّق زکوة بعین اظهر
و اشهر اینست که معنی آن اینست که فقیر شریکست با صاحب مال و لیکن حق تعالی
بجهت تسهیل امر اختیار تصرّف را بصاحب مال داده است خواه بدل میدهد
و خواه قیمت پس هر گاه زکوة را بذمّه بگیرد و ضامن شود که بفقیر برساند جایز
است تصرّف در آن مال و امّا هر گاه ضامن نشود و بذمّه خود نگیرد و قصد دادن
نداشته باشد تصرّف در آن حرام است و باین سبب خوردن مال بسیاری
از تارکین زکوة یعنی آنهائی که علم داریم که زکوة نمیدهند و ضامن نمیشوند
و بذمّه نمیگیرند صورتی ندارد و خریدن آن مال جایز نیست و امّا نماء مال
زکوة و منافع آن قبل از جدا کردن پس ظاهر آنست که از مالک است و علامه
در تذکره درین اشکال کرده و بهر حال هر گاه گوسفند آبستنی بفقیر داده باشد
جایز است که ولد او را بین بگیرد و این حمل ملحق بآن گوسفند نیست مطلب
هفتم در نصاب طلا و نقره است مشهور و اقوی اینست که نصاب
طلا بیست دینار است و در آن نصف دینار است بعد از آن دیگر چیزی نیست
تا برسد بچهار دینار و در آن دو قیراط است و ده یک دینار است همچنین

هر چه زیاد شود در هر چهار دینار ده یک دینار است و دینار یک مثقال شرعی
است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صرّافانست پس هر بیست مثقال شرعی
پانزده مثقال صرّافانست و نصاب نقره دویست درهم است و زکوة آن پنج
درهم است و بعد از آن دیگر چیزی نیست تا بچهل درهم برسد و در هر چهل درهم
یکدرهم واجبست و در کمتر از اینها چیزی نیست و درهم شش دانگ است و هر دانگی
مساوی هشت دانه جو وسط و هر ده درهم هفت مثقال شرعیست پس دویست
درهم صد و چهل مثقال شرعی است و صد و پنجاه مثقال صرّافانست و شرط است
در وجوب زکوة اینکه سکّه معامله بر آنها باشد هر چند بالفعل با آنها معامله نشود
و بر طلا و نقره بی سکّه زکوة نیست هر چند متعارف شود که بی سکّه با آنها
داد و ستد کنند و در پولهائی که مخلوط است نقره و مس یا قلع یا غیر آن باید
ملاحظه کرد اگر نقره خالص آن بحدّ نصاب میرسد زکوة واجبست و اگر نه واجب نیست
و همچنین طلا و نقره هر گاه مخلوط با هم باشد صافی هر یک را جدا اعتبار میکنند
هر گاه هر یک بحدّ نصاب برسد زکوة واجب میشود و هر گاه کسی از آن پولهای مخلوط
داشته باشد پس هر گاه علم دارد که صافی آن بقدر نصاب هست و قدر
آنرا هم میداند پس زکوة آنرا بدهد از خالص یا از مخلوط بقدری که یقین داشته
باشد که بقدر زکوة خالص در آن هست و اگر جزم دارد که نصاب در آن پولها
موجود هست امّا مقدار صافی آنرا نمیداند پس هر گاه جوانمردی کند و تبرّعاً

خالص بدهد از مجموع آن پولهای مخلوط یا پول مخلوط را بقدری بدهد که یقین
کند که صافی آن بقدر زکوة هست تکلیف خود را بجا آورده است و اگر چنین
نکند او را الزام باید کرد که آن پولها را بگدازد و صاف کند یا مقدار آن معلوم شود
و بعضی را گمان آنست که میتوانند اکتفا کنند بزکوة دادن از نقره ای که یقین میدانند
که آنقدر در میان پولها از نقره خالص هست و زاید بر آن بر او واجب نیست و
اوّل اقوی است بلی هر گاه در اوّل امر شک دارد که خالص پولهای مغشوش او با
بحدّ نصاب رسیده یا نه در آنوقت معلوم نیست که بر او واجب باشد صاف
کردن آنها و دلیلی بر آن ظاهر نیست خصوصاً که مستلزم ضرر است بر مالک و
ظاهر اینست که طلای خوب و بد و نقره خوب و بد با یکدیگر حساب میشود
و زکوة را از هر یک آنها میتوان داد نهایت افضل آنست که زکوة را از خوب
بدهد یا بقدر خوب از خوب بدهد و بقدر بد از بد و بدانکه شرط گذشتن سال
بر همه نصاب و احکام تبدیل کردن در بین سال همانست که گذشت و
همچنین حکم فرار از زکوة و اگر چه باین نحو باشد که پولها را در بین سال بگدازد
و شمش کند که زکوة ساقط ساقط میشود نهایت خود را از فضیلت بزرگی
محروم کرده است مطلب هشتم در نصاب غلاتست و همه آنها در نصاب
متّفق اند و در اینجا نصاب یکیست همینکه بحدّ نصاب رسید واجبست زکوة
و در زاید بر آن هم واجبست اگر چه بسیار کم باشد و در کمتر از نصاب واجب نیست

اگرچه قلیلی کمتر باشد از نصاب و این نصاب پنج وسق است که هر وسقی شصت
صاع است و هر صاعی سه رطل عراقی است و هر رطل عراقی صد و سی درهم است
که نود و یک مثقال شرعی باشد پس صاع هشتصد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و
چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفیست پس نصاب غله صد و هشتاد و چهار
هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال است بمثقال صرافان و بمن تبریز که
الحال معمول است که مساوی هشت عباسی پول سیاه است دویست و هشتاد
و هفت من و سه چهاریک و پنجاه و دوم است و پانزده مثقال صرافی مطلب نهم
وقت تعلق زکوة بغلات آنست که اطلاق گندم و جو بر آن بشود در عرف
و ظاهر اینست که این حاصل میشود بسخت شدن دانه و اما خرما پس وقت
تعلق وجوب بآن آنست که دانه او سرخ شود یا زرد شود و اما انگور پس وقتیست
که غوره شود و معنی تعلق وجوب زکوة باینها در این حال نه اینست که
واجبست دادن بفقیر بلکه مراد آنست که قبل از این جایز است درویدن و تلف کردن
و چیدن بدون اینکه ضامن حق فقرا بشود و بر او چیزی نیست و هرگاه بعد از حصول
این امور تفریطی بکند یا تصرفی بکند ضامن حصه فقراست و هرگاه قبل از
حصول این امور بفروشد آن زرع و خرما و انگور را وجوب تعلق بمشتری میگیرد
و هرگاه بعد بفروشد وجوب از بایع ساقط نمیشود و تفصیل آن بعد مذکور
خواهد شد و اما وقت وجوب دادن زکوة بفقیر پس آن صاف شدن گندم

وجو

و جو است و خشک شدن خرما و مویز و معنی وجوب دادن در این وقت این
است که قبل از این بر او واجب نیست بیرون کردن و بفقیر دادن و بعد از این
اگر بدون عذر تاخیر کنند و تلف شود ضامن است و اگر نه شکی نیست در این
که هرگاه قبل از این هم بدهد در حالی که غله و میوه تر است نصاب را باتری
اعتبار نمیکنند بلکه غله و میوه را خرص میکنند هرگاه خشک آن بنصاب میرسد
زکوة بر او واجبست و الا فلا و انگورها و خرماها بسیار تفاوت دارند
بعضی از آنها مغز دارند و بعضی که مغز ندارد بعضی انگور هست که سی من آن ده من
مویز دارد و بعضی هست که بیست و پنج من آن ده من مویز دارد و هر یک را باید
فی نفسه ملاحظه کرد و هرگاه درختان میوه دار در بلاد متفرقه دارد خرما
و مویز همه آنها را با هم حساب میکنند و همچنین زراعتها و هرگاه بعضی از
زرع و میوه پیش برسد و بعضی پس برسد هم با یکدیگر حساب میشود اما
اگر پیشرس بحد نصاب رسید انتظار نمیکشند که تتمه برسد زکوة از آن میدهند
و بعد از آن پسرس هر چند بحد نصاب نرسد زکوة آن را هم میدهند و اما هر
گاه پیشرس بحد نصاب نباشد انتظار باید کشید اگر پسرس هم عاید حساب
شود و مجموع نصاب بشود زکوة میدهند و الا فلا بلی اشکال هست
در بعضی غلات که آنها را سالی دو بار زرع میکنند مثل بعضی اقسام جو که
در اول بهار کشته شود در تابستان حصاد میشود و در اول تابستان هم

که زرع شود در فصل پائیز حصاد میشود و هر یک جداجدا بنصاب نمیرسد و وجوب
زکوة بمجموع آن هرگاه بحد نصاب رسد معلوم نیست و همچنین درخت خرمائی
که سالی دو بار بر میدهد در آن خلافست و اکثر قائلند باینکه هر دو را با هم ملاحظه
میکنند و بعضی منع کرده اند و این دور نیست مطلب دهم شرطست در وجوب
زکوة در غلات اینکه آن غله و میوه پیش از وقت تعلق وجوب بآن در ملک
او در آمده باشد خواه مالک شدن او بزراعت باشد که خود زراعت کرده باشد
یا زرع را خریده باشد یا کسی باو بخشیده باشد پس هرگاه زرع در ملک او در آید بعد
تعلق وجوب پس زکوة آن بر مالک اولست و همچنین هرگاه مالک شود نخل
یا درخت انگور را قبل از تعلق وجوب زکوة و هرگاه بعد مالک شود زکوة بر مالک
اولست و هرگاه خود میوه درخت را خریده باشد در صورتی که جایز است خریدن
میوه بر درخت مثل اینکه ضمیمه باو ضم کرده باشد یا میوه پیش از یکسال را بخرد
در اینجا نیز همین معنی را اعتبار باید کرد و بر آنکه هرگاه زکوة غله را داد دیگر
بر او واجب نیست هر چند چند سال در انبار بماند مگر اینکه آن غله را بطلا و نقره
مسکوک معامله کند و طلا و نقره بماند تا سال بر او بگذرد که زکوة در آن واجب میشود
مطلب یازدهم مقدار زکوة در غلات و میوه ها هرگاه از ریشه آب بخورند
مثل آنکه در کنار نهری باشند یا آب در آنها جاری کنند و یا سیل آبیاری کند
آن نهرها یا از آب باران بخورد در همه اینها ده یک واجبست و آنچه آب بچرخ

ودولاب

و دولاب و با شتر آبکش و امثال آن آب بخورد بیست یک واجبست و هرگاه
گاهی از آن آب خورده باشد و گاهی از این مقدار زکوة تابع آنست که از آن بیشتر آب
خورده است و الظهر در تفسیر این معنی آنست که ملاحظه باید کرد هرگاه انتفاع و
نمو حاصل از قسمهای اول بیشتر حاصل شده بیست یک میدهند و هرگاه هر دو
مساوی باشند پس باید از نصف آن ده یک داد و از نصف دیگر بیست یک مثلا
هرگاه سیصد من غله از زرعی بعمل آید که نصف آب خوردن مجموع آن از قسم
اول شده و نصفی از قسم دویم باید سه ربع ده یک داد که بیست و دو من
و نیم میشود و آخوند ملا محمد باقر مجلسی ره در زاد المعاد فرموده که پانزده یک میدهند
که در صورت مذکوره بیست من میشود و ظاهر این سهو است مطلب
دوازدهم اخراجاتی که از برای زراعت میشود مثل اجرت زمین شکافتن
و آبیاری و پاسبانی و اجرت درویدن و خرد کردن و پشته کشی و باد
دادن و تخمی که زکوة آن داده باشند و امثال اینها را بنابر مشهور علما وضع
میکنند از غله و زکوة باقی آن را میدهند و جماعتی از اصحاب قائلند باینکه هیچ چیز
وضع نمیشود الا اخراج سلطان و اقوی قول مشهور است و احوط آنست که همین
اخراجات ما بعد زمان تعلق وجوب را وضع کنند مثل اجرت درو کردن
و چرخبان و پشته کش و آن کسی که غله را باد میدهد و صاف میکند و امثال
اینها بجهت آنکه بعد از بستن غله و رنگین شدن خرما و غوره شدن انگور

فقیر شریک است با صاحب مال و اخراجات از مال هر دو میشود و نهایت احتیاط
آنست که بغیر خراج سلطان چیزی وضع نشود ولیکن نباید که از برای مراعات
احتیاط تحمیل زیاد بصاحب مال کرد که هست احتیاط در مراعات صاحب
مالست و بهر حال در وضع خراج سلطان خلافی نیست و در غیر آن اظهر قول
مشهور و احوط قول آخر است و هر گاه اکره شریک زراعت است در چهار دانگ
یک یا پنج یک و امثال آن حصه او را جدا حساب میکنند هر گاه بحد نصاب
رسید زکوة بر او واجبست و الا فلا و بر صاحب زرع چیزی نیست و همچنین
هر یک از شرکا هر گاه چند شریک باشند در زرع حصه هر یک را جدا باید ملاحظه
کرد چنانکه پیش گفتیم و بنا بر مشهور که وضع اخراجات میشود خلافست
در اینکه آیا در اول اخراجات را وضع میکنند و بعد از آن ملاحظه نصاب را
میکنند هر گاه بعد از وضع اخراجات نصاب برجا بماند زکوة واجب
نیست یا آنکه در اول ملاحظه نصاب را میکنند هر گاه بحد نصاب رسیده
است اخراجات را از آن وضع میکنند و زکوة باقی را میدهند هر چند بنصاب
که بجا مانده باشد یا آنکه اخراجاتی که قبل از زمان تعلق وجوب زکوة
شده وضع میکنند بعد از آن ملاحظه میکنند اگر بحد نصاب میرسد آنوقت
از آن نصاب اخراجات ما بعد زمان تعلق وجوب را وضع میکنند
و زکوة باقی را میدهند درین سه قول است اظهر اول است و احوط دویم

وقتی

و اما خراج پس مشهور و اقوی آنست که در اول باید وضع میشود و بعد از آن
ملاحظه نصاب میشود و بعضی گفته اند که در اول ملاحظه نصاب میشود و
هر گاه مالک نصاب هست بعد از وضع خراج و سایر اخراجات زکوة باقی را
میدهد هر چند قلیل باشد و این قول ضعیف است و مراد از خراج که از زکوة
استثنا شده است آن حقی است که ثابت است از برای مسلمانان در زمینهای
خراجی که آنها را امام از کفار بجور گرفته باشد یا با اهل آن صلح کرده باشد بر
اینکه زمین آن مسلمانان باشد و ایشان جزیه بدهند و اختیار این زمینها
بدست امام است و مداخل آنها را بمصرف مصالح عامه مسلمانان میرساند
مثل قاضیها و پیشنمازها و طلبه علوم دینیه و موذنها و غسالها و
حفار و پل و مسجد و کاروانسرا و امثال اینها و در زمان غیبت امام
تصرفات سلطان جائر از مخالفین هم جاری مجری تصرف امام است
که بجهت آسانی امر شیعیان احکام امام را بر ایشان جاری کرده اند و اما
پادشاهان جائر شیعه پس در آن اشکال است و چون غالبا زراعت
در امثال این زمان بدون دادن آن ممکن نیست پس از حیثیتی اینهم
داخل مونه و اخراجات زراعت است که وضع کرده اند بلکه بعضی
احادیث صحیحه هم اشعاری دارد که اینها هم در حکم سلاطین مخالفین باشند
و لزوم عسر و حرج هم موید این مطلب است و بهر حال وجوب دادن زکوة

این خراج هم معلوم نیست و اظهر در نزد حقیر آنست که اذن حاکم شرع یعنی
فقیه عادل در زمان غیبت قایم مقام اذن امام است در امر خراج و
تصرف در آن و دور نیست در صورت تسلط جائر مخالف هم چنین
باشد پس هر گاه تواند که مخالف در حال تسلط او ندهد یا انکار کند و با اذن
حاکم شرع بمستحقان برساند جایز بلکه واجب خواهد بود هر گاه مستلزم
ضرری بمسلمانان نباشد **مطلب سیزدهم** هر گاه وجوب زکوة متعلق
شود بمالی بعد از آن مالک بمیرد آن زکوة را از اصل مال وضع میکنند
هر چند قرضی داشته باشد که با انضمام این زکوة مساوی همه مال او
باشد و هر گاه ترکه میت آنقدر باشد که زکوة و قرض او هر دو را بدهد
پس هر گاه عین المال که زکوة در او هست موجود است اصح و اشهر آنست
که اول زکوة را میدهد و قرضها را از باقی میدهند و هر گاه عین مال موجود
نباشد یعنی پیش از مردن او برطرف شده باشد زکوة در اینصورت
از جمله قرضها خواهد بود و مال را میان طلبکاران و مستحقین زکوة بالنسبه
قسمت میکنند و هر گاه عین آن مالی که زکوة در او بود بعد از مردن آن
شخص تلف شود در اینصورت حق مستحقین زکوة ساقط میشود و با
طلبکارها شریک نمیشوند و اگر قاصبی آن مال را تلف کرده باشد فقرا
با او رجوع میکنند و هر گاه مالک بمیرد پیش از ظاهر شدن میوه و غله

وقتی

و قرضی داشته باشد که مساوی مال او باشد یا زاید بر آن بعد از آن میوه
و غله ظاهر شود قبل از اداء دین برسد بحدی که زکوة بان تعلق میگیرد اظهر
و اشهر آنست که زکوة نه بر میت واجبست و نه بر وارث و همچنین هر گاه
مالک در اینصورت بمیرد بعد از ظاهر شدن میوه و غله و قبل از وقت
تعلق گرفتن وجوب زکوة **مطلب چهاردهم** در بیان بعضی از احکام
آن چیزهائی که مستحب است در آنها زکوة و بیان کردیم از برای تو که
زکوة در چند چیز مستحب است و علاوه بر آنها هم فقها گفته اند که
مستحب است زکوة در حاصل عقاری که برای انتفاع گرفته باشند
مثل باغ و حمام و کاروانسرا و در شرط بودن نصاب و گذشتن سال
بر آن دو قول است و هر گاه حاصل و منفعت آن مالی شود که زکوة
متعلق بان میشود و نصاب و سایر شرایط زکوة در آن حاصل شود در
آنجا زکوة واجب را میدهد و زکوة سنت از او ساقط است و بدانکه
در آنهائی که زکوة در آنها مستحب است در احکام مثل غلات اربع است
در قدر زکوة و قدر نصاب و اعتبار کیفیت آب خوردن و مراد
از مال التجاره که استحباب زکوة آن معلوم و مذکور شد مالیست که کسی مالک
او شود بعقد معاوضه بقصد کسب کردن در حین مالک شدن پس مالی
که بمیراث یا بصداق یا بهبه منتقل شود بکسی زکوة ندارد و همچنین هر گاه

خریده باشد نه بقصد کسب بلکه از برای حاجت خانه و ظاهر انست
که هرگاه بعد از خریدن قصد تجارت بکند هم فایده ندارد بلکه در حین
تملک باید قصد داشته باشد بلکه باید در تمام سال قصد کسب بان
داشته باشد یعنی قصد او مستمر بماند تا اخر سال و شرط است در مال
التجاره نصاب و نصاب او مثل طلا و نقره است و همچنین شرط است
گذشتن سال مثل طلا و نقره و این مال التجاره قایم مقام نقدیست که
بان خریده است و هر دو نصاب هر یک از طلا و نقره هم درین معتبر است
پس هرگاه مال التجاره زرع باشد یا حیوان هم معتبر نصاب ان نقدیست
که بقیمت ان داده است نه حیوان نصاب و غله و نه نصاب ان نقد
دیگر پس هرگاه ان نقدی که خریده است بان بحد نصاب میرسد زکوة در ان
نخواهد بود هر چند بحساب نقد دیگر بحد نصاب برسد و هرگاه بهر دو
نقد باهم خریده باشد پس اگر نسبت بهر یک از انها به تنهائی بحد نصاب
نرسیده زکوتی در ان نیست و هرگاه نسبت بهر یک بحد نصاب
میرسد بملاحظه هر یک جدا نصاب را ملاحظه میکنند و هرگاه یکی از انها
بحد نصاب رسد نه دیگری در همان ملاحظه میشود به تنهائی نه دیگری یا
و هرگاه نقد بقیمت ان نداده باشد بلکه متاعی داده باشد و ان مال التجاره
گرفته باشد پس باید نظر کرد که غالب معامله ان وقت بکدام یک از طلا و نقره

میشود هر کدام غالب است ملاحظه نصاب را نسبت بان میکنند و هرگاه هر
دو مساوی باشند پس هر کدام بنصاب میرسد انرا ملاحظه میکنند و هرگاه
نسبت بهیچکدام به تنهائی بحد نصاب نمیرسد زکوتی نخواهد بود و شرط است
در زکوة مال التجاره اینکه در عرض سال قیمت ان از سرمایه کمتر نشود که هرگاه کمتر
شود زکوة بر ان نیست و اشهر و اقوی اینست که شرط نیست اینکه مال التجاره
بر حال خود بماند در عرض سال بلکه هرگاه در عرض سال عوض و بدل شود هم زکوة
در او هست و بدانکه زکوة در مال التجاره متعلق بعین مالست نه بقیمت ان
بنابر اقوی ولیکن مشهورتر انست که متعلق بقیمت ان میشود و ثمره این نزاع
در وقتی ظاهر میشود که سال بگذرد و بعد سال قیمت ان مال زیاد شود پس
هرگاه متعلق بعین باشد که ما اختیار کردیم چهل یک ان مال التجاره را باید
داد و بنابر قول دیگر چهل یک قیمت انرا در وقت تمام شدن سال هر چند
بعد از ان قیمت بالا رفته باشد و مراد ما از تعلق بعین انست که ملاحظه عین
مال باید بشود در وقت دادن زکوة و اگر نه قیمت را هم میتواند داد یعنی
قیمت عین را در حال دادن نه در حال تمام شدن سال و هرگاه مال التجاره
عین مالی باشد که بر ان زکوة واجب میشود و شرایط زکوة هم در ان متحقق
شود مثل اینکه گوسفند بخرد از برای تجارت و در نزد او بماند تا سال تمام
شود و در علف مباح چریده باشد و سایر شرایط در او موجود باشد

در این مال بیش از یک زکوة نیست و بنابر مشهور و اقوی که استحباب زکوة مال
التجاره است در اینجا زکوة عینیه را مقدم میداریم بجهت انکه وجوب
مقدم است بر استحباب و بنابر قول ضعیف دیگر که زکوة مال التجاره هم
واجب باشد باز اقوی تقدیم زکوة عینیه است بر زکوة مال التجاره و بهر
حال دو زکوة در یک مال نمیباشد **مقصد سیم** در بیان مصرف زکوة است
و ان هشت صنف است در ایه شریفه انما الصدقات للفقراء والمساکین
مذکور است و بیان ان در ضمن چند مطلب میشود **مطلب اول** خلاف
کرده اند در اینکه ایا فقیر و مسکین یک معنی است یا فرقی دارد و اظهر در
فرق اینست که مسکین بد حالتر و پریشانتر است از فقیر و مسکین ان
محتاجیست که سؤال کند و فقیر ان محتاجیست که سؤال نکند و ثمره این نزاع
در وقتی ظاهر میشود که کسی نذر کند که بفقیری چیزی بدهد یا بمسکینی یا وصیت
کند از برای یکی از اینها و شهید ثانی رحمه الله فرموده است که خلافی نیست
در اینکه هرگاه یکی از این دو مذکور شود ان دیگر هم داخل خواهد بود یعنی هرگاه
در شرع وارد شده باشد که چیزی بفقیر بدهند بمسکین هم میتوان داد و هم
بعکس چنانکه در ایه کفاره و این نزاع در جائیست که هر دو با هم مذکور
باشند مثل ایه زکوة و چون ظاهر در میان اصحاب ما خلافی نباشد
در اینکه واجب نیست تقسیم زکوة بهمه هشت صنف که در ایه مذکور است

پس در خصوص زکوة هم ثمره نمیکند مگر ثمره نادری و ان ثمره یا در انست که نذر
کند که زکوة خود را بهشت صنف همگی برساند و در اینجا هم هرگاه دو نفر باشند
که شکی نداشته باشیم که یکی از انها فقیر است و دیگری مسکین اما ندانیم کدام فقیر
است و کدام مسکین ثمره نمیکند زیرا که بهر دو که دادیم نذر بعمل امده
بلی هرگاه نذر کند که بفقیر و مسکین شناخته یقینی بدهد شاید ثمره داشته
باشد و حد فقر و بی چیزی که باعث جواز گرفتن زکوة میشود اینست که فقیر
مؤنه سال خود را بر طریقه میانه روی نداشته باشد و غنی که نمیتواند زکوة
بگیرد انست که مؤنه سال را داشته باشد و هرگاه فقیر ملکی یا باغی یا امثال ان
از مستغلات داشته باشد که از منافع ان معیشت خود را میگذراند هرگاه
ان منافع وفا نمیکند تتمه را از زکوة میتواند گرفت هر چند ان ملک
یا باغ انقدر قیمت داشته باشد که هرگاه بفروشد مؤنه یکسال و بیشتر هم
بشود و همچنین الاغ چاروا داری و شتر اکش و امثال اینها و همچنین نقدی
که سرمایه او باشد و با او معامله میکند و همچنین غلام و کنیزی که محتاج است
بانها بسبب انکه زی او و متعارف امثال او انست که خادمی داشته باشد
یا انکه بجهت مرض و ضعف و عجز محتاج باشد بخادمی هر چند زی او نباشد
و همچنین چاروا و سواری و ظروف و فروش خانه که محتاج است بانها
بقدر متعارف و امثال او و همچنین کتب علمی که محتاجست بانها همچنین

ثیاب تجمل یعنی جامهائی که در بیرون بجهت حفظ آبرو میپوشند
اینها هیچیک مانع از گرفتن زکوة نیست و او را امر نمیکنند بفروختن
و صرف کردن اینها بلکه هرگاه اینها را موجود نداشته باشد و محتاج باینها
باشد و بخواهد داشته باشد که اینها را بخرد او را امر نمیکنند که آن بخواه را
صرف کند و زکوة نگیرد بلکه جایز است که با وجود آن بخواه زکوة بگیرد و همچنین
است هرگاه بخواهد داشته باشد و محتاج باشد بزن گرفتن آن بخواه را از برای
او وسع میکنند و زکوة باو میدهند بلکه هرچند کسی باو خانه بعاریه بدهد
یا باو ببخشد یا خدمت او را مردم تبرعا بکنند لازم نیست که قبول کند و
همچنین هرگاه باجاره میسر شود او را منع از خریدن خانه و خادم نمیکنند و الزام
باجاره و قبول بذل و هبه نمیکنند و هرگاه خادم یا غلام یا چاروائی داشته باشد
که قیمت بسیار داشته باشد او را امر نمیکنند که اینها را بفروشد و از آن ترتیب
و لاز اضافه بخواه معیشت بکن و زکوة مگیر بشرطی که خارج از زی و متعارف
او نباشد بلی اگر خانه متعدده داشته باشد و زاید بر قدر حاجت باشد و هم
چنین خادم و سایر اشیا که بقیمت فاضل انها تواند تعیش کند او را امر میکنند
بفروختن و همچنین هرگاه ملکی داشته باشد که مستقل و نباشد و آن مانع
آن بهره مند نشود و قیمت آن مساوی مؤنه یکساله او باشد او را امر میکنند
بفروختن آن و هرگاه کسی کسبی داشته باشد که بآن تواند مؤنه خود را در تمام

سال

سال بکند را ند الهیه در حکم غنی است و زکوة نمیتواند گرفت هرچند موجود چیزی
نداشته باشد اما شرط است که آن کسب لایق بحال او باشد و در ارتکاب آن عسر
و حرجی لازم نیاید و هرگاه صاحب کسب محتاج باشد بتحصیل دین خود و جمع شواند
کرد مابین کسب و تحصیل جایز است از برای او گرفتن زکوة و همچنین است جایز است
در تحصیل علمی که واجب کفائی باشد مثل اجتهاد و تحصیل مقدمات او و وجوب
کفائی در غیر طلب غالبا تمام نمیشود مگر بمشغول بودن جمعی بجهت آنکه در غالب
اوقات جماعت کثیره که مشغول شوند در میان انها یکنفر یا دو نفر بجائی میرسند
و پیش از وقت چون معلوم نیست که کی استعداد دارد و کی ندارد و کی بانجام میرساند
و کی نمیرساند پس دایم باید جمعی مشغول باشند که مظنه حاصل شود که دفع احتیاج
بانها خواهد شد پس بعضی باید در اجتهاد مشغول باشند و بعضی نزدیک
بمرتبه اجتهاد و بعضی دیگر در بین تحصیل باشند و بعضی مبتدی و همچنین
بجهت آنکه این شغل بتدریج بجائی میرسد امری نیست که دفعة حاصل شود که
هرگاه یکی بمیرد فورا دیگری در جای او باشد و بهر حال طلبه علوم دینیه که مظنه
ترقی و بلوغ بدرجه انها باشد در این زمان جایز است که زکوة بگیرند و مشغول
تحصیل باشند هرچند قادر بر کسب و تحصیل معیشت باشند و بدانکه
هرگاه شخص کاسب کسب او وفا بمعیشت او نکند جایز است برای او که تتمه را
از زکوة بگیرد بلکه جایز است که ملک فقرا انقدر بگیرد که غنی شود یا بیشتر هم

و لازم نیست که اکتفا بهمان تتمه کند **مطلب دویم** واجب نیست
که بفقیر اعلام کنی که این مالی که بتو میدهم زکوة است پس جایز است که در ظاهر
بصورت هدیه و صله باو بدهی و ظاهرا خلافی در مسئله نیست بلکه مستحب است
که نام نبری و مؤمن را ذلیل نکنی و حدیثی که دلالت بر منع دارد دور نیست
که محمول باشد بر کراهت در صورتی که فقیر نگیرد از راه تکبر و توقع یا آنکه قبول
کردن فقیر محتاج باشد باینکه صاحب مال صریح بگوید که این زکوة نیست تا بگیرد زیرا
حدیث بر ظاهر حرمت باقیست بجهت آنکه دروغ گفتن حرام است و بهرحال
احوط اینست که تصریح نکند باینکه هدیه است بلکه بدهد و ساکت باشد هرچند
در ظاهر چنین فهمیده شود که هدیه است و احوط از آن ترک تصریح است باینکه زکوة
نیست بلکه هرگاه توریه در آن بکند حرام است و بدانکه قبول نکردن زکوة یا از راه حیا
و علو طبع فقیر است و صاحب آبرو بودن و لیکن چون لاعلاج است از راه اینکه حق تعالی
بر او حلال کرده و تکلیف او در گرفتن است هرچند تصریح هم بشود که زکوة است میگیرد
اما بر او بسیار گرانست و یا از راه تکبر است و هرچند تکلیف او در گرفتن باشد همین
که دانست که زکوة است نمیگیرد و احادیثی که وارد شده است در جواز عدم تصریح
بلکه ترغیب و تحریص در عدم تصریح محمول است بر قسم اول و آن حدیثی
که وارد شده که هرگاه باسم زکوة قبول نمیکند باو مده محمول است بر قسم دویم
چنانکه در احادیث وارد شده که مانع زکوة مثل تارک زکوة است پس

حیلها

در اینجا نیست است که اظهار نکنی و در اینجا مکروه است که بچنین کسی زکوة
بدهی **مطلب سیم** هرگاه کسی ادعای فقر کند و علم بحال او نباشد پس قول او
مسموع است خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خلاف صریحی در مسئله از اصحاب
ما نقل نشده و قولی که در بعضی کتابهای شیخ طوسی ره نقل شده باینکه قبول
نمیشود الا بقرینه گویا از مخالفین باشد چنانکه علامه رحمه الله باین
اشاره کرده است و ظاهر اینست که فرقی نیست در این که فقیر در اول
مالی داشته الحال ادعای فقر میکند و ما علم بحال او نداریم که راست میگوید
یا نه و اینکه در اصل مالی از برای او نمیدانستیم و در اینجا شیخ طوسی قولی
دارد که در صورت اولی او را تکلیف به بینه میکنند و قولی دیگر دارد در
که او را قسم میدهند و بهرحال قول مشهور اظهر است خصوصا هرگاه فقیر عادل
باشد یا از علامات راستگوئی او ظاهر باشد و هرگاه بعد دادن زکوة بفقیر
ظاهر شود که غنی بوده پس هرگاه آن فقیر میدانسته است که زکوة بوده است
و گرفته است پس حرام است بر او و جایز است پس گرفتن آن اگر عین موجود است
و قیمت آن اگر تلف کرده باشد بلکه واجب است از باب رفع منکر و هرگاه
آن شخص گیرنده نمیدانسته که زکوة است و گرفته است پس هرگاه در ظاهر هم
حال چنان فهمیده باشد که وجه تصدق است و گرفته باشد ظاهرا مالک
تسلطی ندارد که از او پس بگیرد و بر او حلال است و اما هرگاه در صورت

اما جبر بآو داده باشد یعنی ظاهر نباشد که از وجه صدقه است و عین
مال هم موجود باشد میتواند پس بگیرد و هرگاه تلف شده نمیتواند و اینکه
گفتیم که در وقتی که ظاهر در صورت صدقه باشد دهنده بر او تسلطی
ندارد یعنی در نظر ظاهر و نسبت بمقصر شرعیه والا هرگاه تواند همان مال
اخذ کند بنحوی که فسادی نباشد از برای او جایز است و از این سخنها
که گفتیم ظاهر شد که در غیر زکوة فقر در صحت تصدق شرط نیست بلکه
از برای غیر فقیر هم جایز باشد اخذ صدقه هرگاه باو بدهند و اینکه گفتیم
حکم حلیت و حرمت مالست بر گیرنده و جواز پس گرفتن و پس نگرفتن و اما
حکم دهنده پس خلافی نیست در اینکه دهنده اگر امام باشد یا نایب امام
باشد دیگر بر او ضمانی نیست و اعاده در کار نیست و اما هرگاه دهنده
خود صاحب مال باشد در آن سه قولست اول آنکه او هم مثل امام است
دوم آنکه واجبست اعاده سیم آنکه واجبست اعاده اگر بدون تفحص و اجتهاد
داده باشد و هرگاه تفحص کرده بود و داده بود بگمان فقیر بر او چیزی نیست
و اقوی قول اول و احوط قول آخر است و هرگاه ظاهر شود که فقیر کافر بوده است
یا فاسق بوده است بنا بر قول باینکه عدالت شرط است یا واجب النفقه
الشخص بوده یا هاشمی بوده و دهنده غیر هاشمی بوده و در هیچیک
از آنها اعاده لازم نیست و خلافی در مسئله بنظر نرسیده مگر از

بعض

بعض علما و اما هرگاه معلوم شود که آن شخص گیرنده غلام دهنده بوده است
بعضی گفته‌اند اعاده واجب نیست بجهت آنکه زکوة را از ملک خود بیرون نکرده است
و اظهر عدم وجوب اعاده است خصوصا با تلف عین مطلب چهارم
یکی از مصارف زکوة عاملونند یعنی آنها که سعی میکنند در گرفتن زکوة و
جمع کردن و حساب کردن و نوشتن و قسمت کردن و رسانیدن بمستحقین
و در اینجا فقر شرط نیست از برای غنی هم جایز است گرفتن زکوة در ازاء این عمل
و شرط است در آن بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و در این امور هیچ خلافی
نیست و اعتبار کرده‌اند در عامل فقه و دانش را و ظاهر اینست که کافیست
معرفتی او باحوال مسائل زکوتی که متعلق بعمل اوست هر چند بتقلید مجتهد
باشد و شرط است که آن شخص هاشمی نباشد بجهت آنکه زکوة بر هاشمی حرامست
پس هرگاه بعنوان تبرع چیزی باو بدهند یا امام از بیت المال چیزی باو بدهد
مانعی ندارد و همچنین هرگاه هاشمی عمل تحصیل زکوة هاشمیان را بکند در
اینجا نیز مانعی ندارد که از وجه زکوة ایشان باو نصیبی بدهند و اظهر اینست
که حریت در آن شرط نیست و بنده هم میتواند کرد باذن مولی و در مکاتب
اشکالی نیست که جایز است و تقدیر نصیب بجهت عامل بدست امام است
و خلاف کرده‌اند در سقوط سهم عاملین در امثال زمان ما و دلیلی
بر سقوط آن ندیدم و دور نیست که مجتهد عادل تواند عاملی قرار بدهد

و از برای او حصه از زکوة قرار دهد بلی احتیاج بعامل کم اتفاق می‌افتد
و همچنین صنف دیگر از اصناف که ایشانرا مؤلفه قلوبهم گویند در این
زمانها معلوم نیست و ایشان جماعتی از کفارند که دل ایشان را
میل میدهند باسلام و اهل اسلام بدادن چیزی از مال زکوة از برای اینکه
کمک میکنند در جنگ با کفار و این قولیست در مسئله و قول دیگر
اینست که در مسلمانان هم مؤلفه میباشد و آن جماعتی است
که اسلام آنها ضعیف باشد و خواهند بسبب دادن مال بایشان دین
ایشان را قوی کنند و خلاف کرده‌اند در سقوط این سهم بعد از زمان رسول
بعضی میگویند بلی و بعضی میگویند نه و بعضی میگویند ساقط میشود بعد از
غیبت امام و بعضی میگویند باقیست بعد غیبت امام هم بجهت آنکه هر چند
فرض جهاد از برای دعوت کردن باسلام ساقط است ولکن جهاد کردن
از برای دفع اذیت از اسلام جایز است و بهر حال ثبوت این سهم
در این زمان باین اسم و رسم بر حقیر ظاهر نیست و لیکن هرگاه
بجهت مصلحتی از مصالح اسلام داده شود بجهت تالیف قلب کفار
یا منافقین یا مسلمین ضعیف الایمان و یا باب سهم فی سبیل الله
جایز خواهد بود مطلب پنجم از جمله مصارف زکوة آزاد کردن
بندگانست اما در مکاتب یعنی غلامی که آقا با او بنا گذاشته باشد

که کسی

که کسبی بکند و وجه معینی تحصیل نموده با آقا بدهد و آزاد شود پس هر
گاه عاجز باشد از ادای آن وجه بجهت ظاهر خلافی نیست که میتوان
از وجه زکوة آنقدر باو داد که خود را خلاص کند بدست آقا بدهند خوبست
و بدست غلام هم بدهند خوبست و در دادن بغیر آن اذن دیگری شرط نیست
و بعضی در دادن با آقا اذن غلام را شرط کرده‌اند و هرگاه این غلام مکاتب
آن وجه را بمصرف کتابت نرسانده باشد ظاهر اینست که از او میتوان پس
گرفت هر چند بوسیله دیگر آزاد شده باشد و هرگاه با آقا داده باشد
در عوض وجه کتابت دیگر پس نمیتوان گرفت هر چند غلام از تتمه وجه
کتابت عاجز شده باشد و بسبب شرط آقا ثانیا بنده گی رجوع کرده باشد
و دور نیست که در صورتی که با آقا نداده باشد هم از او بتوان پس گرفت
چنانکه مذهب شیخ است و همچنین است حال در مدیونین چنانکه بیان
خواهیم کرد و همچنین بنده که در تحت شدت و سختی آقا باشد جایز است
او را از آن شدت خلاص کند باینکه او را از وجه زکوة بخرند و آزاد کنند
و حد شدت و سختی رجوع بعرف میشود و در این هم اشکال نیست و همچنین
هرگاه مصرفی از برای زکوة نباشد بهیچ وجه در آنجا هم بی‌اشکال میتوان
بوجه زکوة خرید و آزاد کرد و اما خریدن مطلق بنده هر چند از اقسام
مذکوره نباشد پس در آن خلافست و جمعی از علماء ما بجواز آن قائل

شده اند وان دور نیست خصوصا هرگاه ان بنده پدر اینکس باشد هر
چند احوط انست که با وجود مصارف دیگر این کار و انکنند بلکه مکروه
است واظهر انست که در صورتی که بنده را میخرند محتاج است ازاد
کردن بخواندن صیغه عتق هرچند احتمال قوی هست که بمجرد خریدن
ازاد میشود خصوصا در پدر و بعضی از متاخرین هم میل باین کرده اند
واظهر در نظر حقیر اینست که وقت نیت وقت دادن قیمت است
و باید نیت مخالف ان نکند تا صیغه عتق را بخواند دیگر در وقت
صیغه خواندن نیت علیحده نمیخواهد و همچنین در سبیل الله
و امثال ان مثل بنا کردن مسجد از وجه زکوة که نیت ان در وقت
صرف کردن مال است نه وقت تمام شدن مسجد پس هرگاه غلام را
بخرد باین نیت و قبل از اجراء صیغه بمیرد بدون تقصیر ظاهرا
ضامن نیست و همچنین وجهی را که بقیمت گچ و اجر بدهد بجهت مسجد
و بدون تفریط گچ و اجر تلف شود ضامن نیست و بعضی از جمله مصرف
ازاد کردن بندگان شمرده اند جماعتی را که بر کردن ایشان کفاره
باشد و عاجز باشند از ان پس از وجه زکوة بنده میخرند و از برای
ایشان ازاد میکنند و این خالی از اشکال نیست بلی هرگاه ان
اشخاص فقیر باشند از راه فقر بایشان میتوان داد بعد از ان ایشان

بنده

بنده بخرند و ازاد کنند و بعضی گفته اند از نصیب غارمین میتوان داد
و این هم مشکل است فایده بدانکه بنده را که از وجه زکوة میخرند و ازاد
میکنند هرگاه مالی بهم رساند و بمیرد و وارثی نداشته باشد مال او و ارباب مصرف
زکوة میرسانند چنانکه حدیث معتبر دلالت بران دارد و بعضی گفته اند که
وارث او امام است و این ضعیف است مطلب ششم از جمله مصارف زکوة
ادای دین مدیونین است بشرطی که ان دین را از برای صرف معصیت
نکرده باشد بلکه باید احتمال صرف معصیت نشده باشد هرچند در وقت
گرفتن قرض و دین برداشتن بقصد معصیت نکرده باشد و از جمله
صرف معصیت اسراف کردن است در خرج و زیاده از قدر انداز رفتن است
و بعضی احادیث که وارد شده است که مهری و قرضی که از مهر زنان
بهم رسیده از زکوة نمیتوان داد گویا محمول باشد بر صورتی که اسراف
کرده باشد در زن خواستن یا در مهر کردن و بعضی گفته اند که انکسی
که دین بهم رسانیده در معصیت هرگاه توبه کرده باشد میتوان باو داد
از سهم فقرا و بعضی در اطلاق این کلام اشکال کرده اند و گفته اند که اگر ان
شخص فقیر باشد یعنی قوت سالیانه نداشته باشد و عدالت هم شرط
باشد در فقیر این سخن خوبست و هرگاه قوت سالیانه داشته
باشد از سهم فقرا باو نمیتوان داد و همچنین هرگاه قوت سالیانه

عدالت نداشته باشد و عدالت در اهم شرط ندانیم احتیاج بتوبه نیست
همین که فقیر است باو از سهم فقرا میتوان داد و فقیر مال خود را بهر
مصرفی میتواند برساند هرچند ادای دین باشد و هرگاه ندانیم حال
مدیون را که ایا صرف طاعت یا معصیت کرده پس اظهر اینست
که جایز است که زکوة بدهیم و تفحص هم ضرور نیست بجهت انکه
افعال مسلمین محمول است بر صحت و از این سخنها ظاهر شد
که شرط است در جواز ادای دین مدیون از زکوة اینکه عاجز باشد
از ادا و هرگاه از ادای بعض ان عاجز باشد همان بعض را میتوان ادا
کرد و هرگاه قدری مالی دارد که وفا بمؤنه سال او میکند لکن
زیاده از ان ندارد که ادای دین تواند کرد اظهر انست که او لا
میتواند زکوة بگیرد و دین خود را ادا کند و واجب نیست که اول
از مال خود ادای دین کند و بعد از ان از سهم فقرا بگیرد اما در این
صورت که مؤنه سال دارد و بجهت دین زکوة میگیرد اشکالی هست
که از سهم مدیونین میگیرد یا از سهم فقرا هم میتواند گرفت علامه
فرموده است که از سهم مدیونین میگیرد و ممکن است که کسی بگوید
که شاید از فقرا هم تواند گرفت بجهت اینکه در این حال واجب است براو
ادای دین از مال خود پس عرفا صادق است بر کسی که واجبست قدری

ادو

از قوت خود را بعوض دین بدهد و عازم بران هم باشد بر اینکه مالک
قوت سالیانه خود نیست و افضل و احوط انست که ادای دین را از
مال خود بکند و بعد از ان از سهم فقرا زکوة بگیرد و بنا بر انچه اختیار
کردیم از جواز ادای دین از زکوة در اول باد ظاهر اینست که واجب نباشد
که همان چه گرفته است بعوض دین بدهد بلکه میتواند انرا صرف مؤنه خود
کند و از مال خود دین را ادا کند و بدانکه جمعی از علما ما ذکر کرده اند که
شرط عجز در ادای دین در جائیست که دین را برای مصرف خود کرده باشد
اما هرگاه قرض کرده باشد بجهت مصلحت ذات البین و رفع فساد
مثل دعوی خونی یا مالی در میان دو طرف با علم و وضوح حقیقت حال
پس در اینجا عجز از ادا شرط نیست و خلافی در این نقل نکرده اند و بعضی
این را از مصرف سبیل الله شمرده اند و بنا بر این در اول باد هم جایز است
که از وجه زکوة بان مصرف برسانند چنانکه شهید رحمه الله در کتاب
بیان گفته است و در ادای دین مدیون از وجه زکوة اذن مدیون هم شرط
نیست بلکه میتوان زکوة را بطلب کار او داد بدون اذن او و هرگاه
صاحب مال دینی بر گردن کسی داشته باشد که عاجز باشد از ادای
ان میتواند که ان دین را در عوض زکوة خود حساب کند و اورا
بری الذمه کند و حضور دادن او هم در کار نیست بلی برای خاطرجمعی

او وخوف تنازع درمیان ورثه وامثال آن باید بگوید ودر گفتن هم
همین قدر کافیست که تو بری الذمه هستی واظهار اینکه از وجه
زکوة است واجب نیست وهرگاه مدیون میت باشد هم جایز است
که دین او را از وجه زکوة بدهند هرگاه مالی نداشته باشد که وفای آن
کند وهرگاه خود اینکس از میت طلب دارد هم میتواند ذمه میت را
بری کند در عوض وجه زکوة وآن طلب را عوض زکوة حساب کند
وبعضی در میت مال نداشتن را شرط ندانسته اند وآن ضعیف است
وجایز است ادا کردن قرض کسانی که نفقه ایشان بر اینکس واجبست مثل
پدر وفرزند وزن وغیر اینها خواه زنده باشند وخواه مرده بشرط اینکه
عاجز باشند از ادای آن وهرگاه خود اینکس از ایشان طلب داشته باشد
جایز است که در عوض زکوة ذمه ایشان را بری کند وهرگاه قرض داران
وجه زکوة را که از راه قرض داری گرفته صرف کند در غیر ادای دین خلاف
سابق که در مکاتب گذشت در اینجا نیز هست واظهر عدم رجوع است باو
پس هرگاه کسی باو وجه زکوة بدهد بجهت ادای دین واو هم محتاج باشد
باین در آنحال پس بعد از آن که گرفت طلبکار او را بری کند یا دیگری تبرعا
دین او را ادا کند معلوم نیست که براو لازم باشد پس دادن زکوة نزد براى
مالک جایز باشد پس گرفتن وهمچنین هرگاه آن وجه را صرف کند در ام

معیشت

معیشت خود ودین را از مال خود بدهد بلی اشکال هست در وقتی که مالک
در وقت دادن زکوة شرط کند که باید بمصرف قرض خود بدهی وبمصرف
دیگر صرف نکنی واحوط اینست که در اینجا خلاف شرط مالک را نکند ودور
نیست که بلزوم آن قائل باشیم وشاید مراد محقق هم این باشد آنجا که
گفته است که قصد مالک معتبر است ومالک مختار است که صرف کند زکوة را
بهر صنفی که خواهد وهرگاه شخصی ادعا کند که من غارم وقرض دارم وطلبکار
او تصدیق کند بی اشکال سخن او را میشنوند وهمچنین هرگاه طلبکار او حاضر
نباشد بلکه بمحض ادعا قول او مسموع است وتفحص هم واجب نیست وبعضی
گفته اند که قبول نمیشود بلکه محتاج خواهد بود بشاهد یا قسم واظهر قول
اول است واین در غیر صورتیست که ادعا کند که قرض را از برای اصلاح بین
الناس کرده ام که در اینجا بدون بینه از او نمیشنوند **مطلب هفتم**
از جمله مصارف زکوة فی سبیل الله است اظهر واشهر اینست که مراد از آن هر
مصرفیست که وسیله خیر وثواب باشد که از جمله آنها اعانت کردن کسانی
است که بجهاد میروند وبعضی مخصوص همین قرار داده اند وآن ضعیف است
پس جایز است صرف زکوة در اعانت حجاج وزوار وپل وکاروانسرا ومسجد
وحمام ومدرسه وکتب علمیه دینیه وامثال آنها نهایت با وجود فقرا
محتاجین احوط اینست که آنها را مقدم دارند واظهر اینست که احتیاج در مثل

حاج وزوار شرط است باین معنی که آن شخص هرچند غنی باشد اما قدرت بر زیارت
کردن یا حج کردن نداشته باشد وبعضی شرط کرده اند که باید فقیر باشد یعنی قطع نظر
از زیارت وحج هم فقیر باشد واین دور است وبعضی در مطلق احتیاج هم
اشکال کرده اند بجهت آنکه اعانت بر زیارت کردن مثلا راه خیر است هرچند
زایر غنی باشد وقادر بر زیارت کردن هم باشد بلی در کسی که بجهاد میرود فقر و
احتیاج بهیچوجه شرط نیست، **مطلب هشتم** از جمله مستحقین زکوة ابن السبیل
است ومراد از آن کسی است که از راه مانده باشد در غربت یا بجهت نهب و
غارت اموال او یا بجهت طول سفر وتمام شدن خرجی وومثل اینها واین شخص
هرچند در بلاد خود غنی باشد میتوان باو بقدر زکوة داد که بخانه خود برسد
یا بجائی که در آنجا مالی دارد واو را تکلیف نمیکنند که زود بر گردد بلکه بجهت
آن کاری که آمده مثل زیارت یا دیدن ارحام یا امثال آن اینقدر باو میدهند
که بعد قضاء حوائج خود بمنزل خود برسد وهرگاه بعد رسیدن بمنزل چیزی
زیاد بیاید بعضی گفته اند واجبست که رد کند بمالک یا وکیل او یا حاکم
شرعی ولزوم آن بر حقیر ظاهر نیست بلی احوط است وکلام در صورتی که ابن
سبیل آن مال را صرف کند در غیر آن مصرف همانست که پیش گذشت از خلاف
واظهر عدم رجوع است باو مگر در صورت شرط مالک وهرگاه ابن سبیل
تواند بدون حرج وضرری بعضی از اموال خود که در خانه دارد در غربت بفروشد

لذم

بوجه صحیحی ودفع حاجت او بشود دیگر از وجه زکوة نگیرد بلکه احوط اینست
که هرگاه باو قرض دهند در سفر هم از وجه زکوة نگیرد وبعضی گفته اند که هر
چند قادر بر فروختن مال باشد وقادر بر قرض کردن هم باشد میتواند زکوة
بگیرد واین دور است ودر دفع حاجت ابن السبیل ملاحظه حال او را باید کرد
در ماکول وملبوس ومرکوب وامثال آن بجهت آنکه اشخاص در این معنی
مختلف میباشند وهرگاه مسافر قصد اقامه کند در بین راه ودر بین
ایام اقامه مال او تلف شود باز این را ابن السبیل میگویند وباو میتوان
زکوة داد تا بمنزل خود برسد وهمچنین هرگاه بعد از آنکه ابن سبیل شد
قصد اقامه کرد در جائی بعد از آن سفر کرد بخلاف آنکه کسی از خانه خود
انشاء سفر بکند وخرجی نداشته باشد که آن داخل ابن سبیل نیست
بلکه اگر سفر خیری باشد از وجه سبیل الله باو میدهند وبعضی انشاء
سفر را هم داخل ابن سبیل کرده اند وآن دور است وجمعی مهمان را
هم از جمله این صنف محسوب داشته اند وکلام ایشان اختلافی دارد
واظهر اینست که هرگاه آنکسی که از راه وامانده باشد در غربت محتاج بمهمان
شدن باشد او هم داخل ابن سبیل است وجایز است مهمان کردن او را
از وجه زکوة واگر غیر این باشد جایز نیست ووقت نیت زکوة وقتیست
که شروع بخوردن میکند وهرچه از او زیاد بیاید از وجه زکوة محسوب نیست

همانچه خورده است او را محسوب دارد و هرگاه مجهول باشد قدر یقینی را
حساب کند و شرط است در ابن سبیل که سفر او معصیت نباشد و از بعض
علما ظاهر میشود که باید سفر او طاعت باشد واجب یا سنت و اظهر اینست
که مباح بودن سفر کافیست **مقصد چهارم** در اوصاف مستحقین است
و در ان چند مطلب است **مطلب اول** شرط است که مستحق زکوة شیعه
امامیه باشد در غیر صنف مولفة قلوبهم و هرگاه مخالفان مذهب ما شیعه
شوند و قبول مذهب امامیه کنند هر عبادتی که کرده باشند که در مذهب
ایشان صحیح بوده قضا نباید بکنند بغیر زکوة را هرگاه بغیر امامی داده
باشند که باید اعاده کنند و هرگاه مستحق شیعه امامی بهم نرسد باز
بمخالفان نمیتوان داد و بمستضعفین ایشان هم نمیتوان داد و ظاهر اینست
که فرقی مابین زکوة و فطره نیست و جمعی قائل شده اند که فطره را
در چنین وقتی بمستضعفین ایشان میتوان داد و مراد از مستضعفین
ایشان انهایند که عداوتی با اهل حق ندارند و اقوی عدم جواز است
خصوصا در زکوة مال و جایز است که زکوة را باطفال شیعیان امامیه
بدهند خواه یتیم باشند و خواه غیر یتیم و خواه پدران ایشان فاسق
باشد یا نباشد و ضرور نیست که علم داشته باشیم که پدرهای طفلها
اصول دین خود را بدلیل میدانسته بوده اند هر چند دلیل اجمالی

بوده

بوده باشد بلکه همین که مقر بمذهب حق بوده اند و بطلان طریقه ایشان معلوم
نبوده است کافیست و تفحص واجب نیست بلی هرگاه معلوم شود که بمحض
تقلید دینی اختیار کرده بوده اند و با وجود متفطن شدن باختلاف مذاهب و
احتمال دادن اینکه بلکه دینی دیگر حق باشد و این دین صحیح نباشد و با وجود این
بطریقه پدران و مادران باقی مانده اند و اجتهاد نکرده اند و تفحص و تامل نکرده اند
زکوة دادن باطفال این اشخاص و اولاد ایشان مشکل است و اما اگر حال او
معلوم نباشد و مقر بمذهب حق بوده است ظاهرا کافیست چنانکه گفتیم و زکوة
مال را که باطفال میخواهند بدهند بدست ولی ایشان بدهند که بمصرف ایشان
برساند و ولی پدر است و جد و وصی ایشان و حاکم شرعی بترتیب و هرگاه
طفل شیرخواری باشد بمصرف رخت و اجرت شیر دادن و امثال ان
میرساند و هرگاه ولی نباشد هر یک از مؤمنین عدول میتوانند متوجه
امر او شد و نیت زکوة را در وقت دادن بان مؤمن میکنند و اگر
مؤمن عدل هم میسر نشود و لیکن کسی باشد که اطمینان باو هست که
بمصرف طفل میرساند مثل مادر او یا غیر او هم جایز است که باو بدهند
بلکه هرگاه خاطر جمع باشیم که طفل بمصرف خود میرساند بنحوی که
ولی بمصرف او میرساند دور نیست که جایز باشد که بدست
او بدهند چنانکه جمعی از علما تصریح بان کرده اند و اگر مالک زکوة را

بتیم یا صغیر میخوراند دیگر احتیاج بولی و قاضی ندارد در نزد خوردن نیت زکوة
بکند و محسوب بدارد مثل کفاره و هر قدر که میخورد حساب کند و طفل
تابع اشرف ابوین است هرگاه یکی از ایشان مؤمن باشد و حکم دیوانه هم حکم
صبی غیر ممیز است چنانکه در تذکره تصریح بان شده است **مطلب دویم**
جمعی از علما شرط کرده اند عدالت را در مستحق زکوة و ظاهر مراد ایشان
در غیر طفل است و اگر نه لازم می اید که جایز ندانند دادن باطفال را و جمعی
شرط کرده اند اجتناب از کبایر را دون صغایر و گویا ایشان اصرار بر صغیره را
مصر نمیدانند هر چند این هم داخل کبایر باشد و اگر نه فرقی مابین این دو قول
نبود بجهت انکه ایشان در این مقام گویا اجتناب از منافیات مروت را اعتبار
نکرده اند چنانچه از شهید رحمه الله و جماعتی از علما ظاهر میشود و جمعی شرط
نکرده اند عدالت را و این مشهور است در میان متاخرین علما و اقوی و
اظهر است و احوط اینست که ظاهر الصلاح باشد و احوط از ان اینست که
مجتنب از کبایر باشد خصوصا شرب خمر و از همه احوط اعتبار عدالت است
و بدانکه بعضی از اوقات میتوان حیله کرد در خلاصی از اشکال در وقتی که فقیر محتاج
و مستهلک باشد و اطمینان از حال او نداشته باشیم باینکه زکوة را بشخص
فقیر عادل متعهد سخی الطبعی بدهیم و باو التماس کنیم که او بان فقیر ببخشد
و ان فقیر عادل هم بعد از انکه ان زکوة را مال خود دانست قلبا باو ببخشد

وهرکاه

وهرگاه خود محتاج باشد ثانیا باو بدهیم از وجه دیگر تا رفع حاجت او بشود
همچنانکه شرط ایمان در غیر مؤلفه بود در غیر بسیاری از افراد سبیل
الله مثل مصرف پل و حمام و مسجد که ایمان در انها معنی ندارد و مثل
غازی که در جهاد جنگ کند و مؤلفه هم نباشد و همچنین شرط عدالت
در نزد انهائیکه ان را شرط میدانند و کلام در اشتراط عدالت در صنف
عاملین گذشت که خلاف نکرده اند در ان **مطلب سیم** شرط است
که مستحق زکوة واجب النفقه دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و جد و
جده و اولاد و زوجه و غلام و کنیز و خلاف کرده اند در اینکه ایا واجب
النفقه انکس میتواند زکوة از دیگری بگیرد با وجود اینکه انکس قادر باشد
بر نفقه دادن ایشان و مضایقه هم نکند اظهر عدم جواز است و بعضی گفته
اند میتوانند بگیرند الا از وجه که او نمیتواند بگیرد و در صورتیکه ان شخص
نداشته باشد یا دارد و نمیدهد و با عانت حاکم شرع هم نتوان گرفت
در اینجا بی اشکال میتوانند از غیر زکوة بگیرند و انچه گفتیم که مالک نمیتواند
زکوة خود را بواجب النفقه خود بدهد در ماکول و ملبوس و مایحتاج
ضروریه زندگانیست و الا جایز است که از وجه زکوة نفقه زن و غلام
واجب النفقه خود را بدهد و قرض او را ادا کند و همچنین جایز است زن
از برای او بگیرد و همچنین جایز است از وجه زکوة توسعه بدهد بواجب النفقه

یعنی اینکه بعد از نفقهٔ متعارفه لایقه بحال ان اشخاص هرگاه خواهش طعام لذیذی کنند یا میوه تازه یا امثال ان بایشان وسعت بدهد بحدی که از اندازه انها خارج نباشد و همچنین جایز است که خرج راه زیارت حج بایشان از وجه فی سبیل الله یا اگر ابن سبیل باشند چارواء و مقدار زاید بر نفقهٔ حضر را بایشان بدهند و همچنین هرگاه مکاتب باشند یا غلامی باشند در تحت شدت اقا و غیر ان میتواند ایشان را از وجه زکوة خلاص کند و محصل اینکه از وجه زکوة بایشان نمیتوان داد همان نفقهٔ لایقه حال حضر ایشان را از وجه فقرا و مساکین و از سایر جهات و از سایر سهام میتوان داد و زن ناشزه که از اطاعت شوهر بیرون باشد هرگاه فقیر باشد باو زکوة نمیتوان داد بجهت انکه قادر است که اطاعت شوهر کند و نفقه بگیرد و زن میتواند زکوة خود را بشوهر فقیر خود بدهد هرچند ان شوهر نفقهٔ ان زن را از همان زکوة بدهد و قیاس است رفع زکوة بر وجه منقطع هرچند فقیر باشد و هرگاه کسی شخصی را عیال خود کرده باشد خواه از خویشان و ارحام غیر واجب النفقه مثل برادر و خواهر و عمو و خالو و غیر انها باشد یا بیگانه باشد که میتواند زکوة خود را بایشان بدهد مطلب چهارم شرط است در مستحق زکوة اینکه هاشمی نباشد و اولاد هاشم امروز منحصر است در اولاد ابیطالب خواه از ابیطالب نیز بهم رسیده باشند یا از جعفر یا از عقیل برادران انحضرت و اولاد عباس

وحارث

وحارث و ابی لهب پسران عبد المطلب و بعضی علما گفته اند که بر اولاد مطلب برادر هاشم نیز حرام است و اولاد هاشم زکوة امثال خود را میتوانند گرفت هرچند در پی خاص بما ئل نباشند پس اولاد علی بن ابیطالب زکوة و فطره از اولاد جعفر و عقیل و اولاد ابی لهب هم میتوانند گرفت و همچنین و هرگاه زکوة امثال خود یافت شود و خمس هم یافت شود مختارند در گرفتن هر یک و خمس افضل است و همچنین جایز است از برای بنی هاشم اینکه زکوة بگیرند از غیر هاشمی در وقتی که نه خمس بهم رسد و نه زکوة امثال خود و در گرفتن زیاده از حد ضرورت خلاف کرده اند و ظاهر اکثر علما جواز است یعنی میتوانند بقدر مئونهٔ متعارفه بگیرند و بعضی تفسیر مقدار ضرورت را بقوت یکشبانروزه کرده اند و بعضی گفته اند هرگاه دانند که فردا هم چیزی از برای او میسر نمیشود قوت فردا را هم میتواند گرفت و از بعضی ظاهر میشود که از ین قدر هم کمتر است بلکه باید از باب اکل میته باشد که بقدر سد رمق بخورد چنانکه ظاهر روایت زراره بران دلالت دارد و قول اکثر علما خالی از قوت نیست و احوط اجتناب است از صدق حد ضرورت و حیله که سابق گفتیم هم در اینجا میتوان کرد بجهت هاشمی فقیر که زکوة را بفقیر معتمد غیر هاشمی که از حال او میتوان فهمید که از طلب مال خود را می بخشد بدهیم و او بهاشمی ببخشد و بعد از ان از برای

خود زکوة بگیرد و بدانکه زکوة واجبی و فطره واجبی از جملهٔ صدقات اجماعی علماست که از غیر بنی هاشم در غیر حال ضرورت بر بنی هاشم حرامست و اما سایر صدقات واجبه مثل نذر و کفاره و امثال انها در انها اختلافست و ظاهر اکثر علما حرمت است و اظهر جواز است و اما صدقات مندوبه خواه زکوة سنتی باشد مثل زکوة برنج و نخود و عدس و ماش و امثال انها یا تصدقات مستحبه دیگر پس در حلیت اینها بر بنی هاشم اشکالی نیست خواه از امثال خود باشد یا از غیر امثال و بعضی استثنا کرده اند پیغمبر خدا را و بعضی ائمه را هم استثنا کرده اند و گفتگو در ین بی ثمر است مقصد پنجم در بیان کسانی که مباشر اخراج زکوة میشوند و کیفیت اخراج و در ان چند مطلب است مطلب اول جایز است از برای مالک که خود اخراج زکوة خود بکند و جایز است که وکیل کند کسی را که او اخراج کند و همچنین جایز است از برای امام که اخراج کند زکوة او را یا عاملی که امام نصب کند و مجتهد عادل در زمان غیبت امام قایم مقام امام است و سنت است که زکوة را نزد امام برند که او بمصرف رساند خصوصا در غلات و حیوانات و هرگاه امام غایب باشد نزد مجتهد عادل برند و بعضی واجب دانسته اند و اقوی استحباب است و هرگاه امام زکوة را بطلبد واجبست دادن باو و همچنین عامل او و هرگاه با وجود طلب امام خود زکوة را بدهد معصیت کرده است و بعضی مجزی نمیدانند یعنی باید

ثانیا

ثانیا زکوة بدهد و بعضی میگویند زکوة صحیح است هرچند گناه کرده است و این اظهر است و دور نیست که مجتهد عادل نیز چنین باشد در زمان غیبت امام و کسی که مالک وکیل خود میکند در اخراج زکوة باید امین و عادل باشد و باید که مجتهد عادلی که زکوة را نزد او میبرند مامون باشد یعنی کسی نباشد که بحیلهٔ شرعی زکوة را بر خود حلال کند با وجود غنی بودن مثل اینکه خود مالی دارد و انها را می بخشد بزن یا فرزند خود که خود را فقیر کند و زکوة را بردارد و امثال این و مالک هرگاه ادعا کند که من زکوة خود را داده ام از و قبول میکنند و برا و تکلیف شاهد و قسم نمیکنند مطلب دویم واجب نیست قسمت کردن زکوة بهمه اصناف بلکه جایز است از برای مکلف که زکوة خود را تماما بیک صنف بدهد مثل فقرا تنها یا قرضداران تنها بلکه جایز است دادن بیک نفر از هر یک از ین اصناف که باشد و بعضی مستحب دانسته اند قسمت کردن بهمه اصناف را و واجب نیست ملاحظه مساوات در میان جماعتی که بانها زکوة میدهند بلکه مالک اختیار دارد بهر که هر قدر خواهد میدهد ولکن بهتر انست که مساوات کند مگر اینکه بعضی از انها مرجحی داشته باشد مثل اینکه اهل فضل و صلاح را زیاده از غیر انها بدهد یا ان فقیری را که سوال نمیکنند ترجیح دهد بر انکه

سؤال میکند یا بسبب رحم بودن یا شدت حاجت ترجیح دهد و در روایتی وارد
شده است که زکوة حیوانات را بصاحبان ابرو و عزت بدهد و کسانیکه عادت
بسؤال ندارند و زکوة چیزهای دیگر را بفقرا خاکسار بدهد و دور نیست که
ملاحظه ابرو و عزت نسبت باقسام زکوتها در زمانها مختلف باشد پس در
هر زمان انچه لایق هر یك هست باو بدهد و اینمعنی بر سبیل استحبابست
مطلب سیم بیش دانستی وقت وجوب اخراج زکوة را و حال بدانکه
مشهور میان علما اینست که جایز نیست تاخیر در اخراج زکوة از وقت ان
بدون عذری مثل انکه دست رسی بمال ندارد یا از ظالمی میترسد یا مستحق
موجود نیست و همچنین است هر کسی که مالی از غیر در دست او باشد
و ان غیر انرا بطلبد و او ندهد یا کسی او را وصی خود کند که مالی را
بغیر رساند و او نرساند یا کسی وجه زکوة یا خمس یا مال دیگر را نزد کسی
بفرستد که تقسیم کند و او تاخیر کند گناه کار است و اگر تلف شود
ضامنست و جمعی از علما گفته اند که هر گاه دادن زکوة را تاخیر کند بجهت
انتظار افضل و بجهت رسانیدن بهمه اصناف یا بهمه فقرائی که در ان بلد
هست گناه نیست و بعضی میگویند که تاخیر مطلقا حرامست و بعضی
مقید کرده اند بیکماه یا دو ماه و اظهر در نظر حقیر انست که هر گاه تاخیر
از راه اهمال و کاهلی و بی اعتنائی است حرامست و جایز نیست و هر گاه تلف

شود ضامن است و اما هر گاه از راه عذر باشد پس هر گاه عذر مثل نبودن
مستحق یا خوف ظالم یا عدم تمکن و دست رسی بمالست در اینجا تاخیر حرام
نیست جزما و ضامن هم نیست جزما و اما هر گاه عذر مثل انتظار افضل است
یا بجهت رسانیدن بهمه یا انکه کسانی هستند که همه ساله از و زکوة میگیرند
و با و عادت دارند و انتظار ایشان را میکشد پس اظهر انست که تاخیر معصیت
نیست لکن اگر تلف شود ضامن است **مطلب چهارم** اختلاف کرده اند
در جواز نقل زکوة از بلد مال ببلد دیگر در وقتی که مستحق در بلد مال موجود
باشد خواه ان مستحق از اهل ان بلد باشد یا از خارج امده باشد بعضی حرام
دانسته اند و بعضی جایز دانسته اند و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی
جایز دانسته اند بشرط اینکه ضامن شود تلف انرا و اظهر اینست که جایز است
نقل خصوصا هر گاه بجهت ان باشد که با فضل بدهد و بغیر طلب افضل
مکروه است و این را تاخیر نمیگویند در عرف و هر گاه تلف شود ضامن است
و اما هر گاه مستحق مطلقا در بلد نباشد پس جایز است نقل مال ببلد دیگر با
امنیت راه و اطمینان و هر گاه تلف شود ضامن نیست مگر با تقصیر و تفریط
در محافظت ان و بدانکه در صورتیکه تاخیر دادن زکوة حرام باشد یا نقل
حرام باشد هر گاه تاخیر کند یا نقل کند و بمستحق برساند معصیت کرده است
اما زکوة از و ساقط میشود و همچنین هر گاه زکوة را در ذمه خود بگیرد و مال را

تلف کند و مساوی ان یا قیمت انرا در بلد دیگر بفقیر بدهد جایز است
و معصیتی هم نکرده است بلی خلاف مستحب کرده است زیرا که مستحب است
که زکوة مال را در بلد مال صرف نکنند بخلاف زکوة فطره که مستحب است
که در بلد مالك صرف شود و مستحب است از برای مالك هر گاه مصرفی از برای
زکوة نیابد اینکه عزل زکوة بکند یعنی از مال بقدر زکوة جدا کند و نیت
زکوة بان بکند و دور نیست که با وجود مستحق هم عزل جایز باشد بلکه
در بعض اوقات مستحب باشد مثل انکه از خرمن زکوة را جدا کند نیت میکند
زکوة بودن انرا و ببلد می اورد و بمستحق میدهد یا اینکه مستحقین در بلد
بسیارند میخواهد بجمعی بدهد فورا همه حاضر نیستند زکوة را جدا
میکند و بدفعات بایشان میرساند و هر گاه بعد از عزل تلف شود
بدون تاخیر و تقصیر ضامن نیست و اما هر گاه تاخیر کند بدون عذر
یا تقصیر کند در محافظت ضامن خواهد بود و زکوة بعد از عزل از مال
امانتست در دست مالك و حرامست تصرف در ان و بدل کردن
و بمالی که از ان حاصل شود خواه متصل مثل پشم و مو و گوشت حیوان یا
منفصل مثل شیر و ولد همه تابع زکوة است و مال ارباب زکوة است
و هر گاه مرگ کسی را دریابد و در ذمه او از زکوة باشد واجبست که وصیت
کند باخراج ان بنحوی که وصیت او شرعا ثابت شود و بعضی عزل زکوة را هم

در این حال واجب دانسته اند و اظهر عدم وجوبست **فایده** بدانکه هر گاه زکوة را
بامام یا عامل او برساند یا بمجتهد عادل بدهد ذمه او بری میشود هر چند در دست
ایشان تلف شود و بمستحق نرسد و اما هر گاه بدست وکیل مالك برسد بمجرد همین
بری الذمه نمیشود تا بمستحق نرسد و اگر در اینحال تلف شود هر گاه از هیچیك
تقصیری و تاخیری نشده است هیچیك ضامن نیستند و اگر اینمعنی بعد از
تاخیر مالك شده باشد بدون عذر پس ذمه مالك بری نمیشود و هر گاه مالك
تقصیری نکرده و وکیل را امین دانسته و تقصیر از وکیل شده باشد ظاهر اینست
که بر مالك غرامتی نباشد و وکیل ضامن است **مطلب پنجم** جایز نیست
مقدم داشتن زکوة بر زمان تعلق وجوب ان یعنی قبل از تمام شدن
ماه یازدهم در طلا و نقره و حیوانات و قبل از بسته شدن دانه در غلات
بتفصیلی که گذشت و بعضی جایز دانسته اند که بنیت زکوة مقدم بدارد و
این ضعیف است بلی مستحب است که قبل از وقت بنیت قرض بفقیر بدهد
و بعد از دخول وقت وجوب هر گاه فقیر بصفت استحقاق باقی باشد و مال
هم بصفت وجوب زکوة باقی باشد باینمعنی که در نصاب مال نقصی بهم نرسیده
باشد یا امری که باعث سقوط زکوة باشد حاصل نشده باشد در انوقت قرض را
بنیت زکوة از ذمه فقیر ساقط کند چنانکه روایات بسیار بر ان دلالت دارد
و در حدیث عقبه ابن خالد است که گفت عثمان بن عمران سؤال کرد از حضرت

صادق کہ می اید نزد من مردی پس میطلبد از من چیزی و وقت زکوة من نیامده
است پس انحضرت فرمودند که قرض دد نزد ما یکی هجده است و صدقه یکی به وجه
میشود تو هر کاه مال داری و وسعت داری که باو بدهی پس هرکاه وقت زکوة تو شد
حساب کنی انرا از وجه زکوة تمام شد حدیث و اکر غنی شده باشد هرچند بسبب
منافع انمال قرض باشد باو نمیتواند حساب کند بلکه اکر خواهد قرض خود را پس
بکیرد و بدیکری بدهد و اکر فقیر بصفت استحقاق باقی باشد هم میتواند قرض خود را
پس کیرد و بهر حال ضرور نیست که عوض قرض را که میکیرد در وجه زکوة بدهد
بلکه میتواند انرا خود بمصرف برساند و از مال دیکر خود زکوة بدهد بان فقیر
یا غیر ان و اکر ان فقیر بعین همین مال قرض غنی شده باشد که اکر قرض را ادا کند باز
فقیر باشد باز میتواند انرا در وجه زکوة حساب کرد با او و این شخص را غنی نمیکویند
در عرف و عادت مطلب ششم واجبست نیت در اداء زکوة یعنی قصد کند
که انمال معین را میدهد در وجه زکوة قربة الی الله و لازم نیست قصد وجوب و
استحباب بلی واجبست قصد امور یکه باعث تعیین زکوة شود یعنی اینکه
میدهم زکوة است نه تصدق و نه عوض قرض بلکه اینمعنی در اداء دین هم ضرورست
باینمعنی که هرکاه کسی وجهی از طلب کار و بدهد به نیت تصدق یا تحفه زکوة مثلا
دیکر بعوض قرض حساب نمیشود پس تا معین نکند قرض را متعین نمیشود و مکرر
کفتیم که کذرانیدن این امور در خاطر ضرور نیست همینکه داعی بران فعل

وباعث او برین کار دادن زکوة است کافیست و همچنین ضرور نیست در نیت زکوة
قصد جنس انمالی که زکوة انرا میدهد و نه اینکه قصد کند که زکوة این خرمن است یا ان
خرمن بلکه هرکاه قیمت زکوة را میدهد ضرور نیست که قصد زکوة کندم و جو را هم
بکند بلکه میتواند که به نیت انچه در ذمه اوست بدهد و همچنین هرکاه نصاب
اول از کوسفند داشته باشد و یک نصاب اول از شتر و باید دو کوسفند بدهد
ضرور نیست که قصد کند که این کوسفند را به نیت زکوة کوسفند میدهم و ان
دیکری را به نیت زکوة شتر بلکه هر یک را که میدهد نیت کند از انچه در ذمه
اوست کافیست و همچنین هرکاه در ذمه او زکوة طلا و نقره و زکوة حیوان و غله
هم باشد و در عوض همه قیمت بدهد از یک جنس ضرور نیست قصد خصوص
هر یک بلکه چنین است هرکاه فطره و زکوة هر دو در کردن او باشد ضرور
نیست تعیین و کافیست نیت ما فی الذمه و هرکاه زکوة دو نصاب در
ذمه او باشد مثلا یک کوسفند از بابت چهل کوسفند متوجه او باشد و
یک کوسفند از بابت پنج شتر و یک کوسفند را بدهد از جمله انچه در ذمه اوست
بدون قصد تعیین اظهر انست که بالنسبه بهر یک در وجه زکوة ان محسوب
میشود پس نصف ان کوسفند در عوض شتر حساب و نصف یک کوسفند
بر ذمه او باقی میماند و همچنین نصف دیکر در عوض چهل کوسفند حساب
میشود و نصف دیکر در ذمه او میماند پس اکر هر دو نصابها بدون تقصیر

تلف شوند پیش از انکه یکی دیکر را تواند بمستحق رساند دیکر بر او چیزی نیست
و اکر یکی بر طرف شود نصف کوسفندی دیکر باید بدهد در ازاء ان نصابی
که باقیست و واجبست که نیت مقارن دادن زکوة باشد پس هرکاه
نیت نکند تا مال را ادا کند مثل اینکه بقصد ریا یا نیت فاسد دیکر بدهد
ان دادن صحیح نیست نهایت اکر مال باقی باشد در نزد فقیر و ان فقیر
هم بصفت استحقاق باقی باشد میتواند الحال نیت کند که انمال که در نزد
فقیر است در وجه زکوة باشد و هرکاه انمال را فقیر تلف کرده باشد پس اکر
فقیر میدانست که مالک بدون نیت صحیح داده است و ارباب زکوة است
بر او حرامست و مشغول الذمه انمالست باز میتواند مالک انرا در وجه زکوة
حساب کند و اما اکر نمیدانست و تلف کرد پس اظهر انست که نمیتوان در وجه
زکوة محسوب داشت و در اینجا ضرورست ذکر چند فایده فایده اول اینکه
پیش دانستی که زکوة را مالک خود میتواند بیرون کند و وکیل مالک هم میتواند
و همچنین امام و عامل و مجتهد پس بدانکه هرکاه مالک خود زکوة خود را بیرون
کند و نیت کند و بمصرف برساند بی اشکال صحیحست خواه بدست خود بدهد
یا انکه مال را اخراج کند و بغلام خود بکوید که این را ببر به فلان فقیر یا بغلام
خود کوید که اینقدر غله از انبار بیرون کن و بفلان فقیر بده یا زکوة غله خود را
بار کند بچاروادار و بکوید این را ببر بخانه فلان فقیر هر یک از این انحاء و امثال

ان که باشد همینکه مالک قصد زکوة دارد باین نحوها و نیت فرمان برداری
خدای تعالی دارد و برین نیت مستمر و باقیست تا زمانی که بدست فقیر
برسد و علم بهم رساند که بدست او رسید همین قدر در نیت کافیست خصوصا
هرکاه مطلع و اکاه است بر ان زمانی که بدست فقیر میرسد و در انحال
هم قصد را در ذهن خود دارد و معلوم نیست که واجب باشد حضور
نیت در ذهن در حال رسیدن بدست فقیر و هرکاه در بین عیبی کرده
باشد مثل اینکه در بین انحال ریائی قصد کرده باشد یا بالمره غافل شده بنحوی
که بکوید انمال را بر کردانید و من چیزی دادنی نیستم یا پشیمان شد از دادن
خود و امر کرد به بر کردانیدن ان و مثل اینها و بعد از ان که بدست فقیر رسید
باز عود کرد باراده دادن زکوة ان نیت سابق کافی نیست بلکه معتبر نیت
تازه است پس هرکاه عین مال باقیست الحال نیت زکوة میتواند کرد و همچنین
هرکاه تلف شده باشد بنحوی که پیش کفتیم این احکام در وقتی است که مالک
خود زکوة بدهد و نیت کند و اما هرکاه کسی را وکیل کند در دادن زکوة
و این بر دو قسم است یکی انست که وجه زکوة را جدا کند و بوکیل خود بدهد
که این را بفقرا قسمت کن و تو نایب منی در تقسیم زکوة یا در رسیدن ان
بمصرف پس هرکاه مالک در حال دادن بوکیل نیت کند و وکیل هم
نیت کند در حال دادن بفقیر و رسانیدن بمصرف صحیحست باجماع علما

واما هرگاه هیچکدام به نیت زکوة نکرده باشند باطل است باجماع علما
اما هرگاه مالک در حین دادن بوکیل نیت کرده باشد ووکیل در حین
مصرف رسانیدن نیت نکرده باشد مشهور بطلانست واز کلام علامه رحمه الله
در تذکره اشعاری بدعوی اجماع دران هست لیکن حقیر در بطلان ان تامل
دارم ووجه انرا در کتاب غنایم الایام بیان کرده ام وهرگاه مالک نیت
نکرده باشد ووکیل نیت کرده باشد واین ممکن نیست مگر باین نحو که مالک
قصد ریا کرده باشد در وقت دادن بوکیل بجهت انکه اصل قصد زکوة
منتفی نمیشود از توکیل دران پس در ینصورت خلاف کرده اند جمعی از علما
تصریح ببطلان کرده اند وجمعی صریح میدانند واظهر در نظر حقیر بطلان نیت
حاصل اینکه نیت مالک بهرحال معتبر است ولیکن ضم کردن نیت وکیل بان
احوط است وهرگاه در حال دادن بفقیر فرض کنیم که مالک مطلع شود ونیت
کند دیگر اشکال نیست هرچند وکیل نیت نکرده باشد وقسم دیگر انست
که مالک کسی را وکیل کند در اخراج ورسانیدن بمصرف هردو مثل اینکه
بگوید برو وخرمن مرا بردار وحساب کن وزکوة انرا بیرون وبمصرف برسان
وظاهر اینست که حکم این هم مثل سابق بوده باشد ودرین هم نیت مالک
ضرور است یعنی در وقتی که وکیل میکند نیت ادای واجب خود را قربة
الی الله میکند ووکیل را امر میکند باخراج ان وادای ان لکن احتیاط در اینجا

دربابِ

در باب لزوم نیت وکیل در حال رسانیدن بمصرف بیشتر است وبهرحال
باید نیت مالک باستمرار حکمی باقی باشد تا وقت رسیدن بمصرف ومنافی
با وبرنخورد مثل ارتداد یا موت مالک یا مثل ان ودر کلام فقها تصریح
قسم دویم در نظر نیست وگمان حقیر اینست که سخنهای فقها درین مسئله
مبتنی است براعتبار گذرانیدن نیت در خاطر در حال دفع زکوة ومانحن
سبب امر در مسئله صعوبت بهم رسانیده وهرگاه بنا را بر کفایت داعی
بگذاریم چنانکه تحقیق در مسئله است امید از خداوند تعالی انست که امر اسان
تر باشد انشاء الله تعالی همین قدر کافی باشد که داعی فرمان برداری الهی
در دادن اینقدر از مال در وجه زکوة مالک را باعث شود که انرا از مال جدا
بمصرف ان برساند بشرطی که ان داعی بر حکم خود باقی باشد تا زمان رسیدن
خواه رسانیدن ان بدست خود باشد یا بدست غلام خود یا طفلی یا دیوانه
یا غیر اینها یا بدست وکیل خود بهر یک از دو قسم که بوده باشد وهمینکه
مصرف رسید کافی باشد واما امام وعامل ومجتهد پس اگر مالک
نیت زکوة کرد وبدست ایشان داد مجزیست وبر امام وقایم مقام او
نیتی لازم نیست پس گویا بدست فقیر رسیده است وهرگاه مالک نیت
نکرده است پس اگر امام وقایم مقام او باکراه وجبر از و گرفته اند پس ان زکوة
مجزی است واز کردن مالک ساقط است لکن معلوم نیست که ثواب

داشته باشد ودرینوقت امام وقایم مقام نیت زکوة میکند وبمستحق
میدهد چنانکه ولی طفل در زکوة طفل نیت میکند وهرگاه بطوع ورغبت
از مالک میگیرند ولکن مالک نیت نکرده بمعنی اینکه بقصد ریا یا عرض دنیوی
دیگر داد درینصورت خلاف کرده اند بعضی میگویند میانه خود وخدا
مجزی نیست لکن امام وقایم مقام او دیگر از و مطالبه نمیتوانند کرد ودور
نیست که اظهر این باشد که زکوة از گردن او ساقط میشود لکن ثواب ندارد
وبلکه معاقب هم خواهد بود بر نیت خود وثانیا او را تکلیف نمیکنند
بدادن بخلاف انکه خود بقصد ریا یا مثل ان بفقیر بدهد که در اینجا مجزی
نیست ومکلف است باعاده فایده دویم دانستی که جایز است که مالک
وکیل تعیین کند بجهت دادن زکوة وبدانکه جایز است از برای فقیر تعیین
وکیل در گرفتن زکوة وبعضی در این نزاع کرده اند واقوی قول اول است خصوصا
در وقتی که کسی بفقیر وعده دادن زکوة کرده باشد وفقیر وکیلی
تعیین کند در اخذ ان واما هرگاه فقیر کسی را وکیل کند که اگر کسی زکوة
بدهد تو وکیل منی که از برای من بگیری خالی از اشکال نیست ولکن اظهر جواز است
ولازم است که وکالت از جانب فقیر بثبوت شرعی برسد مثل اقرار فقیر
یا بینه یا غیر ان وبدون ثبوت نمیتوان داد بخلاف وکیل مالک که
در اینجا احتیاج باثبات نیست وفقیر میتواند بمجرد اینکه در دست

وکالت

وکیل است وادعای وکالت میکند از و بگیرد همچنانکه در بیع وطلاق
وغیره همچنین است وظاهر اینست که در صورت ثبوت وکالت از جانب
فقیر حصول براءة ذمه موقوف نیست بحصول علم بوصول بدست فقیر
چنانکه هرگاه بدست امام وساعی وفقیه میداد براءة ذمه حاصل بود
فایده سیم پیش گفتیم که وکیل مالک باید ثقه وامین باشد پس هرگاه
مالک زکوة خود را بوکیل ثقه امین داد ظاهر اینست که بری الذمه باشد
دیگر حصول علم بوصول بدست فقیر مستحق واجب نباشد اما اگر علم بهم رساند
که بمستحق نرسانیده است در اکتفای بان اشکال است ودور نیست که
مجزی باشد واما اگر او را وکیل کرده باشد در بیرون کردن مال ورسانیدن
بمصرف هر دو ومعلوم شود که بیرون نکرده است پس مجزی نیست فایده
چهارم ولی طفل در وقت دادن زکوة مال طفل نیت میکند وگویا
این عبادتی است مستقل از برای ولی در مال طفل خصوصا طفل غیر ممیز
وهمچنین وصی که زکوة را از مال میت بیرون میکند ودور نیست که
نیت مالک در حین وصیت کافی باشد ولکن احوط است که وصی نیز
نیت کند فایده پنجم جایز است تردید در نیت در صورت
شک مثل اینکه بگوید این گوسفند را میدهم در وجه زکوة گوسفندان
من که اگر بسلامت باشند زکوة واجبه انها باشد واگر نباشند

تصدق باشد واما اکر بکوید که این را امیدم بعوض زکوة مال غایبم اکر
سالم باشد پس اکر معلوم شود که سالم بوده است در وجه زکوة محسوب است
و هرکاه معلوم شود که سالم نبوده است خلاف کرده اند که آیا میتواند
آنرا در وجه دیکر حساب کند از زکوة یا غیر آن یا نه و اظهر آنست که هرکاه
عین مال که داده است باقیست میتواند عدول از نیت کند و در وجه
دیکر حساب کند و در صورت علم فقیر باینکه مال غایب تلف شده
است و این زکوة اوست هم میتواند از و کرفت و بدیکری داد و در صورت
جهل اشکالست و کلام در نظیر این پیش کذشت و اکر مال باقی نیست
پس اکر فقیر علم داشت که مال غایب سالم نبوده و این را از وجه زکوة
آن مال کرفته مشغول ذمه آن مال است و میتوان در اینجا نقل نیت کرد
میخواهد بهمان فقیر حساب کند و میخواهد از و بکیرد و بدیکری
بدهد و اکر نمیدانست این معنی را پس در اینجا نمیتوان از و کرفت و
نمیتوان با او از وجه دیکر حساب کرد فایده ششم هرکاه کسی منع
زکوة کند و بوعظ و نصیحت ندهد امام و فقیه عادل نایب او
با جبار از و بکیرد و هرکاه دست رسی بایشان نباشد میتوانند
مؤمنین نیز جبرا از ایشان بکیرند و همچنین است خمس و سایر
وجوه واجبه و همچنین در رسانیدن بمصرف مستحقین در اینحال
مؤمنین

مؤمنین خود مباشر آن میشوند مقصد ششم در لواحق است
و در آن چند مطلب است مطلب اول هرکاه جمع شود در مستحق
دو سبب از اسباب یا بیشتر مثل اینکه قرض دار باشد و عامل باشد
و بجهاد هم برود جایز است که بحسب هر یک از اسباب حصه باو
بدهند و هرکاه فقیر هم باشد دیکر مقدری از برای او نیست و
هر قدر خواهد باو میتوان داد چنانکه کذشت مطلب دویم مشهور آنست
که اقل آنچه بمستحق فقیر میتوان داد آنست که در نصاب اول واجب میشود
که نصف دینار است یا پنج درهم و بعضی کفته اند که آنچه در نصاب
دویم واجب میشود که آن ده یک دینار است یا یک درهم و بعضی کفته
اند که این حدی ندارد هر چه میدهند خوبست و اظهر قول آخر است و
با آنکه خلاف کرده اند که این تحدید یا بر سبیل استحبابست یا وجوب
جمعی کفته اند بر سبیل وجوبست و اشهر و اظهر استحبابست پس بنا
بر این اظهر استحباب تحدید مشهور خواهد بود و کراهت کمتر دادن
و اختیار با قوال اخر را بنا بر این بود که تحدیدات را حمل بر وجوب کرده
باشیم و ظاهر اینست که معتبر در غیر طلا و نقره هم نصاب اول یا دویم
باشد در آنچه نصاب او متعدد است مانند حیوانات و محتمل است
که مراد مساوی نصاب اول یا دویم باشد از طلا و نقره از قیمت آنها

واما در غلات که یک نصاب دارند هم محتمل است که حد آن این باشد که بدهد
آنچه در اول تمام شدن یک نصاب واجب میشود و محتمل است که مراد
مساوی قیمت پنج درهم باشد از آن و در احادیث بغیر ذکر حکم درهم در تحدید
مقدار اقل چیزی ندیده ام و اینها همه علامت عدم وجوب تحدیدست
در اقل و بهر حال هرکاه بر مکلف واجب نشده باشد الا یک کوسفند مثلا و قیمت
آن در وقت وجوب از پنج درهم کمتر باشد واجب نیست بر او زاید بر آن
و همچنین هرکاه زکوة نصاب اول را بفقیری داده باشد جایز است که زکوة
نصاب دیکر را بفقیر دیکر بدهد بنا بر مشهور و واجب نیست که از
کیسه خود چیزی بر آن بیفزاید و نه اینکه این را هم بفقیر اول بدهد
اینها که مذکور شد حکم اقل حد زکوة است و اما اکثر آن پس حدی ندارد
و بفقیر انقدر میتوان داد که غنی شود و زیاده بر غنی هم میتوان داد چنانکه
کذشت ولی هرکاه بدفعات بدهند با مقدار مؤنه او تمام شود دیکر
باو نمیتوان داد بجهت آنکه غنی میشود و بغنی زکوة نمیتوان داد مطلب
سیم بعضی کفته واجبست بر امام و ساعی و فقیه اینکه دعا
کند از برای صاحب مال هرکاه از و زکوة بکیرند و اظهر استحبابست
بر همه و بر فقیر هم و ضرور نیست که دعا بلفظ صلوات باشد بلکه بهر
لفظ که دعا کند خوبست و بعضی کفته اند بلفظ صلوات باشد یعنی
بکوید

بکوید صلی الله علیک یا بکوید اللهم صل علی فلان و این قول ضعیف است
و علامه رحمه الله در تذکره کفته است که بکوید اجرک الله فیما اعطیت و جعله
لک طهورا و بارک الله لک فیما ابقیت مطلب چهارم مکروه است که مالک
شود مالک چیزی را که در وجه زکوة داده است باختیار خود مثل خریدن
و قبول کردن بخشش مکر اینکه ضرورتی داعی شود مثل آنکه فریضه زکوة
جزء حیوانی باشد که فقیر بآن منتفع نمیتواند شد و کسی هم آنرا نمیخرد و اکر
بخرد هم بمالک ضرر میرسد در این صورت باکی نیست که مالک آنرا
بخرد و اما اکر بدون اختیار باو بر کردد مثل اینکه بمیراث باو منتقل شود
یا وکیل مطلق او آنرا از فقیر خریده باشد بدون اطلاع او یا در عوض طلب او
که فقیر باشد در این صورتها کراهت ندارد یعنی مکلف نیست باینکه آنرا
از ملک خود بیرون کند مطلب پنجم مستحب است تمغا کردن حیوانات
صدقه را در جاهای سخت کشاده مثل کوش کوسفند و ران کاو و شتر
و علامه در تذکره کفته است که هرکاه در تمغا اسم خدا باشد یعنی بصورت
لفظ الله باشد اولی و برکت دار تر است مطلب ششم هرکاه وجه زکوة
یا مال دیکر از خمس و صدقات ببرند بنزد کسی که تقسیم کند در مصرف
آنها و آن شخص هم متصف باشد بصفت آن مصرف پس اکر علم دارد که
مالک راضی است که او هم بجهت خود بردارد اشکالی در جواز نیست

چنانکه هرگاه علم داشته باشد بعدم رضا اشکالی در عدم جواز نیست واما هرگاه
رضا وعدم رضا هیچیک معلوم نباشد پس دران دو قول است واقوی در نظر
حقیر جواز است وخبر نهی محمول است بر کراهت یا بر صورتی که مظنهٔ تهمت
در دلالت باشد وظاهر کلام اکثر قائلین بجواز وصریح بعضی اینست که از
برای خود زیاده بر قدری که بدیگران میدهد بر ندارد وبعضی اخبار هم
تصریح باین دارد واولی اینست که هرگاه اشخاص محصور باشند تسویه
میان انها بکند وعلامه در تحریر جایز دانسته تفاوت گذاشتن را
وبهر حال ظاهر اعتبار حال است بحسب احتیاج نه مطلق تسویه هرچند
احوط اینست که برای خود زیادتر از هیچیک بر ندارد واما در دادن
باهل وعیال هرگاه از جملهٔ مصرف باشند پس گویا دران خلافی نباشد
وبعضی اخبار صحیحه هم تصریح باین دارد والله العالم باحکامه

باب دویم در زکوة فطره است وان از جملهٔ واجبات مؤکده
است واز احادیث مستفاد میشود که دادن فطره شرط قبول روزهٔ
ماه مبارک رمضان است وباعث محافظت جان وپاک کردن بدن
ودل از آفات وناخوشیهای معنوی ومسائل ان در ضمن چند
مقصد بیان میشود مقصد اول در بیان مکلف بفطره است
ودران سه مبحث است مبحث اول شرط است در وجوب

فطره

فطره بلوغ وعقل وازاد بودن پس فطره بر مال طفل ودیوانه نمیشود و
هرگاه عیال دیگری باشند براو واجب میشود وبر ولی ایشان هم سنت نیست
که از مال ایشان فطرهٔ ایشان را بدهد ومشهور اینست که اگر کسی بیهوش شود
پیش از شام عید وبعد شام بهوش اید براو هم واجب نیست واین خوبست
واما بنده پس خواه بگوییم که مالک مال میشود یا نمیشود براو زکوة نیست
وهمچنین براو واجب نیست زکوة زوجه او ودر هیچیک از اقسام غلام
اشکالی نیست مگر در مکاتب مشروط یعنی غلامی که اقا با او قراری کرده
که وجهی تحصیل کند وبدهد در مدتی وازاد باشد وشرط کند که اگر ندهد
باز غلام باشد ومکاتب مطلق که تا بحال چیزی از او ازاد نشده باشد
وان مکاتبی است که با او شرط نشده باشد عود به بندگی بلکه هر قدر که از مال
مکاتبت میدهد بان نسبت ازاد میشود ومشهور واقوی درین دو
قسم نیز عدم وجوب فطره است وزکوة این اقسام هم بر اقای ایشانست
یا هر کس که در شب عید عیال او باشند واما مکاتبی که بعضی از او ازاد
شده باشد پس اگر عیال اقا است یا عیال دیگری است فطره بر ایشان
است واگر عیال کسی نیست پس درین خلافست واقوی اینست
که فطره بر هیچکس لازم نیست وفطرهٔ او ساقط است وهمچنین
اظهر اینست که هرگاه غلامی میان چند نفر شریک باشند بر هیچیک

لازم نیست هرچند مشهور دران اینست که شرکا هریک بقدر حصه باید
بدهند وابن بابویه رحمه الله قائل شده است باینکه واجب نیست فطره تا
هر انسانی مالک یک سری نباشد بجهت روایتی که دران وارد شده است
ومقتضای ان روایت اینست که یک سر مرکب از دو سر هم کافی است مثل
اینکه شخصی نصف یکغلام را مالک باشد ونصف غلام دیگر را واین خالی
از اشکال نیست مبحث دویم شرط است در وجوب فطره توانگری
وبعضی بر فقیر هم واجب دانسته اند وبعضی گفته اند که هرگاه در شب عید
زاید بر قوت خود وعیال خود بقدر فطره داشته باشد براو واجبست
واقوی واشهر قول اولست ومراد از توانگری بنابر اقوی واشهر اینست
که قوت سالیانهٔ خود وعیال خود را داشته باشد یا کسبی داشته باشد
که وفا بان کند چنانکه گذشت در زکوة واظهر اینست که اگر زیاده
برین داشته باشد بقدر فطره واجب میشود واگر همان قدر قوت
سالیانه است واجب نیست وسنت است دادن فطره از برای فقیر و
هرگاه قادر نباشد میتواند فطره بگیرد واز ان فطرهٔ خود را ادا کند و
در روایت معتبری وارد شده که هرگاه کسی نباشد چیزی در نزد او از
فطره مگر بقدری که فطرهٔ خود را بتنهائی بدهد همان را بدهد بیکی
از عیال خود وان یکی بدهد بدیگری وهمچنین تا اخر وظاهر روایت

اینست

اینست که هریک از اینها فطره است علیحده نه اینکه مجموع یکفطره باشد پس
هریک قصد فطره میکنند وبدیگری میدهند وهرگاه یکی از انها صغیر باشد
ولی از جانب او نیت کند وهمچنین هرگاه گیرنده صغیر باشد ولی از نیابت
او میگیرد وبهتر اینست که در اخر بکسی که بیرون از ایشان باشد بدهند
وهرگاه یکی از خودشان هم بدهند مجزی است ودور نیست که مکروه باشد
چنانکه در زکوة مذکور شد واز فتوی علما ظاهر میشود که این حکم جاری
میشود نیز در جائی که فقیر عاجز نباشد از فطرهٔ همه عیال وروایت
دلالت برین ندارد ودر متابعت ایشان باکی نیست مبحث سیم
کفار مکلفند بدادن فطره لیکن ادایش از ایشان صحیح نیست وهرگاه مسلمان
شوند پیش از شام عید بر ایشان واجبست وصحیح است وهرگاه بعد شام
عید مسلمان شوند بر ایشان واجب نیست وهمچنین هرگاه فقیر بعد از
شام غنی شود ودیوانه عاقل شود وطفل بالغ شود وبنده ازاد شود
وهمچنین واجب نیست دادن فطره از برای عیالی که بعد شام بهم رسد
مثل طفلی که بعد شام متولد شود و بنده که بعد شام داخل ملک او
شود بلی مستحب است دادن فطره از برای کسی که این شرایط از برای او
بعد شام عید بهم رسد تا پیش از نماز عید مقصد دویم در بیان
کسانی که باید فطرهٔ ایشان را داد ودران چند مبحث است مبحث اول

واجبست بر مکلف که فطره بدهد از خود و از کسی که نفقه او را میدهد خواه
واجب النفقه او باشد مثل زوجه و مملوک و فرزند و فرزند زاده و پدر
و مادر و اجداد یا تبرعا بایشان نفقه بدهد مثل سایر خویشان و بی
کانگان خواه بزرک باشند یا کوچک بنده باشند یا ازاد مرد باشند
یا زن مسلمان باشند یا کافر و مشهور میان علما اینست که زنی که نفقه
ان بر مرد واجب باشد هرگاه در شب عید عیال دیگری نباشد فطره او
بر شوهر است هرچند در انشب عیال شوهر هم نباشد و بعضی گفته اند
واجب نیست بر او مگر اینکه عیال او باشد و این اظهر است و ابن ادریس
از علماء ما قائل شده است باینکه واجبست فطره زن بر مرد هرگاه عیال
دیگری نباشد هرچند عیال زوج هم نباشد خواه زنی باشد که نفقه
او واجب باشد بر شوهر یا نباشد مثل ناشزه و غیر مدخوله که هنوز
بشوهر تمکین نداده و امثال ان خواه دائمه باشد خواه منقطعه و این
قول ضعیف است و همچنین مشهور در مملوک انست که هرگاه عیال غیری
نباشد فطره او بر اقا واجبست هرچند در شب عیال اقا نباشد و بعضی
شرط کرده اند که باید عیال اقا باشد پس اگر اقا او را نفقه نمیدهد بر اقا
واجب نیست هرچند عیال دیگری هم نباشد و این قول اظهر است و انچه
از احادیث ظاهر میشود اینست که نفقه دادن در وجوب فطره معتبر است

نه واجب النفقه بودن لکن احوط ملاحظه فتوی مشهور است در زوجه
و مملوک هر دو و اما سایر خویشان واجب النفقه پس هرگاه عیال این
شخص باشند و نفقه ایشان را میدهد پس اشکالی نیست در وجوب و همچنین
هرگاه عیال دیگری باشند بر او نیست و اگر عیال کسی نباشند در ان نیز خلاف
است و اظهر اعتبار نفقه است نه وجوب نفقه پس هرگاه عیال ان شخص
نباشند بر او واجب نیست و هرگاه ان خویش صغیر باشد و انکه نفقه با و
میدهد فقیر باشد و ان صغیر مالدار باشد وجوب فطره از هر دو ساقط است
بجهت عدم بلوغ ان صغیر و بجهت فقر ولی و **مبحث دویم** واجب
است فطره دادن از مهمان و خلاف کرده اند در مقدار ضیافتی که بسبب
ان فطره لازم میشود بعضی شرط کرده اند در ان که تمام ماه رمضان
در خانه او باشد و بعضی نصف انرا اعتبار کرده اند و بعضی دهه اخر را
و بعضی دو شب اخر را و بعضی یک شب اخر را و بعضی جزئی از ماه را باین
نحو که شب عید داخل شود و او مهمان او باشد و بعضی چیز خوردن را
هم شرط نکرده اند باین معنی که همینکه پیش از شام داخل خانه او شود باسم
مهمانی و شب عید داخل شود بر او واجب میشود و این مختار شهید
ثانی است در مسالک بلکه ظاهر جماعتی دیگر هم هست که محقق از ایشان
در کتاب معتبر نقل کرده است و اظهر در نزد حقیر اینست که پس همین که

اسم مهمان بر او صادق اید در عرف و عادت و شب عید در اید و او در خانه او
باشد فطره او بر صاحب خانه واجبست و هرچند که صدق مهمانی نمیشود مگر
باینکه خوردنی در ان منظور باشد چه شب پیش خورده باشد یا شب عید
ولکن در صورتی که منظور باشد که چیزی بخورد و اتفاق افتد که نخورد اظهر
انست که کافیست در وجوب فطره بر صاحب خانه خصوصا هرگاه شب
پیش خورده باشد هرچند شب عید اتفاق افتد که نخورد مگر اینکه پیش از
شام عید بخانه دیگری برود و در انجا شام بخورد که در اینجا فطره متوجه
انشخص میشود خلاصه اینکه در عرف و عادت کسی که وارد خانه کسی شود
بر سبیل اینکه مهمان او باشد و باین قصد که در انجا خورد و خوراک
کند همین قدر او را مهمان میگویند و اگر اتفاق افتد که در ان اوقات
که در خانه اوست هر وقت غذا خوردن دیگری از برای او چیزی اورد و نخورد
و او را همراه صاحب خانه بردن بجای دیگر که غذا خورد از اسم مهمان بودن
بیرون نمیرود و همین مهیا بودن و مستعد بودن از برای چیز خوردن کافیست
و دیگر حصول ان شرط نیست و فطره او بر صاحب خانه است مگر اینکه پیش
از شام عید بخانه دیگری برود و انجا چیزی بخورد که در انوقت فطره بر ان
شخص خواهد بود و اما هرگاه بعد از دخول شب عید داخل شود فطره
او بر صاحب خانه نیست خواه در انجا چیزی بخورد یا نخورد و در حکم مهمان است

هر کسی که پیش از شام عید در خانه او باشد و در خانه او افطار کند و ظاهر اینست
که در اینجا باید منظور صاحب خانه این باشد که در شب عید او را طعام بدهد
و اما اگر منظور او اینست که طعام ندهد مثل اینکه کسی بخانه او بجهت شغلی اید
در اخر روز ماه مبارک و نه او و نه صاحب خانه منظور چیز خوردن او را ندارند
و اتفاقا در انجا ماند تا شب داخل شد و در این حال صاحب خانه بفکر اطعام
او افتاد و او را طعام داد در وجوب فطره از این شخص اشکال هست و احوط
انست که انشخص خود فطره خود را بدهد و اما هرگاه کسی پیش از شام عید برای
کسی چیزی بفرستد یا بفقیری چیزی بدهد و در شب عید از ان بخورند فطره
بر بخشنده نیست و همچنین کسی که در خانه دیگری باشد و این شخص متکفل
نفقه و کسوه او است پس اگر باین نحو است که غله و کرباس و نقد و غیره بجهت
کذران او میفرستد و او خود بمصرف میرساند فطره بر این شخص واجب نیست
و اما اگر هر روز در وقت چاشت و شام نان و نانخورش بعنوان متعارف
نفقه عیال برای او میفرستد و همچنین لباس و غیره پس فطره بر او واجبست
و اما اجیر پس اگر بطریق متعارف عیال با او چاشت و شام نمیدهد
بلکه نان سالیانه و لباس سالیانه با و میدهد فطره او بر مستاجر واجب
نیست و اما اگر بطریق عیال با او نفقه میدهد پس شهید ثانی گفته است
که هرگاه شرط کرده است بر او نفقه را یا انکه قائل باشیم باینکه نفقه اجیر

بر مستاجر است مطلقا فطره بر مستاجر واجب نیست بجهت آنکه نفقه
جزء اجرت اوست پس اگر اینها نباشد پس او هم در حکم مهمانست و احوط اینست
که در صورت نفقه دادن بدستور عیال مستاجر فطره او را بدهد
بحث سیم در آنکه کسی که فطره او بر ذمه دیگری واجب شد فطره
از و ساقط است و ابن ادریس گفته است که فطره مهمان بر مهمان و صاحب
خانه هر دو واجبست و این ضعیفست اما هرگاه صاحب خانه فقیر باشد
و مهمان غنی باشد وجوب فطره او از صاحب خانه ساقطست و در وجوب
آن بر مهمان خلافست بعضی واجب میدانند و بعضی میگویند بر هیچکدام
نیست و این قول خالی از قوت نیست و احوط اینست که مهمان بدهد و هرگاه
صاحب خانه فقیر بر خود بزند و فطره مهمان غنی خود را بدهد بعضی گفته اند
که مجزی نیست و بعضی میگویند مجزیست و بعضی گفته اند که اگر باذن مهمان
بدهد مجزیست و اگر نه مجزی نیست و اظهر قول دویم است بنا بر ظاهر نقل
اجماع و اخبار که دلالت بر استحباب فطره دارد از برای فقیر پس هرگاه بدهد
صحیح خواهد بود و هرگاه بگوئیم که فطره مهمان بر صاحب خانه فقیر مستحب
نیست چنانکه شهید احتمال داده اجزا است مگر باذن مهمان و معنی
اذن دادن در اینجا خالی از اشکال نیست و ظاهر اینست که مراد وکیل
کردن باشد در ادای فطره باینمعنی که انفاد را مالک کن و به نیابت وکالت

من اداکن و هرگاه مراد این باشد خوبست و بدانکه زکوة فطره که متوجه صاحب
خانه شد و تکلیف باو متوجه شد ظاهر اینست که علم مهمان باداء فطره ضرور
نیست و بعضی احتمال داده اند که هرگاه مهمان علم بهم رساند که صاحب خانه نداده
است باید خود بدهد و اول اقوی است و از آنچه گفتیم معلوم میشود حکم اینکه
صاحب خانه غنی باشد و مهمان بر خود بزند و فطره را ادا کند و اظهر اینست
که مجزی نیست مگر باذن باینمعنی که گفتیم و از آنچه گفتیم در مهمان حکم زوجه ظاهر
میشود پس هرگاه شوهر فقیر باشد و زن غنی پس بعضی گفته اند بر زن واجب میشود
و بعضی گفته اند از هر دو ساقط میشود و بعضی گفته اند که اگر شوهر آنقدر
فقیر است که نفقه زن از و ساقط است پس قول اول صحیح است و اگر شوهر باوجود
فقر نفقه باو میدهد پس قول ثانی صحیح است و اقوی در نظر حقیر سقوط از هر
دو است مگر اینکه شوهر بهیچوجه قادر بر دادن فطره نباشد هر چند بقرض کردن
یا زکوة و فطره گرفتن باشد که در ین حال بر زوجه واجب میشود و بهر حال
احوط اینست که زوجه بدهد و هرگاه شوهر فقیر بر خود بزند و فطره را داد بی
اشکال از زوجه ساقطست و هرگاه زوجه بر خود بزند و فطره خود را بدهد باوجود
غنای زوج پس آن مجزی نیست مگر باذن زوج باینمعنی که پیش گفتیم اینها
همه در وقتیست که زوجه داخل عیال زوج باشد و اما هرگاه شوهر فقیر
باشد و خود غنی باشد و نفقه خود را صرف میکند بی اشکال فطره او بر خود

اوست **بحث چهارم** شرط نیست در وجوب فطره حاضر بودن بلکه
هرگاه عیال غایب باشد هم واجبست خواه صاحب عیال در سفر باشد
پس اگر از غایب خبر هست که در کجاست و حیاتش معلومست یا موت
او معلوم نیست هر چند حیات معلوم نباشد و با وجود این علم بحصول
شرایط وجوب هم حاصل است مثل اینکه بداند که هنوز در نفقه او بسر
میبرند و عیال خود یا دیگری نیستند هر چند اینمعنی را از راه استصحاب
بداند بر و فطره واجبست هرگاه راهی بمعرفت شرایط وجوب ندارد
پس فطره بر او واجب نیست و هرگاه از عیال خبری نباشد و خبر از ایشان
منقطع باشد از کلام بعضی بر می آید که فطره ساقطست بسبب شک در
حیات و اصل برائت ذمه و از بعضی بر می آید که واجبست بجهت استصحاب
حیات و حق اینست که در صورت انقطاع خبر چون شرط مجهول است پس
فطره ساقط است و دیگر تکیه بر استصحاب حیات فایده ندارد مگر اینکه
فرض کنیم استصحابی در اینجا نیز که اثبات شرط کند مثل اینکه مال
بسیاری در نزد غلام از آقا بود و مأذون در تصرف و انفاق از آن بود
و با اینحال مفقود الخبر شد که در ینصورت باز دور نیست حکم بلزوم
فطره بلی بنا بر قول باینکه فطره واجب النفقه در هر حال بر منفق واجب
است که باید نفقه بدهد مگر در صورتی که علم بهم رساند که عیال

غیرند دیگر احتیاج باین نیستیم و استصحاب حیات کافیست **مقصد سیم**
در جنس فطره است و مقدار فطره و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
مشهور و اقوی آنست که باید فطره از قوتهائی باشد که بنی نوع انسان غالبا
قوت خود میکنند مثل گندم و جو و خرما و مویز و برنج و ذرت و ارزن
و شیر و کشک و عدس و نخود و ماش و امثال اینها نه مثل خیار و خربزه
و چغندر و کاهو و شیره و سرکه خواه قوت غالب بلد الشخص باشد یا نباشد
خواه قوت غالب خود این شخص باشد یا نباشد هرگاه اهل بادیه که بغیر شیر
خوراکی ندارند برنج بدهند یا گندم یا جو یا ارزن یا ماش بدهند کافیست
و همچنین اهل شهرهای بزرگ هرگاه شیر بدهند یا کشک بدهند کافیست
و هرگاه کسی قوت پست میخورد واجب نیست بر او تحصیل بالاتر و
هرگاه قوت بالاتر میخورد جایز است دادن پائین تر و بعضی از علما
گفته اند که جنس فطره گندم است و جو و خرما و مویز و بعضی کشک را
هم علاوه کرده اند و بعضی بر این پنج جنس برنج و شیر را هم علاوه کرده اند
و اظهر و اقوی قول اول است و در آرد و سویق خلاف کرده اند و اظهر
جواز آنست و در نان نیز خلافست و احوط آنست که آنرا بقیمت بدهند
و احوط اینست که معیب نباشد و جنس مثل نصف صاع گندم و نصف
صاع جو نمیتوان داد بلی صاحب عیال متعدد میتواند که صاعهای متعدد

از اجناس مختلفه بدهد مطلب دویم افضل اجناس فطره خرماست
و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت صادق فرمود که اگر یکصاع
خرما بدهم نزد من بهتر است از اینکه یکصاع طلا بدهم و احادیث در فضیلت
آن بسیار است و بعد از خرما مویز است و دور نیست که در صورتی که فقیر
بجنسی محتاج باشد او را مقدم داریم و اقوال در بیان افضل مختلف است
بعضی گفته اند چنانکه ما گفتیم و بعضی خرما و مویز را مساوی گفته اند
و بعضی گفته اند هر چه قیمت آن بلندتر باشد و بعضی گفته اند قوت غالب
آن بلد افضل است و این دو راست مطلب سیم جایز است اخراج قیمت
هر یک از اجناس فطره خواه اجناس را داشته باشد و خواه نداشته باشد
و اظهر آنست که در قیمت هر چه باشد میتوان داد خواه طلا و نقره باشد و خواه
مس و جامه و حیوان و غیر اینها و بهتر آنست که طلا و نقره باشد و در جواز قیمت
دادن بعضی از اجناس فطره از بعضی مثل اینکه نصف صاع گندم بدهد در قیمت
یکصاع جو اشکال است و احوط ترک آنست و در قیمت تحدیدی نیست رجوع
بقیمت سوق میشود و قولی بتحدید آن بیک درهم یا دو ثلث درهم ضعیف است
مطلب چهارم مقدار فطره یکصاع است از جمیع قوتها و بعضی در خصوص
شیر و کشک خلاف کرده اند و گفته اند چهار رطل در آنها کافیست و بعضی رطل را
تفسیر کرده اند برطل مدنی و اقوی آنست که فرقی نیست و معنی صاع و رطل را

در زکوة

در زکوة مال دانستی دیگر اعاده در کار نیست مقصد چهارم
در بیان وقت دادن فطره است و کیفیت آن و مستحق آن و در آن چند
مطلب است مطلب اول در اول وقت وجوب فطره دو قول است
بعضی گفته اند واجب میشود فطره بغروب آفتاب از روز آخر ماه
مبارک رمضان و بعضی گفته اند واجب نمیشود مگر بطلوع صبح روز عید
و قول اول قوی است و اشهر و اقوی اینست که مقدم نمیتوان داشت
بر وقت وجوب به نیت فطره و جمعی قایل شده اند بجواز تقدیم آن
به نیت فطره از اول ماه مبارک رمضان تا شب عید و اول اقوی است
بلی سنت است که بقرض بدهد بمستحق پس هرگاه در وقت وجوب فطره
آن شخص بر صفت استحقاق باقی باشد به نیت فطره او را بری الذمه
کند و در عوض فطره حساب کند و افضل اوقات اخراج فطره در روز
عید است قبل از ادای نماز و اما آخر وقت فطره پس اشهر آنست که جایز
نیست تاخیر آن از نماز عید و جمعی گفته اند که جایز است تاخیر تا ظهر روز
عید و تاخیر از ظهر گناه است و بعضی گفته اند جایز است تاخیر تا
آخر روز عید و تاخیر از آن حرام است و قول اول قوی است و اظهر اینست
که همینکه آخر وقت گذشت دیگر فطره واجب نیست نه ادا و نه قضا
و جمعی گفته اند که بعد از گذشتن وقت قضای آن واجبست در هر

وقت که باشد و ساقط نمیشود و بعضی گفته اند که همیشه باید به
نیت ادا بکند و احوط آنست که هرگاه اخراج فطره نکرد تا نماز عید را
کرد آن مقدار فطره را بدهد و نیت فطره نکند نه قضا و نه ادا بلکه همان
قدر را بدهد تقربا الی الله و قصد کند که اگر بر او فطره ادا باشد این فطره
ادا باشد و اگر فطره قضا باشد این فطره قضا باشد و اگر هیچکدام نباشد
این صدقه باشد در راه خدا مطلب دویم ظاهر اینست که جایز است
عزل فطره یعنی جدا کردن آن با وجود مستحق و عدم مستحق بلکه سنت است
جدا کردن آن در وقتی که مستحق موجود نباشد و بعد از جدا کردن
واجبست بیرون کردن آن و بمصرف رسانیدن آن به نیت ادا هر چند
وقت گذشته باشد و اظهر آنست که در این وقت بیرون کردن واجب
فوری نیست و جایز است تاخیر مگر از روی کاهلی و بی پروائی خصوصا
در وقتی که بسبب عذری باشد هر چند طلب افضل باشد و انتظار
فقیر مخصوصی باشد و کلام در صورت تلف و ضامن بودن و ضامن
نبودن همانست که در زکوة مال گفتیم و مراد از عزل آنست که مالی
فطره را از مال خود جدا کند به نیت فطره و قصد تقرب و بکناری
بگذارد و در تعیین کردن آن در جمله مالی که زاید بر فطره باشد
مثل اینکه یکجوال گندم دارد بگوید خدایا یک صاع این گندم

فطره

فطره باشد اشکال است احوط بلکه اظهر آنست که صورتی ندارد و اما هرگاه کمتر
از فطره را از مال خود جدا کند به نیت فطره بهمان قدر از فطره محسوب
میشود و کلام در نقل فطره از بلد مالک بجای دیگر با وجود مستحق و عدم آن
و ضامن بودن و ضامن نبودن همانست که در زکوة مال گذشت و جایز است
عزل فطره در غیر بلد خود و همچنین است کلام در فطره که عزل شده است در حکم
جواز نقل و عدم آن و ضامن بودن با وجود مستحق و ضامن نبودن با عدم آن هر
چند در غیر بلد خود تعیین آن کرده باشد و خواهد ببلد خود نقل کند و همچنین
کلام در وجوب نیت در فطره مثل زکوة است و همچنین در اینکه جایز است
که خود بدهد و کسی را وکیل کند که بدهد و حکایت اعتبار نیت موکل یا وکیل
همچنانست که گذشت و همچنین در اینکه افضل اینست که نزد امام ببرد یا
نایب خاص او یا فقیه عادل در صورتی که ایشان حاضر باشند مطلب
سیم مستحق فطره همان مستحق زکوة است و اظهر اینست که باید بمومن
داد و بمستضعفین مخالفین نمیتوان داد چنانکه گذشت و همچنین باطفال
مومنین داد هر چند پدران ایشان فاسق باشند و اشهر و اظهر آنست که بفقیری
کمتر از یکصاع نمیتوان داد مگر در وقتی که فقیر بسیار باشد و فطره کم باشد
و بیکنفر بیشتر از یکصاع میتوان داد بلکه میتوان داد تا غنی شود بشرط آنکه
بقدر قوت سالیانه با و نرسیده باشد چنانکه در زکوة گذشت و افضل

انست که بارحام پریشان بدهد و بعد از ان بهمسایگان و بعد از ان بهر که فاضل
تر و صالح تر باشد و هاشمی فطره خود و عیال خود را بهاشمی و غیر هاشمی میتواند
داد هرچند ان عیال غیر هاشمی باشد و غیر هاشمی فطره خود و عیال خود را
بهاشمی نمیتواند داد هرچند عیال او هاشمی باشد پس مرد سید میتواند فطرهٔ
غلام و کنیز خود را بسادات بدهد اما غیر سید نمیتواند فطرهٔ زوجهٔ سیده خود را
بسادات بدهد و چون این معنی در میان عوام این زمان بلکه خواص ایشان مشتبه بود
توضیح ان کردیم **باب سیم** در خمس است و در ان چند مطلب است

مطلب اول در بیان اموری است که خمس در انها واجب میشود و
مشهور و اقوی انست که هفت چیز است غنایم دار الحرب و فاضل مؤنه از
منافع زراعت و تجارت و کسبها و معادن و گنجها و غوّاصی و حلال مخلوط
بحرام که قدر و صاحب ان معلوم نباشد و زمینی که ذمی از مسلمان بخرد و تفصیل
اینها در ضمن چند بحث میشود **بحث اول** از جمله اموری که واجبست
در ان خمس غنایم دار الحرب است یعنی انچه را که مسلمانان بجنگ جهاد از کفار
گرفته باشند خواه جمع کرده باشند انها را یا هنوز جمع نکرده باشند از چیزهائی
که ملک مسلمانان تواند شد که از بابت خمر و خنزیر نباشد و مباح باشد
در دست ایشان یعنی از مسلمانی یا کسانی که با ان مسلمانان باشند غصب
نکرده باشند خواه از منقولات باشد مثل اسب و اسلحه و سایر

اموال

اموال یا غیر منقول مثل زمین و عمارات و غیر ان هرگاه ان جنگ باذن امام
زمان باشد و هرگاه بدون اذن امام باشد در ان خلافست بعضی میگویند که ان
نیز چنین است یعنی خمس انرا باید داد و باقی مال عسکر است و مشهور و اقوی انست
که ان از جمله انفال است که مختص امام است چنانکه خواهد امد و از جملهٔ غنایم
دار الحرب فدائی است که از کفار بگیرند و مرخص کنند یا وجه صلحی که از ایشان
بگیرند و اکثر علماء بر انند که مالی که عسکر فراهم کنند از ان مال باغیان یعنی
انان که با امام زمان جنگ کنند از مسلمانان مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین
ان نیز مثل غنایم دار الحرب است و اما انچه بغیر جنگ جهاد و دعوت باسلام
از کفار گرفته شود خواه بغلبه و خواه بعنوان نهب و غارت پس ظاهر انست
که ان از قبیل اوردن مال ایشانست بر سبیل دزدی و مکر و فریب و در ان
دو قول است بعضی گفته اند در ان خمس نیست و مال ان کسی است که اورده
است و بعضی در ان خمس واجب میدانند بجهت انکه از جملهٔ منافع و ارباح است
و این اقرب است و دور نیست که در قول اول هم مراد عدم وجوب خمس باشد از حیثیت
غنیمت دار الحرب بودن و انکار خمس از راه منفعت کسب بودن نباشد
و فایده و فرق در این ظاهر میشود که هرگاه خمس غنیمت دانیم باید بی اسقاط
خمس را بدهد و هرگاه از بابت خمس منافع دانیم اعتبار مؤنه سالیانه را
میکنند و در زیادتی خمس واجب میشود و فرقی نیست در حکم چنین مالی

که از کفار بر سبیل دزدی یا مکر بیاورند ما بین انکه در بلاد کفر باشد یا در
بلاد اسلام بشرطی که در امان مسلمانان نباشند و بدانکه در غنایم نصاب معتبر
نیست و بعضی گفته اند تا مقدار بیست دینار نباشد خمس واجب نیست و
دلیلی از برای ان ندیدیم و وجوب خمس در غنایم بعد از وضع اخراجاتی است که بعد
تحصیل ان ضرور میشود بجهت حمل و نقل انها و بجهت محافظت و چرانیدن
انها و امثال ان و همچنین بعد از وضع جعایل یعنی انچه امام قرار داد کرده باشد
بجهت بعضی در ازاء شغلی و عملی در جهاد و انچه نظیر جعایل است که در کتاب
جهاد مذکور است **بحث دویم** واجبست خمس در معدنها بزرگ و کوچک
و حر و عبد و در انچه عبد بیرون اورد اشکالی هست پس اگر معدن از مولی است و باذن
مولی بیرون می اورد پس ان از مولی است و خمس بر اوست و همچنین هرگاه عبد از برای
خود در اورد هرچند از مباح باشد و قایل باشیم که بنده مالک چیزی نمیشود و هرگاه
قایل باشیم که مالک میشود و باذن مولی از برای خود در اورد پس ظاهر انست
که مال اوست و خمس بر او واجبست مگر اینکه چون محجور علیه است
مولی متولی امر او باید بشود پس حقیقت اخراج خمس متعلق بمولی است چنانکه
صغیر ولی او مکلف است باخراج و معدن چیزی را گویند که بیرون ارند
از زمین از انچه حق تعالی در ان خلق کرده مثل طلا و نقره و اهن و مس و
روی و قلع و سیماب و یاقوت و فیروزه و بلور و عقیق و سرمه و زرنیخ

وزاج

و زاج و نمک و گل ارمنی و قیر و نفط و کبریت و امثال انها و ظاهر انست که ریشه
گیاهها از این قبیل نیست مثل عود و چوب چینی و امثال اینها و بعضی توقف
کرده اند در مثل گچ و اهک و سنگ اسیا و گل سرشور و جمعی جزم کرده اند بدخول
انها و حکم بدخول انها مشکل است بجهت اینکه اینها مغایر زمین نیستند
بلی ممکن است قول بوجوب خمس در اینها از باب منافع مکاسب و ثمره ظاهر
میشود در اعتبار مؤنهٔ سالیانه و عدم اعتبار و معدن تابع زمین است
که هر که مالک زمین شد مالک معدن میشود پس هرگاه معدن در ملک
کسی باشد پس ان مال اوست و هرچه بیرون اورد خمس انرا میدهد و باقی از وست
و هرگاه در زمین مباح باشد پس هر کس بیاید و بیرون اورد خمس انرا میدهد
و باقی مال اوست و بدانکه وجوب خمس متعلق بعین است چنانکه در زکوة
گفتیم نه بذمه و در جواز اکتفا بقیمت اشکالست و خمس از معدن بعد
از مؤنه و اخراجاتی است که در ان میشود بجهت کندن و گداختن و امثال
ان و در اعتبار نصاب در ان سه قول است مشهور میان متقدمین
علما عدم اعتبار است و بعضی بر ان دعوی اجماع کرده اند پس هرچه
بعد وضع اخراجات عاید شود از کم و زیاد باید خمس داد و مشهور
میانهٔ متاخرین انست که واجب نیست مگر اینکه بقدر بیست دینار
باشد و معنی دینار را پیش دانستی که بیست مثقال شرعی است و بعضی

کفته اند یکدینار واحوط بلکه اظهر قول اولست وبنا براینکه نصاب اعتبار
شود واختیار بیست دینار رابکنیم چنانکه اظهر ان دو قول است ظاهر
اینست که دویست درهم کافیست در تحقق نصاب بجهت انکه ظاهر
انست که در صدر اسلام بیست دینار و دویست درهم مساوی بوده اند
واینمعنی در معدن نقره ظاهر است امّا سایر معادن پس ظاهر انست که
کافیست اینکه قیمت ان بدویست درهم برسد وظاهر اینست که زاید
بر قدر نصاب را خمس باید داد هرچند بسیار کم باشد دیگر نصاب
دویمی ندارد وانچه از معدن بیرون می اید هرگاه یکدفعه بیرون می اید
دران اشکالی نیست وامّا هرگاه بدفعات بیرون اید پس بعضی کفته اند
که همینکه مجموع دفعات بحد نصاب یا بیشتر برسد واجبست خمس
وبعضی کفته اند که هرگاه قدری بیرون اورند واز ان اعراض کنند یعنی دیگر
قصد بیرون اوردن نداشته باشند پس انچه بعد از اعراض در اورند
ضم نمیکنند با انچه اوّل در اورده اند هرگاه اولی بحد نصاب نرسیده
باشد وامّا دست برداشتن بجهت استراحت یا اصلاح الت وامثال
یا داخل شدن شب وواکذاشتن بصبح پس ان مضر نیست ودر اینجا
همه باهم حساب میشود واین قول خالی از قوت نیست وهرگاه دو
جنس در یک معدن باشد مثل طلا ونقره هریک از انها را ضم میکنند بدیگری

در تحقق نصاب واشکال بهم میرسد در مرکب از طلا ونقره وبودن نیست که
نصاب هر دو را اعتبار کنیم مثل اینکه ده مثقال طلا وصد مثقال نقره هر
گاه از یک معدن حاصل شود پس خمس ان نزاد و دینار وبیست درهم باید داد
واگر معدنها در مکانهای متعدد باشند پس ظاهر شهید رحمه الله وغیر او انست
که همه باهم ضم میشوند خواه جنس انها مختلف باشد یا متحد باشد وعلامه
وشهید ثانی اختیار اتحاد نوع کرده اند وضم معادن متعدده با اختلاف نوع
مشکل است ومتبادر از اخبار متحد النوع است بلی ظاهر انست که اختلاف
جنس با اتحاد مکان مضر نیست چنانکه کفتیم وظاهر اینست که ان اجماعی
باشد چنانکه از علامه در منتهی ظاهر میشود وبعضی نسبت داده اند
بعلامه در منتهی که مطلقا اتحاد جنس را اعتبار نکرده ودعوی اجماع
بران کرده وان خلاف ظاهر کلام اوست وهرگاه جمعی شریک شوند
در بیرون اوردن معدن در نصاب حصه هریک را جدا باید ملاحظه کرد
هرگاه کسی دیگری را اجیر کند بجهت بیرون اوردن معدن انچه بیرون اید
مال مستاجر است وخمس براوست **مبحث سیم** واجبست خمس در گنجی که
کسی بیابد وان عبارتست از مالی که دفن شده باشد در زمین بجهت
ذخیره بمجرد محافظت در مدت کلی خواه نقد باشد خواه جنس ودر صورت
اشتباه بعلامات باید رجوع کرد مثل مکان وان ظرفی که اینها را در و

کرده اند پس هرگاه مکان غیر مضبوط وظرفی که بی دوام باشد مثل جوال واینها معلوم
است که گنج نیست ومعتبر است دران نصاب وان بیست دینار است یا دویست
درهم یا انچه بقیمت یکی از ینها باشد از سایر مالها ووجوب خمس بعد وضع
مؤنه بیرون اوردن انست هرگاه ان خرج از برای بیرون اوردن گنج باشد
امّا هرگاه بکند مکانی را بقصد کاری دیگر واتفاقا گنجی پیدا شود ان اخراجات را
وضع نمیکند وفرقی نیست در وجوب خمس گنج میانه این که ان کسی که بیابد
کبیر باشد یا صغیر عاقل باشد یا مجنون ازاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن ووجوب
در غیر مکلف متعلق بولی است وبدانکه گنج را اگر در دار هجرت بیابند پس ان مال
کسی است که می یابد وخمس براو واجبست خواه در زمین موات باشد وخرابه
یا در زمین اباد وخواه دران اثر اسلام باشد یا پیغمبر یا یکی از پادشاهان
اسلام یا نباشد واگر در دار اسلام یافت شود پس یا در این است که در زمین
موات یا خرابه بی صاحبی پیدا میشود یا در زمین مالک داری پس در زمین
بی صاحبی پیدا شود اگر در وا اثر اسلام نیست ان نیز مال کسی است که انرا
یافته است وبراو خمس واجبست واگر دروا اسلام باشد دران دو قول
است یکی انست که ان نیز مثل اولست وقول دیگر اینست که در حکم لقطه است
یعنی مالی که در روی زمین بیابند وقول اول اقوی است وحکم لقطه اینست
که اگر کمتر از یکدرهم است میتواند مالک شود وهرگاه بقدر درهم یا بیشتر

باشد یکسال باید تعریف کند یا خود یا وکیل عادلی از جانب او وباین نحو که
در جاهائی که محل جمعیت مردم است فریاد کند که چنین چیزی یافته ام
وقدری وصف انرا بکند امّا همه نشانهای او را نکوید ومشهور اینست
که در هفته اوّل هر روز در مجامع فریاد کند وبعد از ان در سه هفته
دیگر هفته یکبار وبعد از ان در ماهی یکبار که در مجموع سال بیست
یکروز میشود پس هرگاه کسی کوید از منست واثبات کند بدو شاهد
عادل یا یک شاهد وقسمی باو میدهند والّا انچه را یافته خود مالک
میشود یا تصدق میکند از برای مالک ان ودر هیچ صورت خمس براو واجب
نیست واگر در زمین داری پیدا شود پس یا اینست که صاحب ان زمین
خود انشخص است یا دیگری پس اگر زمین از دیگری باشد مشهور اینست که
واجبست که بمالک بکوید پس اگر او بکوید از منست باو میدهند واز او
شاهدی وعلامتی نمیطلبند وبر مالک خمس هم واجب نیست واگر بکوید
از من نیست پس بمالک سابق بر ین میکویند وهمچنین هرگاه اقرار ادعا
کند که از منست دیگر یا ادعای بعد اعتبار نمیکنند مگر به بیّنه اثبات
کند واگر همه انها بکویند از ما نیست پس ان مثل انست که در زمین
مباح یافت شود که دران دو قول بود چنانکه کفتیم واقوی در ان
این بود که مال کسی است که یافته است وخمس براو واجبست وهرگاه

اشکال کرده است در وجوب تعریف ازبرای مالکهای پیش هرگاه مالک
اول نشناسد آن گنج را و بعضی از متاخرین اشکال کرده اند در وجوب تعریف
ازبرای مطلق مالکها در صورتی که احتمال آن باشد که آن گنج در تحت ید
او نبوده و بعد از خروج از دست او دفن شده باشد و این اشکال نخاست و کمان
حقیر اینست که مراد مشهور هم در وجوب تعریف در صورتیست که آن
احتمال نباشد و امّا اشکال علامه پس آن نیز خالی از وجهی نیست نهایت
اظهر قول مشهور است و اگر زمین مال همان شخص است که گنج را یافته
است پس یا آنست که بسبب احیاء اموات مالک آن شده یا بمیراث باو
رسیده یا ببیع و شری و امثال آن بان منتقل شده امّا اوّل پس حکم او
همانست که مذکور شد در گنجی که یافت شود در زمین بی صاحب و
امّا دویم پس حکم این است که همین که احتمال میدهد که از مورث او
بوده است مال اوست و بر او خمس واجب نیست چنین که گفته اند
علما و ظاهر اینست که این در صورت جزم باینست که در وقتی که مالک
در تصرف مورث بوده این گنج در آنجا مدفون بوده و هرگاه احتمال بدهد
که بعد فوت او در آنجا دفن شده باشد پس احتمال اینکه از مورث بوده
است کافی نیست و هرگاه وارث متعدد باشد تقسیم میشود میان
همه و مختص نیست باینکه یافته است و اگر احتمال نداشته باشد که مال

مورث است

مورث است پس رجوع میکند بمالک سابق بر مورث و همچنین و حکم
او همانست که در مسئله سابقه یعنی آن مسئله که گنج را در زمین غیر خود
بیابد مذکور شد و هرگاه بعض وارث احتمال بدهند که از مورث باشد
و دیگران احتمال ندهند آنکه احتمال میدهد بقدر حصه خود برمیدارد و الباقی
دیگر حمل میکنند بمقتضای آنچه سابق مذکور شد یعنی مسئله یافتن گنج در
ملک غیر **فرع** هرگاه دعوی کنند مالک خانه و مستاجر در گنجی که یافته
شود و هر یک گویند از من است اشهر و اقوی آنست که مقدم میدارند قول
مالک را با قسم خوردن او و هرگاه نزاع در مقدار آن کنند مقدم میدارند
قول منکر زیادتی را با قسم او **تتمیم** علماء ما ذکر کرده اند که هرگاه کسی
حیوانی بخرد و بیابد در شکم او چیزی که قیمتی داشته باشد واجبست که
تعریف کند آنرا ازبرای بایع پس اگر بایع گفت از من است مال اوست و اگر
نه مال مشتری است که یافته است او را و واجبست بر و خمس و جمعی گفته اند
که اگر بایع بگوید از من نیست بمالک قبل از آن تعریف کنند و همچنین در این
باب حدیث صحیحی وارده اند و آن دلالتی بر لزوم تعریف بمالک پیش
از بایع ندارد و دلالتی بر وجوب خمس هم ندارد لکن وجوب خمس مشهور
است و ممکن است که این را از جمله ارباح و منافع مکاسب بگیریم و حکم خمس
آنرا در و اعتبار کنیم و در آن حدیث شریف فرقی ما بین آنچه اثر اسلام

در و باشد یا نباشد نیست بلکه ظهور دارد که آن چیز که در شکم حیوان یافته بوده
اند اثر اسلام داشته پس از آن حدیث ظاهر میشود که هرگاه هیچیک از مالکها
آنرا نشناسند و بگویند از ما نیست از باب لقطه نخواهد بود که بعد از آن
در یکسال تعریف واجب باشد هرچند در و اثر اسلام هم باشد و بعضی گفته اند
در این وقت واجبست تعریف هرگاه در او اثر اسلام باشد و این ضعیف است
لکن احوط است و جمعی از علماء ما ذکر کرده اند که اگر کسی ماهی بخرد و در شکم آن
چیزی بیابد پس آن مال اوست و واجب نیست که ازبرای بایع آن تعریف کند
و واجبست بر او خمس و گفته اند که فرقی نیست میانه ماهی و حیوانات
دیگر مثل گاو و گوسفند و شتر اینست که چون ماهی از مباحات اصلیه است
و در حیازت مباحات و مالک شدن آنها علم و قصد بمالک شدن شرطست
و صیاد ماهی را گرفته است و علمی بآنچه در شکم اوست ندارد و قصد تملک
آن نکرده است پس مشتری میتواند مالک شود بخلاف حیوان که ظاهر آنست
که آنچه در شکم اوست مال مالک باشد و ظاهر نظر علما بغالب افراد حیوان
و ماهی است و اگر نه حیوانات هم میشود که مباح الاصل باشند مثل آنکه آهوئی
از صحرا بیاورد و بفروشد و در شکم او چیزی یافت و یا کسی در آب توی حوض
خانه یا در کالائی که در زمین خود دارد ماهی داشته باشد و بفروشد پس حکم
منعکس میشود و ظاهرا اطلاق کلام علما اینست که در آنچه در شکم ماهی یافته

است حکم

است حکم لقطه جاری نیست که باید تعریف کرد تا یکسال هرچند در آن اثر
اسلام باشد مثل آنکه زری باشد که بر آن سکه اسلام باشد و این کلام در جائی
که آن چیز از بابت چیزهائی باشد که معلوم نشود که دست مالکی بر آن جاری
شده باشد مثل مروارید ناسفته واضح است و امّا مثل درهم و دینار و مروارید
سفته و غیر آن پس شاید وجه آن این باشد که این از بابت مالی است که از
کشتی شکسته غرق شده غواصان در دریا بیابند که اکثر علما بر آنند
که از مال مالک بدر رفته است و مال غواص میشود و حدیثی هم باین مضمون
وارد شده و جمعی دیگر گفته اند که اگر مالک اعراض کرده است از آن مال غواص
مالک میشود و اگر نه مالک نمیشود و بهر تقدیر چون ادله لقطه هم ظاهر
در مثل این نیست حکم لقطه در آن جاری نمیشود و حکم ایشان در
حیوان دیگر مثل گاو و گوسفند و حدیثی که در آن وارد شده و اینکه در آنجا
حکم لقطه جاری نکرده اند مؤید حکم اینجاست و امّا دلیل در اصل این
مسئله و وجوب خمس در آن پس بخصوص وجوب خمس دلیلی نیافته ام و
ممکن است که این را از جمله منافع و ارباح بشماریم چنانکه در حیوان گفتیم
و امّا در اصل مسئله یعنی حلیت آنچه در شکم ماهی یافت میشود و از برای
یابنده آن پس در آن نیز حدیث صریحی ندیدم لیکن ابن بابویه در امالی
حدیثی نقل کرده که میتواند شد که مستند حکم باشد بعلاوه اصل

حکم

براءة از وجوب تعریف بمالك واصل اباحت آن وآن حدیث طولانی
است ودر انجا مذکور است که شخصی از اصحاب آنحضرت شکوه فقر و
فاقه بآنجناب کرده در اخر آنجناب دو قرص جوین خود را که بجهت
افطار وسحور داشتند باو عطا فرمودند وآنشخص بآنها قدری نمك
وماهی ضایع شده خرید وبخانه برد شکم ماهی را که کشود دران دو
دانه مروارید کران بها یافت وبان سبب غنی شد وآن جناب اورا
برین معنی واکذاشتند ومنع نکردند بلکه بهمین جهت آنهارا باو عطا فرمودند
بحث چهارم واجبست خمس در آنچه از دریا بیرون آورند بغوص
مثل مروارید ومرجان وجواهر وطلا ونقره ومراد بغوص آنست که فرو روند
در دریا واز زیر اب چیزی بیرون بیاورند وبعضی ملحق کرده اند باین
آنچه را بالتی بیرون آورند مثل قلاب وغیر آن واین دور نیست واما
آنچه از روی اب بکیرند یا از کنار دریا بردارند آن داخل غوص نیست
هرچند از جمله چیزهائی باشد که آنرا بغوص بیرون می آورند مثل مروارید
وغیره وبعضی داخل دانسته اند وآن ضعیف است وهمچنین قول
بدخول ماهی وحیوان دیگر که از زیر اب در آورند در غوص ضعیف است
بلی اینها داخل ارباح ومنافع کسب میشود وخمس آنرا بعد وضع مؤنه
سال میدهند وبدانکه در غوص نصاب معتبر است ومشهور آنست
باکثر

که یکدینار است وبعضی بیست دینار کفته اند وبدلیل آن برنخورده ام
وآنچه زاید بر نصاب است واجبست خمس در ان هرچند بسیار کم باشد
واکر جمعی شریك شوند در غواصی حصه هریك را جدا اعتبار میکنند وخمس در
غوص نیز بعد وضع مؤنه واخراجات آن عمل است ونصاب راهم بعد
وضع مؤنه عمل اعتبار میکنند وهمچنین در معدن وکنج وظاهر اینست
که در اینجاهم خمس متعلق بعین است مثل سایر اقسام وشهید رحمه الله
در بیان تصریح کرده است که اخراج قیمت آنهم جایز است وهرکاه اتفاق
افتد که بغواصی چیزی را براورند که معدنی باشد مثل آنکه در ته
دریا معدن طلا ونقره باشد اشکال بهم میرسد در اعتبار نصاب
وهمچنین هرجائی که جمع شود بعضی از چیزهائی که در و خمس هست
با دیکری مثل آنکه از دار الحرب معدنی بغنیمت بکیرند یا آنکه مداخل سال
کسی از معدن باشد ودر اخر سال از مؤنه سال هم فاضل بیاید پس محتمل است
که در جائی که جمع شود قسم نصاب دار وقسم بی نصاب مثل غنیمت
ومعدن بنا بر قول باعتبار نصاب در معدن اعتبار کنیم صرفه اهل
خمس را واز جمیع مال اخراج خمس کنیم واعتبار نصاب نکنیم وهمچنین
در جائی که جمع شود قسمی که نصاب او بیشتر است با قسمی که نصاب
او کمتر است مثل غوص بنا بر مشهور ومعدن بنا بر مشهور میان

متاخرین اعتبار یکدینار را بکنیم تا صرفه مستحق خمس باشد ومحتمل
است که مکلف مختار باشد میان اعتبار هریك از ان اقسام که با
هم جمع شده اند واین اظهر است وبهرحال در یکسال دو خمس نمیباشد
چنانکه در زکوة همچنین بود پس هرکاه کسی در عرض سال مدار معیشت
او بمعدن باشد ودر هر دفعه که در آورده است خمس داده است هرکاه
بعد از انقضاء مؤنه سال مال بسیار از ان معادن فاضل اید بر او
خمسی نخواهد بود وظاهر اینست که اجناس مختلفه که از غوص برآورند
مثل جواهر ومروارید ومرجان همه باهم اعتبار میشود در نصاب
هرچند از امکنه متعدده بیرون آورند وسخن در دفعه ودفعات
همانست که در معدن کذشت که دران دو قول بود وکفتیم که قول
علامه دور نیست **تتمه** واجبست خمس در عنبر اجماعا ومشهور در آن
نصاب است وبعضی کفته اند نصابی ندارد ودر مقدار نصاب خلاف
کرده اند واکثر کفته اند که اکر عنبر را بغوص بیرون اورند نصاب آن
یکدینار است واکر از روی اب بکیرند یا از ساحل دریا جمع کنند
خالی از اشکال نیست بجهت آنکه حقیقت عنبر معلوم نیست والحاق
آن بمعدن خصوصا هرکاه از روی اب بکیرند واضح نیست وبهرحال
احوط بلکه اظهر عدم اعتبار نصاب است در آنچه از غیر جهت غوص
بکیرند

بکیرند واعتبار نصاب است در آنچه بغوص بیرون آورند وکلام اهل لغت
در حقیقت عنبر مختلف است بعضی کفته اند که آن سرکین حیوانیست
دریائی یا از چشمه در میان دریا بیرون می اید وبعضی کفته اند کیاه است
که در دریا میروید واز جمعی اطبا نقل کرده اند که کلهائی چند است که بیرون
می اید از چشمه در دریا که بزرکتر آن کلها بوزن هزار مثقال است واز جاحظ
در کتاب حیوان نقل شده که دریا عنبر را می اندازد بجزیره پس نمیخورد از وی چیزی
مکر میمیرد وهر مرغی که منقار بان میزند منقار او دران میماند وهرکاه
پا دران کذارد ناخنهای او دران میماند وهرکاه از و میخورد میمیرد واکر
نخورد هم چون بی منقار میشود میمیرد وعطارهای بسیاری خبر میدهند
که ناخن ومنقار مرغ دران می یابیم واز مسعودی در کتاب مروج الذهب
نقل شده که اصل بوی خوش پنج چیز است مشك وکافور وعنبر وزعفران وعود
وهمه اینهارا از زمین هند می اورند بغیر زعفران وعنبر در زمین زنك
واندیرهم بهم میرسد **بحث پنجم** واجبست خمس در منافع
وارباحی که از زراعت وتجارت وکسب وصنعت بهم میرسد بنا
بر مشهور میان علما بلکه جمعی دعوی اجماع بران کرده اند وظاهر اینست
که واجبست در هر نفعی که تحصیل شود هرچند مثل شکار کردن وهیزم
جمع کردن وعلف فروشی وسقائی ومکتب داری واستیجار صوم

بکیرند واعتبار نصاب است در انچه بغوص بیرون آورند وکلام اهل لغت

در حقیقت عنبر مختلف است بعضی گفته اند که ان سرگین حیوانیست

متاخرین اعتبار یکدینار دانستیم تا صرف مستحق خمس باشد و محتمل

بکیرند واعتبار نصاب است در انچه بغوص بیرون آورند وکلام اهل لغت

متاخرین اعتبار یکدینار دانستیم تا صرف مستحق خمس باشد و محتمل

است که مکلف ...

هم جمع شده ان ...

چنانکه در زکوة ...

او بمعدن باشد ...

بعد از انقضاء ...

خمس نخواهد بود ...

مثل جواهر و مر ...

هرچند از امکنه ...

همانست که در ...

علامه دو دنیست ...

نصاب است وبعـ ...

کرده اند واکثر گفته ...

یکدینار است واکر ...

خالی از اشکال نیست ...

ان بمعدن خصوص ...

احوط بلکه اظهر بعدم ...

وصلوة وحج باشد وهر نحو نفعی که مکلف باختیار خود آنرا تحصیل کند
و بعضی علما در میراث و هبه و صدقه هم واجب دانسته اند و داخل کردن
اینها در تحت کسب و نفع آن بسیار بعید است و ممکن است که در
نظر این قایل دلیلی بوده که بخصوص در اینها خمس واجب باشد از
قبیل معدن و گنج که باید از عین آنها خمس داد و اعتبار مؤنه سالیانه را
نکرد چنانکه در بعضی از احادیث اشاره بثبوت خمس در میراث و جایزه
هست ولکن اعتماد بآن نمیتوان کرد با وجود آنکه آنچه در حدیث است میراثی
است که بی گمان آنجائی باو برسد از غیر پدر و مادر و پسر و جایزه خطیر است
و جمعی از علماء ما قایل شده اند در وجوب خمس در من و عسل کوهی نیز
و مراد از من شبنمی است که بر برگ درختان می آید و بسته میشود مثل
عسل و معروف آن شبنمی است که بر درخت بلوط می نشیند و آنرا جمع
میکنند و حلوا میسازند و در فارسی آنرا گزانگبین میگویند و اینکه در قصبه
خوانسار و نواحی آن بهم میرسد نه از باب شبنم است بلکه صمغ درخت
خاری است و دور نیست که مراد از عسل کوهی هم شبنمی باشد که بر سنگ
می نشیند و مثل عسل بسته میشود و آنرا جمع میکنند و محتمل است که مراد
عسل متعارف باشد که مگس عسل در کوهها جا میکنند و آن عسل را میاندازند
و بهر حال ظاهر اینست که این جماعت بخصوص دلیلی بر اینها داشته بوده اند

که اینها

که اینها هم از باب معدن و گنج باشند نه از بابت ارباح و منافع کسب و اگر نه
نبایستی که مشهور علما ترک اینها را بکنند و قول بآنرا نسبت ببعض بدهند
بجهت آنکه اینها از جمله کسبهای متعارف شایعند پس اقوی اینست که واجب
است در اینها نیز خمس بعد از وضع مؤنه سالیانه و همچنین در هر چه از قبیل اینها
باشد مثل ترنجبین و شیرخشت و صمغ عربی و سایر صمغها و هر چه از صحراها
جمع میکنند مثل انواع گیاه از قبیل ویبلان که در هر بستان متعارف است
و قارچی که در کوهها و صحراها بهم میرسد و بهر حال اظهر و اقوی وجوب خمس است
بعد از مؤنه سالیانه در هر فایده و نفعی که بکسب و تحصیل حاصل شود و اما سایر
منافعی که بغیر آن حاصل شود مثل مهر زن و عوض خلع و زکوة و خمس و سایر
صدقات و میراث و هدایا و همچنین شکاری که خود بخود داخل خانه
کسی شود و مرغی که از هوا بکف کسی در آید در آنها معلوم نیست که خمس
واجب باشد اگرچه نهایت احتیاط آنست که از هر نفعی و فایده خمس داده
شود اما وجوب آن معلوم نیست و ظاهر اینست که منافعی که در مال بهم
میرسد از بابت نمو و زیاد شدن خواه متصل مثل چاقی حیوان و بزرگ شدن
درخت و خواه منفصل مثل پشم و شیر و ولد خمس در آنها واجب میشود
هر چند اصل مال در و خمس نباشد یا خمس آنرا داده باشند و اما هرگاه
زیاد شدن مال بسبب قیمت بازار باشد مثل آنکه زمین باغ او قیمت

زیادی بهم رساند یا حیوان او گران بها شود اظهر آنست که در آن خمس واجب نمیشود
چنانکه علامه در تحریر جزم بآن کرده و اگر در اثنای سال مال را ببخشد بجهت
حیله گریز از خمس بیکی از اولاد خود یا غیر آنها و امثال این از حیلها پس از آن ساقط
خمس نمیشود و بدانکه مراد از مؤنه که درین قسم وضع میشود از مؤنه
سالیانه آنشخص است و عیال واجب النفقه و غیر واجب النفقه و
مؤنه زن خواستن و کنیز و غلام خریدن و ضیافت کردن و هدیه فرستادن
بشرطی که این امور لایق او باشد و در خور او باشد و متعارف مثل این شخص
باشد پس اگر اسراف کند در بعض اینها بر او حساب میشود و خمس را باید
و اگر بر خود تنگی بدهد و کمتر از مؤنه متعارف را صرف کند آن تفاوت را
از برای او وضع میکنند و خمس آنرا نمیدهد ولیکن احوط درینصورت
دادن خمس است و از جمله مؤنه سال است نذر و کفاره و اخراجات حجی
که در آن سال بر او واجب شده باشد و همه اینها را از ربح همان سال میتواند
وضع میکند اما هرگاه حج در سالی مستقر شد بعد از آن برای آنچه
در سال آینده رود دهد وضع نمیشود و خمس آنرا باید داد پس هرگاه استطاعت
حج از برای او از منافع چند سال فراهم شود بهر قدر از آن که در سالهای
قبل از تمام شدن استطاعت بهم رسیده خمس واجبست و بر آن قدری که تتمه
استطاعت است که در سال آخر بهم رسیده واجب نیست بشرط اینکه

درهمان

در همان سال که استطاعت کامل شد قافله حج روانه شود و اگر قافله بعد از آن
روانه شود خمس آنرا هم باید داد و همچنین هرگاه عذری بهم رسد که در سال استطاعت
نتواند رفت باز باید خمس آنرا بدهد و اما اگر بی عذر ترک حج در آن سال کند
مؤنه حج را از برای او وضع میکنند همچنانکه اگر بر خود تنگ میگرفت در نفقه
هر چند معصیت کرده است و از جمله مؤنه سال است دینی که بر او لازم
آید در آن سال از جهت اخراجات یا غرامت و تاوانی که بر او لازم شود و اما
دین سابق برین سال پس هرگاه مالی از برای او در اثنا الحصول دین بوده که وفا
بآن میکرده و زاید بر مستثنیات مثل خانه نشیمن و قوت یکشبانروز
و لباس پوشاک و امثال آن بوده همان مال باز درین سال باقیست پس
آن دین از جمله مؤنه این سال حساب نمیشود بلی هرگاه چیزی ندارد و در
برابر آن دین بغیر ارباح و منافع این سال پس در آنوقت وضع میکنند آنرا
همچنانکه اگر قبل از این هیچ جهت قدرت بهم نرسانده بود و قدرت در این
سال حاصل شد وضع میکند و همچنین است کلام در حج هرگاه در سالهای
قبل لازم شده بود و از جمله مؤنه سال است صدقات و خیرات و
سفرهای طاعت مثل حج سنتی و زیارات و در اینها میانه روی معتبر
نیست و اسراف در طاعت نمیباشد بلی اگر در اخراجات راه اسراف
نکند از او وضع نمیشود اما هرگاه در سالی چندین سفر زیارت بکند از او

وضع نمیشود و از جملهٔ مؤونهٔ سال است آنچه را ظالم میگیرد بقهر و غلبه
یا بمقاطعه و مصانعه اختیاری و هرگاه در عرض سال بعضی از تجارتها
یا زراعتهای او نقصان کند و بعضی نفع کند که تدارک نقصان را از نفع
میکند و در زاید بران بعد وضع مؤونه سال خمس میدهد امّا تدارک مطلق
نقصانها را بنفع تجارت و زراعت و کسب نمیکند مثل اینکه در بین سال
خانهٔ او خراب شود یا باغ او را سیلاب ببرد و دور نیست که هرگاه محتاج
بمستغلی باشد یا سرمایهٔ از برای مدار گذار میتواند از ربح کسب آنرا بخرد و از
جمله مؤونه حساب کند مثل اینکه قلیلی ملک دارد که حاصل آن وفا بمؤونه
او نمیکند و مال مردم بمصادبه در نزد او هست و بر او دشوار است تجارت
و میخواهد مال مردم را رد کند و بزراعت مدار کند میتواند از ربح این تجارت
قلیلی دیگر ملک بخرد و این را از مؤونه محسوب دارد و همچنین امثال آن
و بدانکه علما در کیفیت وضع مؤونه و اینکه از چه چیز وضع میشود سه
وجه ذکر کرده اند و اشکالی نیست در اینکه از راس المال و آنچه متعارف نیست
صرف کردن آن و مهیا نیست برای خرج کردن مثل فرش و ظرف و ملک
و باغی که مدار گذار اوست مؤونه وضع نمیشود و اشکال درین است که هرگاه
مالی داشته باشد که اهل صرف کردن باشد مثل غلّه که از میراث باو
رسیده یا پولی که خمس آنرا داده است و امثال اینها آیا همه مؤونه را از آن

سال

سال وضع میکند و خمس همه ارباح و منافع را میدهد یا آنکه مؤونه را بالنسبه
قسمت میکند بر هر دو مثل اینکه سالی صد تومان خرج اوست و دویست تومان
مال باو میراث رسیده و دویست تومان هم ربح کسب و تجارت دارد پس
هرگاه تقسیم کنیم مؤونه سال را برین دو تومان بمناصفه پس باید خمس صد و پنجاه
تومان از جمله دویست تومان ربح را بدهد که سی تومان میشود و همچنین باین
نسبت و از جماعتی از متاخرین ظاهر میشود که اظهر قول دویم است و احوط قول
اوّل است و اعدل قول سیم است و مختار آخوند ملا احمد اردبیلی وجه اوّل است
و اظهر در نزد حقیر هم همین است و وجه آنرا در کتاب غنایم الایام بیان کرده ام
و بدانکه مصرف همین خمس مصرف سایر خمسهاست چنانکه خواهد آمد و ظاهر
بعضی اخبار آنست که مخصوص امام است و آن مهجور و مؤوّل است مبحث
ششم واجبست بر ذمّی که از مسلمانی زمینی بخرد اینکه خمس آنرا بدهد
خواه از زمینهائی باشد که در آن خمس متعلق میشود مثل زمینهائی که امام
بشمشیر و قوت از کفار گرفته باشد یا غیر آن باشد بجهت حدیث صحیحی
که در آن وارد شده و اکثر علما بمضمون آن فتوی داده اند و نادری از ایشان
در آن توقف کرده اند و جمعی از متقدمین این مسئله را ذکر نکرده اند و ظاهر
اطلاق فتوی علما و حدیث این است که زمین اعم است از اینکه زمین ملس
باشد یا محل خانه و باغ و امثال آن باشد ولکن بعض علما ذکر کرده اند که

مراد اصحاب زمین زراعت است و این دور نیست بلکه اظهر اینست
بجهت آنکه متبادر از حدیث هم همین است و همچنین ظاهر فتوی و روایت
حکم اشتمال بیع و شری است و بعضی مطلق اشتمال را هم چنین دانسته اند
مثل هبه و صلح و این مشکل است و احتیاط این است که در چنین صورتی
در ضمن عقد شرط کنند بر ذمّی که خمس را بدهد و بعضی از علما ذکر کرده اند
که حاکم شرعی اختیار دارد که خمس عین زمین را بگیرد یا خمس منفعت آنرا و این
دور نیست بجهت آنکه روایت قابلیت اراده هر دو را دارد و مراد بخمس منفعت
یا خمس اجرت المثل آن باشد که در هر سال از و باید گرفت و حاکم تسلط ندارد
که خمس قیمت عین را بگیرد مگر اینکه مصلحت درین باشد و ذمّی هم بان راضی
شود و هرگاه ذمّی بفروشد آن زمین را بذمّی دیگر خمس ساقط نمیشود بلکه
اگر بمسلمان دیگر هم بفروشد ساقط نمیشود پس اگر بفروشد بیع در مقدار
خمس باطل است و در باقی صحیح لکن مشتری با وجود جهل اختیار فسخ دارد
و مصرف این خمس نیز مثل سایر خمسهاست مبحث هفتم مشهور میان
علماء ما اینست که واجبست خمس در مال حرام مخلوط بحلال که نه قدر
آن معلوم باشد و نه صاحب آن و بعضی دعوی اجماع نیز بر آن کرده اند و سه
حدیث درین باب از جناب امیر المؤمنین روایت کرده اند که در کافی
و تهذیب و من لا یحضره الفقیه مذکور است و بعضی از متاخرین علما

در انها

در انها قدح کرده اند از حیثیت ضعف سند و ضعف دلالت یعنی معلوم
نیست که مراد در حدیث خمس اصطلاحی باشد که مصرف آن بنی هاشم اند
و گفته اند که چنین مالی را هر قدر آنرا که یقین دانی که از تو نیست باید تفحص
کنی از مالک آن و بعد از یاس تصدّق کنی بر فقرا چنانکه در سایر مالهای
مجهول المالک و ضرور نیست که بسادات داده شود بلکه بسادات و
غیر سادات هم میتوان داد و اظهر در نزد حقیر اینست که واجبست خمس
در چنین مالی و مصرف آن هم مصرف سایر اقسام خمس است و هر چند دلالت
آن حدیثها واضح نیست لهذا حدیث صحیحی ابن بابویه در کتاب
خصال نقل کرده از عمار بن مروان که گفت شنیدم از حضرت صادق که
میفرمود که در آنچه بیرون می آورند از معادن و دریا و غنیمت و حلال
مختلط بحرام هرگاه صاحبش معروف نباشد و گنجها خمس است و سیاق
این روایت که خمس همه اینها را بیک عبارت فرموده دلالت بر مدعا دارد
و این حدیث با ظاهر کلام علما و دعوی اجماع کافی است از برای اثبات مطلب
نهایت از ظاهر کلام بعضی و صریح بعضی مستفاد میشود که خمس ثابت است
خواه فی الجمله معلوم باشد قدر حرام و حلال مثل اینکه میداند حرام
بیشتر است از حلال امّا نمیداند چه قدر و خواه معلوم نباشد و حق
تفصیل است بر نهجی که جمعی از محققین داده اند و آن اینست که

وجوب اخراج خمس در وقتی است که صاحب مال و مقدار آن هر دو مجهول
باشند از جمیع وجوه چنانکه ظاهر روایاتیست که از جناب امیر المؤمنین
روایت شده و دور نیست که این حدیث صحیح را که از ایشان نقل کردیم هم
بر آن تنزیل کنیم و اما هرگاه صاحب مال و مقدار آن هر دو معلوم باشد
قطعاً باید آنرا بمالک رسانید و هرگاه قدر مال معلوم است و صاحب آن
معلوم نیست پس اقوی وجوب تصدق است از جانب مالک با یأس از و
خواه آن مقدار مساوی مال الخمس باشد یا بیشتر یا کمتر باعتبار اینکه داخل مال
مجهول المالک است و حکم آن همین است و داخل مدلول این احادیث نیست
تا خمس بر آن واجب باشد و همین است که مشهور برد مظالم است چنانکه
آخوند ملا احمد اردبیلی در کتاب لقطه تصریح بآن کرده و فرموده است که بسادات
و غیر سادات هم میتوان داد و همچنین آخوند ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله و
والد بزرگوار ایشان هم تصریح کرده اند باینکه این قسم و قسم سابق یعنی
آنکه صاحب و قدر هیچکدام معلوم نباشد هر دو از جمله رد مظالم اند
و ایشان هم هر دو تجویز کرده اند که بسادات و غیر سادات بدهند
و دانستی که اشهر و اقوی آنست که قسم اول را باید از باب خمس بسادات
داد اما قسم دویم را هم میتوان داد و ظاهر آنست که در تصدق کردن مجهول
المالک احتیاجی برجوع بحاکم شرع نباشد و همچنین در مال الخمس تصرف

شرط

شرط نیست چنانکه آخوند ملا احمد رحمه الله تصریح بآن کرده و جمعی
گفته اند که در صورتی که مقدار مال معلوم است و صاحب آن معلوم
نیست اگر مقدار حرام از خمس بیشتر باشد واجبست که خمس را بیرون کند
یعنی از باب خمس و زاید را تصدق کند و دلیل آن ظاهر نیست و اما
هرگاه در صورت جهل بمالک علم بمقدار مال معیناً نباشد اما مجملا
علم دارد مثل اینکه میداند که حرام زیاده از مقدار خمس مال است اما
نمیداند چه قدر زیادتر است بعضی گفته اند که خمس مال را اخراج میکند
بعد از آن آنچه بر گمان او غالب باشد که مانده است بیرون میکند و
شاید مراد ایشان این باشد که زیادتی را تصدق میکند چنانکه در مسالک
احتمال داده که مجموع را بر سبیل صدقه بدهد و احتمال داده که مجموع را بر
خمس بدهد و هرگاه بداند که حرام کمتر از خمس است و اما قدر آنرا نمیداند در
مسالک گفته است که بیرون میکند قدری که جزماً براءة ذمه بآن حاصل
شود و احتمال داده که اکتفا بمظنه بکند بعد از آن احتمال داده که این از
باب خمس باشد یعنی بمصرف خمس برسانند و احتمال داده که از باب صدقه
باشد و خمس دادن آنرا احوط دانسته در اینجا احتمال دیگر هست که
در مسالک متوجه آن نشده و آن اینست که اکتفا کند بدادن قدری
که یقین میداند که از او نیست هرچند احتمال بدهد که بیش از این باشد

و صاحب مدارک این احتمال را قوت داده است و این سخن در
مسئله سابقه یعنی در اینجا که علم داشت که مال الحرام زاید بر
قدر خمس است و نمیدانست چه قدر است هم جاری میشود و این
احتمال در هر دو جا قویست و این احتمالات در بسیار جاها
جاری میشود مثل اینکه میداند که مشغول ذمه بزکوة یا بخمس هست و مقدار آنرا
نمیداند و همچنین سایر مواضع و در همه جا اکتفا بمقداری که یقین دارد که
آنرا مشغول ذمه هست و یقین بشغل ذمه زاید بر آن ندارد هرچند
احتمال بیشتر ثابت باشد قوت دارد و نهایت احوط آنست که بقدری بدهد
که یقین کند که از عهده برآمده است و بعد از آن احوط اکتفا بمظنه است
و هرگاه صاحب حرام را داند و اما مقدار حرام را نداند پس بعضی گفته اند که واجبست
که مصالحه کند با آن شخص اگر زنده است یا با وارث او اگر مرده است و اگر وارث
ندارد از جمله انفال است که مال امام است و مصرف آن بعد از این خواهد آمد
و بعضی گفته اند در این صورت مصالحه میکند و اگر ابا کند مالک از مصالحه
هرگاه بالمره قدر مال مجهول است خمس آنرا بصاحب مال میدهد یا آنچه
غالب بر ظن او باشد باو میدهد هرچند داند که حق او زیاده از قدر خمس است
یا کمتر و صاحب مدارک گفته است که بدهد باو بقدری که یقین براءة ذمه
حاصل شود و دور نیست که اکتفا شود بدادن قدری که یقین میداند

که مال

که مال خودش نیست و بعض محققین متأخر از و تابع او شده اند و این قول قویست
چنانکه پیش اشاره کردیم نهایت احوط آنست که بمصالحه یا بدادن آنچه براءة ذمه
حاصل شود و دور نیست که اکتفا شود بدادن قدری که یقین میداند عمل کند و هرگاه
بداند که صاحب مال یکنفر از جمله جماعت معدوده معینی است اما نمیداند
از کدام است صاحب مدارک گفته است که واجبست خلاصی جستن بصلح کردن
با همه آنها و دلیل این واضح نیست و گاه هست راضی بصلح نشوند و اجبار
بر صلح بخصوص دلیلی ندارد و ممکن است که کسی بگوید واجب نیست که هیچیک
بدهد و از بابت مجهول المالک باشد که باید تصدق کند بفقراء و احتمال
قرعه هم میرود و راه احتیاط را در امثال این مواضع از دست نباید داد و
بدانکه ظاهر اخبار اینست که خمس یا تصدق که در این قسم لازم میشود هم متعلق
بعین مال است اما هر یک از اجزاء آن مال را که بدهد خوبست و لازم نیست
که از هر نوع از آن مال بقدر آنچه مساوی خمس اوست بیرون کند یا تصدق کند
بلکه ظاهر اینست که بدل آنرا هم میتوان داد از مال دیگر مثل اینکه آن مال مخلوط
گوسفند است میتواند گوسفند از خارج بگیرد و بدهد بلکه ظاهر آنست که قیمت
هم میتوان داد چنانکه در زکوة گفتیم و در کلام علما تصریحی بآنچه مذکور شد
ندیدم **فرع اول** هرگاه بعد از اخراج خمس ظاهر شود که حرام زیاده بر قدر
خمس بوده خواه زیادتی معلوم و معین باشد و خواه غیر معلوم باشد

پس احتمال داده که زیادتی را بعنوان تصدّق بدهد و محتمل است که بکوییم که هرکاه
تواند آنچه را داده پس کیرد مجموع را بعنوان تصدّق بدهد و اکر نتواند آنچه را
داده مجزی باشد و زاید را تصدّق کند **فروع دویم** هرکاه بعد از اخراج خمس
مالک معلوم شود در ضامن بودن غرامت مال دو قول است اظهر عدم ضمان است
و احوط ضمان است **فروع سیم** هرکاه بعض مال مخلوط بحرام باشد و بعضی حلال
معین باشد این کفتار در قدر مخلوط است و در آن قدری که حلال ممتاز است
چیزی نیست و هرکاه مال حرام مخلوط شود بمالی که در آن خمس متعلق میشود
مثل معادن یا ارباح تجارت یک خمس در آن کافی نیست و در طریق ادای خمس
اشکالست و خلاف است و اقرب در نظر اینست که اول خمس مجموع را بدهد
از برای خلاص شدن از ناخوشی حرام که علت وجوب خمس است درین قسم
و بعد از آن خمس حلال را بدهد بهر نحو که درست آید باینکه بنا را بر ظن بکذارد
در مقدار حلال یا بآنچه جزماً برائة ذمه بآن حاصل شود عمل کند یا باقل
آنچه یقین دارد که حلال کمتر از آن نیست اکتفا نموده خمس آنرا بدهد و ممکن است
که کفته شود که اول خمس حلال را باین نهج که کفتیم بیرون کند و بعد از رفع
خمس حلال خمس باقی را بدهد از برای خلاصی از ناخوشی حرام در مال
مخلوط و بعضی کفته اند هرکاه احتمال حلال و حرام در مقدار مساوی باشد
یک خمس کافی باشد **فروع چهارم** هرکاه آن مال مخلوط تلف شده باشد

واشتغال

واشتغال ذمه بآن باقی مانده باشد پس واجبست که مساوی آنچه بر آن لازم میشود
ادا کند و اکر آنشخص که مبتلا باین شده بمیرد پس وارث یا وصی او علم داشته باشد
که شغل ذمه بآن باقیست واجبست بر ایشان که ادا کنند و اکر وارث و وصی
نداشته باشد حاکم شرع این کار را میکند و اکر حاکم شرع نباشد عدول مؤمنین
میکنند و ظاهر اینست که استصحاب در اینجا کافی نیست یعنی همینکه در
حال حیات میدانستند که مشغول ذمه است و برائة ذمه او معلوم ایشان
نیست کافی نیست بلکه همین که احتمال این هست که صاحب مال او را بری
الذمه کرده باشد یا خود در حال حیات ادا کرده باشد دیکر لازم نیست که از مال
او ادا کنند و باین سبب است که با اقامه بینه و شهود در دعوی بر میت
باز مدعی را قسم میدهند بر بقای حق خود بجهة اینکه میت زبانی
ندارد که حرف بزند که اکر زنده میبود میکفت حق او را دادم یا او
مرا حلال کرد و همچنین است کلام در خمس و زکوة و غیر آن و این سخنها از
برای صورت دعوی است و در جائی که پای صغیر و غایب در میان باشد
و اکر نه شکی نیست که از برای وارث کبیر عاقل ولی و افضل آنست که احتیاط
کند در بری کردن ذمه مورث خود بقدر مقدور **تنبیه** بدانکه از
کلام محقق و علامه رحمهما الله ظاهر میشود که خلافی نباشد در اینکه خمس
در کنج و معدن و غوص واجب میشود بر آنکه تحصیل آن کند خواه صغیر باشد

و خواه کبیر و خواه آزاد باشد و خواه بنده و از اینجا ظاهر میشود که در غیر این
سه قسم از اقسام بر مال غیر مکلفین چیزی واجب نیست پس در ارباح
زراعت و کسب اطفال و مجانین چیزی واجب نیست و همچنین در مال مخلوط
بحرامی که بایشان برسد بمیراث یا بکسب و عدم وجوب خمس در اینها موافق
اصل است اما وجوب در آن سه قسم که مذکور شد محل اشکالست و شاید
دلیل ایشان اجماع باشد و اکر نه در دلالت عموم احادیث فرقی ما بین اقسام
نیست چنانکه در کلام غنایم بیان آن کرده ایم و بهر حال خروج از فتوی ایشان
در آن سه قسم مشکلست و بدانکه نیز اینکه در سه قسم آخر از جمله هفت قسم
کسی قایل باعتبار نصاب نشده و دلیلی هم بر آن دلالت ندارد و همچنین اعتبار
کذشتن سال در هیچیک از اقسام هفتکانه نشده الا در قسم ارباح مکاسب
که از کلام ابن ادریس ظاهر میشود که اعتبار سال کرده باینمعنی که دادن خمس
ارباح پیش از تمام شدن سال بدعتست و مشهور علما در آن نیز اعتبار
سال نکرده اند باینمعنی که واجب مضیق باشد که بمجرد حصول نفع بمقداری
که در نظر صاحب مال زاید باشد بر مؤنه سال واجب شود دادن خمس آن
بلکه باین معنی که وجوب موسعی متعلق میشود باو نفع در حین حصول
آن اما انتظار تمام شدن سال را میتوانند کشید پس جایز است که تاخیر کند
تا آخر سال بجهة مراعات اینکه شاید خرجی زیاد شود درین سال

بسبب

بسبب خراب شدن خانه یا احتیاج بهم رسیدن چاروائی یا کنیزی یا زوجه
یا امثال آن و جایز است تعجیل یا بلکه مستحب است بجهة اینکه این امر خیر است
و تعجیل و شتاب کردن در امر خیر و احسان کردن بذریه رسول خدا و خلاص
کردن خود را از موانع لازمه طبع انسانی از وساوس نفس و تسویلات
شیطان از افضل اعمالست و این را از باب تخمین میدهد پس اکر در آخر
سال معلوم شود که کم داده است در آن وقت تمام کند و اکر معلوم شود که
زیاد داده است پس اکر مستحق میدانسته که این قدر نبایست بدهد و
کرفته و تلف کرده بر او چیزی نیست و حق تعالی بمالک عوض خیر میدهد
و اکر میدانسته که اینقدر نباید بدهد و کرفت یا آنکه با وجود جهل بحال فنون
عین مال باقیست پس همان کفتاری که در زکوة کردیم در وقتی که بعد از
دادن زکوة معلوم شود که کیرنده غنی بوده در اینجا هم جاریست و بدانکه
مراد از سال در اینجا سال تمام است نه آن سالی که در زکوة معتبر بود بلکه ابتداء
سال از ابتداء شروع کردن در کسب حساب میشود پس زارع از اول شروع
در زراعت حساب میکند و اهل صناعت از اول شروع در صنعت
و اهل صناعات متداوله از اهل سوق درین زمانها سال خود را از
نوروز بنوروز دیکر قرار میدهند و بعضی کفته اند از ابتداء ظهور
ربح و انتفاع حساب میشود و اول اظهر است و اقوی اینست که

از برای هر ربحی که در عرض سال بهم میرسد سال جدائی نباید حساب کرد بلکه
از ابتداء شروع در کسب حساب میکنیم و همین که سال تمام شد خمس فاضل
ارباح این سال را میدهیم هر چند اکثر ان ارباح در دو ماه اخر سال بهم رسیده
باشد و شهید ثانی ره گفته است که از برای هر ربحی حساب سالی جدا
نگاه میدارد پس هرگاه در اوّل سال ربحی بهم رسد و بعد از گذشتن سه ما
هم ربحی بهم رسد هر چه خرج سه ماه اوّل است از ربح اوّل بر میدارد
و خرج سه ماه اخر سال را از ربح دویم بر میدارد و نه ماه وسط را از
هر دو ربحها بمشارکت بالنسبه صرف میکند و انچه فاضل آید از ربح
اوّل بعد تمام شدن دوازده ماه از حین ظهور ان خمس انرا میدهد
و انچه فاضل اید از ربح ثانی بعد تمام شدن دوازده ماه از حین ظهور
ان خمس انرا میدهد و همچنین با این نهج هر ربحی که بهم رسد و دلیل
این قول وضوحی ندارد **مطلب دویم** در بیان مستحق خمس و در ان
چند مبحث است **مبحث اوّل** مشهور بلکه مجمع علیه چنانکه
جمعی از اصحاب نقل کرده اند اینست که خمس را بشش قسمت باید کرد
سه قسمت ان از برای پیغمبر خدا که ان سهم خداست و سهم رسول است
و سهم ذی القربی و این سه قسم بعد از وفات انجناب از برای
امام قایم مقام اوست و سه سهم دیگر حق یتیمها و مساکین و ابناء سبیل

وقولی که بر خلاف این نقل شده ضعیف است و مشهور اینست که مراد از ین
سه گروه یتامی و مساکین و ابناء السبیل سادات اند از اولاد عبد المطلب و
قول ابن جنید بجواز دادن بغیر سادات ضعیف است و همچنین مشهور
اینست که باید انتساب بعبد المطلب از جانب پدر باشد و هرگاه مادر
از عبد المطلب باشد و پدر از غیر ایشان خمس باو نمیتوان داد و زکوة فطره
میتوان داد هر چند دهنده مطلقا نسبت بعبد المطلب نداشته باشد
و قول سید مرتضی بجواز دادن خمس بکسی که مادر او از ایشان باشد و منع
دادن زکوة غیر سادات بایشان ضعیف است و در کتاب زکوة بیان
کردیم که اولاد عبد المطلب درین زمان منحصر است در اولاد ابو طالب و
عباس و حارث و ابو لهب و اختلاف کرده اند در اولاد مطلب که برادر
هاشم است و بیان کردیم که بایشان هم خمس نمیتوان داد و زکوة میتوان داد
مبحث دویم مشهور اینست که نصف خمس که حق یتامی و مساکین
و ابناء سبیل است میتوان همه را بیک طایفه از ین سه طایفه داد
و واجب نیست قسمت ان بهمه انها و بعضی قائل بوجوب شده اند
و قول مشهور اقوی است لیکن قول دویم احوط است و همچنین واجب
نیست رسانیدن خمس بهمه اشخاص هر چند همه را بیک طایفه بدهیم
و کلام شهید در دروس موهم انست که باید بهمه اشخاصی که در ان

بلد حاضرند برساند و دلیلی بران نیافتم هر چند افضل است بلکه احوط است
با وجود امکان و عدم لزوم عسر و حرج و امّا تسویه اصناف یا اشخاص
در قسمت پس قائلی بان نیست و دلیلی بران نیست بلکه بنا باشد که تفاوت
باید گذاشت مابین اشخاص و مشهور اینست که امام قسمت میکند خمس را
برین طوایف بر قدر مؤنه سال ایشان بر سبیل میانه روی پس اگر وفا نکند
حصه ایشان از برای ایشان واجبست که تمام کند نقص ایشان را از حصه
خود و اگر زیاد اید از مؤنه ایشان زاید انرا از برای خود میتواند بردارد و
این مسئله از دو حدیث قوی مستفاد شده و اکثر علما بان عمل کرده اند
بلکه از بعضی ظاهر میشود که اجماع است پس تامل بعض اصحاب درین حکم
خوب نیست و این مسئله در امثال زمان ما هر چند کم فایده مینماید
امّا چنین نیست بجهت انکه ثمره میکند در حکم مجتهد عادل که نایب امام
است در زمان غیبت چنانکه بعد بیان خواهیم کرد در مسئله حصه
امام در حال غیبت و هرگاه مستحق در بلد نباشد جایز است نقل خمس
ببلد دیگر و امّا با وجود مستحق پس بعضی گفته اند جایز نیست و بعضی جایز
دانسته اند خصوصًا در وقتی که بجهت طلب افضل باشد و لیکن درین
صورت ضامن است اگر تلف شود و این قول قوی است **مبحث سیم**
اظهر اینست که جایز نیست که بمستحق در یکدفعه زیاده از قدر مؤنه سال

بر هیچ چنانکه در زکوة جایز بود و ظاهر اینست که تحدیدی از برای سال
فقیر نیست بلکه تابع وقت حاجت خواهد بود پس هرگاه از وجه خمس
تدارک یکسال از برای فقیری دیدی بعد از ان که ششماه گذشت و نصف
انرا صرف کرد الحال میتوان مؤنه ششماه دیگر باو داد که الحال بضمیمه
ششماه که باقی مانده است بالفعل مالک مؤنه یکسال بشود و همچنین
است کلام در زکوة پس کسی گمان نکند که هرگاه فقیر مؤنه یکسال تمام
گرفت دیگر نمیتواند چیزی بگیرد تا ان سال تمام شود **مبحث چهارم**
معنی مسکین را در کتاب زکوة دانستی و همچنین معنی ابن السبیل و احکام
انرا و مراد از یتیم طفل نابالغی است که پدر او مرده باشد و در مشروط بودن
استحقاق یتیم بفقر دو قول است اظهر انست که فقر شرط است و خمس را
به یتیم غنی نمیتوان داد و فایده جدا ذکر کردن او از مسکین اهتمام بشان
یتیمهاست و گاه است که در بعض اوقات دو حصه توان به یتیم داد و امّا
بنا بر قول بوجوب بسط و تقسیم خمس بهمه اصناف ثلث پس ظاهر است
و بنا بر قول بعدم وجوب چنانکه اقوی و اظهر است هم فایده میکند
در وقتی که نذر کند که خمس را بسط کند بهمه اصناف که درین صورت
یتیم مسکین را یک حصه از راه یتیم بودن او میدهند و یک حصه از راه
مسکین بودن و اسلام در مستحق خمس شرط است و در اشتراط ایمان

اشکال است واحوط بلکه اظهر اشتراط است خصوصا بملاحظهٔ اینکه خمس عوض
زکوة است از برای بنی هاشم و در زکوة ایمان شرط است واما عدالت پس در
عدم اشتراط ان اشکالی نیست مطلب سیم در لواحق این باب است
و در ان چند مبحث است مبحث اول در بیان انفال است و مراد
بان چیزهائی است که مختص بامام است و سایر شرکاء او در خمس در اینها
با او شریک نیستند و ان هشت چیز است اول غنیمتی است که عسکری
بدون اذن امام بیاورد چنانکه پیش گذشت دویم چیزهائی است که مختص
پادشاه دار الحرب باشد از املاک مثل زمین و باغ و قلعه و سایر اموال
منقوله از نقد و غیر سیم انچیزهائی است که امام برگزیند و انتخاب کند
از میان غنیمت قبل از قسمت از اسب خوب یا کنیز یا جامه یا سلاح خوب
چهارم هر زمینی است که از کفار بگیرند بدون جنگ خواه کفار از انجا
کوچیده باشند و واگذاشته باشند ان زمینها را برای مسلمانان یا بطوع
و اختیار انها را بدست مسلمانان بدهند و ایشان را در انجا بدهند
و خود هم در انجا بمانند پنجم زمینهای موات که مالک معروفی نداشته
باشند خواه دست مالکی بر انها جاری شده باشد و بعد از ان خراب
شده باشند و اهل ان نابود شده باشند یا دست مالکی هنوز بر
انها جاری نشده باشد و اما زمین خرابی که صاحب داشته باشد

ان از انفال نیست و همچنین ابادی که صاحب معروفی نداشته باشد
ان نیز از انفال نیست بلکه داخل مجهول المالک و حکم ان اینست
که باید انرا از جانب صاحب او تصدق کرد بفقرا و اما زمینی که صاحب ان
معلوم بود و مرد و وارثی از و نماند پس ان از جمله میراث من لا وارث له است
که بعد ازین مذکور میشود و ان نیز هرچند از انفال است نهایت در مصرف ان
خلافی هست ششم سر کوهها و انچه در انها هست از معدن و غیر
ان و شکم رودخانها و نیستانها و جنگلها و اطلاق احادیث و
کلام علما اقتضای عموم میکند که اینها در هر جا که باشند مال
امام است و بعضی علما تخصیص داده اند اینها را بصورتی که اینها
در زمینهائی که از امام هست باشند و این خوب نیست و منشا
این میشود که ذکر انها علیحده و قسم جدائی بی فایده باشد هفتم
میراث کسی است که وارثی نداشته باشد که میراث از و تواند برد نه
نسبی و نه سببی و نه از جهت ولاء پس مال او از انفال است بنا بر
اقوی و مختص امام است و در زمان غیبت مقتضی اخبار اینست
که از برای شیعیان است و لکن جمعی انرا بخصوص فقرای بلد قرار
داده اند این احوط است و تحقیق این مسئله در کتاب میراث
میشود هشتم معادن است در نزد جماعتی از متقدمین اصحاب

و بعضی دریاها را نیز علاوه کرده اند و مشهور علما اینست که معادن از انفال
نیست و مردم همه در ان مساویند و جمعی از ایشان گفته اند که قول اول
دلیلی ندارد و اما چنین نیست بجهت انکه در تفسیر علی بن ابرهیم روایت
موثقی هست و عیاشی هم روایتی نقل کرده و باید مراد مشهور معدنهای چند
باشد که در زمینهای امام باشد که بسبب انکه امام انها را از برای شیعیان
مباح کرده است پس همه مردم در معدنها مساوی باشند نه از راه اینکه از
اصل مباحند پس در معدنهای ظاهره مثل نمک و نفط و امثال ان هر
کس زودتر حیازت میکند و جمع میکند مال اوست و در معادن
باطنه که محتاج بعمل است مثل طلا و نقره و غیر ان هر کس پیشتر احیاء معدن را
کرد مال اوست اما معدنهائی که در زمینهای مملوکه مردم است پس ان تابع
زمین است چنانکه پیش گفتیم پس ثمره دعوی درین مسئله در زمان
ظهور امام است که در انوقت بنا بر قول باینکه از انفال باشد بدون
اذن امام لاحدی را جایز نیست تصرف خواه در زمین موات باشد یا
در زمینهای دیگر امام اباد باشد و همچنین در حال غیبت جایز نیست
از برای مخالفان حیازت و انتفاع از ان و بنا بر قول دیگر در زمان حضور
هم معدنهائی که در زمینهای موات است بر اباحت اصلیه باقی است
و مردم همه در ان مساویند چه جای زمان غیبت و منافاتی نیست

میان قول بانفال بودن معادن و قول بوجوب خمس در ان چنانکه پیش گذشت
بجهت انکه مانعی ندارد که درین جزو از انفال غنیمت خمس باشد و در غیر این
جزو همهٔ آن حلال باشد برای شیعیان و خمسی نباشد و همچنین مانعی ندارد
که هر کس در زمان حضور باذن امام در انفال تصرف کند هم بر او خمس باشد
که باید بامام بدهد و امام انرا مثل سایر خمسها قسمت کند چنانکه شیخ
کلینی در کتاب کافی تصریح بان کرده در حکم معادن و دریاها و نیستانها
و بیابانها مبحث دویم جایز نیست تصرف کردن در انفال و نه در حصهٔ
امام از خمس در حال حضور امام مگر باذن امام و اما در حال غیبت امام
پس مذهب اصحاب ما در زمینهای موات این است که باحیا کردن مالک میتواند
شد و ظاهر جمعی از ایشان اینست که همهٔ اقسام انفال مباح است از برای شیعیان
در حال غیبت و ظاهر اینست که فقر هم شرط نباشد مگر در میراث کسی که وارث
ندارد که بعضی فقر را شرط دانسته اند و ان احوط است و بیان ان در کتاب
میراث میشود و اما حصهٔ امام از خمس در حال حضور پس جمعی واجب
دانسته اند که انرا نیز بخدمت امام ببرد و خود در و تصرف نکند و اظهر جواز
مباشر شدن مالک است تقسیم انرا بمستحقین مگر با مطالبهٔ امام که در انوقت
واجبست که همه را تسلیم او کند و اما حکم خمس در حال غیبت پس بعد ازین
بیان خواهیم کرد مبحث سیم مشهور میان علما این است که مناکح

و مساکن و متاجر از جملهٔ انفال و از جملهٔ اموری که خمس در آنها واجب میشود
از برای شیعیان استثنا شده و حلال شده بلکه بعضی در خصوص مناکح دعوی
اجماع کرده اند بلکه تصریح باجماع بر استثناء مناکح در حال غیبت و حضور
هر دو شده و بعض علما گفته اند که امام حصهٔ غیر خودش را نمیتواند حلال کند
پس هر امامی که فرموده باشد این را بقدر حصهٔ خود در زمان خود مقید خواهد
بود نه غیر آن و بعضی گفته اند همهٔ انفال حلال است از برای شیعه در حال غیبت
و از کلام او بر میآید که مناکح در حال الحضور حلال نبوده و همچنین غیر آن سوای آنکه
غیر مناکح و مساکن و متاجر هم در حال غیبت حلال است و از بعض علما نقل
شده که هیچ چیز را استثنا نکرده و بعض علما تخصیص داده اند استثنا را بمناکح
و تفسیر کرده اند علما مناکح را بکنیزهائی که از دار الحرب اسیر کنند پس جایز است
خریدن آن و جماع کردن با آنها هرچند همهٔ آنها مال امام باشد در جائی که
بدون اذن امام غنیمت کرده باشند یا بعض آنها مال امام باشد در وقتی که
باذن امام آورده باشند که امام در خمس آن شریک است یا آنکه خریده باشند
کنیزی را بمالی که خمس در آن باشد یا بگیرد زنی را و مهر او از انفال بکند یا از
مالی که خمس در آن باشد بکند از جملهٔ مالهائی که اخراج مؤنه سال از آنها میشود مثل
معدن و غوص یا از جملهٔ ارباح تجارات و زراعات باشد تا آنکه زاید بر قدر
حاجت و خارج از میانه روی باشد یا از فاضل مؤنه سال پیش بوده و خمس

انزا داده بوده پس هر گاه نکاحی از یکی ازین اموال حاصل شود بر او مباح باشد
و تفسیر کرده اند مساکن را بآن مکانی که بنا کرده شود در زمینهای مختص
بامام یا بخانه که خریده شود از مالی که در و خمس باشد بنحوی که در مناکح
گفته و تفسیر کرده اند متاجر را بآنچه بخرند از مالهائی که در آنها خمس
هست بجهت تجارت از کسی که خمس نمیدهد یا اعتقاد بخمس آن ندارد
و بعضی تصریح کرده اند باینکه این عفو و بخشش در اصل آن مال است و
اما ربحی که از تجارت در آن مال حاصل میشود دیگر عفو و بخشش
شامل آن نیست و همچنین از جملهٔ متاجر است آنچه را بخرند از جملهٔ
غنیمتهائی که بدون اذن امام آورده باشند آنها را و منشأ استثناء
مذکورات ورود احادیث بسیار است از ائمه اطهار در اینکه ما
حلال کردیم شیعیان را در انفال و خمس از برای اینکه ولادت ایشان
پاک باشد و حلال زاده باشند و پاک باشد خورده خوراک ایشان و
اعتماد بظواهر و اطلاقات آن احادیث نمیتوان کرد و اطلاق اکثر آنها
مخالف عقل و قواعد مسلمه است از تصرف در مال غیر خصوصاً
فقرا و ایتام بیکسان از اولاد رسول الله و قطع نصیب ایشان از معادن
کرم و رحم و شفقت بسیار بعید است و حقی که حق تعالی بواسطه
قرآن مجید از برای فقرا و ضعفاء بنی هاشم قرار داده باشد و ثابت

باشد باجماع و یقین چگونه با مثال این اخبار توان ساقط کرد پس قول
بسقوط خمس بالمره از شیعیان چنانکه ظاهر بعض اقوال متقدمین است
بسیار از استقامت دور است و چگونه چنین باشد و حال آنکه حق تعالی
زکوة را حرام کرده است بر بنی هاشم بسبب تعظیم و تکریم ایشان و پاک کردن
ایشان از چرکهای مردم که زکوة است و در عوض آن خمس را قرار داده و در اول
خمس را از راه شرف و خاطر جوئی آن فرقهٔ عالیشان از برای خود قرار داده
و بعد از آن برای رسول خود و بعد از آن ایشان چنانکه آیهٔ قرآنی دلالت
بران دارد و حصهٔ ایشان را زاید بر سایر فقرای مردم قرار داده که این خمس است
و آن عشر و محل آن را هم بیشتر از محل زکوة قرار داده که خمس در هفت چیز است
خصوصاً ارباح کسب که بی نهایت است و با آن همه تأکید که رسول خدا در
احسان بذریه خود فرموده حتی بمادر ایشان و حق تعالی در قرآن مجید
دوستی کردن با اقربای آنجناب را مزد رسالت آنجناب قرار داده پس با
وجود این همه هر گاه خمس از شیعیان ساقط باشد و حال آنکه مخالفان
خمس بشیعیان نمیدهند خصوصاً شیعیانی که در بلاد تشیع میباشند
با آنکه آنچه خمس متعلق باو میشود در نزد ایشان قلیل است بجهت آنکه
ایشان خمس ارباح مکاسب را قائل نیستند و نه در مال مختلط بحرام را
و نه در زمینی که ذمی از مسلمان بخرد پس باید درین حال بنی هاشم از

گرسنگی هلاک شوند و ما خود می بینیم که در امثال زمان ما که اعتقاد مردم
وجوب دادن همه خمس است حتی حصهٔ امام هم بسادات فقرا باز سادات در
کمال عسرت و پریشانی میگذرانند العیاذ بالله اگر بگوش مردم برسد فتوی چنین
مجتهدی که این رای را داشته باشد دیگر حال سادات چه خواهد شد خلاصه
فهم سلیم و طبع مستقیم که تأمل کند درین مطالب می فهمد که حلال کردن
مطلق خمس و رخصت دادن شیعیان در ترک آن چه قدر از صواب دور است
پس ناچار باید بمحلی صحیح از برای آن اخبار بگوئیم و از تأمل در آن اخبار ظاهر
میشود که این سخنها از ائمه هدی یکی از چند وجه بوده یکی آنکه مراد ایشان
این بوده که در ازمنهٔ تسلط خلفاء جور که خمس و زکوة را از شیعیان می
گرفتند دیگر بر ایشان اعادهٔ آن واجب نباشد یا آن مال الخمس و زکوة که ایشان
میگرفتند بکسی ببخشند از شیعیان بر ایشان حلال باشد و جایز باشد خریدن
آن چنانکه در خراج زمین خراجی و غیره ذکر شده است و یا از راه تقیه باشد
از مخالفان و مراد این باشد که عفو کرده باشند ایشان را از ایصال حق ایشان
بجهت آنکه باعث فتنه و فساد میشود یا مراد آن باشد که هر گاه از حق
ایشان در نزد کسی بوده و تلف شده باشد و آنکس عاجز باشد از ادای آن
امام آن زمان حق خود را عفو کرده باشد یا احتمال العفو حق غیرهم در آن
بنا بر مصلحت حال ایشان و بعض اخباری که دلالت دارد که حلال کردیم

تا قیامت و دلالت بر دوام دارد نه خصوص زمان حضور محل اعتماد
نیست یا محمول است بر بعض آنچه پیش گذشت و میتواند شد که مراد
حلال کردن خمس روز بروز باشد از منافع کسب که کنایه باشد از استثناء
مؤنه سال چنانکه پیش گذشت با وجود آنکه در مقابل این حدیث روایات
دیگر هست که دلالت دارد بر ورع کسانی که طلب حلیت کردند و تصریح
باینکه خمس حق ماست و ما را از حق ما منع مکنید و خود را از دعای ما
محروم مکنید و در بعضی اخبار سه مرتبه فرموده اند که حلال نمیکنیم و اخبار
بسیار دلالت بر تاکید شدید دارد در امر خمس و آنکه خمس از برای
تطهیر مال است و اینکه حضرت صادق فرمود که من میگیرم درهم را
و حال آنکه از مالدارترین اهل مدینه ام از برای اینکه شما را پاک کنم و حاصل
کلام اینکه خمس و انفال از جانب خدای تعالی از برای صاحبان آنها
بیقین ثابت شده و گفتار و رفتار امام هر زمانی در زمان خود و در زمان
حضور ایشان از برای ما فایده ندارد خود بهتر میدانند هر چه میکنند
صحیح است و اما در زمان غیبت پس ظاهر اینست که آنچه را توانیم گفت
که حلال باشد از برای شیعیان مناکح باشد بمعنی آنکه هرگاه خود آن
کنیزی که از انفال است یا قیمت آن را از انفال داده باشند یا زنی که
مهر او را از انفال کرده باشند حلال است و همچنین کنیزی را که بخرد
ازکسی

از کسی که خمس نمیدهد هر چند خمس بخود آن جاریه متعلق شده باشد
یا آنکه مالی که منتقل شده باو از کسی که خمس نمیدهد بآن مال کنیزی
بخرد و همچنین آنچه را صرف نکاح کند از آنچه داخل مؤنه سال باشد
از ارباح مکاسب و لایق او باشد و اما حلیت حقوق سایر اصناف
از ربح زاید بر مؤنه سال و محتاج الیه سال بر نهج بر حد لایق بلکه
از مثل معادن و غوص و امثال آن نیز دلیلی بر حلیت آن و جواز استثناء آن
نیست خصوصا اینکه علتی که در احادیث فرموده اند از برای حلیت مناکح
که آن پاکی نطفه و حلال زادگی باشد در بسیاری از این امور مفقود است
بجهت مطلق صرف مال الحرام در امر تزویج منشاء ناپاکی ولد نمیشود
مثل مهر حرام یا قیمت کنیز در وقتی که آن را بذمه خریده بوده است
و بعد از آن اتفاق افتد که از این وجه عوض بدهد و خصوصا اینکه
بسیاری از شیعیان مرتکب حرام از وجه دیگر میشوند و مضایقه
از صرف کردن مال الحرام در امر تزویج ندارند بلکه مضایقه از زنای
صریح هم ندارند الحال حلال کردن خمس چه نفعی بحال چنین اشخاص دارد خصوصا
باین نحو که مساوی محروم کردن فقرا و ایتام و بیوه زنان و ضعفاء بنی هاشم
باشد و تخصیص احادیث بخاص شیعیان و صلحاء ایشان هم
دلیل واضحی ندارد این کلام در استثناء مناکح و قدری که توان ظن

بحلیت آن از دلیل حاصل کرد اما متاجر و مساکن پس ظاهر اینست که صحیح است
استثناء آنچه را که بخرند از غنیمتهائی که از دار الحرب میگیرند بدون اذن
امام از برای تجارت بلکه چنین است خریدن چیزی که خمس تعلق باو گرفته
باشد از کسی که خمس نمیدهد مگر اینکه تجارت کند و از آن ربحی بهم رسد
که در آن ربح خمس واجب میشود و همچنین اشکالی نیست در حلال بودن
مسکنی که در زمینهای مختص امام باشد و همچنین هرگاه بخرد آن را از کسی
که خمس نمیدهد و اما آنچه بخرد از ارباح مکاسب بجهت مسکن که محتاج بآن
باشد پس آن از جمله مؤنه سال است و در حلیت آن اشکالی نیست **بحث**
چهارم در بیان حکم خمس است در زمان غیبت امام بعضی از علما قائل
بسقوط خمس شده اند در حال غیبت و بعضی گفته اند که باید همه را دفن
کرد تا وقتی که امام زمان ظاهر شود و حق تعالی آن را از برای او ظاهر کند
و بعضی گفته اند همه را بسادات و فقرای شیعیان میدهند بر سبیل
استحباب و بعضی گفته اند همه خمس را جدا میکنند و نگاه میدارند و
هرگاه از مرگ ترسند وصیت میکنند بامین معتمدی که آن را بامام زمان
رساند و هرگاه او در نیابد امام را وصیت کند بدیگری و همچنین تا ظهور
امام و مشهور ما بین محققین علما اینست که حصه سایر اصناف که نصف
خمس است باید بایشان داد و نصف دیگر که حصه امام است در آن خلاف
کرده اند

کرده اند و بعضی واجب دانسته اند نگاه داشتن آن را و بعضی تصریح کرده اند که حرام
است دادن آن بسادات و اکثر ایشان گفته اند مختار است ما بین اینکه دفن کند
یا بضبط و وصیت عمل کند یا بسادات بدهد و ظاهر بسیاری از ایشان این است
که اخیر بهتر از آن دو تای دیگر است و ظاهر بعضی اینست که واجب معین است
که بسادات بدهد و ظاهر بعضی اینست که بصلحا و فقرای شیعه هم میتوانند داد
و جماعتی از محققین که قائلند بجواز دادن حصه امام بسادات قید کرده اند که
باید بر سبیل تتمه بدهد بمعنی اینکه هرگاه حصه خود ایشان وفا بمؤنه سال
ایشان نکند تتمه مؤنه ایشان را از حصه امام میدهند و اظهر در نظر حقیر
اینست که جایز است صرف کردن همه خمس بفقرای بنی هاشم چنانکه شیخ مفید
در رساله عزیه بآن قائل شده است و علامه و محقق و عامه متاخرین
از ایشان و اظهر اینست که بعنوان وجوبست همچنانکه ظاهر مفید و جماعتی
است اما در حصه خود سادات پس حکم واضح است و اما در حصه امام پس بجهت
آنکه میتوان قطع کرد از تتبع سیرت و رفتار ائمه اطهار و اهتمام ایشان
در امداد و اعانت فقرا و ضعفا و ایثار دیگران بر خود خصوصا ذریه
و اقربای خود و وصیت کردن ایشان در امر اولاد و ذریه و احسان کردن
با ایشان باینکه ایشان راضیند بصرف کردن مال ایشان در فقرای ذریه
ایشان خصوصا در این اوقات که احتیاجی بآن ندارند و ضبط کردن و نگاه

داشتن درین زمانها غالبا در معرض تلف ونابود شدنست در اندک
زمانی چه جای آنکه نگاه داریم تا زمان ظهور ایشان وهمچنین دفن کردن در
آنوقتی که انشاء الله ظاهر شوند با تسلط تمام ایشان را حاجتی باینها نخواهد بود
واما بقول بسقوط خمس وعفو از جمیع پس آن در نهایت دوری است از صواب
چنانکه پیش بیان کردیم خلاصه اینکه با وجود این همه که گفتیم وبا ملاحظه
اینکه در حدیث معتبر وارد شده که بر امام لازمست که هرگاه حصه فقراء سادات
ناقص باشد از مؤنه ایشان از حصه خود تمام کند وهرگاه فاضل داشته باشد
جایز است که خود متصرف شود ومشهور علما بان عمل کرده اند وتلقی بقبول
کرده اند تا تسلی باقی نمانده در اینکه جایز باشد که الحال حصه ایشان وا نفقرا
سادات واهالی که خمس وغایبا میکنند بدهیم ومشهور میان این جماعتی که
تجویز کرده اند که حصه امام را بسادات بدهیم اینست که باید این امر را فقیه
عادل متوجه شود که نایب عام امام است پس اگر مالک خود بدهد ضامن خواهد
بود بلکه شهید ثانی دعوی اتفاق این جماعت را برین کرده است وظاهر
مفید در رساله غریه عدم وجوبست واز شهید در کتاب دروس ظاهر میشود
که اذن دادن فقیه مالک را درین امر کافی باشد دیگر حاجت نیست که
خود مباشر شود وشکی نیست که احوط اینست که تا ممکن شود باید مجتهد
عادل متوجه شود وهرگاه ممکن نشود اذن خاص بمالک بدهد وهرگاه آنهم

ممکن نشود اذن عام بدهد بمالک باین معنی که هر وقت خمس در ذمه تو قرار
گرفت حصه امام را بده بفقرا واما تصرف مالک بدون اینها پس مشکل است
بلی هرگاه هیچیک ممکن نشود وامر دایر شود ما بین اینکه یا باید بسادات داد یا بماند
وتلف شود پس مالک خود میتواند داد واگر باستصواب بعضی از طلبه علوم
وعدول مؤمنین باشد بهتر خواهد بود والله العالم بحقایق احکامه واولیائه
الکرام **باب چهارم** در سایر صدقات ودران چند بحث است
بحث اول پیشتر دانستی که حق مالی واجب بالذات نیست بغیر زکوة
وخمس وبا آنکه گاهی واجب میشود بنذر وشبه نذر وکفاره واینها
در جای خود مذکور میشود وگذشت سخن در حق حصاد وجداد که در
وقت درویدن غله وبرداشتن خرمن ومیوه بیرون میکنند ومستحب است
تصدق کردن بقدر مقدور وتاکید بسیار در آن هست در همه اوقات
خصوصا در ماه مبارک رمضان وخصوصا با قربا وخویشان وباعث
رفع فقر وپریشانی وطول عمر واداء دین وزیادتی برکت ودفع بلاهای
مبرم میشود وسنت است در اول روز تا دفع شر آن روز کند ودر اول شب
تا رفع شر آن شب کند وسنت است از برای مریض باینکه خود بدست خود
بدهد وبسایل گوید که دعا کن وهمچنین تصدق کردن از برای اولاد و
اینکه بدست ایشان بدهد که ایشان بدهند وتوسعه دادن بعیال از اعظم

صدقاتست وکسی که وکیل وواسطه میشود در رسانیدن صدقه آنهم از جمله
تصدیق کنندگانست وافضل صدقه آنست که خود محتاج باشی وایثار کنی
غیر را بر خود اما نه بحدی که اضرار بخود کنی واختلافی که هست در اخبار
وادله بجهت اینکه از بعضی بر می آید که تصدق باید از زیادتی کفایت باشد
واز بعضی بر می آید که ایثار خوبست بعضی جمع ما بین آنها باین نوع کرده اند
که ایثار بر نفس خود بکند نه بر عیال خود وممکن است که مراد این باشد که
ایثار خوبست اما نه بحدی که منشاء اضرار واجحاف باشد که خود محتاج
بان باشد در توسعه ومستحب است که صدقه بچیز خوب باشد که آنرا دوست
داری ومکروه است که چیز نامرغوب را تصدق کنی ومستحب است پنهان
دادن صدقه همچنانکه در زکوة افضل آشکار کردن بود مگر آنکه غرض صحیحی
داشته باشد مثل اینکه دیگران هم رغبت کنند یا بجهت دفع اتهام وترک
مواسات وسنت است زود دادن آن وپیش از سؤال دادن وکم شمردن آن
وضیافت کردن از جمله صدقاتست وهمچنین آب دادن واگر سائل بسیار
باشد بسه نفر از آنها بدهد ودر باقی مختار است ومکروه است سؤال
کردن که هر کس که دری از سؤال بر خود وا کند خدای تعالی دری از فقر بر او وا
میکند ومکروه است سؤال کردن که هر کس که دری از سؤال بر خود وا کند
خدای تعالی دری از فقر بر او وا میکند ومکروه است اظهار احتیاج وشکایت

فقر واگر مضطر شود بسؤال دیگر مکروه نیست ومکروه است رد سائل
واحادیث بسیار درین مطالب مذکور وارد است وذکر آنها وذکر فضایل
صدقه درین کتاب نمیگنجد **بحث دویم** پیشتر دانستی که تصدقات
مستحبه را میتوان به بنی هاشم داد وآنچه بر ایشان حرام است بنا بر اقوی همان
زکوة وفطره است بلکه دادن تصدقات مستحبه بایشان افضل است واخبار
در صله ذریه طیبه واحسان بایشان بسیار است وباعث خوشنودی آن
جناب وشفاعت کردن او میشود ودر ثواب حیوانات حتی بماهیهای
دریاها هم چیز دادن ثواب عظیم دارد وجایز است تصدق دادن بیهود و
نصاری ومجوس هر چند بیگانه باشند وهمچنین غیر ایشان از مخالفین الا دشمنان
اهلبیت **بحث سیم** شرط است در صدقه اینکه آن شخص دهنده اهل تصرف
در مال باشد نه مثل طفل ودیوانه وایجاب وقبول هر چند بلفظ نباشد وقبض
دادن وگرفتن باشد واینکه بقبض فقیر بدهد با رضا ونیت قربت هم داشته باشد
وبدون اینها صدقه متحقق نمیشود وجایز نیست پس گرفتن بعد از آنکه بقبض
فقیر داد اما تا بقبض او نداده است میتواند بدیگری بدهد یا خود تصرف کند
وبعضی جایز دانسته اند رجوع در تصدق را در جائی که میتوان در صورت
هبه رجوع کرد مثل تصدق بغیر ارحام وامثال آن واصح واشهر قول اول
است ودر حدیثست از رسول خدا که مثل کسی که تصدق کند بعد از آن عود

کند دران تصدق مثل کسی است که قی کند بعد از ان عود کند بقی خود
و ان را بخورد
م

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی اولیاء الله محمد واله اجمعین **کتاب الصوم** که مشتمل بر مسائل
روزه در ضمن چند باب میشود **باب اول** در فضیلت و ثواب روزه و حکمت
در تکلیف ان و دران چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه روزه از جمله
اهم عبادات و افضل طاعات است و از جمله چیزهائی است که پایه اسلام بر ان
بنا شده و سپری است از اتش جهنم و دور میکند شیطان را از انسان دوری از مشرق
بمغرب و روی او را سیاه میکند و هر چیزی را زکوتی است و زکوة بدن روزه است
و روزه دار در حکم عبادت کننده است هر چند در فراش خود خوابیده باشد ما
دامی که غیبت مسلمانی نکرده باشد و باعث اسانی سکرات مرگ میشود و حق
تعالی او را برات میدهد از اتش و اطعام میکند او را از طیبات بهشت و مجموع اینها
از احادیث مستفاد میشود و در حدیث قدسی است که حق تعالی فرموده است که
روزه از برای من است و من جزای او میدهم و وجه اختصاص ان بحق تعالی چند
چیز است که مجموع انها در هیچ عبادتی جمع نشده زیرا که موجب ترک شهوت
و لذت شکم و فرج و باعث شبیه شدن بملائکه و دور شدن از مرتبه حیوانات

و باعث صفای عقل و فکر میشود که موجب زیادتی معرفت میشوند و چون
مخفی است و غالبا کسی بر ان مطلع نمیشود اخلاص به نیت دران کامل تر میشود
و پنهان داشتن روزه باعث خلاصی از عذاب الهی میشود و باعث دعای ملائکه
میشود از برای او و دعای ملائکه رد نمیشود چنانکه از حضرت صادق روایت
شده و هرگاه بر کسی شدتی و واقعه رو دهد روزه بگیرد که باعث نجات او
میشود زیرا که مراد بصبر در ایه شریفه فاستعینوا بالصبر والصلوة روزه است
چنانکه از انحضرت روایت شده **مطلب دویم** بدانکه از احادیث ائمه
مستفاد میشود که علت در تکلیف بروزه اینست که غنی و فقیر مساوی
شوند و غنی مزه گرسنگی را بچشد و رحم کند بر فقیر و از برای اینکه بخاطر او بیاورد
شداید روز قیامت و گرسنگی و تشنگی ان روز پر هول و خطر را **مطلب
سیم** بدانکه افضل افراد روزه روزه ماه مبارک رمضان است و احادیث
در فضیلت ان بسیار است و در بعض انها مذکور است که انماه بهترین همه
ماهها است و در وی شب قدر است که عبادت او بهتر از عبادت هزار ماه
است و در انماه درهای جهنم بسته میشود و درهای بهشت گشاده میشود
و رسول خدا فرموده که هر که دریابد انماه را و امرزیده نشود خدا او را دور کند
و کسی که مرا در نزد او یاد کنند و صلوات نفرستد بر من و خدا او را نیامرزد
و خدا او را دور کند و در حدیث است که ثواب عبادت سنت دران
ثو

ثواب عبادت واجبست در ماههای دیگر و ثواب عبادت واجب
دران ثواب هفتاد واجبست در ماههای دیگر و در حدیث دیگر است که هر
که کسی که روزه بگیرد ماه رمضان را و فرج و زبان خود را محافظت کند
و اذیت بمردم نرساند حق تعالی گناه گذشته و اینده او را بیامرزد و
مکان دهد او را در دار القرار و شفاعت او را قبول کند بعدد ریگ عالج
از گناه کاران اهل توحید و ما باینقدر اکتفا میکنیم از ذکر فضایل **باب
دویم** در ماهیت روزه است و دران چند مطلب است **مطلب
اول** بدانکه صوم در اصطلاح اهل شرع بلکه شارع عبارتست از باز
داشتن نفس از امور چند که ذکر انها را بعد خواهیم کرد از اکل و شرب و
جماع و غیر انها با نیت از شخص مکلفی یا طفل ممیزی از طلوع صبح صادق الی
غروب افتاب پس باید هر مکلفی بداند چیزها را که باید ترک انها را کرد تا
بداند که روزه چه چیز است تا قصد ترک انها را بکند و چون ان چیزها بعضی
اجماعی علما است و بعضی خلافی است پس هر کس که مجتهد نیست باید بداند
رای مجتهد را و چه چیز است که قصد کند که من ترک انها را میکنم وجوبا
قربة الی الله و هرگاه کسی داند مجموع انچه را اجماعی است و مجموع انچه را
خلافی است و قصد ترک همه را بکند قربة الی الله ظاهر انیست که مجزی
باشد که در اثنا رای مجتهد خود را نداند در ان خلافات و احوط

اینست که تا ممکن شود باید بداند که کدام را وجوباً نیت تولّا نموا یکند و کدام
استحباباً وظاهر اینست که نیّت شرط صحّت روزه است مرجزء ان
مطلب دویم معنی نیّت را در کتاب طهارت وصلوة بیان کردیم
واینکه نیّت قصد کردن فعل معین است قربةً الی الله واینکه کذراندن
صفات ووجوه در خاطر بتفصیل ضرور نیست واینکه نیّت همان
داعی بر فعل است یعنی همان معنی که باعث میشود که مکلّف متوجّه
ان میشود پس همینکه روزه در نظر معیّن است وممتاز است از غیر
دیگر ضرور نیست بخاطر کذرانیدن خصوصیات وصفات ان
از وجوب وندب وغیر ان مثل اینکه میداند که فردا رمضانست
وروزهٔ ان واجبست ودر نظر او نیست که روزه دیگر بکیرد ومشغول
ذمّه نیست بروزه دیگر از قضا ونذر وغیر ان همین که قصد
دارد روزه میکیرم برای خدا کافیست واگر شخصی است که قضای
رمضان در ذمّه او هست وروزه نذری هم دارد وقضای روزه
پدرش هم بکردن او هست ومیخواهد فردا روزه بکیرد باید تعیین
کند که کدام روزه را میخواهد بکیرد ومشهور علما که شرط دانسته
اند تعیین صفات عمل ووجوه انرا یعنی مثل ادا بودن وقضا
بودن وواجب بودن وسنّت بودن در خصوص رمضان

کفته اند

کفته اند که احتیاج نیست که تعیین کند که روزهٔ رمضان است وجوب
است بلکه کافی است که قصد کند که روزه میکیرم قربةً الی الله واین سخن
تمام است هرکاه متفطن باشد که ماه رمضانست وقصد غیر رمضان
دیگر داشته باشد جزماً صحیح نیست وهمچنین در مثل اوّل رمضان
از برای کسی که اخر شعبان را روزه می کرفت وشعبان کم یک
شد در اینجا باید متذکر شود وقصد کند که روزه سلخ شعبان از
شعبان نیست بلکه از رمضانست وهمچنین هرجا که محتاج باشد
قصد تعیین باید قصد کند واین معنی که در رمضان روزهٔ دیگر
نمیباشد کافی نیست در عدم قصد رمضان وهمچنین است
کلام در نذر معین که هرکاه ممتاز ومعین است در نظر او ضرور
بقصد تعیین نیست والا ضرور است ومشهور در اینجا لزوم قصد
تعیین است واز انچه کفته شد ظاهر میشود کلام در جائی که نذر
کند تعیین نذر مطلق را مثل اینکه نذر داشت که یکروز روزه بکیرد
بعد از ان نذر کرد که ان روزه را در همین پنجشنبه معین بکیرد وهم
چنین هرکاه وقت روزه قضای رمضان تنگ شود که دیگر وقت
زیاده بر قضا نماند که در اینها همه هرکاه در نظر او معین است
دیگر احتیاج بقصد تعیین ندارد واگر تردّدی یا غفلتی از برای او باشد باید

معین کند واما نذر مطلق وروزه کفاره وقضا وروزه سنّت پس مشهور
در همه اینها لزوم قصد تعیین است اختلافی نکرده اند از شیعه بلی شهید
اوّل رحمه الله در خصوص روزه سنّت معیّن مثل ایام البیض رجب کفته
است ضرور نیست قصد تعیین بلکه شهید ثانی از او نقل کرده است
عدم ضرورت تعیین را در مطلق روزه سنّت وپسندیده است
انرا وتحقیق در همه اینها همانست که کفتیم که هرکاه مکلّف غافل
یا متردد است مابین چند عمل باید قصد تعیین بکند والا فلا **مطلب
سیم** بدانکه تحقیق اینست که وقت نیّت روزه از حال دخول در
صبح صادقست باین معنی که باید وقتی که صبح میشود ان داعی بر امساک
مخصوص در وقت حصول با او باشد ونیّت خلاف ان نداشته باشد
واما بنا بر مختار متاخرین که نیّت را ان میدانند که باید بخاطر کذرانند
پس باید اجتهاد کنند تا کمان حاصل کنند که الحال وقت دخول صبح است
وپیش از دخول بخاطر بکذرانند صفات ووجوه روزه را وان قریب بمحال
است ولکن ایشان نیز در اینجا کفته اند که کافی است که در هر وقت
از شب باشد نیّت را بدل بکذرانند یا استمرار حکم ان تا دخول صبح یعنی
نیّت خلاف ان نکنند وظاهر اینست که وجه اینکه در اینجا مقارنه نیّت را
اعتبار نکرده اند چنانکه در نماز ووضو کرده اند لزوم عسر وحرج یا تکلیف

مالا

مالا یطاق است واین هم از جملهٔ شواهد است بر اینکه نیّت همان داعی بر فعلست
نه انچه بدل میکذرانند وبدانکه حصول داعی بنا بر مختار ما باعتبار استدامه
حکمیه بنا بر مختار متاخرین منافات ندارد با خوابیدن وغافل شدن تا
طلوع افتاب بلکه انچه شرط است اینست که قصد خلاف نکند وبهر حال
هرکاه عمداً ترک نیّت کند تا داخل صبح شود روزهٔ او صحیح نیست وقضا
بر او واجبست ودر وجوب کفاره دو قولست وشاید که اقوی عدم
وجوب باشد وهمچنین باطلست روزه هرکاه در شب نیّت کند که
فردا افطار میکنم وهرکاه بعد از نیّت فعل منافی روزه عمل بیاورد پیش از
صبح نیّت باطل نمیشود وتجدید نیّت ضرور نیست هرچند ان فعل
جماع کردن باشد اینها همه که مذکور شد در روزهٔ واجب معیّن است
مثل رمضان ونذر معین در حال اختیار اما حال اضطرار مثل کسی که نداند
که امروز اوّل رمضانست یا امروز یست که نذر معین کرده است ومثل
کسی که فراموش کرده باشد نیّت را پس مشهور اینست که وقت نیّت باقی
تا ظهر وبعضی دعوی اجماع برین کرده اند وخلاف ابن ابی عقیل در ناسی
ضعیف است وبدانکه هر وقت که علم بهم رساند بوجوب روزهٔ امروز
یا بخاطرش اید نسیان واجبست که فوراً نیّت کند والا روزه او باطل
میشود واما غیر روزهٔ معین واجب مثل قضاء روزهٔ رمضان ونذر معین

ومثل نذر مطلق و نافله پس امّا روزهٔ واجب پس مشهور و اقوی اینست که
تا ظهر میتواند نیّت کند در حال اختیار نیز هرگاه فعل منافی نکرده و روزهٔ
او صحیح است و قول ابن جنید بجواز تجدید نیّت بعد ظهر ضعیف است
و امّا روزه سنّتی پس قبل از ظهر میتواند نیّت کند بی اشکال و امّا بعد ظهر
پس اشهر و اقوی جواز نیّت و صحّت روزه است تا ما قبل غروب آفتاب
و جمعی دعوی اجماع برین کرده اند و جمعی مخالفت کرده اند و آن ضعیف است
و مقتضی اخبار و ادلّه اینست که در هرجا که حکم کردیم بجواز نیّت در بین
روز روزه از روز روزه تمامی حساب میشود پس هرگاه کسی نذر کرده باشد
که دیناری صدقه بدهد بکسی که روزه گرفته باشد میتواند بچنین کسی بدهد
اشکال درین است که آیا ثواب روزهٔ تمام دارد یا ثواب همان بعض روز را
دارد مقتضای عقل و عدل و صحیحه عبدالله بن سنان این است که تفاوت
هست مابین روزه تمام و ناقص و امّا صحیحه هشام بن سالم که دلالت
دارد بر مساوات روزهٔ ناقص یا روزهٔ تمام هرگاه قبل از ظهر نیّت کرده باشد
نه ما بعد ظهر پس آن میتواند که محمول بر تفضّل باشد و از آنچه پیش گفتیم ظاهر
میشود که هرگاه دو سه روز پیش از دخول ماه رمضان نیّت روزه رمضان
کرده باشد و نیّت خلاف آن نکند تا ماه رمضان داخل شود و روزه بگیرد
کافی خواهد بود بجهت آنکه نیّت که عبارت از داعی بر فعل است حاصل است

بلی هرگاه فراموش کرد که اینماه ماه رمضانست و اعتقاد کند که ماه شعبان است مثلا
و بقصد شعبان روزه بگیرد یا در روز اول ماه قصد ضیافت و چیز خوردن یا
آنکه قدری از روز بگذرد پس روزهٔ آن صحیح نیست مگر اینکه پیش از ظهر بخاطرش
آید و تجدید نیّت کند هرگاه مبطلی بعمل نیاورده باشد و شیخ طوسی گفته است
که جایز است تقدیم نیّت رمضان چند روز قبل از رمضان و اکتفا بهمان
نیّت هرگاه عارض شود او را سهوی یا بیهوشی یا خواب در وقت دخول ماه
و امّا هرگاه بخاطرش آید پس واجبست تجدید نیّت و متاخرین علما منع کرده
اند از کفایت تقدیم مطلقا و در خصوص صورتی که بخاطرش آید علامه و شهید
دعوی اجماع کرده اند بر بطلان روزه با عدم تجدید نیّت و ظاهر این است
از کلام ایشان مبنی است بر اینکه نیّت همان چیزی است که بخاطر میگذرانند
نه محض حصول داعی و آن خلاف تحقیق است چنانکه دانستی و امّا دلیلی بر خصوصیت
رمضان درین حکم نیافتم بلکه ظاهر عدم فرق است بلی ظاهر کلام خلاف دعوی
اجماع است و آن بغایت مشکل است خصوص با وجود مخالفت متاخرین
و بدانکه مشهور مابین علما خصوصا متقدمین اینست که جایز است
که در اول رمضان نیّت تمام روزهٔ ماه را بکند و محتاج نیست باینکه
هر شب نیّت تازه بکند و جماعتی از ایشان دعوی اجماع برین کرده اند و علامه
در بعضی در کتابهای خود تامّل شده بوجوب تجدید نیّت در هر شب

و همچنین شهید در بیان و دروس و بعضی تجویز کرده اند اکتفا را با افضلیت
تجدید و بعضی تردد کرده اند و اقوی قول اولست بسبب اجماعات منقوله
و حصول داعی بر روزه بالفرض و بنا بر اینکه نیّت عبارت از اخطار و گذرانیدن
بخاطر باشد مراد از افضلیت میتواند بود که این باشد که افضل این است
که بعد از نیّت کردن در اول ماه افضل اینست که در هر شب هم بخاطر بگذراند
نیّت آن روز را میتواند بود که این باشد که جایز است که یک نیّت بکند در
اول ماه از برای تمام ماه و جایز است که از برای هر روز نیّت علیحده بکند
و افضل اینست که اختیار این اخری را بکند و اظهر اینست که هرگاه بعض از رمضان
فوت شده باشد و قضیه را بخواهد بگیرد حکم آن مثل تمام باشد در خلاف
مذکور و مختار همانست که مذکور شد **مطلب چهارم** بدانکه در ماه
رمضان هیچ روزه منعقد نمیشود بغیر همان نافله در سفر چنانکه اشهر و
اظهر است و همچنین روزهٔ نذری که بقید سفر کرده باشد مثل آنکه نذر کرده
که هر پنجشنبه را در سفر و حضر بگیرد و قول شیخ بجواز روزه بنا بر قول بجواز
مطلق روزهٔ سنّت در سفر ضعیف است و هرگاه در حضر روزه بگیرد در
رمضان به نیّت غیر رمضان پس اگر عمدا کرده است باطل است و امّا هرگاه از
روی نسیان یا نادانی کرده است یعنی نمیدانست که ماه رمضان است
یا فراموش کرده بود و بقصد غیر رمضان گرفت پس آن در عوض رمضان
محسوب

محسوب میشود و محقق و معتبر گفته است که از رمضان محسوب میشود هرچند
عمدا کرده باشد و بعضی توقف کرده اند و اقوی قول اولست و ظاهر اینست که
محسوب شدن از رمضان در صورت جهل و نسیان خلافی نباشد **مطلب**
پنجم مشهور استحباب روزهٔ یوم الشک است یعنی سی ام ماه شعبان
هرگاه در میان مردم گفتگوی رؤیت هلال باشد امّا کسی شهادت ندهد
یا کسی شهادت دهد که مقبول الشهاده نباشد یا آنکه بعضی از علامات رصدی
که از علم هیأت مستفاد میشود دلالت کند بر آن و هوا صاف باشد و سعی
کنند و نبینند ماه را بلکه مطلق روز سی ام یوم الشک است و در مسئله
دو قول دیگر هم هست و اقوی قول اولست بجهت اخبار معتبره و اجماعات
منقوله پس هرگاه یوم الشک را بنیّت سنّت گرفت و بعد ظاهر شد که اول
رمضان بوده مجزیست از رمضان اجماعا و جمعی ملحق کرده اند بر واجب معینی را
که کسی به نیّت سنّت بگیرد مثل اینکه نذر کرده بود که اول رجب را روزه
بگیرد و بر او مشتبه شد یا فراموش کرد و نیّت سنّت کرد و این خالی از اشکال
نیست بلی ممکن است که بگوئیم که دیگر قضای آن بر او واجب نیست بجهت
عدم دلیل و هرگاه در یوم الشک روزهٔ واجبی بگیرد غیر رمضان اظهر
اینست که محسوب از رمضان میشود بلکه بعضی ملحق کرده اند باین
هر روزهٔ معینی را که نیّت روزهٔ واجبی دیگر در آن کرده شود و آیا این

روزه مجزیست از همان روزه نیز اگر معلوم شود که امروز از رمضان بوده اظهر
اینست که مجزی نیست و امّا هرگاه یوم الشّك را بنیّتِ رمضان بگیرد پس اشهر
و اقوی اینست که مجزی نیست و قضای ان بر او واجبست هرچند بجاهلِ بمسئله
بوده و تقصیر در اخذ مسئله نکرده باشد و امّا هرگاه در یوم الشّك تردید نیّت
کند باین معنی که بگوید فردا روزه میگیرم اگر از ماه رمضانست واجب باشد
و اگر سنّت باشد یا نیّت کند که روزه میگیرم یا واجب یا سنّت پس اقوی و اشهر
بطلان روزه است و امّا اگر نیّت احتیاط بکند باین معنی که قصد کند در بجا
اوردن این فعل مستحب نیز اینکه افطار رمضان را در واقع نکرده باشد چنانکه
محقق در معتبر گفته و از اخبار بسیار هم مستفاد میشود پس ان صحیح است پس
نیّت میکند که فردا را روزه میگیرم بعنوان استحباب اگر از رمضان باشد مجزی
باشد از من و ساقط شود از من و افطار ماه رمضان را هم در واقع نکرده باشم
و اگر نباشد از برای من ثواب روزهٔ سنّت باشد و ازین قبیل است کسی که احتمال
بدهد که زکوة واجبی در ذمّهٔ او باشد و تصدّق کند چیزی را و نیّت کند
که اگر زکوة در ذمّهٔ من باشد عوض زکوة باشد و الّا صدقهٔ سنّتی باشد
و امّا در مثل جائی که نداند زکوة در ذمّهٔ او هست یا خمس و دهنده
و گیرنده هر دو هاشمی نباشند نمیتوان این کار را کرد از برای انکه خمس را
بغیر هاشمی نمیتوان داد و غیر هاشمی زکوة را بهاشمی نمیتوان کرد و او در چنین

جائی

جائی حکم مشکل میشود و احتمال دارد که مخیّر باشد میان نیّت زکوة و خمس و
احتمال دارد که بقرعه عمل کند و احتمال دارد که از باب مجهول المالك باشد و احتمال
دارد که نصف را بنیّت زکوة بدهد و نصف را بنیّت خمس و بدانکه اینچه مذکور
شد در حکم یوم الشّك جاری میشود در سایر ایّام ماه بلکه در غیر رمضان نزد
اظهر در همه عدم جواز تردید است و مراعات حال سابق را میکند پس هرگاه
نذر کرده باشد که روز اخر شعبان را روزه بگیرد پس باید در یوم الشّك نیّت
نذر معین را بکند و هرگاه معلوم شود که از رمضان بوده محسوب میشود
از رمضان و بدانکه هرگاه در یوم الشّك صبح کند بنیّت افطار و پیش از ظهر
معلوم شود که امروز از رمضانست و هنوز مبطل روزه بعمل نیامده باشد
تجدید نیّت رمضان کند و روزهٔ او صحیح است و امّا اگر بعد از ظهر معلوم باشد
پس واجبست بر او که امساك کند تا شب و قضا کند و ابن جنید قائل شده است
باینکه تجدید نیّت کند و روزهٔ او صحیح است و ان ضعیف است و هرگاه درین
صورت افطار کند فعل حرام کرده است و در وجوب کفّاره بر او خلاف است
و بعد خواهیم گفت و امّا هرگاه در یوم الشّك نیّت روزهٔ سنّت کرده معلوم
شود که از ماه است پس تجدید نیّت کند برای رمضان و روزه او صحیح است
خواه پیش از ظهر و خواه بعد **مطلب ششم** هرگاه کسی نیّت روزه کرد
و غافل شد از روزه در ان روز یا خوابید یا فراموش کرد که روزه است روزهٔ

او صحیح است و بر او چیزی لازم نمی اید بدون خلافی و امّا هرگاه قصد کند که فعل مفطری
بعمل بیاورد مثل اکل و شرب و جماع در میان روز و هنوز بعمل نیاورده باشد
پس در ان خلافست مشهور اینست که ان نیز مثل سابق است و صحیح است و بعضی
گفته اند صحیح است بشرطی که تجدید نیّت کند بعد از ان و بعضی گفته اند روزه
فاسد میشود و قضا و کفّاره هم بر او لازم است و بعضی بفساد قائل شده اند بدون
کفّاره و این مسئله از مشکلات مسائل است و اقرب قول مشهور است
و ادلّه و مؤیّدات از برای ان بسیار است از انجمله اینست که احادیث بسیار
هست که حصر شده است در انها مفطرات روزه در چند چیز و هیچکدام انها
قصد مفطر نیست و اگر قصد فعل مفطر باعث افطار باشد پس بهمان روزه باطل
میشود و دیگر معنی نخواهد داشت که فعل خود ان از مفطرات مبطل روزه شود
بجهت انکه دیگر روزه باقی نمانده که باطل شود بلی فرق است ما بین قصد فعل
مفطر و بین قصد ریا بجزئی از روزه یا قصد عدم امساك یا قصد روزهٔ دیگر
بجزئی ازین روزه بجهت انکه این صورتها بمنزلهٔ خود افطار کرده است
نه قصد افطار کردن چون یك جزئی از روزه فوت میشود و ظاهر اینست
که خلافی در بطلان روزه درین صورتها نباشد چنانکه از شهید رحمه الله
در شرح ارشاد ظاهر میشود و از انچه گفتیم ظاهر میشود که قصد خروج از
نماز هم درین نماز مبطل نباشد و امّا خود خارج ساختن خود را از نماز

یا قصد

یا قصد ریا کردن ببعض اجزاء ان پس دور نیست که مادامی که مبطل و منافی
نماز بعمل نیاورده عود کند به نیّت نماز و نماز را تمام کند صحیح باشد
و همچنین هرگاه بعض انرا بنیّت غیر نماز بکند مثل ریا یا نماز دیگر و باز
تغیر دهد نیّت را و تدارك ان عمل بکند یعنی ثانیا انرا بجا اورد هرگاه مستلزم
مبطلی دیگر نشود مثل فعل کثیر یا زیادتی صورت رکن و امثال ان و محتمل است
که حکم شود ببطلان ان بمطلق زیادتی فعل واجبی از واجبات نماز خصوصا
هرگاه رکن باشد و در افعال مستحبه بگوئیم که اگر زیاد کردن ان موجب فعل
کثیر نشود مبطل باشد و الّا فلا و گمان حقیر اینست که در کتاب صلوة حکم
ببطلان نماز کرده بودیم در اکثر این امور و ان مبنی بر این بوده که در انوقت
ابناء عمل برین بوده که اصل براءت را در عبادات جاری نمیکردیم
و الحال میکنیم **مطلب هفتم** بدانکه اختلاف کرده اند در اینکه عبادات
طفل نابالغ ممیز شرعی است یا نه بلکه محض تمرین است و اقوی اینست
که شرعیست یعنی مطلوب شارع است و مستند بامر شارع است
پس مستحب خواهد بود و حق تعالی او را ثواب عطا خواهد کرد و مراد
بتمرین واداشتن طفل است بر عبادت تا عادت کند و بعد از
بلوغ بر او اسان باشد و بنا بر مختار ما هرگاه طفل در شب نیّت
روزه کند و ترك مفطرات بکند و پیش از ظهر بالغ شود تجدید نیّت

ملاهر

میکند و روزهٔ او صحیح است بخلاف بعض ظهور و بر قول دویم صحیح نیست
و از جملهٔ ثمرات نزاع درین مسئله اینست که هرگاه طفل وضو بسازد
و بعد از وضو بالغ شود بان وضو میتواند نماز کرد بنا بر مختار ما و هم
چنین هرگاه کسی نذر کند که چیزی بدهد بکسی که عبادت شرعیه
بکند یا فعل مندوبی بجا آورد جایز است که باین صبی بدهد بخلاف قول آخر
و چنانکه عبادت صبی ممیز متصف بشرعیه و استحباب میشود
بنا بر مختار متصف بصحت هم میشود و برین ثمرات مترتب میشود مثل
کسی که نذر کند که چیزی بکسی بدهد که نماز صحیح میکند و بعضی گفته اند
که بنا بر قول دویم هم متصف بصحت میشود و آن بعید است و بهر حال
از تتبع اخبار و مسائل متفرقه مثل صحت اذان صبی و جواز امامت
و انعقاد جماعت با او و مجزی بودن حج او هرگاه بالغ شود پیش از مشعر
الحرام و امثال اینها و غیر اینها از ادله کمال وضوح بهم میرسد شرعی
بودن و صحیح بودن عبادت طفل ممیز باب سیم در بیان اموری
که روزه دار باید از آنها اجتناب کند و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجبست ترک خوردن و آشامیدن از طلوع صبح
صادق تا غروب آفتاب و اشکالی و خلافی در اکل و شرب معتاد
در ماکول و مشروب معتاد نیست مثل اینکه نان و آب را بطریق
متعارف

متعارف یعنی آنچه عادت جاری شده است بخوردن و آشامیدن
آن مثل سنگریزه و تگرگ و شیره که از درختها بیرون می آید پس آن
نیز مبطل روزه است و واجبست امساک از آن بنا بر مشاهیر و اقوی
و جمع کثیری از علما دعوای اجماع بر آن کرده اند و از ابن جنید نقل خلاف
شده و همچنین از بعض کتب سید و آن ضعیف است و اما اکل و
شرب غیر متعارف هرچند ماکول و مشروب متعارف باشد مثل
فرو بردن بقیهٔ غذا که در بن دندان مانده باشد پس آن نیز مبطل
روزه است و ظاهر خلافی در آن نیست و ظاهر علامه در منتهی
و غیر آن اینست که اجماعی باشد و بدانکه در خصوص فرو بردن غذائی
که در میان دندانها میماند بعضی متاخرین تامل در مبطل بودن آن کرده
است هرچند عمدا باشد و این ضعیف بلکه اقوی قول مشهور علماست
که موجب قضا و کفاره است و هرگاه عمدا نباشد پس اظهر اینست
که مطلقا بر او چیزی نیست و قولی نقل کرده اند بتفصیل که اگر تقصیر
کرده است در خلال کردن واجبست قضا و اگر تقصیر نکرده بر او
چیزی نیست و اما جائیدن مثل مصطکی و کندر که طعم دهان را
متغیر میکند پس اگر چیزی از اجزاء آن بحلق برود عمدا موجب قضا
و کفاره میشود و اگر نشود اقوی و اظهر عدم بطلان روزه است

هرچند طعم آب دهان متغیر شود و فرو برد عمدا و احوط اینست
که در صورت تغیر طعم دهان اجتناب بلکه احتیاط تاکید دارد
و اما فرو بردن آب دهان بر طریق عادت پس آن مبطل روزه
نیست اجماعا و هرگاه در دهان جمع کند و فرو برد پس ظاهر این
است که در آن نیز خلاف نباشد که مبطل نیست و خلاف از
شافعی نقل شده است و اما هرگاه از دهان بیرون آید و بعد
از آن فرو برد پس اصحاب ما گفته اند که مبطل است بلکه احتمال
دارد که موجب کفاره مفطر حرام باشد چون ایشان قائلند بحرمت آن و حقیر
بر دلیل آن برنخورده ام مگر اینکه آن را از خبائث شمرده باشند و ظاهر اینست
که این معنی صادق نمی آید در صورتی که مثل سنگریزه یا انگشتری را در دهان
داشته باشد و بعد از بیرون آمدن با همان تری که دارد بار دیگر در دهان
گذارد و آب دهان را فرو برد بجهت آنکه صادق نیست بر این اکل
و شرب و آب دهان غیر هم هرگاه از خارج دهان او بگیرد و فرو برد مبطل
است و کلام در حرمت همانست که گفتیم و همچنین تری و آلوده گی در چیزی
باشد که از دهان غیر بیرون آید حکم آن همانست که گفتیم بلی اشکال
هست در جائی که بسبب مثل بوسیدن دهان زن یا طفل و مکیدن
زبان ایشان فرو برد و اظهر اینست که هرگاه معلوم شود که اختیارا

لعاب دهان او را فرو میبرد مبطل باشد و با عدم علم بآن حکم ببطلان نمیتوان
کرد و احادیثی که دلالت بر جواز دارد تاویل میشود بر صورت مذکوره بلکه
دلالت آنها بر عدم مفطر بودن لعاب آنها واضح نیست و باکی نیست بمسواک
کردن بچوب تر و خشک بلکه مستحب است و باکی نیست بمکیدن انگشتری
از برای دفع تشنگی و غیر آن و همچنین جائیدن طعام از برای طفل و دانه دادن
در حلق کبوتر و مرغ کردن در میان دهان و همچنین چشیدن نمک آش
و امثال آن ما دامی که عمدا چیزی فرو نبرد و دور نیست که این امور بدون
ضرورت مکروه باشد و بعضی گفته اند بدون ضرورت حرام است نظر بظاهر
بعض اخبار و اولی حمل آنست بر کراهت و هرگاه این کار را کرد و بی اختیار
بحلق او فرو رفت روزهٔ او باطل نمیشود و بعضی گفته اند هرگاه بدون ضرورت
کرده باشد و بحلق او رود بی اختیار قضا بر او لازم است و اما هرگاه
بر او غرض صحیحست بر او قضائی نیست و اول اقوی است و بدانکه اشهر
و اقوی جواز مضمضه کردن است از برای روزه دار هرچند از برای غیر وضو
باشد و هرچند از برای خنک شدن باشد و لکن افضل ترک آنست در غیر
وضو و مکروه است که مبالغه و تکرار کند مستحب است که بعد از مضمضه
سه مرتبه آب دهان را بیندازد و هرگاه کسی مضمضه کند و آب بحلق
او فرو رود پس اگر عمدا بکند روزهٔ او باطل است و موجب قضا و کفاره است

واکر عمدا نباشد پس اکر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی لازم نیست
واما هرکاه در وضوی نافله باشد پس اظهر اینست که قضا لازم میشود واما
هرکاه مضمضه را بعنوان عبث ولغو یا از برای خنک شدن کرد و اب بحلق
او فرو رفت پس روزهٔ او باطل میشود و قضا بر او لازمست واما هرکاه از
برای مداوا یا از برای ازالهٔ نجاست بکند پس اظهر انیست که مثل مضمضه
از برای نماز واجبست و بعضی مضمضه بعد از چیز خوردن را هم باین ملحق
کرده اند وان مشکلست واما هرکاه چیزی در دهان بکیرد مثل عقیقی یا
دانه دیکر بجهت غرضی صحیحی و بحلق او برود بی اختیار بر او چیزی نیست
واکر بعنوان عبث باشد محتملست که بر او قضا باشد واما استنشاق
پس اظهر اینست که هرکاه بسبب ان اب داخل حلق شود بر او چیزی نباشد
در هیچ حال بلکه بعضی کفته اند هرکاه عمدا از راه دماغ اب را داخل حلق
کند دور نیست که ضرر نداشته باشد واما فرو بردن بلغم پس در ان سه
قولست اول انست که ان بلغمی که از حلق سینه میکند جایزاست فرو بردن
ان مادامی که از دهن بیرون نیاید واما بلغمی که از مغز فرو میکشند جایز
نیست فرو بردن ان هرچند بتوی دهان هم نرسد و دویم انست که مادامی
که بفضای دهان نرسیده میتوان فرو برد و در فضای دهان که امد
نمیتوان فرو برد و فرقی میان ان دو قسم بلغم نیست و قول سیم انست

که هر

که هر دو قسم را میتوان فرو برد و مادامی که از دهان بیرون نیامده است واین
قول اقویست و هرکاه بلغم از دهان بیرون اید و بعد از ان فرو برد پس انموجب
قضا و کفاره است و بعضی کفته اند هر سه کفاره بر او لازمست بنا
بر اینکه خوردن بلغم حرامست و در افطار بحرام کفارهٔ الجمع لازمست
واین قول ضعیفست مطلب دویم واجبست ترک جماع کردن در
قبل زن اجماعا و مبطل روزه است و همچنین در دبر او بنا بر اشهر واظهر
بلکه خلافی در نظر نیست الا تردیدی که شیخ در مبسوط کرده در ناقض بودن
ان با انکه خود اجماع دعوی کرده در خلاف بر خلاف ان و همچنین ابن حمزه وظاهر
اینست که چنانکه روزه مرد باین باطل میشود روزهٔ زن هم باطل میشود و مشهور
اینست که وطی در دبر مرد نیز مفسد روزه است و بعضی بناء این قول را بر
وجوب غسل کذاشته اند یعنی اکر قایل شویم بوجوب غسل از برای ان
مفسد است والا فلا و تو در کتاب طهارت دانستی که اقوی وجوب
غسل است واظهر افساد روزه است با ان از غیر این جهت نیز واظهر
اینست که حکم موطوء نیز حکم واطی باشد واما وطی در فرج حیوانات پس ظاهر
اینست که فتوی مشهور بطلان روزه است بسبب ان و شاید که این اقوی
باشد و علما کفته اند که فرقی نیست در این موطوء زنده باشد یا مرده و اینها
همه که کفته شد در وقتی است که انزال منی نشود واما اکر انزال منی شد پس

پس خلافی واشکالی نیست در فاسد شدن روزه مطلب سیم اختلاف کرده اند
در اینکه دروغ کفتن بر خدا و رسول و ائمه عمدا مفسد روزه است یا نه بعد
از انکه اتفاق کرده اند بر اینکه مطلق کرده اند بر اینکه مطلق دروغ کفتن مبطل
نیست هرچند حرامست اکثر متقدمین قایلند که مبطل روزه است و موجب
قضا و کفاره است و جمعی دعوی اجماع کرده اند و اخبار بسیار هم دلالت
دارد بر اینکه روزه را باطل میکند و قضا واجب میشود و اکثر متاخرین
قایلند بعدم بطلان و بعضی از ایشان قایل شده اند بوجوب قضا
بتنهائی و اقوی قول اولست و بدانکه مراد از دروغ مذکور انست که
بداند که دروغ است و نسبت ان بدهد بخدا یا رسول یا ائمه پس هرکاه
اعتقاد دروغ بودن داشته باشد و نسبت بدهد و در واقع راست باشد
هم همین حکم را خواهد داشت واما هرکاه اعتقاد راست بودن داشته
باشد و در واقع خلاف واقع باشد پس ان معلوم نیست که مبطل باشد
هرچند تحقیق این باشد که معنی کذب عدم مطابقه واقع است و بس
و بعضی علما کفته اند که از این بابست فتوی دادن بمسایل دینیه بر خلاف
واقع و ما میکوئیم اکر مراد اینست که با وجودی که میداند که خلاف واقع
است نسبت میدهد پس امر چنانست که کفته است والا پس حکم ببطلان
مشکلست در مثل بعضی ملاها که چیزی در کتاب فقهی می بینند

و فتو

و فتوی میدهند بجهت انکه اعتقاد ندارد اینکه خلاف واقع است و نسبت
بخدا میدهد بلکه نهایت ایمان اینست که اعتقاد صدق و مطابقه واقع را هم نداد
واکر اسناد بخدا و رسول ندهد و همین بکوید که نماز چنین است و روزه
چنانست وامثال ان پس اشکال حکم کردن بفساد روزه است در این دیکر
بیشتر است بلکه ظاهر اشکالی در عدم افساد نیست مطلب چهارم مذهب
اکثر متقدمین اینست که ارتماس مبطل روزه است و موجب قضا و کفاره
است و جمعی بر این دعوی اجماع کرده اند و بعضی کفته اند که موجب قضای
تنهاست و جمعی کفته اند حرام است لکن مفسد روزه نیست و بعضی
مکروه دانسته اند و اقوی قول اولست و مراد از ارتماس چنانکه جماعتی
کفته اند اینست که سر را فرو برد در اب هرچند بدن بیرون باشد
از اب ولحوط بلکه اظهر اینست که بنا بر این باشد و بعضی اعتبار کرده اند
در افساد اینکه سر را بدفعه واحده عرفیه فرو برد و دلیل ان واضح نیست
بلکه ارتماس بصورت فرو بردن بتدریج هم حاصل میشود واکر کسی در
زیر اب شار قوی بنشیند که اب او را فرو کیرد پس این ظاهر اضرر ندارد
و ارتماس بر این صادق نمی اید واکر سر را فرو برد باب و همین محل روئیدن
موهای سر بیرون باشد یا بعضی از منافذ سر مثل چشم یا کوش بیرون
بماند محل اشکالست واصل مقتضی عدم افسادست و ظاهر اینست

دوم

که فرقی مابین روزه واجب وسنت نیست در حکم پس بنا بر قول بحرمت تنها
در روزه سنت هم حرام خواهد بود هرگاه خواهد روزه را نگاه دارد وبدانکه
بعضی گفته اند که بنا بر قول بتحریم ارتماس بر تنهائی از جمله ثمرات آن
بطلان غسل ارتماسی است چون نهی متعلق بجزء عبادت شده است
واین سخن در نظر حقیر تمام نیست ودلیلی بر بطلان غسل واضح نیست
بلی ثمره این حکم همان حصول عقاب ونقص کمال است مطلب پنجم
اکثر علما گفته اند که رسانیدن غبار بحلق عمدا مفسد روزه است
هرچند باین نحو باشد که عمدا بایستد درجائی که موجب دخول غبار
شود بحلق بدون اضطرار واز جمعی دعوی اجماع بران ظاهر میشود و
حد حلق مخرج خاء منقوطه است واکثر علما مقید کرده اند غبار را بغلیظ
ودر حدیثی که بان استدلال کرده اند این قید نیست واگر مراد ایشان
اینست که هرگاه ازان غبار چیزی در حلق احساس نشود ضرر ندارد بنحو
واما اگر مراد این باشد که هرچند در حلق چیزی جمع شود که بتنخیع بیرون
آید هم ضرر ندارد خالی از اشکال نیست وظاهرا فرقی مابین غبار حلال
وحرام نباشد مثل آرد وخاک واکثر علما علاوه بر مبطل بودن روزه
موجب کفاره هم میدانند وبعضی بقضای تنها اکتفا کرده اند وحدیث
که مستند ایشانست مشتمل است بر ذکر کفاره پس اظهر وجوب کفاره است

وجمعی

وجمعی از متاخرین دود غلیظ را هم ملحق کرده اند بغبار غلیظ واین احوط است و
بدانکه غالبا در فصل حصاد که در ماه مبارک رمضان اتفاق می افتد حصادین
بحرج عظیم می افتند بجهت آنکه ترک حصاد نمیتوانند کرد وحصاد در شب هم
غالبا مستلزم حرج عظیم است وبستن دهان یا دماغ با وجود لزوم حرج عظیم
چندان نفعی هم نمیکند پس ظاهر اینست که هرگاه بقدری محافظت خود کنند
از بستن دهان ودماغ که حرج نباشد هرگاه چیزی داخل حلق شود مضر نباشد
مطلب ششم معروف ومشهور از مذهب علماء ما اینست که هرگاه
کسی عمدا بجنابت باقی بماند تا صبح شود روزه او باطل است وقضا وکفاره
براو واجبست وقول ابن بابویه بعدم بطلان ضعیف است واحادیثی
که دلالت بران دارد محمول بر تقیه است وقول ابن ابی عقیل بوجوب
قضای تنها نیز ضعیف است واخبار صحیحه بسیار واجماعات
منقوله دلالت برخلاف آن دارد وظاهر کلام علما اینست که حکم در هر روزه
واجب ثابت باشد ولکن اکثر احادیث در ماه رمضان وارد شده وباین
سبب علامه ومحقق تردد کرده اند در تعمیم واظهر اینست که قضای روزه
رمضان حکم رمضان را دارد در بطلان روزه وظاهر اینست که هرگاه
کسی سهوا صبح کند جنب یا محتلم شده بود ونفهمیده بود تا صبح شد
آن روز قضای روزه رمضان را نمیتواند گرفت وشهید رحمه الله تعالی

احتمال داده که اگر وقت قضای روزه شک شده باشد میتواند کسی که صبح
کرده ونمیدانست که جنب شده است آن روز دار روزه بگیرد واما حکم باقی روز
های واجب پس حکم ببطلان آنها محل اشکال است واحوط اینست که عمدا
بجنابت بماند ودر صورت جهل وسهو هم در غیر نذر معین ترک کند
روزه را وروز دیگر را بگیرد ودر معین بگیرد واحتیاط قضا هم بکند واما
روزه سنت پس اقرب اینست که جایز است هرچند عمدا باشد این احکام غسل
جنابت بود اما حیض پس مذهب جمعی از علما اینست که هرگاه حایض در شب
از حیض پاک شود واجبست که قبل از صبح غسل کند واگر عمدا ترک کند
روزه او باطل میشود وبعضی گفته اند باطل نمیشود وبعضی توقف کرده اند
واقوی قول اول است وظاهر اینست که کفاره براو واجب نیست وظاهر این
است که این حکم مختص رمضانست چنانکه مورد روایت است که درین
وارد شده ودلیلی در غیر آن نیست واظهر اینست که حکم نفاس هم حکم
حیض است چنانکه از ادله بر می آید که حکم آنها یکیست وجمعی هم در اینجا
اختیار مساوات کرده است واما غسل مس میت پس بر نخوردم بر قولی
یا دلیلی که اقتضای وجوب کند از برای روزه بلکه بعضی تصریح بعدم آن
کرده اند واما غسل استحاضه پس مشهور علما اینست که باطل میشود روزه
او باخلال باغسالی که براو واجبست ولکن اشکال درین است که آیا منشاء

بطلان

بطلان ترک جمیع غسلهاست یا بعض آنها واین با ترک منضمات است مثل
وضوئی که باید از برای هر نماز بسازد یا نه وبا ترک تغییر پنبه ولته است
نیز یا نه وکلام علما درین اختلاف شدید دارد وبنا بر مشهور شکی نیست در
اینکه هرگاه ترک همه غسلها را کرده باشد روزه او باطل است واما هرگاه
بعضی را ترک کرده پس ظاهر اینست که شرط است که غسلهای روز را ترک نکرده
باشد یعنی غسل صبح وظهر وعصر را خواه متوسطه باشد که همان غسل صبح
براو واجبست وخواه کثیره که غسل از برای ظهر وعصر هم براو واجبست واما
غسل شب آینده پس آن دخلی در صحت این روزه ندارد واما غسل شب گذشته
پس دور نیست که آن مدخلیت در صحت این روزه داشته باشد مگر اینکه
تداخل کند آنرا با غسل صبح یا در آخر شب پاک شده باشد از استحاضه وغسل
پاکی از استحاضه کرده باشد وظاهر اینست که غسل صبح براو واجب نیست
که پیش از صبح کرده باشد بجهت اینکه این همان غسل نماز است که شرط صحت
روزه است واستبعادی درین نیست که هرگاه این غسل بعد از صبح واقع
شود تاثیر کند در صحت روزه آنقدری از زمان که پیش از وی گذشته
واز اینکه گفتیم معلوم شد که هرگاه زن مستحاضه شود بعد از نماز صبح
یا نماز ظهر وعصر براو غسل واجب نیست برای روزه تا وقت نماز دیگر
داخل شود واین احکام که از برای استحاضه مذکور شد مختص ماه رمضانست

و در غیر آن دلیلی نیست و در اینجا چند فایده است که بیان آن ضرور است
فایدهٔ اول اینکه هرگاه جنب و حایض و نفسا و مستحاضه غسل ممکن ایشان
نشود آیا واجبست تیمم بر ایشان یا نه اقوی اینست که واجبست و لازم اینست
اینکه هرگاه عمداً ترک کند قضا و کفاره هر دو واجب شود و بنا بر قول بوجوب
خلاف کرده اند که آیا واجبست که بر تیمم باقی بماند تا صبح یا نه و چون اظهر
اینست که حکم تیمم را باقی میدانیم تا اینکه ناقضی برای تیمم حاصل شود یا ممکن
شود غسل کردن پس هرگاه او را خواب برد یا ناقضی دیگر بهم رسد
با نجابت و امثال آن عود میکند و ثانیا باید تیمم کند بدل از غسل و تامل
که عمداً نخوابد الا با امکان بیدار شدن و ارادهٔ تجدید تیمم و اگر نه لازم باشد
قضا و کفاره لکن ممکن است که گفته شود که ظاهر و متبادر از اخباری که
دلالت میکند بر اینکه ماندن بر جنابت عمداً موجب قضا و کفاره است
غیر این جنابتی است که عود کند بعد شکستن تیمم و ظاهر از آن جنابت اولی
است که از جماع یا احتلام در اول امر حاصل شود و بهر حال حکم بوجوب قضا
مشکلست و بوجوب کفاره مشکل تر و احوط اینست که ترک تیمم نکند
و اگر کرده باشد قضای روزه را بکند فایدهٔ دویم بدانکه از برای تعمد
بقای بر جنابت تا صبح چند صورت هست یکی اینست که عزم دارد بر
اینکه جنب بماند تا صبح و بیدار باشد و در خاطرش باشد که جنب است

تا صبح

تا صبح و دویم اینکه با وجود این عزم بخوابد خواه عادت بیدار شدن
داشته باشد و بیدار هم نشود و تغییر قصد خود را نخواهد یا نه و سیم اینکه
تردد دارد که غسل بکند یا نه تا صبح شود خواه بهمان حال بیدار باشد تا صبح یا
بخوابد اما هرگاه غافل شود از جنابت یا از مطلق غسل یا از غسل کردن پیش
از صبح یا از اینکه امشب شب روزه است پس حکم بوجوب قضا در آن مشکل
است چه جای کفاره و تتمهٔ کلام درین مسئله در نسیان غسل خواهد آمد
فایدهٔ سیم هرگاه جنب نیت غسل داشته باشد و بخوابد و بیدار
نشود تا صبح پس مشهور و اقوی اینست که بر او چیزی نیست و روزهٔ او
صحیح است و ظاهر اینست که فرقی ما بین خواب و بیداری نیست هرگاه
تقصیری نکرده باشد و اما با تقصیر یا اینکه تاخیر کند غسل را تا اینکه
آنقدر وقت نماند که گنجایش غسل کردن داشته باشد پس دور نیست
که قضا بر او واجب باشد هر چند که عزم غسل داشته باشد هر چند
که حکم بوجوب قضا هم خالی از اشکال نیست و ظاهر اینست که خوابیدن
بعد از جنابت جایز است بشرطی که احتمال بیدار شدن داشته باشد
و قول بحرمت آن ضعیف است و اما هرگاه از حال خود میداند که بیدار
نمیشود پس آن جایز نیست و در حکم تعمد بقای بر جنابت است بلکه
بعض علما شرط کرده اند که باید عادت بر بیدار شدن را داشته باشد

و محض احتمال کافی نیست و این دور نیست پس هرگاه بعد از آنکه خوابید
بیدار شود و دو مرتبه بخوابد به نیت اینکه برخیزد و غسل کند و بیدار
نشد تا صبح پس ظاهر اینست که خلافی نیست در وجوب قضا و لکن
کفاره بر او نیست و ظاهر اینست که این خواب دویم مباح است و قول
بحرمت آن حتی در صورت عادت داشتن به بیدار شدن ضعیف است
و آنچه در بعض احادیث صحیحه وارد شده که قضای روزه بر این شخص
واجبست از بابت عقوبت او دلالت بر معصیت بودن خواب
نمیکند بلکه شاید غرض این باشد که این مکافات مسامحه کردن
اوست یا بعد از این اهتمام داشته باشد در امر روزهٔ خود پس
اگر بعد از بیدار شدن از خواب دویم باز بخوابد پس مشهور وجوب
قضا و کفاره است و جمعی برین دعوی اجماع کرده اند و ظاهر اینست
که این خواب نیز با عزم بر غسل مباح است و قول بحرمت ضعیف است
فایدهٔ چهارم اینکه در جنابت فرقی ما بین جماع کردن و احتلام نیست
مطلب هفتم از جمله مبطلات روزه استمناست یعنی منی آوردن
از خود از غیر وجه جماع کردن خواه بدست خود باشد یا بدست زوجه
خود یا کنیز خود یا غیر آن مثل آنکه بازی کند یا عضو خود را با عضو
دیگری بمالد تا منی آید اما اگر قصداً آوردن منی باشد با این فعل

واما

و اما منی نیاید پس آن مبطل نیست هر چند آن فعل را کردن بقصد منی آوردن
حرام است و بسبب منی آوردن واجب میشود قضا و کفاره و ظاهر اینست که کردن
فعلی که موجب انزال منی میشود و میداند که باعث انزال میشود آن نیز چنین است
هر چند که قصد آوردن منی نداشته باشد و بدانکه ظاهر بعضی از عبارات
علما مثل محقق در شرایع و علامه در قواعد اینست که هرگاه دست خود را
یا عضو دیگر خود را بر بدن زنی بگذارد و منی آید در حکم استمناست در وجوب
قضا و کفاره بلکه چنین فهمیده اند که مشهور میان علما اینست بلکه صریح
شهید ثانی در مسالک اینست که فرقی نیست میان اینکه با این دست
گذاشتن قصد آوردن منی داشته باشد یا نه و گمان حقیر اینست که مراد
مشهور این باشد که بقصد آوردن منی باشد یا عادت او این باشد که با این
نوع ملامسه و دست گذاشتن منی او می آید و عبارت محقق در معتبر
و علامه در تحریر و منتهی و سید مرتضی در انتصار و ابن حمزه در وسیله
دلالت بر آن دارد چون این نوع آمدن را داخل شدن جنب بعنوان
عمد کرده اند و مؤید اینست اینکه علما حکم بکراهت بوسیدن زن و دست
بازی کردن کرده اند در صورتی که اعتماد دارد که منی او نمی آید حکم بعدم
کراهت کرده اند و احادیث بسیار هم دلالت بر آن دارد پس اگر مطلق
مطلق ملامسه و بدن خود را به بدن زن مالیدن را داخل جنابت

عمد بکیریم هرکاه منی بعد از ان بیاید پس لازم می اید که تعمد جنابت حرام نباشد
وحال انکه عمدا جنب کردن خود در رمضان حرام است پس معلوم شد
که در اینجا که حکم ببطلان کرده اند مراد ایشان جائیست که ان فعل در عادت
منشاء امدن منی باشد خواه قصد ان داشته باشد یا نه و فرق مابین استمناء
حقیقی و مابین ملامسه و ملاعبه که در عادت منی بعد از ان بیاید فرق مابین
قتل عمد و شبه عمد است که در قتل عمد باید قصد قتل داشته باشد و در شبه
عمد محض و نیست قصد قتل بلکه همین که اورا بالت قتاله میزند که در
عادت ان الت کشنده است حکم قتل عمدا دارد هرچند بقصد قتل نزده
باشد و مؤید اینمطلب است اینکه وجوب کفاره غالبا در جائیست که معصیت
باشد و مطلق دست بدن حلیله خود کذاشتن در ماه رمضان معصیت
نیست و بهر حال انچه بعد تتبع اقوال علما و احادیث بر حقیر ظاهر میشود
اینست که انچه مبطل است و موجب قضا و کفاره است کردن کاریست
که منی اورده یا قصد منی امدن یا کردن کاری که در عادت موجب امدن منی
است و منی را بیاورد هرچند قصد امدن منی نکند بلی احوط اینست که
در غیر این دو صورت قضا بکند بلکه کفاره هم بدهد و لکن وجوب
بر حقیر ثابت نشده و ممکن است که میان کلام علما باین نحو جمع کنیم
که قائل باشند که بعضی افراد انجنابت عمد حرام نیست هرچند مفسد

باشد

باشد یا انکه بکوئیم همه انها حرام است و مفسد است لکن قول بجواز انچه
باعث ان میشود یا کراهت ان در وقتی است که علم ندارد باینکه این فعل
مستلزم ان میشود جزما هرچند ظن بحصول ان باشد هم چنانکه کفته اند
مکروه است تراخی کردن و کفن فروشی کردن بسبب خوف واقع شدن
در بلای ربا یا محبت مردن مردم پس منافات نیست مابین حرمت
عاقبت و جواز مقدمات و لکن اطلاق جنابت عمدی بر مثل این و دعوی
عدم حرمت ان بالزوم کفاره بسیار مشکل است و بدانکه علما خلاف
کرده اند در صورتی که بنظر کردن و بنکاه کردن منی او بیاید جمعی بعنوان
الطلاق کفته اند بر او چیزی نیست و فرقی نکذاشته اند میان انکه بحلال
باشد یا حرام و بقصد منی امدن باشد یا عادت بمنی داشته باشد یا غیر
ان حتی انکه شیخ در خلاف دعوی اجماع کرده بر اینکه هرکاه تکرار نظر کند
تا منی بیاید هم چنین است و جمعی قائل شده اند بوجوب قضا در نکاه کردن
حرام هرکاه منی بیاید دون حلال و بعضی کفته اند هرکاه بقصد انزال
نظر کند موجب قضا و کفاره است خواه حلال و خواه حرام و هرکاه بقصد
انزال نباشد اما اتفاقا منزل شد بسبب تکرار نظر واجبست قضا
بتنهائی و مقتضی کلام جمعی که استمنا را موجب قضا و کفاره دانسته
اند و انرا استثنا نکرده اند این است که هرکاه بقصد منی امدن باشد

مطلقا موجب قضا و کفاره است و همچنین خلاف کرده اند در کوش دادن
بصدای زن و سخن او هرکاه باعث امدن منی باشد و جمعی کفته اند بر او
چیزی نیست مطلقا و بعضی کفته اند بر او قضا واجبست و بعضی کفته اند
اکر بقصد انزال است موجب قضا و کفاره است و اکرنه قضای تنها است
اکر تکرار کند سماع را تا انزال شود و انچه بر حقیر ظاهر میشود در مسئله
نظر کردن و کوش کردن سخن همانست که پیش کفتیم که اکر قصد انزال منی
کرده یا مقتضای عادت او این باشد که منی بیاید موجب قضا و کفاره است
و الا بر او چیزی نیست و فرقی مابین حلال و حرام نیست و دلیل سایر
اقوال تمام نیست و بدانکه انچه مذکور شد حکم بطلان روزه و وجوب
قضا و کفاره بود و اما حکم حرمت و کراهت و صحت پس بدانکه
اصل استمنا حرامست خواه با دست خود بازی کند یا با غیر حلیله خود ملاعبه
کند تا منی بیاید خواه در روز روزه و خواه غیر روزه و اما در ملاعبه با زوجه
و کنیز خود با انکه عضو خود را در میان رانهای او بکند یا بازی کند تا منی بیاید
پس ان جایز است در غیر حال روزه و اما در حال روزه پس همه اینها
حرامست و اما مطلق ملامسه و ملاعبه با حلال خود هرکاه بقصد انزال
نباشد پس اکر جزم دارد از حال خود که منی می اید پس ظاهر اینست که ان نیز
حرامست و اکر جزم ندارد باینمعنی پس اکر جزم دارد از حال خود که منی نمی اید

وشهوت

وشهوت او بحرکت نمی اید پس شکی در جواز ان نیست و مشهور و اقوی اینست
که کراهت هم ندارد و هرکاه از حال خود میداند که باعث تحریک شهوت او
میشود پس ان مکروه است اجماعا و لکن اشکال درین است که ایا کراهت در کسی
است که کمان غالب ندارد بانزال و حرام است بر کسی که کمان غالب دارد بانزال
یا اینکه از برای هر دو مکروه است از کلام علامه در منتهی ظاهر میشود که اکثر
علما اینست که بوسیدن مکروه است هرچند ظن غالب بانزال داشته باشد
و این خالی از اشکال نیست و احتیاط در اجتناب از این و همچنین در قضا و کفاره
هرکاه منی بیاید در نهایت تاکید است بلکه دور نیست که کلام علما را در
وجوب قضا و کفاره حمل کنیم برین صورت و بر صورتی که ان فعل موجب
انزال میشود از برای او چنانکه کفتیم و همچنین مطلقات احادیث را برین
حمل کنیم و الحال بنای عمل ما بر این است و لکن در صورتی که مظنه انزال نباشد
و منی بیاید وجوب قضا و کفاره لازم نیست و این را هم از احادیث و کلام
علما می فهمیم خصوصا اینکه این بسیار نادر است که کسی با وجود کمال اعتماد
بخود بمجرد دست مالیدن ببدن زن منی او بیاید و حمل مطلقات اخبار
و کلام علما بر ان بی وجه است و بدانکه هرکاه در خیال خود در اورد
صورت زنی را با هیئت جماع یا مثل ان بقصد اینکه منی او بیاید ان
نیز موجب قضا و کفاره است و همچنین هرکاه عادت او این باشد هرچند

قصد منی او ورودن نداشته باشد واما اگر بخاطر او بگذرد ومنی او بیاید یا عمداً
خیال کند تا عادت او این نباشد بر او چیزی نیست و در صورت ظن بحصول
آن اشکال هست چون در اینجا حدیثی در نظر نیست واما مساحقه کردن
زنان پس هرگاه منی بیاید بر ایشان چیزی نیست و هرگاه منی ایشان بیاید پس علامه
وغیر او حکم کرده اند بوجوب قضا و کفاره و بدانکه محتلم شدن در روز
روزه را باطل نمیکند و همچنین هرگاه بی اختیار منی او بیاید و تأخیر غسل
هم ضرر ندارد و بول کردن و استبرا کردن بعد احتلام هم ضرر ندارد و توهم
بعضی قاصرین که این را داخل استمنا شمرده اند بسیار ضعیف است و هم
چنین توهم اینکه این داخل تعمد جنابت است در روز روزه ضعیف است
مطلب هشتم مشهور اینست که حقنه کردن در روزه بدون ضرورت
حرام است واکثر علما قایلند باینکه مفسد روزه است و موجب قضاست
و از جمعی دعوی اجماع برین نقل شده و جمعی گفته اند که موجب قضا و کفاره
است و بعضی گفته اند همین حرام است و موجب قضا و کفاره هیچیک
نیست و بعضی گفته اند مکروه است و بعضی گفته اند ترک آن مستحب است
و اظهر اینست که مفسد روزه است و شاید وجوب کفاره هم اظهر باشد
و اما شاف کردن در حال روزه پس اکثر اصحاب گفته اند حرام نیست
و بعضی گفته اند که درین خلاف نیست و بعضی دعوی اجماع برین کرده اند

وبعضی قایل بحرمت شده اند و بعضی ببطلان روزه قایل شده اند و مقتضی
اطلاق کلام بعضی وجوب قضا و کفاره است و از بعض دیگر کراهت است و اظهر
قول مشهور است در این که نه حرام است و نه موجب قضا و کفاره ولکن
مضایقه از قول بکراهت نداریم در غیر حال الضرورت واما هرگاه جراحتی در بدن
او باشد و بسبب مداوی چیزی داخل شکم او بشود پس آن مضر نیست و قول
ببطلان ضعیف است و همچنین ریختن دوا در مجرای بول که داخل شکم شود
ضرر ندارد و قول ببطلان ضعیف است واما قی کردن در روزه پس اگر
عمداً قی کند مشهور وجوب قضا نیست بر او و اقوی عمل براینست واما
هرگاه بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست واما هرگاه غذا یا آب از معده بالا
آید بتوی حلق و بر گردد پس ضرر ندارد واما هرگاه در توی دهان بیاید
باید آنرا بیرون کند اگر عمداً فرو برد و ظاهر اینست که بر او قضا و کفاره هر دو
لازم میشود و بعضی بقضای تنها اکتفا کرده اند مطلب نهم بدانکه
آنچه را ذکر کردیم که روزه را باطل میکند در وقتی است که عمداً بعمل آورد از روی
اختیار پس هرگاه بدون قصد و عمد باشد مبطل روزه نیست بلاخلاف
مثل اینکه مگسی برود بحلق او و داخل شود بی اختیار یا بی اختیار در
میان گرد و غبار غلیظ واقع شود و بحلق او فرو رود و همچنین هرگاه او را
بخوابانند و بحلق او چیزی بریزند و همچنین هرگاه او را اینقدر بزنند

و دشنام دهند که بی اختیار شود و بی قصد بخورد واما هرگاه اکل
اکراهی بحدی نباشد که قصد او را زایل کند بلکه همین قدر باشد که او را
بترسانند از چیزی که ضرر برساند بخود او یا عیال او و یا برادران دینی
و بحیثیتی که لایق بحال ایشان باشد از جان یا عرض یا مالی که شواند
متحمل نقصان آن شد در صورتی که آن شخص که تخویف میکند
هم قادر باشد باینکه آن کار را بکند و گمان هم شهادت بدهد
که اگر روزه را نخورد آن کار را خواهد کرد پس هرگاه تخویف
تهدید باین حد برسد روزه را بخورد خلاف کرده اند که آیا مبطل
روزه است یا نه اکثر علما گفته اند که روزه او باطل نمیشود و بر او
چیزی نیست و جماعتی گفته اند که روزه باطل میشود و قضا بر او
لازم است مثل مریضی که بسبب آزار روزه را بخورد و آنچه
در نظر حقیر ظاهر میشود اینست که قضا واجب نباشد هر چند
تسلیم کنیم که روزه فاسد شده باشد بجهت آنکه دلیلی بر
وجوب قضا ظاهر نیست و بر این صادق نیست که عمداً افطار
رمضان کرده تا قضا بر او واجب باشد و در مریض قضا بسبب
دلیل خاص ثابت شده ولکن احوط آنست که قضا را بگیرد و باید
دانست که در صورتی که باکراه روزه را خورد جزماً باید تقیه

روز را روزه دارد و دور نیست که روزه حقیقی باشد نه محض امساک چنانکه
اشاره شده بود و جمعی از اصحاب ما گفته اند که در حکم این نوع اکراه است
اینکه کسی افطار کند در روزی که باید تقیه کرد از مخالفین مثل آخر ماه
رمضان که بشهادت زور در نزد ایشان غالباً ثابت میشود یا مثل آخر
روز قبل از ذهاب حمره مشرقیه بنا بر قول مشهور و شهید رحمه الله
فرق گذاشته است و در اکراه واجب ندانسته است قضا را و در صورت
تقیه واجب دانسته و شاید نظر او بخصوص روایت رفاعه بوده است
که روایت کرده است از مردی از حضرت صادق که فرمود که داخل شدم
نزد ابی العباس یعنی منصور در حیره که اسم قریه ایست پس گفت یا اباعبدالله
چه میگوئی در روزه امروز گفتم که این امر با امام است اگر تو روزه میگیری
ما هم میگیریم و اگر افطار میکنی ما هم میکنیم پس منصور گفت ای غلام خوان را
بیاور پس من چیز خوردم با او و حال آنکه من میدانستم والله که امروز از
رمضان بود پس افطار کردم من در آن روز و قضا کردن آن آسانتر بود
بر من از اینکه گردن مرا بزنند و دیگر کسی عبادت خدا را نکند یعنی بسبب
فوت من مردم بی راهنما بمانند ولکن این حدیث در اصطلاح متأخرین
ضعیف است و بهر حال قضاء روزه در هر دو جا احوط است و بهر حال
چنانکه پیش اشاره کردیم خواه در صورت اکراه و خواه در صورت تقیه

باید اکتفا کند بقدر ضرورت و بعضی علما تصریح کرده اند بلزوم کفاره
هرگاه در حالت غیر ضرورت و اکراه در همان روز بخورد و این سخن بنا بر انکه
گفتیم که عدم بطلان روزه اظهر است خوبست و امّا هرگاه روزه را باطل
دانیم و امساک بقیه روزه را لازم دانیم لزوم کفاره خالی از اشکال نیست و شاید
که اظهر عدم وجوب باشد و امّا هرگاه نسیاناً فعل مفطر بعمل آورد پس روزهٔ
او باطل نمیشود اجماعاً و ظاهر اینست که فرقی نیست مابین روزه واجب و سنت
و ادا و قضا و معین و غیر معین و از بعض علما نقل کرده اند قول باینکه روزهٔ
واجب و سنت غیر معین باطل میشود بلکه قضای روزهٔ ماه رمضان هم
باطل میشود هرگاه بعد از ظهر باشد و این قول ضعیف است و بدانکه ظاهر
اخبار و کلام علما در نسیان روزه است یعنی فراموش کرده باشد که روزه است
امّا هرگاه میداند که روزه است ولکن فراموش کرده است که این کار روزه را
باطل میکند یا نه پس ظاهر نمیشود از اخبار و کلام علما و ظاهر اینست که اینهم
در حکم فراموشی روزه است و امّا هرگاه شک داشته باشد که این فعل مفسد
روزه است یا نه و ممکن او نباشد که تحصیل علم کند مثل اینکه مقلد مجتهد است
و شک دارد که رای مجتهد او اینست که این فعل مفسد است یا نه و دست
او بمجتهد نمیرسد یا مجتهد است و الحال مسئله در نزد او حاضر نیست
و ممکن او نیست که رجوع کند بدلیل مسئله پس در ان اشکال است و دور

بخور

نیست که جواز ان فعل اظهر باشد و بهرحال هرگاه در ینحال مرتکب ان امر شود
ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچکدام بر او لازم نیست و امّا جاهل بحکم مسئله
پس اکثر علما بر اینند که ان مثل عامل عامد است در بطلان روزه ولکن
بعضی میگویند بر او قضای تنها واجبست و بعضی میگویند قضا و کفاره
هر دو بر او لازم است و ابن ادریس قائل شده که بر او هیچ لازم نیست و حق
اینست که ان جاهل هرگاه غافل بالمره است باین معنی که هرگز باین فکر
نیفتاده که بلکه این کار مفسد روزه باشد و بدون تقصیری در تحصیل
حکم مسئله مرتکب ان فعل شود بر او گناهی نیست و ظاهر اینست که
کفاره هم بر او نیست و امّا قضا پس قول بلزوم ان دور نیست ولکن شاید
اظهر عدم وجوب ان نیز باشد هرچند قائل بفساد هم بشویم چون قضا
دلیل تازه میخواهد و دلیلی بران در اینجا ظاهر نیست و امّا کسی که غافل نباشد
و بداند که واجبست معرفت احکام بسیار هست که باید دانست و تقصیر کند
در تحصیل مسئله و بجهل خود باقی بماند و مرتکب ان فعل مفسد شود پس اظهر
اینست که روزه او فاسد میشود بلکه قضا و کفاره هم بر او لازم میشود و بدانکه
هرگاه از روی فراموشی چیزی بخورد یا جماع کند و گمان کند که روزه او باطل است
پس بعد از ان باز مفطری بعمل آورد عمداً پس جمعی گفته اند بر او قضا و کفاره
لازمست و جمعی گفته اند قضای تنها واجبست و جمعی این را داخل

حکم جاهل بمسئله کرده اند و تحقیق اینست که هرگاه مقصر نیست کفاره بر او
نیست ولکن نفی قضا مشکل است و احوط بلکه اظهر اینست که باید قضا کند
مطلب دهم هرگاه کسی پیش از صبح بدون اینکه تفحص کند از حال صبح چیزی
بخورد یا جماع کند جایز است و بر او معصیتی نیست خواه ظن بشب داشته
باشد یا شک باشد و بهرحال تا یقین بصبح ندارد جایز است خوردن
و آشامیدن و جماع کردن مگر اینکه جزم کند که فرصت غسل کردن نمیشود
ولکن هرگاه بعد از ان فعل جزم کند که در صبح کرده بوده است بر او قضا
لازم است و کفاره بر او نیست و اگر با ملاحظه و تفحص از صبح و اطمینان بشب
بودن این امر واقع شود و معلوم شود که صبح بوده است بر او قضای تنها لازم
است و بهرحال در ماه رمضان و نذر معین ان روز را باید روزه بدارد
و امّا در روزه غیر معین مثل قضای ماه رمضان یا نذر مطلق یا روزهٔ سنت
پس ان روز را روزه نگیرد و همچنین هرگاه کسی با و خبر بدهد که شب است و با و
مطمئن شود و ظن بصدق او حاصل کند و چیز بخورد ولکن خود تفحص نکرده
باشد و معلوم شود که صبح بوده است باز قضا بر او لازم است و کفاره نیست
و امّا هرگاه دو نفر عادل با و گفته باشند که شب است و بقول ایشان چیز بخورد
یا جماع کند و معلوم شود که صبح بوده است پس جمعی گفته اند که بر او قضا نیست
و این قول خالی از قوت نیست و امّا هرگاه کسی با و بگوید که صبح است و او گمان

کند

کند که دروغ میگوید یا شوخی میکند و چیز بخورد و معلوم شود که صبح بوده است
قضا لازم است و کفاره لازم نیست و ظاهر اینست که در اینجا فرقی نیست
میان انکه خود تفحص کرده بود قبل از او یا نه امّا هرگاه کسی در اخر ماه روزه
افطار کند بتقلید قول شخصی که بگوید مغرب است و بعد معلوم شود که مغرب
نشده بود مشهور اینست که موجب قضای تنها است و این اطلاق اشکال است
بجهت انکه عمل بظن جایز نیست در وقت مگر از برای کسیکه ممکن او نیست
تحصیل علم مثل کور و محبوس و امثال اینها یا در وقتی که ابری یا غباری باشد که نتوان
تحصیل علم کرد پس اگر این شخص مقلد یکی از این دو قسم باشد پس دلیلی بر وجوب
قضا و کفاره نیست اگر در خصوص مسئله سابق که هرگاه بدون تفحص در سحر
چیزی بخورد و معلوم شود که صبح بوده است قضا لازم است حدیث وارد
نشده بود و متمکن بوده از تحصیل علم پس تقلید غیر جایز نیست و بدون رخصت
شارع افطار کرده پس باید قضا و کفاره هر دو باشد و امّا اگر دو نفر عادل با و
گفته باشد که مغرب است و افطار کند و بعد از ان خلاف ان ظاهر شود
پس بعضی از علما تصریح کرده اند که قضا لازم نیست چون با حجت شرعیه
افطار کرده و بعضی در ان اشکال کرده اند و اشکال در جواز افطار بموقع است
لکن دلیلی بر وجوب قضا هم نیست و امّا هرگاه جزم حاصل شود از برای
کسیکه بخبر دادن غیر پس جایز است عمل بان هرچند مکلف باشد و ظاهر ا

براو قضائی نیست هرچند ظاهر شود کذب او این سخنها که مذکور شد در وقتی
است که فساد قول ان شخص مخبر ظاهر شود و اما هرگاه معلوم نشود صحت و
فساد تا مغرب یقین شود پس دران اشکال است وقواعد اصول اقتضا
میکند که روزه فاسد باشد و قضا لازم باشد واز کلام بعضی ظاهر میشود
که قضا لازم نیست چون لزوم قضا را مختص صورت ظهور کذب ذکر
کرده اند واما هرگاه کسی در اخر روز گمان کند که شب است بسبب تاریکی
که عارض شود از جهت ابری یا غباری وافطار کند وبعد ازان ظاهر شود
که روزه بوده است اکثر علماء برانند که قضای ان روز واجبست وجمعی
برانند که واجب نیست وبعضی گفته اند که اگر گمان او قوت دارد وغالب
است براو چیزی نیست واگر گمان او غالب نباشد قضا لازم است واگر
بدون گمان کرده قضا وکفاره هردو لازم است واقوی قول دویم است
واگر بمجرد شك یا توهم شب که هیچ گمانی از برای او نباشد بخورد پس ظاهر
اینست که باید قضا کند بلکه ظاهر لزوم کفاره است نیز بلکه ظاهر اینست
که هرگاه معلوم نشود که روز بوده است هم همین حکم است واما اگر از روی نادانی
باشد پس حکم ان از پیش بیان کردیم که جاهل در مسئله چه حکم دارد واما هرگاه معلوم
شود که درست کرده وافطار در شب بوده پس دران اشکال هست وظاهر
اینست که قضا براو لازم نیست واما در کفاره اشکال باقیست وظاهر

جز

اینست که همین احکام جاری باشد در کسی که گمان دخول شب کرد وافطار کرد
با وجود انکه ممکن بود که تحصیل علم بکند یعنی حکم ان در صورتی که اتفاق افتد
که معلوم شود که روز بوده یا انکه در شب بوده یا مشتبه بماند تا شب یقین
شود مثل حکم صورت شك است و وهم که مذکور شد وظاهر متاخرین علما
چنانکه در مسالك گفته است اینست که کفاره درین صورتها باشد وان خالی
از اشکال نیست خصوصا در جائی که راجح در نظر او این بوده که روزه است
وبمحض احتمال شب افطار کرده باشد وتتمه سخن در مسئله کفاره بعد ازین
خواهد امد مطلب یازدهم پیش دانستی که در بسیار جاکه روزه ماه
مبارك رمضان باطل شد قضای ان واجبست وشکی وشبهه درین
نیست که قضا تعلق بروزه رمضان میکرد وهمچنین علمای ما جزم کرده اند
بانکه نذر معین مثل اینکه نذر کرده باشد که هر روز پنجشنبه را روزه بگیرد
یا این پنجشنبه مخصوص را یا پانزدهم رجب یا شعبان را روزه بگیرد اتفاق
افتاد که مفسدی بعمل اورد باید قضای انرا بگیرد واشکالی که از بعض
متاخرین دران ظاهر میشود بیوجه است وظاهر اینست که هرگاه کسی نذر
کند که ده روز از ایام تابستان سال معینی را روزه بگیرد یا ده روز
از ماه معینی را بگیرد تا ان تابستان منقضی شود یا ان ماه ان نیز داخل
نذر معین است واما قضای ماه رمضان یا نذر مطلق مثل اینکه نذر کرده

که یکروز روزه بگیرد ومعین نکرده بود وهمچنین روزه کفاره پس هرگاه
مفسدی در انها عمل بیاورد باید روز دیگر را بگیرد ولکن این را قضا
نمیگویند وهمچنین روزه سنت قضا ندارد بلی محقق وغیر او گفته اند که
هرکس که روزه سه روز سنتی هر ماه را تاخیر کند سنت است که قضای
انرا بکند ومتابعت ایشان خوبست اینها مواضعی است که قضا میگیرد
ومواضع انراد انستی وهمچنین در نذر معین وروزه اعتکاف هرگاه
واجب شود بدون خلافی بلکه دعوی اجماع بران شده ظاهر چنانکه ظاهر
ایشان اینست که اتفاق دارند که کفاره تعلق نمیگیرد بروزه کفاره
ونذر غیر معین وروزه سنتی وجمعی دعوی اجماع بران کرده اند
ولکن اختلاف کرده اند در قضای ماه رمضان هرگاه بعد از ظهر
انرا باطل کند بعد از انکه اتفاق کرده اند ظاهرا بر حرمت افطار ان بعد
از ظهر پس مشهور واقوی اینست که کفاره دران واجبست وجمعی
دعوی اجماع بران کرده اند وخلاف ابن عقیل ضعیف است مطلب
دوازدهم کفاره افطار ماه رمضان ازاد کردن بنده است یا روزه گرفتن
دو ماه پی در پی یا اطعام شصت مسکین واشهر واظهر اینست که
مکلف مختار است هریك ازین سه تا راکه خواهد میتواند اختیار کرد و
بعضی علما قائل شده اند بترتیب یعنی هرگاه مقدور باشد اولا بر او

ازاد

ازاد کردن بنده واجبست وهرگاه از ان عاجز باشد روزه دو ماه بگیرد
وهرگاه از ان هم عاجز باشد شصت مسکین را اطعام کند واین افضل است
لکن وجوب ندارد واکثر علما فرق نگذاشته اند ودر کفاره ما بین انکه
افطار بحرام کرده باشد یا بحلال وجمعی قائل شده اند که هرگاه افطار بحرام
کرده باشد مثل شراب یا گوشت خوك ویا زنا یا مال حرام یا جماع یا زن
خود در حال الحیض وهمچنین منی از خود اوردن بطریق حرام وامثال اینها
واجبست بر وهر سه کفاره باهم واگر افطار بحلال باشد بر او یك کفاره
واجبست واین قول در نظر حقیر اظهر است ودر خصوص رسانیدن غبار
حرام بحلق مثل غبار خاك اشکال هست از جهت حرمت واز جهت اینکه
ظاهر حدیثی که در ان وارد شده یك کفاره است در ان واجماع مرکبی
در مسئله معلوم نیست واما کفاره افطار روزه نذر معین پس
دران خلافست مشهور اینست که کفاره ان مثل کفاره افطار ماه
رمضانست وبعضی گفته اند که کفاره ان کفاره مخالفت قسم است و
ان ازاد کردن بنده است یا اطعام ده مسکین یا جامه پوشانیدن
ایشان وهرگاه از اینها عاجز باشد سه روز روزه بگیرد واقوی قول
مشهور است بلکه در مطلق مخالفت نذر کفاره رمضان لازم است
خواه در روزه باشد وخواه غیر ان وهرگاه کسی از کفاره رمضان عاجز باشد

کفارهٔ قسم را اینجا اورد واقوی اینست که مخالفت عهد هم مثل نذر
است وبدانکه هرگاه کسی مخالفت نذر معین را بکند عمداً موجب
کفاره میشود وبمجرد مخالفت نذر او منحل میشود وظاهر اینست
که حکم نذر وعهد ویمین یکی باشد واظهر اینست که مخالفت بعنوان
نسیان وجهل واکراه باعث انحلال نمیشود بلکه نذر بر حال خود
باقی است ومشهور واقوی اینست که فرقی نیست ما بین اینکه آن نذر
مکرر باشد یا افراد متعدده داشته باشد پس هرگاه کسی نذر کرده
باشد که هر پنجشنبه روزه بگیرد همین که یک پنجشنبه را عمداً ترک
کرد مخالفت نذر کرده وکفاره بر او واجب میشود ونذر او منحل
میشود یعنی دیگر بر او واجب نیست روزهٔ باقی پنجشنبه ها ونه
قضای آنها ونه کفارهٔ آنها واز بعض اصحاب نقل کرده اند قول باینکه
هر پنجشنبهٔ مخالفت نذر راست وکفاره علیحده میخواهد واین
احوط است ولکن وجوب معلوم نیست وبنا بر قول این قائل فرقی نیست
ما بین اینکه نذر کند ایجاب کلی یا سلب کلی یا سلب مهمل را مثال
اول اینکه نذر کند که هر پنجشنبه را روزه بگیرد مثال دویم اینکه
نذر کند که هیچ گناه کبیره نکند مثال سیم اینکه نذر کند که زنا نکند
ودر هریک از اینها بتعدد ترک اول وتعدد فعل در دو تای اخری

باید کفاره را متعدد کند بخلاف قول مشهور که همان که یکبار روزهٔ پنجشنبه را
ترک کرد یک کفاره میدهد ودیگر در باقی کفاره نیست وهمچنین در فعل
یک گناه کبیره یک کفاره میدهد ودر یک مرتبه زنا کردن ودر کبیرهٔ دیگر و
زنای دیگر کفاره نیست وبعض متاخرین قول تازه احداث کرده وان اینست
که هرگاه در مخالفت نذر قصد انحلال باشد منحل میشود والا فلا
یعنی هرگاه مکلف در حین مخالفت نذر قصد کند که نذر من بر جای خود
باشد بجا می ماند وبمخالفت بعد از آن مخالفت نذر حاصل میشود وکفاره
لازم میشود واگر قصد نکند بقای آنرا بر جای خود برهم میخورد وبمخالفت
کفاره لازم نمیشود واز برای این قول دلیلی نیافتم ودر نذر غیر معین
که فعل طاعتی باشد مثل اینکه نذر کند که دو رکعت نماز کند بدون تعیین
وقتی وشرطی پس مادام که گمان مردن قبل از مقدار دو رکعت نماز با شرائط
ندارد تاخیر میتواند کرد وهرگاه بعد از حصول ظن موت تاخیر کند مخالفت
نذر کرده وکفاره بر او واجب میشود وهرگاه بعد از ان کذب ظن او ظاهر
شد ونمرد در ان دو وجه ذکر کرده اند واظهر اینست که نذر منحل
نمیشود وکفاره واجب نمیشود بلکه باید بنذر خود عمل کند ه تمام الکتاب
بعون الملک الوهاب

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله اجمعین اما بعد
این چند کلمه ایست در مسائل مهمه حج بیت الله الحرام نظر بخواهش جمعی از برادران
دینی در کمال استعجال در ایام روانه شدن از نجف اشرف علی مشرفه
افضل الصلوة والسلام بجانب مقصد مرقوم قلم احقر عباد ابوالقاسم
بن حسن ساکن دار الایمان قم میگردد وچون وقت بسیار تنگ بود ومجال
درنگ نبود اقتصار بمسائل حج تمتع نمود چون غرض خواهشمندان همین بود
واین رساله مرتب شد بر یک مقدمه وچند باب وخاتمه اما مقدمه
پس بدانکه حج تمتع واجبست بمکلفی که خانه او شانزده فرسخ شرعی از مکه دور
باشد وکسی که خانه او باین قدر دور نباشد فرض ایشان حج افراد وقرانست
وجایز نیست از برای کسیکه فرض او حج تمتع است عدول کردن بحج افراد
وقران مگر در حال ضرورت مثل اینکه بترسد که هرگاه عمره را اتمام کند حج او فوت
میشود در اینصورت نیت عمره را میگرداند بنیت حج وبعد از اتمام اعمال حج عمره
مفرده بجا می اورد واشهر واظهر انست که حد خوف فوت حج انست که گمان
غالب داشته باشد که هرگاه عمره را اتمام کند وقوف اختیاری عرفه را درنمی
یابد پس ظاهر اینست که هرگاه چنین داند که افعال عمره را تا بعد از ظهر روز

روز عرفه هم میتواند بجا اورد و باز پیش از غروب افتاب بعرفات میرسد عمره را
باید تمام کند و جایز نیست عدول بحج افراد و از جمله عذرهائی که عدول میتوان
کرد از حج تمتع بحج افراد حیض و نفاس است پس هرگاه زنی حایض باشد یا صاحب
نفاس باشد و نتواند طواف کرد و وقت تنگ شد واجبست که عدول کند بحج افراد
پس دست از عمره بر میدارد و بعد از اتمام حج عمره مفرده بجا می اورد و در مسئله
قول دیگر هم هست لکن اقوی همین است و امّا هرگاه عذر حیض و نفاس در اثناء
طواف بهم رسد پس هرگاه چهار شوط بعمل امده است حج تمتع او صحیح است دست
از طواف بر دارد و سعی صفا و مروه و باقی اعمال عمره را بجا می اورد و بعد از پاک
شدن تتمه طواف را قضا میکند با نماز طواف و همچنین هرگاه بعد از طواف
و قبل از نماز حایض شود چنین میکند و نماز را بعد از طهارت از حیض قضا
میکند و حج تمتع عبارتست از ادا کردن اعمال چند در مکه و نواحی ان و ان
نوزده فعل است اوّل احرام بستن بعمرهٔ تمتع دویم طواف کعبه بجهت عمره
سیم نماز طواف کردن چهارم سعی مابین صفا و مروه بجهت عمره پنجم
تقصیر یعنی قدری از مو یا ناخن گرفتن و این پنج فعل که تمام شد عمره تمام
میشود و محل میشود از اکثر اشیاء ششم احرام حج تمتع بستن هفتم
وقوف بعرفات هشتم در شب در مشعر الحرام بسر بردن نهم وقوف
بمشعر الحرام بعد فجر دهم سنگریزه بجمرهٔ عقبه زدن یازدهم

قربانی کردن دوازدهم سر تراشیدن یا چیزی از مو کم کردن سیزدهم طواف زیارت
چهاردهم نماز طواف زیارت پانزدهم سعی میان صفا و مروه شانزدهم
طواف نساء هفدهم نماز طواف نساء هجدهم شب در منی ماندن
نوزدهم سنگریزه بهر سه جمره زدن در ایام تشریق و بعضی خوردن از گوشت
قربانی را هم واجب دانسته اند و ان احوط است و تفصیل بیان اینها در ضمن
چند باب میشود باب اوّل در احکام احرام است بدانکه شارع مقدس
از برای احرام مواضع چند معین کرده که باید در انجا احرام گرفت امّا احرام گاه
اهل عراق از راه نجد هرگاه بمدینه مشرف بروند پس ان وادی عقیق است که
احرام گاه راه محسات و افضل ان مسلخ است که برکهٔ شریف انجاست و احوط
انست که تاخیر نکند تا ذات عرق که از امفاسل میگویند مگر از برای تقیه یا ازار
و در شناختن این احرام گاه و سایر انها بقول عربان و اهل بادیه اعتماد میتوان
کرد و هرگاه از راه مدینه مشرف روند چنانکه از راه شام هم بانجا میروند پس
احرام گاه مسجد شجره است و هرگاه از راه دریا بروند احرام گاه از یلملم است که ان
سعدیه میگویند و تا ممکن شود خود را بانجا رساند و بمحاذات میقات اکتفا
نکند و هرگاه مضطر باشد در محاذات میقات احرام بگیرد در ابتدای حرم نیز
احرام بگیرد هرگاه نتواند برگردد بمیقات و همچنین هر وقت که ممکن نشود
که حاج در میقاتی که فرض اوست احرام بگیرد در محاذات ان احرام گیرد و هرگاه

بمیقات دیگر برسد در انجا تجدید احرام کند و هرگاه نرسد در ابتدای حرم تجدید
نماید و بدانکه احرام را باید یا در ماه شوال یا ذی القعده یا در اوایل ذی الحجه
باشد و سنّت است از برای حاجی که در اوّل ماه ذی قعده موی سر و ریش را
بگذارد بلکه اگر سر بتراشد احتیاط در این است که گوسفندی بکشد و مستحب است
که پیش از احرام موی زیر بغل را ازاله کند و پشت زهار بلکه کل بدن را نوره
بمالد و شارب و ناخن را بگیرد و بدن را از چرک پاک کند و غسل احرام بکند
باین نیت که غسل احرام عمرهٔ تمتع میکنم قربة الی الله و در غسل تاکید بسیار است
و قبل از غسل هرگاه جامه دوخته پوشیده باشد انها را بکند و بهتر انست که نیت
کند که جامهای دوخته را میکنم قربة الی الله و بعد از غسل رختهای احرامی را بپو
شد و نیت کند که جامهای احرامی را می پوشم در عمرهٔ تمتع عمره اسلام واجب قربة
الی الله و جامهٔ احرامی دو است یکی از دو جامه را لنگ میکند و دیگری را بر دوشها
می اندازد و بهتر انست که بطریق ردا باشد و ان باین نحواست که جامه را بر دوشها
می اندازد و دو طرف انرا به پیش سینه می اورد یا انکه هر دو طرف جامه را بعد
از انداختن بر دوش جمع میکند و بر دوش راست می اندازد و بهتر انست که ردا را
گره نزند و اگر ممکن شود لنگ را هم گره نزند بلکه طرفهای انرا از هم بکند را اند
و بعضی از انها را داخل در بعضی دیگر کند و باید که لنگ از قدری باشد
که میان ناف و زانوها را بپوشاند و باید ان جامها حریر نباشد و پوست

و موی حرام گوشت نباشد و نجس نباشد بنجاستی که نماز در ان معفو نباشد
بلکه اخبار معتبره دلالت دارد که در سایر اوقات احرام هم باید پاک باشد
و احوط انست که بدن را هم در سایر اوقات پاک نگاه دارد بقدر مقدور
و مغصوب نباشد و بدن نما نباشد و اظهر اینست که ان در لنگ معتبر است
نه در ردا و احوط اینست که زنان از حریر محض اجتناب کنند و بعد از
پوشیدن جامها احرام نگرد و سنّت است که احرام را در عقب نماز ظهر
بگیرد و اگر وقت ان نباشد یا ممکن نشود عقب نماز واجبی دیگر و اگر نشود
عقب دو رکعت نماز نافلهٔ احرام که در رکعت اوّل بعد از حمد قل هو الله احد
بخواند و در دویم قل یا ایها الکافرون باین نیت که دو رکعت نماز نافله احرام
میکنم سنت قربة الی الله و هرگاه وضو نداشته بوده بغسل احرام تنها در نماز
اکتفا نکند و وضو برای نماز بسازد و بهتر انست که وضو را قبل از غسل
بسازد و هرگاه از برای نماز واجبست بنیت وجوب و هرگاه از برای
نماز سنّت است بنیت قربت و سنّت است که چون از نماز فریضه
یا دو رکعت نافله فارغ شود بگوید بسم الله و الحمد لله و صلی الله علی محمد
و اله اللهم انی ارید ما امرت به من التمتع بالعمرة الی الحج فان عرض لی
عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی پس بعد از ان نیت احرام کند و احوط
انست که اوّل نیت عمره کند که عمره بجا می اورم عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع واجب

قربةً الی الله بعد از آن نیت احرام کند باین نحو که قصد کند که احرام میکنم در عمرهٔ
اسلام عمرهٔ تمتع وچهار تلبیه واجب بجهت آن میکویم واجب قربةً الی الله
ومراد از حرام اینست که حرام میکنم بر خودم آنچه را حق تعالی بر من حرام کرده است
تا وقت محل شدن وآن بیست وسه امر است **اوّل** شکار کردن حیوانی که دریائی
نباشد ونکاه داشتن آن ونشان دادن بصیادی باشاره یا بچیزی نوشتن
یا مثل آن وهمچنین در بستن بروی آن تا بمیرد وذبح کردن وکوشت
آنرا خوردن هرچند محلی صید آن کرده باشد وصیدی را که محرم
ذبح کند بر محل هم حرامست خوردن هرچند در غیر حرم کرده باشد **دویم**
جماع کردن زنان وبوسیدن وبر خود بآنها مالیدن ونظر کردن هرگاه اینها
از روی شهوت باشد وهمچنین عقد کردن ایشان از برای خود یا از برای دیگری
وظاهر اینست که عقد هم فاسد است وهمچنین هرگاه وکیل کند دیگری را که عقد
کند از برای او وحرام است وهمچنین حرام است شاهد شدن از برای عقد خواه
عقد از برای محل باشد یا محرم واما اقامهٔ شهادت بر عقد پس اظهر در زن
حتی جواز است خصوصا هرگاه بر ترک آن مفاسد مترتب شود وجایز است
خریدن کنیز بجهت خدمت یا غیر آن **سیم** طلب منی از خود کردن بدست
مالیدن یا بازی کردن یا بهر نحو که باشد **چهارم** استعمال بوی خوش بوئیدن
وخوردن وبدن ورخت مالیدن وغیر آن ومراد از بوی خوش بوی

بوی خوش

چیزهائیست که مهیا میکنند آنها را از برای بوئیدن غالبا مثل مشک وعنبر و
کلاب وروغن بنفشه وروغن کل وزعفران وعود وورس وکافور وامثال
اینها هرچند کافور در امثال این زمانها از این باب نیست نهایت در اخبار
وارد شده وظاهرا در آن اوقات چنین بوده واما کیاههای صحرائی خوشبو
مثل درمنهٔ ترکی وبوی مادران واذخر وهمچنین مثل دارچینی وزنجبیل
ومصطکی وامثال آن وهمچنین میوهها مثل سیب وبه وترنج باکی نیست
ودر ریحان ونرکس وامثال آن خلافست واجتناب از آنها احوط است بلکه
حرمت ریاحین قوت دارد واحوط اجتنابست از هر بوی خوشی واستثنا
شده است از بوی خوش خلوق کعبه که آن بوی خوشی است که یکجزو آن زعفران
است ومیمالند بکعبه هرگاه جامهٔ محرم بآن آلوده شود ضرر ندارد وهم
چنین استثنا شده است بوی خوش بازار عطاران مابین صفا ومروه که
ضرور نیست دماغ کرفتن از آن ودوری کردن از آن هرگاه کسب رایحه
از آن نشود **پنجم** دماغ خود را از بوی بد کرفتن که اظهر حرمت آنست
چنانکه اظهر وجوب کرفتن بینی است از بوی خوش خصوصا در وقتی
که مضطر شود بخوردن آن **ششم** پوشیدن لباس دوخته بجهت مردان
مثل پیراهن وقبا وزیرجامه وهمچنین آنچه شبیه باینها باشد هرچند
دوخته نباشد مثل کپنک وکلاه نمد وامثال آن مثل زره وظاهر اینست که

پوشیدن پاپیچی ضرر ندارد هرگاه تکمهٔ آنرا نبندد یعنی آن دوختن
کمی که بجهت تکمه وبند حاصل شده وظاهر اینست که ضرر نداشته باشد
واکر آنرا بنشکافند احوط خواهد بود واینکه گفتیم حکم مردان است واما زنان
پس جایز است ایشانرا پوشیدن جامهٔ دوخته بغیر قفازین که دست
کشی است که زنان بجهت زینت خود میدوختهاند **هفتم** پوشیدن چیزی
که پشت پا را بپوشد از برای مردان مثل چکمه وجوراب وامثال آن واما اگر
تمام روی پا را نپوشد وبعضی آنرا بپوشد پس ظاهر جواز است بلکه ظاهرا
خلافی نیست ودر پوشیدن نعلین اشکالی نیست وظاهر اینست که نعلین
دولائی ونعلینی که تسمهٔ آن در عرض باشد هم ضرر ندارد وهرگاه مضطر شود
بپوشیدن مثل چکمه جایز است پوشیدن آن لکن بعضی قائل شدهاند
که واجبست شق کردن پشت پا ودر طریقهٔ آن اختلافست واحوط آنست
که اگر مثل چکمه باشد ساق آنرا ببرد چنان کند که از آن کعب که برآمدگی پشت
پاست پائین تر رود وآنرا نیز شق کند از جانب طول در پشت پا ولکن
وجوب اصل شق معلوم نیست **هشتم** دروغ کفتن ودشنام دادن
وتفاخر نمودن **نهم** قسم خوردن بلا والله وبلی والله ومطلق
قسم علی الاظهر ولکن اظهر آنست که قصد خصومت معتبر است در آن
پس هرگاه کسی محرم را بجهت احترام ومهربانی قسم بدهد که بالا بنشین

یا پائین

یا پائین بنشین واو قسم بخورد که میکنم داخل نباشد هرچند مکرر قسم بخورد
واحوط اجتناب از همه است **دهم** کشتن جانوران بدن مثل شپش وکیک
وامثال آنها در جامه یا در بدن وانداختن شپش ودر جواز انداختن
غیر شپش اشکال است واحوط ترک است بغیر کنه که انداختن آن جایز است
وجایز است که شپش را از جائی بجائی نقل کند بهر جای بدن که خواهد مکر
اینکه در جائی بکذارد که در معرض افتادن باشد واظهر اینست که جایز نیست
حلمه را از شتر انداختن ومراد از حلمه کویا کنههای بزرک باشد که غالبا در
شتر میباشد **یازدهم** بدون ضرورت روغن ببدن مالیدن ودر
حرمت روغنی که در آن طیب باشد یعنی بوی خوشی که پیش مذکور شد
ظاهرا اشکال نیست هرچند پیش از احرام بمالد وروغنی که بوی آن میماند
تا بعد احرام ودر غیر آن خلافست واظهر حرمت است ولکن خوردن آن
جایز است **دوازدهم** ازالهٔ مو از خود اختیارا وبدون ضرورت وظاهر
اینست که محرم ازالهٔ مو از محرم وغیر محرم هیچیک نتواند کرد **سیزدهم**
ناخن کرفتن بدون ضرورت در حال اختیار ودر حال اضطرار جایز است
ودر حدیث صحیح هست که از هر ناخنی قبضهٔ از طعام اطعام کند
چهاردهم خون بیرون آوردن از بدن بدون ضرورت ودر حال
ضرورت بر او چیزی نیست واما مالیدن بدن وخاریدن بدن بدون

خون آمدن پس از احرام نیست پانزدهم سرمه سیاه بچشم کشیدن
بدون ضرورت هرچند بقصد زینت نباشد شانزدهم انگشتری
بدست کردن از برای زینت هفدهم خضاب کردن بحنا بقصد
زینت علی الاظهر هجدهم پوشیدن زنان زیورهائی را که عادت
بآن نداشتند یا اینکه عادت دارند بپوشند بقصد زینت واما هرگاه
بدون قصد زینت باشد ضرر ندارد و هرگاه آنرا از برای شوهر خود ظاهر
نسازد دور نیست که باید از مطلق مردان پنهان دارد هرچند از محرم
او باشند و ممکن است که حکمت در آن این باشد که زینت مهیج شهوت
است هرچند در محارم کمتر است نوزدهم نگاه در آینه کردن بدون
ضرورت هرچند بقصد زینت نباشد بیستم حربه و اسلحه پوشیدن
بدون خوف و ضرورت بیست و یکم پوشیدن سر از برای مردان در
حال اختیار و مراد از مواضعی است که مو میروید و اقوی اینست که گوشها
در حکم سر داخلند و ظاهر اینست که چنانچه همه سر را نمیتوان پوشید
و باکی نیست در دست مثل آب هرگاه بر سر بگیرد و هم عصابه که بجهت
درد سر بندد و مراد پوشیدن بمثل دستار و کلاه است نه بدست
خود یا ببعض اعضاء دیگر و اشکالی در جواز خاریدن سر بدست نیست
و جایز نیست پوشیدن بمثل طبق و زنبیل و کاغذ و امثال اینها

بلکه بمثل حنا و گل بلکه جایز نیست پوشیدن سر فرو بردن در آب
و اما آب در سر ریختن و شستن پس باکی نیست و سر بر روی بالش گذاشتن
ضرر ندارد و هرگاه سهواً سر را بپوشد باید فوراً بیندازد و احتیاطاً
تلبیه بگوید و جایز است پوشیدن رو از برای مرد و اما زنان پس جایز است
برای ایشان پوشیدن سر ولکن واجبست که روی خود را بگشایند
و اظهر اینست که پوشیدن بغیر جامه مثل بادزن و کاغذ و مثل اینها
جایز نیست برای اینها و اما پوشیدن بدست و بر رو خوابیدن ضرر
ندارد و هرگاه محتاج شود بپوشیدن رو مثل آنکه مردان نامحرم بنا
عبور کنند پس در آن صورت جایز است که قناع خود را بر رو بیاویزند
تا طرف بینی یا ذقن یا پائین تر و اولی آنست که آن قناع بر صورت
او نخورد یا اینکه از چوب حایل بسازد یا بدست مانع شود از خوردن
بر رو بیست و دویم در زیر سایبان بودن از برای مردان در حال
راه رفتن یعنی بودن در جای سقف دار مثل کجاوه یا محمل که سقف
داشته باشد خواه در شب و خواه در روز و خواه هوا صاف باشد
یا ابر باشد و خواه گاهی آفتاب و را بگیرد یا نگیرد و اما هرگاه جامه
بر سر چوبی نصب کنند و برابر آفتاب بدارند که در زیر سایه
او راه روند پس در آن خلافست و اظهر جواز است چنانکه ظاهر

اشکالی نیست در زیر سقف ساباط بازار و سایهٔ خانه و کوه و درخت
و اما هرگاه جامه را بر سر چوب کند و در بالای سر خود نگاه دارد که مثل
سقف باشد پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است اینکه مذکور شد
حکم حال راه رفتن است و اما وقتی که بمنزل رسید پس هیچکدام حرام
نیست بلکه در توی خانه و خیمه هم میتواند ساکن شد و اما هرگاه
در بین راه ضرورتی باشد مثل مرض یا سرما و گرمای بسیار شدید
پس جایز است سایبان گرفتن با فدا یعنی ذبح گوسفندی در منی
و مطلق سرما و گرما و باران عذر نیست بلکه شدید باشد بیست و
سیم قطع درخت و گیاه است از حرم مکه و شکستن و بریدن
هرچند خشک باشد و این اختصاص بمحرم ندارد بلکه بمحل هم حرامست و
مکروه است احرام گرفتن در جامه سیاه و سرخ و نارنجی و زرد و تیره
و خوابیدن بر روی آنها و همچنین احرام در جامهٔ چرکین و پوشیدن
جامه علمدار و داخل حمام شدن و ازاله کردن چرک از بدن و هم
چنین لبیک گفتن در جواب کسیکه او را ندا کند بلکه بگوید یا
سعد و بدانکه حیض و نفاس مانع احرام نیست و هرگاه در میقات
خواهند در مسجد احرام بگیرند در عبور احرام بگیرند یا زن بیگیرند
بر سر کیفیت احرام پس بدانکه هرگاه نیت کرد در احرام گاه بعد

از نماز بجهت احرام چنانکه گفتیم باید چهار تلبیه را بگوید و مقارن آن با
نیت واجب نیست ولکن احوط اینست که بعد نیت بلا فاصله تلبیه را بجا
آورد و بهتر آنست در اول آهسته بگوید و چون براه افتد یا سوار شود بلند
بگوید هرگاه محرم مرد باشد و هرگاه در مسجد شجره احرام گیرد در وقتی
که به بیداء رسد سنت است که بلند بگوید و صورت تلبیه اربع بنا
بر اظهر اقوال اینست لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک و
الملک لا شریک لک لبیک و همزه ان را بکسر و فتح هر دو میتوان خواند
و شاید کسر بهتر باشد و احوط آنست که هر دو را بگوید و سنت است
که مکرر بگوید لبیک ذا المعارج لبیک و مستحب است که در ابتدای تلبیه
بعد از نماز احرام آن تلبیات طولانی را بخوانند که در حدیث معویة بن
عمار است و واجب در تلبیه همان یکبار است ولکن سنت است
تکرار کردن خصوصاً در عقب نمازهای واجبی و سنتی و در وقتی
که بر شتر سوار شود و شتر برخیزد و در وقتی که بر بلندی یا پستی برود
و در وقتی که بسواری برسد و در وقتی که از خواب بیدار شود و در
سحرها و چون خانهای مکه را در نظر در آورد قطع تلبیه کند
باب دویم در احکام طواف است سنت است که چون محرم
بحرم رسد پیاده شود بجهت دخول حرم غسل کند و پاها را

چنانکه در نماز دویم طاهر بودن جامه و بدن از نجاسات و اظهر آنست
که نجاستی که در نماز معفو است در اینجا نیز معفو است سیم مختون
بودن مرد و احوط این است که صبی و خنثی نیز ختنه کرده باشند چهارم
ستر عورت چنانکه در نماز اما کیفیت طواف پس اینست که نیت
کند که هفت مرتبه دور خانه میکردم در عمره اسلام عمره تمتع واجب قربتاً
الی الله و بهتر اینست که در همان حال که دور بود ایستاده نیت را بکند
و با تذکر نیت بگردد و خانه را بطرف چپ بگیرد و شروع کند بطواف و
میتواند که در وقتی که گردید و خانه را بطرف چپ گرفت نیت کند و
مقارن آن روانه شود مشهور میان متاخرین آنست که باید اجزاء بدن
او که پیش از همه اعضاست مثل انگشت بزرگ پا یا طرف پینی و برابر
شود با جزء اول حجر الاسود و بگردد بدور خانه تا اینکه بهمان جا برسد
و اظهر آنست که محاذات عرفی کافی است لکن احوط عمل بر قول ایشان
است هرگاه ممکن بشود و چون تحدید و تعیین محاذات مشکل است خصوصاً
در اوقات ازدحام اگر قدری پیشتر از حجر الاسود بایستد باین نیت
که آن قدری که بر دیر اول حجر است اول طوافش باشد ضرر ندارد بلکه
گاهی ضرور است که چنین کند از باب مقدمه واجب و همچنین در
وقتیکه شوط تمام میشود باز مشهور متاخرین گفته‌اند که باید

برهنه کند و نعلین را بدست گیرد و داخل شود و در وقت دخول
قدری از گیاه اذخر بخاید که دهانش خوشبو شود و با دوام دل و کمال
شکستگی داخل مکه شود و از برای دخول مکه اگر میسر شود غسل نیز بکند
و برای دخول مسجد الحرام نیز غسل سنت است و سنت است که از در بنی
شیبه داخل شود و آن در الحال داخل مسجد الحرام شده است پس از باب
السلام داخل میشود و میآید تا بسوی ستونهائی که در اینجا بنی شیبه
بوده است و با دوام تن و دل و پای برهنه داخل مسجد شود و ادعیه
و آدابی که در کتب علما مذکور است بعمل آورد و مجال ذکر آنها نیست پس
با سائی روانه شود بجانب حجر الاسود و گامها را کوتاه بردارد و از ترس خدا
چون نزدیک حجر الاسود رسد دستها را بردارد و حمد و ثنای الهی بجا آورد
و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بگوید اللهم تقبل منی پس دست
و رو و بدن را بحجر الاسود بمالد و ببوسد و اگر نتواند دست بمالد و اگر
نتواند اشاره کند و دعائی که وارد شده بخواند و بعد از آن که رو بحجر الا
سود کرد و دعاها را خواند نیت طواف کند و خانه کعبه را بجانب چپ
بگیرد با تذکر نیت و طواف را بجا آورد و بدانکه طواف چند شرط دارد
اول طاهر بودن از حدث پس هرگاه با وضو یا غسلی که نماز با آنها توان
کرد نباشد باید وضو بسازد بنیت وجوب و هرگاه نتواند تیمم کند

بجنها

بهمان جا ختم کند که ابتدا کرده بود و زیاد و کم نکند و این نیز مشکل
است که بعمل اید غالبا و ظاهر انست که همین که صادق قایل عرفا که شوط
را بجای اول رساند و تمام کرد کافی است و در اینجا نیز هرگاه در شوط
اخر طواف قلیلی از حجر بگذرد از باب مقدمه باین نیت که ان قدری
که در برابر حجر بود اخر طواف شمرده باشد خوبست و باید که در همه حال خانه
کعبه در طرف چپ باشد و باید همه بدن او از کعبه بیرون باشد پس باید
در روی شادروان کعبه که در اصل داخل خانه بوده است راه نرود و بهتر
اینست که مقدار شادروان را در همه اطراف خانه ملاحظه کند و بعضی
انرا تحدید کرده اند بمقدار یک ذراع دست و احوط اینست که دست
بدیوار کعبه نرساند و احوط انست که همه جا رو بمقصد برود مثل حال
نماز یعنی التفات بجانب راست و چپ نکند و اگر قدری از طواف را رو
بکعبه یا پشت بکعبه عمل اورد ان طواف صحیح نیست و باید که حجر اسمعیل را
داخل طواف کند و باید که طواف در ما بین خانه کعبه و مقام ابرهیم
باشد یعنی خود انسنگ که موضع قدم حضرت ابرهیم بر ان هست نه دیوار
انخانه که بر دور ان سنگ ساخته اند علی الاظهر و همچنین در همه اطراف
خانه مقدار مسافت ما بین کعبه و مقام را باید اعتبار کرد و بعضی انرا
تحدید کرده اند به بیست و شش ذراع دست و احوط انست که حجر

اسمعیل

اسمعیل را داخل این مسافت دانیم نه اینکه انمقدار فاصله را در جانب حجر اسمعیل
بسبب حجر اسمعیل هم جایز داشته باشیم و مستحب است که در حال طواف
دعا بخواند بنحوی که وارد شده است و حاجت خود را بخواهد و کامها را
تنک بگذارد در حال طواف و چون بدر خانه کعبه رسد دعای ماثور را
بخواند و هر چند بدر کعبه رسد صلوات بفرستد و همچنین سایر اعمال و
دعاهای ماثوره در حین رسیدن بحجر اسمعیل و رکن یمانی و ما بین رکن
یمانی و حجر الاسود بعمل اورد و همه ارکان را در بر گیرد خصوصا رکن عراقی
و رکن یمانی را و بعضی واجب دانسته اند دست مالیدن بر رکن یمانی را
و چون در شوط هفتم بمستجار رسد و ان پشت کعبه است نزدیک
برکن یمانی برابر در خانه بایستد و دستهای خود را بگشاید بخانه و رو و شکم
خود را برساند بکعبه و دعای ماثور را بخواند پس حاجات خود را بطلبد و
اقرار بگناهان خود بکند اجمالا و تفصیلا و طلب امرزش کند که محل اجابت
است و باید در وقتی که بخواهد حجر اسود را ببوسد یا دست بمالد یا ارکان را
در بر گیرد از موضع طواف انحراف نکند و بعد از کردن اعمال بر گردد بهمان جا
که زیاد و کم نشود و بهتر انست که اندکی توقف و پس دست و پا این اعمال را
در طواف سنتی بکند و در طواف واجب احتیاط خود را نگاه دارد که تا
سعی بکند و چون از طواف فارغ شد برود بمقام حضرت ابرهیم و دو رکعت

نماز طواف بکند و محل آن در پشت مقام است یعنی پشت آن سنگ که ذکر کرده
شد قبل از این و در طرف راست و چپ نزدیک بالفعل جایز است لکن
باید سر او از آن سنگ در حال سجود پیش برود که داخل محل طواف باشد بلکه
سر او از جزء اخر الفعل پیش نرود پس داخل آنخانه که در آنجا ساخته اند و در
جانبین آن و در پشت آن بشرطی که دور نرود در همه میتوان نماز کرد و تا توانند
با آن سنگ نزدیکتر باشد بهتر است و در حین هجوم و کثرت و اضطرار دورتر
هم میتوان کرد هرگاه خوف فوت وقت باشد اینکه مذکور شد در طواف
واجبست و اما طواف سنت پس نماز آنرا در هر جای مسجد که خواهد میتواند
کرد در هر حال و اما کیفیت نماز پس همچو آن مثل نماز صبح است و اذان
و اقامه ندارد و باید چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف میکنم در عمره اسلام
عمره تمتع واجب قربة الی الله و مخیر است مکلف در جهر و اخفات و سنت است
که در رکعت اول بعد حمد قل هو الله بخواند و در رکعت دویم قل یا ایها الکافرون
و بعد از سلام حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد و دعای
ماثور را بخواند پس بسجده رود و دعای ماثور را بخواند پس بیاید نزد حجر
الاسود و دست و بدن بر آن بمالد و ببوسد و اگر نتواند دست بمالد و اگر نه
اشاره کند و آنچه اول مرتبه خوانده است بخواند باب بیستم در سعی
میان صفا و مروه چون خواهد متوجه شود بسعی سنت است که نزد حجر الاسو

د و آنرا ببوسد و دستها یا بدن بآن بمالد یا اشاره کند و از آب زمزم
بخورد و در وقت آب خوردن بگوید اللهم اجعله علما نافعا و رزقا
واسعا و شفاء من کل داء و سقم و سنت است که خود یک دلو یا دو دلو آب
بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است و بر سر و پشت و شکم بریزد و همان
دعا بخواند و باز نزد حجر الاسود آید و چنان کند که پیش کرد پس متوجه کوه صفا
شود و از میان دو ستونی که در قدیم باب الصفا در آنجا بوده بیرون رود و
از آن دری بیرون رود که محاذی حجر الاسود است و با رام تن و دل برود تا
بالای کوه صفا تا نظر کند بخانه کعبه و رو برکن عراقی کند و حمد و ثنای
الهی بجا آورد و از نعمتهای الهی بر خود بشمارد و آنچه تواند پس ادعیه
ماثوره را بخواند و بالا رفتن بکوه واجب نیست و همچنین بالا رفتن
پلها و بهتر آنست که در پله چهارم نیت کند از برای سعی و چون بپایین
رسد پاشنه پای خود را بکوه صفا بچسباند و ثانیا تجدید نیت کند
و سنت است که با طهارت باشد و هرگاه وضو ندارد وضو بسازد بلکه
سنت است طهارت از نجاست نیز و اما واجبات سعی پس اول نیت است که نیت
کند باین نحو که هفت شوط سعی میان صفا و مروه میکنم در عمره اسلام عمره
تمتع واجب قربة الی الله و در حکم نیت باقی ماندن تا فارغ شود و ابتدا
کند از کوه صفا و ختم کند بمروه و رفتن از صفا بمروه را یک شوط حسا

کند و برکشتن از مروه با بصفا یک شوط و همچنین تا هفت شوط تمام شود و باید
که بطریق معهود و متعارف رود و واجبست که رو بروی مقصد برود پس اگر
پشت بپشت طی مسافت بکند صحیح نیست و اقامه در بین راه و التفات و نگاه
کردن و مجرد کردانیدن رو بطرف راست و چپ ضرر ندارد و جایز است
که سواره در محمل طی مسافت کند لکن افضل اینست که پیاده باشد و سنت
است که در ابتدای شروع در سعی با دوام دل و تن باشد و چون بمنارهٔ اول رسد
از اینجا تا بمنارهٔ دویم هروله کند یعنی تند برود مانند دویدن شتر و کرک و
چون از مناره دویم بکذرد باز با رام برود تا بمروه رسد و هرکاه هروله را فراموش
کند قهقری یعنی پشت پشت برکردد تا بمحل آن برسد و هروله را بجا آورد
واکر سواره باشد در محل هروله چاروای خود را تند کند و بر زنان هروله
نیست و چون بمروه رسد سنت است که بکوه مروه بالا رود و دعاهای
که در صفا خوانده و دعای دیکر که ماثور است بخصوص انجا بخواند و سعی کند
در کریه خود را بر کریه بدارد و دعا بسیار کند و همچنین دعاهای ماثوره را
در حال سعی و هروله بخواند و چون سعی صفا و مروه تمام شد واجبست
که تقصیر کند باین نیت که تقصیر میکنم از جهت محل شدن از عمرهٔ تمتع
عمرهٔ اسلام واجب قربة الی الله و تقصیر یعنی جدا کردن چیزیست از موی
سر یا ریش یا شارب یا ناخن بمقراض یا غیر آن و سنت است که از اطراف

موی سر و موی ریش و شارب بکیرد و بعضی ناخنها را بکیرد و بعضی را از
برای حج بکذارد و جایز نیست سر تراشیدن و چون تقصیر بعمل آمد حلال میشود
بر او همه چیز که حرام شده بود بغیر سر تراشیدن ولکن سنت است که شبیه
بمحرمان باشد و رخت دوخته نپوشد تا احرام حج کیرد **باب چهارم**
در احرام حج تمتع است بر آنکه بعد از تقصیر در عمرهٔ تمتع واجبست که احرام حج
تمتع بکیرد و میقات این احرام اندرون مکه مشرفه است پس هرکاه عمدا در
بیرون مکه احرام بکیرد صحیح نیست و افضل مواضع آن مسجد الحرام است و افضل
مواضع مسجد الحرام مقام ابراهیم است تا زیر ناودان طلا بر قولی یا تخییر میان
مقام ابراهیم و حجر اسمعیل بنا بر قولی و زن حایض و نفسا در بیرون مسجد
احرام بکیرد و افضل آنست که در روز ترویه هشتم ذیحجه بعد از نماز ظهر
و عصر احرام بکیرند و سنت است غسل احرام باین نیت که غسل احرام حج
اسلام حج تمتع میکنم قربة الی الله و سنت است که هرکاه جامهٔ احرامی را کنده
است بکند و باز دیکر بپوشد و نیت کند که جامهٔ احرام میپوشم در حج
اسلام حج تمتع از جهت آنکه واجبست قربة الی الله و هرکاه جامها را کنده
باشد و نخواهد بکند هم جایز است و با همان احرام میکیرد و چنانکه پیش مذکور
شد هرکاه وقت نماز ظهرین نباشد دو رکعت نماز نافله احرام بکند باین
نیت که دو رکعت نافلهٔ احرام حج تمتع حج اسلام میکنم سنت قربة الی الله و

بهتر آنست که اول نیت حج بکند که حج میکنم حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی
الله و بعد بلا فاصله نیت احرام بکند که احرام میکنم بحج اسلام حج تمتع
و تلبیات اربع میگویم از جهت عقد این احرام واجب قربة الی الله پس تلبیه
میگوید و در اینجا مخیر است در مقارن کردن تلبیه با نیت احرام و فاصله دادن
و احوط آنست که مقارن بگوید و بهتر اینست که آهسته بگوید و چون برقطا
رسد که آنرا مدعی میگویند هنوز بردم نرسیده باز تلبیه بگوید و چون مشرف
شود بر ابطح صدا را بتلبیه بلند کند و کیفیت تلبیه همانست که گذشت
و ادعیه که در حال احرام و بعد احرام وارد شده بخواند و احکام احرام از واجبات
و تروک و آداب چنانست که در احرام عمره گذشت و تکرار تلبیات بنهجی
که مذکور شد میکند تا بعرفات و چون بعرفات رسید نزد زوال قطع
تلبیه میکند و بعد از آن جایز نیست تلبیه تکرار برای کسی که اضطرار احرام را
بعد از زوال بسته باشد مثل صورت نسیان احرام حج که در اینجا احرام
میگیرد و تلبیات اربع را یکبار میگوید و بدانکه مستحب است که بعد از
احرام و خروج از مکه متوجه منی شود با رام تن و دل و با ذکر خدای تعالی
و تسبیح و تهلیل و دعائی که ماثور است در حین رفتن بمنی و ورود
بمنی بخواند و شب عرفه در منی بعبادت بسر برد و بهتر آنست که در مسجد
خیف باشد و تا صبح بماند و بعضی حرام دانسته اند که قبل از طلوع

صبح

صبح بیرون رود و مستحب است که از وادی محسر نگذرد تا آفتاب طلوع
کند و بعضی حرام دانسته اند و بعد از نماز صبح و تعقیبات تا طلوع آفتاب
روانه عرفات شود و در حین روانه شدن دعای ماثور را بخواند باب
پنجم در وقوف عرفات و مشعر الحرام بدانکه واجبست که در عرفات
توقف کند از ابتداء ظهر تا غروب آفتاب بلکه تا زوال الحمرة مشرقیه و در اول
آن نیت کند که توقف میکنم در عرفات از حالا تا غروب آفتاب در حج اسلام
حج تمتع واجب قربة الی الله و ظاهر اینست که واجب نیست که تمام این
زمان را وقوف کند یعنی از اول ظهر تا غروب بلکه جایز است که غسل
و نماز ظهر و عصر را در بیرون عرفات بکند و بعد از آن داخل موقف شود
بلکه ظاهر اینست که هرگاه قدری از آخر روز را تا غروب آفتاب بماند هم
واجب را بعمل آورده ولیکن احوط آنست که بیش از مقدار غسل و نماز
ظهرین در خارج عرفات نماند و تمام آن وقت را در عرفات باشد و در بین
این هم بیرون نرود و بهر حال هرگاه عمداً پیش از غروب بیرون رود گناه
کار است و باید قربانی بکند هر چند حج آن باطل نمیشود اینکه گفتیم
حکم حال اختیار است و اما هرگاه ممکن نشود او را ادراک عرفات در روز
مجزیست که شب عید در عرفات توقف کند هر چند قلیلی باشد
و این در وقتی است که بداند که مشعر الحرام را قبل از طلوع آفتاب درک

میکند وهرگاه مظنه کند که مشعر الحرام از او فوت میشود قبل از طلوع
افتاب پس در عرفات توقف نمیکند وسنت است که در وقت ظهر غسل
کند واسباب خود را جمع کند واموری که باعث تشویش خاطر است از خود
دور کند ونماز ظهر وعصر را بیک اذان ودو اقامه بکند ودر مابین کوه
توقف کند در دست چپ کوه نسبت بکسی که از مکه می اید در زمین
همواری وبا اصحاب خود مجتمع شوند وفرجه در میان خود نگذارند وبعد
از نماز از برای دعا بپا ایستد وروبقبله مشغول دعا شود با حضور
دل وهرگاه ایستادن بر او شاق باشد بحیثیتی که منافی حضور قلب
باشد بنشیند واز برای برادران دینی دعا کند بلکه بیشتر از برای انها
دعا کند وطریق اذکار وادعیه در کتب ادعیه مذکور است ودر
اینجا مجال ذکر انها نیست وچون افتاب غروب کرد روانه مشعر الحرام شود
وشب را در مشعر الحرام بروز اورد واظهر وجوب انست پس نیت کند
که شب بروز می اورم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله
واگر بقصد قربت تنها اکتفا کند بد نیست وچون صبح شود نیت کند
که می ایستم در مشعر الحرام تا طلوع افتاب در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله وظاهر انست که واجب نیست وقوف مابین طلوع صبح
وطلوع افتاب حاصل میشود بلکه ظاهر انست که مستحب است که قبل

از طلوع

از طلوع افتاب روانه شود ولکن احوط انست که بماند تا طلوع افتاب و
اینکه مذکور شد وقت اختیاری مشعر است واما وقت اضطراری ان پس ان
از طلوع افتاب است تا ظهر روز عید وسنت است که در وقت روانه
شدن از عرفات بمشعر با ارام تن ودل باشد وادعیه که وارد شده بخوانند
وچون بتل سرخ برسد که در دست راست است هم دعای ماثور را بخواند
ونماز شام وخفتن را تاخیر کند تا بمشعر الحرام اگرچه ثلث شب بگذرد
وجمع کند میان انها بیک اذان ودو اقامه ونافله را بعد از نماز عشا
بکند ونماز صبح را بکند وبعد از ان نیت وقوف واجب را بکند و
سنت است که غسل بکند وبا وضو باشد در حال وقوف وبایستد
ودعاهای ماثوره را بخواند وسنت است که نوحاجیهای خود را بر مشعر
الحرام بگذارد وسنت است که از وادی محسر بگذرد تا افتاب طالع شود
وظاهر اکثر حرام است ودر وادی محسر هروله کند چنانکه در سعی میکرد
واگر هروله را فراموش کرد برگردد وبجا اورد وان شب را در مشعر الحرام
بعبادت بروز اورد وسنت است که در ان شب هفتاد سنگریزه
از مشعر الحرام از برای رمی جمره برچیند وچون افتاب بر سر کوه ثبیر
بتابد اعتراف بگناهان بکند وهفت نوبت استغفار کند وروانه
منی شود وبدانکه هرگاه وقت اختیاری عرفات ومشعر الحرام هر دو را

دریابد باختیاری یکی از انهاج او صحیح است وهرکاه اضطراری عرفه تنها نی را دریابد جز ماج او باطل است وهرکاه اضطراری مشعر را به تنهائی دریابد اظهر در نزد حقیر عدم صحّت است چنانکه اشهر هم اینست

باب ششم در اعمال منی است مستحب است که در حین دخول بمنی دعاکه وارد شده بخواند واما واجبات ان اینست که چون در روز عید داخل منی شد و منزل کرفت ابتدا در جمره عقبه کند که از همه جمرات بمکه نزدیکتر است یعنی انرا هفت سنکریزه بزند وباید سنك بزرك نباشد واز جنس کلوخ وزرنیخ وکچ وغیر ان نباشد وباید که از حرم باشد وبکر باشد یعنی بار دیکر او را نینداخته باشند در رمی صحیحی ونیت کند مقارن اوّل انداختن وبر حکم نیت بماند تا فارغ شود وکیفیت نیت اینست که بکوید این جمره را هفت سنکریزه میزنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله واظهر اینست که هر دفعه یك سنکریزه بردارد و بیندازد یکی یکی تا هفت عدد تمام شود وباید که هر هفت بجمره بخورد وهمچنین ظاهر است که هرکاه بزمین بخورد یا بجای دیکر واز انجا بجهد وبجمره بخورد هم کافی باشد وهرکاه یکی از انها خطا کند وبجمره بخورد اعاده کند تا هفت سنکریزه تمام بجمره بخورد وهمچنین هرکاه شك کند در خوردن وسنت است اینکه باوضو باشد ودعای ماثور را بخواند

ودعا

واینکه بقدر ده ذراع دست یا پانزده ذراع از جمره دور بایستد واینکه سنك ریزه ها را بدست چپ نکاه دارد وبدست راست بیندازد واینکه در حین انداختن پشت بقبله باشد واینکه پیاده باشد وسواره هم میتوان انداخت بلکه جمعی سواره بودن را افضل دانسته اند واوّل اظهر است واینکه بطریق حذف بیندازد ودر معنی ان خلافست اشهر واظهر اینست که سنکریزه را بکذارد بر شکم انکشت بزرك وبناخن انکشت شهادت بپراند وبناخن انکشت میانین هم خوبست ومستحبست که سنکریزها نرم باشند واز زمین برچیده باشند نه انکه از کوشه سنکی شکسته باشند واینکه سفید وسرخ وسیاه نباشد بلکه سرمه باشد ورنکا رنك ونقطه نقطه باشد وبقدر سر انکشت باشد دوم از اعمال منی قربانی کردن است یعنی ذبح کردن هدی اکر غیر شتر باشد ونحر کردن ان یعنی مثل کارد یا نیزه در کودی کردن ان فرو بردن هرکاه شتر باشد باین نیت که ذبح میکنم این هدی را یا نحر میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله وهرکاه خود نمیکشد جایز است که انشخص که بنیابت او میکشد نیت کند وبکوید میکشم این هدی را در حج اسلام حج تمتع بنیابت فلان واجب قربة الی الله وواجبست که در روز عید بکشد بعد از رمی جمره وپیش از سر تراشیدن ودر منی باشد واینکه یکی از برای یکی باشد در حج واجب هرچند وجوب بسبب شروع

درحج سنت باشد خواه درحال ضرورت وخواه درحال اختیار وهرگاه
ممکن نشود حکم دیگر دارد واینکه جمعی شریک شوند چنانکه در مستحب نیز است
وواجبست که هدی که میکشد یا شتر یا گاو ویا گوسفند باشد وافضل همه شتر
است وپست تر همه گوسفند وواجبست در شتر که پنج سال آن تمام باشد
ویا درشش باشد ودر گاو وبز اینکه در سال دویم داخل شده باشد ولیکن
میش پس احوط آنست که هفت ماه آن تمام شده باشد ودرهشتم داخل ماه
هشتم شده باشد وواجبست که ناقص ومعیوب نباشد وخصی نباشد
وعضوی از آن بریده باشند وبسیار لاغر نباشد وکور بیک چشم
یا دو چشم ولنگ وازار دار وبسیار پیر نباشد وشاخ شکسته نباشد
اما هرگاه روی شاخ شکسته باشد وشاخ سفید زیر باقی باشد مجزیست
وهرگاه گوش او شکافته باشد وچیزی از آن نیفتاده باشد مجزی است وهم ظاهر
آنست که هرگاه خصیهٔ او پیچیده باشند یا کوفته باشند اما بر طرف نشده
باشد کافی است ولکن مکروه است واما سوراخی که بسبب داغ در گوش
بهم رسیده باشد پس ظاهر اینست که ضرر نداشته باشد وحد لاغری که شرط است
کشتن آنست که در قلوهٔ آن پیه نباشد وهرگاه باعتقاد چاقی بخرد وبعد
کشتن لاغری آن معلوم شود مجزی است ومشهور است که بسیار چاق باشد
واینکه او را در عرفات برده باشند در روز عرفه واینکه در شتر وگاو ماده

بز

باشد ودر میش وبز نر باشد واینکه خود مباشر کشتن شود وهرگاه نتواند دست
بر روی دست قصاب بگذارد ونیت کند بر سبیل اعانت واینکه در وقت ذبح
ونحر دعای توجه را بخواند وبعد بگوید اللهم منک ولک پس آنکه ذبح میکند
بگوید بسم الله والله اکبر وبعد از ذبح صاحب هدی بگوید اللهم تقبل منی
ودر کیفیت مصرف رسانیدن گوشت خلافست والحال ترجیح وتحقیق
مسئله نیست ولکن احوط اینست که باین نحو عمل کند که گوشت را سه
قسمت کند ویک حصه را از برای خود قرار دهد واز آن بخورد اگرچه قلیلی
باشد ودر وقت خوردن نیت کند که میخورم ازین گوشت قربانی حج اسلام
حج تمتع قربة الی الله وبهتر آنست که تتمه حصه خود را تصدق وسه
یک دیگر را بعنوان تصدق بفقرا ومساکین دهد باین نیت که تصدق
میکنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربة الی الله وثلث دیگر را
برای مؤمنی بهدیه فرستد باین نیت که بهدیه میفرستم این گوشت قربانی
در حج اسلام حج تمتع قربة الی الله وبهتر آنست که ایشان از جملهٔ مصاحبان
ودوستان او باشند وقانع ومعتر باشند ودر روایت تفسیر نموده است
که قانع کسی است که هرچه از جهت او فرستی قانع شود ومعتر کسی است که از تو غنی
تر باشد واز تو سؤال نکند واز برای او بیشتر میباید فرستاد وواجب نهم
سر تراشیدن یا تقصیر کردن یعنی چیزی از مو یا ناخن گرفتن واشهر اینست

که مردان مخیرند میان سر تراشیدن و تقصیر کردن ولکن افضل سر تراشیدن
است خصوصا از برای نو حاجی که بسیار تاکید دارد وجمعی واجب دانسته اند
بر نو حاجی که سر بتراشد بر سبیل تعیین وهمچنین کسی که موی سر خود را بصمغ
یا عسل ومثل آن مالیده باشند از ترس شپش وچرک واحوط اینست که اینها
ترک سر تراشیدن نکنند بلکه وجوب آن قوت دارد هر چند قول اول هم
دور نیست وافضل اینست که جمع شود میان سر تراشی وگرفتن مو وناخن
اینها هم حکم مردانست اما زنان پس بر ایشان واجبست تقصیر یعنی چیزی
از موی خود یا ناخن خود بگیرند وافضل جمع مابین گرفتن مو وناخن است
وواجبست نیت در وقت سر تراشیدن باین نحو که سر میتراشم از جهت
محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله وبهتر آنست که
در آن نیز نیت کند وسنت است که در آن وقت رو بقبله باشد وابتدا
بجانب راست پیش سر کند وبگوید اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة
وموی سر را در منی دفن کند واحوط آنست که تمام سر را بتراشد که موی
از آن نماند ودر تقصیر مسمی کافیست ودر آن نیز نیت کند باین نحو که
تقصیر میکنم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله
واحوط آنست که در صورت عمل تقصیر از اطراف سر وریش وشارب
مو بگیرد وناخنها را بگیرد وهرگاه سر را تراشیده باشد دیگر نیت وجوب

نحو

نکند در تقصیر بلکه قصد استحباب یا بقصد قربة اکتفا کند وچون سر تراشید
یا تقصیر کرد همه چیز بر او حلال میشود بغیر زن وبوی خوش وصید حرمی

باب هفتم در اعمال برگشتن از منی بمکه بجهت بقیه اعمال حج

بدانکه بهتر آنست که در همان روز عید بمکه بیاید از جهت دو طواف وسعی
هرگاه نتواند روز دیگر بیاید واظهر عدم جواز تاخیر است از روز دویم وسنت
است که چون داخل مکه شود غسل کند وناخنها را بگیرد وهمچنین شارب را
ومتوجه مسجد الحرام شود با ذکر وتحمید وتعظیم الهی وصلوات بر محمد وآل او
بقدر مقدور وچون بدر مسجد آید دعائی که وارد شده بخواند وداخل
شود از برای طواف حج که آنرا طواف زیارت میگویند ودر اول برود بنزد
حجر الاسود وآنچه پیش گفتیم در طواف عمره همگی را در اینجا بعمل آورد از آداب
وادعیه والله اکبر بگوید وبعد از آن نیت کند مقارن اول شوط اول باین
نحو که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله وطواف را بهمان نحو که در عمره مذکور شد بعمل آورد وبعد
از آن دو رکعت نماز طواف را در پشت مقام ابراهیم بنحوی که در عمره
مذکور شد بجا آورد باین نیت که دو رکعت نماز طواف زیارت میکنم
در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله وبعد از آن سنت است که بنزد حجر
الاسود بیاید وآدابی که در عمره مذکور شد بجا آورد پس متوجه شود بسوی

صفا از جهت سعی میان صفا و مروه پس برود و سعی میان صفا و مروه را بعمل
آورد بهمان نحوی که در عمره گذشت و تفاوتی نیست الا در نیت که در اینجا
باید چنین نیت کند که هفت شوط سعی میکنم میان صفا و مروه در حج اسلام
حج تمتع واجب قربة الی الله و بعد از فراغ از سعی برگردد بجانب خانه کعبه
از برای طواف نسا و بعنوان سابق طواف کند باین نیت که هفت
طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله پس در پشت مقام
ابراهیم دو رکعت نماز طواف بکند بنحوی که گذشت باین نیت که دو رکعت
نماز طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و این طواف نسا
در همه اقسام حج واجبست و در عمره مفرده هم واجبست و در عمره تمتع واجب نیست
و چون قول نادری بوجوب هست اگر کسی در اینجا هم بکند معلوم نیست که حرام
باشد بلکه دور نیست که بهتر باشد و طواف نسا واجبست بمرد و زن و پیر و
جوان و خواجه سرا و صبی و ولی صبی در ممیز امر میکند او را بطواف و در غیر ممیز
او را طواف میدهد پس اگر بکنند بعد از بلوغ هرگاه قضا بکند یا نایب بگیرد
زن بر او حرام خواهد بود و بدانکه هرگاه سر تراشید یا تقصیر کرد بعد از آنکه رمی
و ذبح را کرده باشد همه چیز بر او حلال میشود بغیر زنان و بوی خوش چنانکه گفتیم
بلکه صید حرم هم بنابر اینچه از اکثر علما نقل شده و همچنین کندن گیاه و درخت
از حرم بلکه احوط از صید احرامی نیز هست تا بعد از طواف نسا چنانکه بعضی علما

گفته اند

گفته اند پس هرگاه طواف زیارت را کرد بوی خوش هم حلال میشود و چون
طواف نسا کرد زنان بر مردان حلال میشوند و مردان بر زنان و در این وقت دیگر
چیزی بر او حرام نیست و اینکه صید حرم حرام است و گیاه از حرم کندن حرام است
آن بمعنی دیگر است و دخلی باحرام ندارد و مکروه است که رخت دوخته بپوشد
و سر خود را بپوشد تا طواف حج و سعی صفا و مروه را بجا آورد و همچنین مکروه است
استعمال بوی خوش تا از طواف فارغ شود **باب هشتم** در عود از مکه
بمنی بدانکه حاج چون در روز عید بمکه آید و اعمال مکه را از طواف و سعی و غیره
بعمل آورد واجبست که برگردد بمنی و شب یازدهم و دوازدهم را در منی بروز
آورد مگر اینکه در روز دوازدهم از منی بیرون نیاید تا آفتاب غروب کند در
شب سیزدهم او در منی باشد که در اینوقت واجبست که در شب سیزدهم
هم در منی بسر برد و این حکم کسی است که در حال احرام حج بلکه احرام عمره هم
علی الاحوط از صید و زنان اجتناب کرده باشد و اگر کسی از صید و زنان
اجتناب نکرده باشد واجب است بر او که در هر سه شب در منی بروز آورد
و در هر شبی که کسی در منی میماند از این شبها واجبست که در اول شام نیت
کند که در این شب در منی میمانم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و
واجبست که در روز هر یک از این شبها هر یک از این سه جمره را بهفت
عدد سنگریزه بزند بترتیب اول جمره اول را که بعرفات نزدیکتر است

بعد از آن جمره وسطی را بعد از آن جمرهٔ عقبه را پس اگر عکس کند اعاده کند وسطی
و عقبه را تا حاصل شود و طریق جمره همانست که در اعمال روز عید مذکور شد
و وقت رمی تمام روز است و قبل از ظهر افضل است و سنت است که در این
سه روز از منی بیرون نرود و در جمره اولی و وسطی رو بقبله کند و رمی
کند و در جمره عقبه پشت بقبله کند و دعاهائی که وارد شده بخواند
و واجبست نیت پس در جمره اولی مقارن انداختن سنگریزه اول اینست
میکند که جمرهٔ اولی را هفت سنگریزه میزنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة
الی الله و همچنین جمره وسطی و جمره عقبه را و سنت است که سنگریزه که می اندازد
الله اکبر بگوید و تکبیرات در منی است و بعضی واجب دانسته اند در عقب پانزده
نماز که اولش ظهر روز عید است و آخرش صبح روز سیزدهم و در شهرهای دیگر
عقب ده نماز و طریق آن اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر
و لله الحمد الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام
والحمد لله علی ما ابلینا و سنت است که در ایام منی نمازها را در مسجد خیف
بجا آورد و چون بمکه بر میگردد سنت است که داخل خانه کعبه شود با آداب
و شرایط و ادعیه و چون خواهد از مکه کوچ کند طواف وداع کند باین نیت
که هفت شوط در طواف وداع میکنم سنت قربة الی الله بعد از آن دو رکعت
نماز طواف وداع بکند باین نیت که دو رکعت نماز طواف وداع میکنم

سنت

سنت قربة الی الله و سنت است که در ایام حج سیصد و شصت طواف
کند بعدد ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت شوط بکند و سنت است
که در وقت بیرون آمدن از مکه یک درهم خرما بخرد و تصدق
کند تا کفاره اموری باشد که از وی
نادانی از و سر زده باشد
و عزم کند بر عود

۱۲۴۷